



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

روح و ریسمان یا

جنت العزیز العین الشاہد فی

احوال الشہید عبد العظیم الحسینی

علیہ السلام

تألیف:

حاج محمد باقر واعظ طهرانی کجوری مازندران

①

تحقیق: سید صادق حسینی اشکوری

مجموعہ آثار شکرہ زندگداشت حضرت مہدی عظیم علیہ السلام - ۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روح وريحان، يا، جنه النعيم والعيش السليم في احوال السيد عبدالعظيم الحسيني عليه السلام والتكريم

نويسنده:

محمدباقر واعظ طهراني كجوري مازندراني

ناشر چاپي:

موسسه علمي فرهنگي دارالحدیث

ناشر ديگيتالي:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۵	روح و ريحان، يا، جنه النعيم والعيث السليم فى احوال السيد عبدالعظيم الحسينى عليه السلام والتكريم جلد ۱
۱۵	مشخصات كتاب
۱۵	اشاره
۱۷	فهرست كليات
۱۸	فهرست جزئيات
۱۹	مقدمه
۲۳	پيشگفتار
۲۳	اشاره
۲۵	زندگانی كجورى و خاندان وى
۵۹	مقدمه چاپ سنگى
۵۹	اشاره
۶۴	خصوصيات جنه النعيم (روح و ريحان)
۶۷	ديباچه
۶۷	اشاره
۷۵	معاصرین
۸۳	مشخصات چاپ سنگى و چاپ كتونى
۸۷	حكايات سلطان خراسان
۸۸	اعطاء توليت حرم حضرت عبدالعظيم از طرف ناصر الدين شاه به امين السلطان
۹۶	تذييل : در اهميت زيارت امامزادگان
۹۸	حكايات شانى شاعر و شاه عباس
۱۰۱	مقدمه : رضوان
۱۰۱	اشاره
۱۰۳	تكثير : فى الذرية الطاهرة

- ۱۰۳ در بیان کثرت ذریه نبویه است
- ۱۰۷ حکمه کثیره : در بسیاری اولاد رسول صلی الله علیه و آله
- ۱۱۱ در تطبیق آن عالم با عالم ازل
- ۱۱۳ جامعیت و افضلیت حضرت قائم عجل الله فرجه
- ۱۱۶ شأن نزول سوره مبارکه کوثر
- ۱۱۸ کوثر وجود فاطمه زهرا علیها السلام
- ۱۱۸ بیان حمد الله مستوفی قزوینی
- ۱۱۸ بیان مؤلف
- ۱۱۹ در مدح قلت اولاد است
- ۱۲۱ مراد از ذبح عظیم
- ۱۲۳ سؤال عمرو بن عاص از حضرت امام حسن علیه السلام
- ۱۲۴ تفصیل : فی الذریة الطاهرة
- ۱۲۴ کلام شیخ صدوق درباره اعتقاد شیعه نسبت به سادات
- ۱۲۵ وصایای علامه حلی به فرزندش فخر المحققین
- ۱۲۷ اشعار شافعی در محبت آل محمد صلی الله علیه و آله
- ۱۲۹ بیان فخر رازی
- ۱۳۰ گفتار سلطان محمد خدابنده با واعظ
- ۱۳۳ در ذم اتکال به نسب و مدح حسب
- ۱۳۶ احتجاج مرحوم علامه با سید ناصبی
- ۱۳۶ اشعار ابوحنیفه در مدح ذریه طاهره
- ۱۳۸ جهات افضلیت حضرت عبدالعظیم علیه السلام بر سادات دیگر
- ۱۴۱ حکایت اول
- ۱۴۱ مکالمه کمیت شاعر اسدی با فرزدق شاعر
- ۱۴۵ حکایت دوم
- ۱۴۵ مکالمه سید حمیری با جعفر بن عقیان طائی
- ۱۴۶ حکایت سوم

- در خواب دیدن ابن نما حضرت امیر علیه السلام را ----- ۱۴۶
- تخصیص : در خصوصیات اولاد رسول صلی الله علیه و آله ----- ۱۵۰
- خصیصه اولی : در تصدیر سید هاشمی ----- ۱۵۰
- حدیث مکارم الاخلاق ----- ۱۵۱
- مقدم داشتن عمر بن الخطاب بر خود بنی هاشم را ----- ۱۵۲
- در احترام امام علیه السلام به مرد عالمی که بر ناصبی غالب گردید ----- ۱۵۲
- خصیصه ثانیه : در استجابت دعاء اولاد ذریه طاهره ----- ۱۵۶
- حکایت مجوسی ----- ۱۵۷
- حکایت وزیر مؤلف ----- ۱۵۷
- در خواهش سید علویه از منصور داوینیقی ----- ۱۵۸
- حکایت دختران علویه و رفتن به بلخ ----- ۱۶۰
- خصیصه ثالثه : در بوسیدن دست سید هاشمی ----- ۱۶۰
- در فرمایش حضرت صادق علیه السلام به ابوحنیفه ----- ۱۶۲
- خصیصه رابعه : در تواضع کردن و برخاستن از برای سادات است و تواضع کردن سادات از برای مردمان ----- ۱۶۳
- در تعظیم مؤمن است ----- ۱۶۵
- در جهت برخاستن از برای شنیدن اسم شریف حضرت قائم عجل الله فرجه ----- ۱۶۷
- خصیصه خامسه : در نگاهداری مرد عالمی زوجه علویّه را و تعدد آن ----- ۱۶۸
- خصیصه سادسه : در تقدیم نماز کردن سید هاشمی بر جنازه به اذن ولی ----- ۱۷۰
- خصیصه سابعه : در لباس مخصوص به سادات ----- ۱۷۲
- خصیصه ثامنه : در وجوب خمس دادن به سادات است ----- ۱۷۴
- در حدیث ابا سئار و خمس دادن به حضرت صادق علیه السلام ----- ۱۸۲
- خصیصه تاسعه : در اینکه سادات در هر طبقه ای از طبقات اند اولاد رسول اکرم اند صلی الله علیه و آله ----- ۱۸۲
- در اینکه سادات تا روز قیامت اولاد پیغمبرند و نسب ایشان قطع نمی شود ----- ۱۸۴
- در معنی حدیث « کُلُّ حَسَبٍ وَنَسَبٍ مُنْقَطِعٌ . . » ----- ۱۸۷
- خصیصه عاشره : در پریشانی احوال سادات فخام ----- ۱۸۹
- در انگشتی خواستن صدیقه طاهره از پدر بزرگوار خود و یافتن آن و خواب دیدن ----- ۱۹۰

- در جلوه دادن دنیا خویش را به حضرت امیر علیه السلام - - - - - ۱۹۳
- در پند و اندرز به عموم بندگان - - - - - ۱۹۵
- و خصوص این فرقه ذوی الشأن - - - - - ۱۹۵
- حکایت بزرگ یونانی - - - - - ۱۹۶
- در معنی فقر و ظهور حسن آن در سادات - - - - - ۱۹۷
- حکایت خشم پادشاه بر دریا - - - - - ۱۹۸
- حکایت مسکویه و سفیه - - - - - ۱۹۸
- فارة مسکیتة : در فضائل سادات - - - - - ۱۹۹
- در رقیمه ای که شاه طهماسب از برای قیصر روم مرقوم فرمودند - - - - - ۲۰۷
- در ترجمه نامه نامی و رقیمه گرامی - - - - - ۲۰۹
- روح و ریحان اول - - - - - ۲۱۲
- اشاره - - - - - ۲۱۲
- در عدد اولاد ذکور و اناث حضرت امام حسن علیه السلام است - - - - - ۲۱۴
- در رفع شبهات شهادت قاسم بن حسن علیه السلام - - - - - ۲۱۸
- در واقع نشدن زفاف برای قاسم بن حسن - - - - - ۲۲۳
- در اینکه حضرت سید الشهداء علیه السلام دو دختر بیشتر نداشت و دلیل دیگر بر منع زفاف - - - - - ۲۲۶
- در اشکالات و شبهات وارده بر جهاد و شهادت قاسم بن الحسن و رد آنها - - - - - ۲۲۹
- در پایمال نشدن بدن حضرت قاسم از سم ستوران - - - - - ۲۳۱
- در آمدن جناب سید الشهداء برای استخلاص قاسم و هلاکت قاتل او - - - - - ۲۳۳
- در بیان حدیث شریف از کتاب مدینه المعاجز - - - - - ۲۳۶
- در معرفت و محبت قاسم بن حسن علیه السلام - - - - - ۲۳۶
- در بیان شدت تشنگی امام علیه السلام - - - - - ۲۳۷
- در بیان اینکه تشنگی سید الشهداء علیه السلام - - - - - ۲۳۹
- از تشنگی فرزندش شدیدتر بود - - - - - ۲۳۹
- در بیان مکیدن علی اکبر و قاسم بن حسن انگشتر را - - - - - ۲۴۲
- در شیر دوشیدن حضرت رسول صلی الله علیه و آله از ناقه - - - - - ۲۴۴

- و به حضرت امام حسین علیه السلام دادن ۲۴۴
- در سقاییت علی بن الحسین علیه السلام زمان احتضار ۲۴۵
- شرح حال عمرو بن حسن بن علی بن ابی طالب (ع) ۲۴۶
- در شرح شعری که یزید بن معاویه خواند ۲۴۷
- در شرح حال عبدالرحمن بن حسن بن علی بن ابی طالب (ع) ۲۴۹
- در شرح حال حسین اثرم ابن حسن بن علی بن ابی طالب (ع) ۲۵۰
- در شرح حال طلحه بن حسن بن علی بن ابی طالب (ع) ۲۵۱
- در شرح حال جعفر بن حسن بن علی بن ابی طالب (ع) ۲۵۲
- روح و ریحان دوم ۲۵۴
- اشاره ۲۵۴
- در شرح حال حسن مثنی ۲۵۶
- در شرح حال عمر بن علی بن ابی طالب (ع) ۲۵۷
- محبوس شدن حسن مثنی و فضیلت دعای کرب و فرج ۲۶۰
- مصاهرت حسن مثنی با فاطمه بنت الحسین علیه السلام ۲۶۱
- در بیان حال عبدالله محض فرزند حسن مثنی ۲۶۲
- در معنی شعر عمرو بن معدیکرب که عبدالله سفاح خواند ۲۶۳
- در جهت حبس عبدالله محض ۲۶۴
- در بیان پیغام دادن عبدالله محض به حضرت صادق علیه السلام ۲۶۷
- در اسیر کردن عبدالله محض و بنی الحسن از مدینه به سوی بغداد به امر منصور ۲۶۸
- در شرح تعلیقه حضرت صادق علیه السلام برای عبدالله محض و سادات دیگر و تسلیت ایشان ۲۶۹
- در ترجمه چهارده آیه ای که در این تعلیقه رقم شده است ۲۷۱
- در شرح احادیث مُسلیه ای که در این تعلیقه است ۲۷۴
- در ترجمه احادیث مسطوره ۲۷۵
- در گفتار ابن حجر در حق عبدالله بن حسن ۲۷۶
- در شرح حال محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام ۲۷۷
- در بیان حال حسن افطس که به رمح آل ابی طالب معروف است ۲۷۸

- ۲۷۹ در شرح حال محمد بن عبدالله صاحب نفس زکّیه
- ۲۸۰ در رثاء ابراهیم برای برادرش محمد
- ۲۸۱ در شرح حال ابراهیم بن عبدالله قتیل باخمی و شهادت وی
- ۲۸۲ در شهادت ابراهیم بن عبدالله قتیل باخمی به امر منصور دوانیقی
- ۲۸۵ در شرح حال یحیی صاحب الدّیلم فرزند عبدالله محض علیه السلام
- ۲۸۶ در قسم خوردن زبیری و هلاک وی
- ۲۸۷ در قسم دادن حضرت صادق علیه السلام مردی را و هلاکت وی
- ۲۸۸ در مذمت قسم خوردن است
- ۲۸۸ مستثنیات قسم دروغ
- ۲۸۹ قصد هارون کشتن یحیی را
- ۲۹۰ در شهادت ادیس بن عبدالله به امر هارون الرّشید
- ۲۹۲ در حال موسی بن عبدالله معروف به جون
- ۲۹۳ در مختصری از حال حسین بن علی شهید فخ به امر هادی بالله
- ۲۹۵ روح و ریحان سوم
- ۲۹۵ اشاره
- ۲۹۷ زید بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام
- ۳۰۱ زیاده
- ۳۰۱ شرح حال زید بن علی بن حسین بن علی علیهم السلام
- ۳۰۳ در خراب کردن در خانه امیر مؤمنان علیه السلام که زید در او ساکن بوده است و علت خروج وی
- ۳۰۴ در حدیث شریفی که دلالت بر جلالت قدر زید
- ۳۰۴ بن علی بن الحسین می نماید
- ۳۰۸ در شهادت زید بن علی علیه السلام در کوفه
- ۳۰۹ طعن حکم کلبی بر شیعه و نفرین امام صادق علیه السلام
- ۳۱۰ تمجید زید بن علی علیه السلام بر لسان مبارک امام صادق علیه السلام
- ۳۱۱ در خواب دیدن زید بن علی و امر کردن رسول خدا صلی الله علیه و آله
- ۳۱۱ به اطاعت جعفر بن محمد علیهما السلام

- در رثاء یحیی بن زید شهید و سید اسماعیل حمیری مر زید بن علی علیه السلام را ۳۱۳
- مطلب اول : در بیان مذهب زیدیه است ۳۱۵
- در فرق بین ناصبی و زیدیه ۳۱۶
- مطلب دوم : در معنی دعوات و ترک مذمت سادات ۳۱۸
- در حدیث شریف از روضه کافی ۳۱۹
- در ملاحظه اہم ۳۲۲
- در تفسیر آیه کریمه که دلالت بر حسن جلالت و عاقبت هر هاشمی می کند و منع از مذمت سادات ۳۲۳
- مطلب سوم : در شرح حال زید التار بن موسی بن جعفر علیهما السلام و مدفن وی ۳۲۷
- در شرح حال امامزاده زید و مأخذ صحت نسب آن ۳۳۰
- در تشریف حضرت اقدس همایون به مزار فیض آثار امامزاده زید و ثمرات آن ۳۳۴
- پیاده رفتن شاه عباس به مشهد رضوی ۳۳۴
- در پیاده رفتن قیصر روم به روضه منوره حضرت شاه ولایت علیه السلام ۳۳۵
- در آبادی و عمارات روضه امامزاده زید از حسن ۳۳۷
- تقدیم حضرت اقدس شہریاری ۳۳۷
- در خواب دیدن مرحوم شیخ عبدالحسین طهرانی طاب ثراه ۳۳۹
- روح و ریحان چهارم ۳۴۱
- اشاره ۳۴۱
- در حال حسن امیر فرزند زید بن حسن است که جد دوم حضرت عبدالعظیم می باشد ۳۴۳
- پوشیدن مأمون لباس سیاه را ۳۴۴
- در شرح حال ستنی نفیسه دختر زید بن حسن علیه السلام ۳۴۵
- در شرح حال دختر مرحوم شیخ شهید اول علیه الرحمۃ و اخوان وی ۳۴۸
- فقره اولی : در شرح حال ابن ہرمہ شاعر ۳۴۹
- در توبه ابن ہرمہ و اشعار وی ۳۵۰
- فقره ثانیہ : در اشعار داود بن مسلم در مدح حسن بن زید و سلیمان بن عباس ۳۵۲
- فقره ثالثہ : در برخورد منصور با حضرت امام صادق علیه السلام ۳۵۲
- تحسین : در احوال امامزاده حسن ۳۵۵

- ۳۵۸ ----- واردین به ری
- ۳۶۰ ----- در شرح حال جدّ سوم حضرت عبدالعظیم علیه السلام علی شدید بن حسن بن زید
- ۳۶۱ ----- در بیان مختصری از حال علی بن جعفر عریضی
- ۳۶۲ ----- در شرح حال عبدالله قافه والد ماجد حضرت عبدالعظیم علیه السلام
- ۳۶۳ ----- در القاب هر یک از امامزادگان که اسامی ایشان در این کتاب ضبط است
- ۳۶۳ ----- القاب تعدادی از امامزادگان
- ۳۶۴ ----- در القاب چهارده تن معصومین علیهم السلام
- ۳۶۷ ----- روح و ریحان پنجم
- ۳۶۷ ----- اشاره
- ۳۶۹ ----- در کنیه و لقب و اسم مبارک حضرت عبدالعظیم علیه السلام است
- ۳۶۹ ----- در معنی و مدح کنیه ، و مدح کنیه حضرت عبدالعظیم علیه السلام
- ۳۷۱ ----- بدترین کنیه ها
- ۳۷۲ ----- کنیه دیگر حضرت عبدالعظیم علیه السلام
- ۳۷۲ ----- در این که چهار تن از امامزادگان موسوم به عبدالعظیم بودند
- ۳۷۳ ----- در توضیح فقرات اولیه زیارت حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام
- ۳۷۴ ----- اما فقره اولی : السلام علیک ایها المحدث العظیم
- ۳۷۴ ----- در معنی «حدیث» و «محدّث» و «علیم» است
- ۳۷۵ ----- در فرق بین «حدیث» و «خبر» و معانی هر یک
- ۳۷۷ ----- در فرق بین «محدّث» و «محدّث» و فروع دیگر
- ۳۷۸ ----- یکی از القاب صدیقه طاهره ، محدّثه است
- ۳۸۰ ----- در آداب و شرایط محدث است
- ۳۸۱ ----- در احترام امام علیه السلام به حضرت عبدالعظیم علیه السلام
- ۳۸۳ ----- در خواص اصحاب که حافظین اخبار بوده اند و خلاصه ای از آنها ، و حفظ ابن عقده
- ۳۸۵ ----- در محدثین کذابین از ابو البختری و غیره
- ۳۸۶ ----- در شرح حال ابو هریره و احادیث او
- ۳۸۸ ----- در شرح حال مقاتل و زهری و سفیان ثوری از جعالین حدیث

- ۳۸۹ ----- در مَدْمَت کسانى که جعل حدیث کردند
- ۳۹۲ ----- فقره ثانیه : اَلْسَّلَامُ عَلَیْكَ اَیُّهَا الشَّیْءُ الْکَرِیْمُ
- ۳۹۲ ----- اشاره در معنی «سید» و «کریم» است
- ۳۹۵ ----- در اختصاص لفظ «سید» به قبیله ای دون قبیله ای دیگر
- ۳۹۶ ----- دیگر معانی و استعمالات سید و شیوع آن برای بنی فاطمه و مطالب مفیده دیگر
- ۴۰۰ ----- گفتگوی شیعی و ناصبی
- ۴۰۱ ----- فقره ثالثه : اَلْسَّلَامُ عَلَیْكَ اَیُّهَا الشَّخْصُ الشَّرِیْفُ
- ۴۰۱ ----- در معنی «شخص» و «شریف» است
- ۴۰۲ ----- در فرق بین «سید» و «شریف» و احادیث صحیحه دیگر
- ۴۰۴ ----- خطاب کردن عنوان بصری امام صادق علیه السلام را به شریف و نهی حضرت
- ۴۰۷ ----- روح و ریحان ششم
- ۴۰۷ ----- اشاره
- ۴۰۹ ----- در برادران و فرزندان و زوجه جلیله حضرت عبدالعظیم علیه السلام است
- ۴۱۰ ----- در احوال امامزاده قاسم که در کوه شمیران مدفون است
- ۴۱۵ ----- روح و ریحان هفتم
- ۴۱۵ ----- اشاره
- ۴۱۷ ----- در شرفیاب شدن حضرت عبدالعظیم علیه السلام خدمت سه نفر از ائمه هدی علیهم السلام
- ۴۱۸ ----- در حسن خدمتگزاری حضرت عبدالعظیم به ائمه طاهرین علیهم السلام و فضیلت صحبت وی
- ۴۲۳ ----- روح و ریحان هشتم
- ۴۲۳ ----- اشاره
- ۴۲۵ ----- در حدیث اباحماد رازی و فضل حضرت عبدالعظیم علیه السلام
- ۴۲۶ ----- در عدم جواز اخذ معالم دینیه از غیر شیعه اثنا عشریه
- ۴۲۷ ----- در اینکه سادات از علماء حافظین دین اند تا روز قیامت
- ۴۲۸ ----- در احوال ابان بن تغلب جریری
- ۴۲۹ ----- در احادیثی که دلالت بر وثوق و اعتماد امام علیه السلام به ابان بن تغلب دارد
- ۴۳۱ ----- در شرح حال یونس بن عبد الرحمن و فضایل وی

- ۴۳۳ در احوال زکریا بن آدم که در وسط مقابر قم مدفون است
- ۴۳۵ تأویل جلیل : در شرح احوال سفراء اربعه و وکلاء امام عصر عجل الله فرجه
- ۴۳۶ وکیل اول : أبوعمر و عثمان بن سعید عمری اسدی است
- ۴۳۸ وکیل دوّم : ابو جعفر محمّد بن عثمان عمری است
- ۴۳۸ وکیل سوّم : ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی است
- ۴۳۹ وکیل چهارم : ابوالحسن علی بن محمد سمری است
- ۴۳۹ در توقیع رفیع امام عصر علیه السلام بر غیبت تامّه
- ۴۴۱ در حدیث حواری ائمه طاهرین و برخاستن ایشان و شیعه در روز قیامت
- ۴۵۴ درباره مرکز

روح و ريحان، يا، جنه النعيم والعيش السليم في احوال السيد عبدالعظيم الحسيني عليه السلام والتكريم جلد 1

مشخصات كتاب

سرشناسه : واعظ كجوري، محمد باقر بن اسماعيل، 1255-1313ق.

عنوان و نام پديدآور : روح و ريحان، يا، جنه النعيم والعيش السليم في احوال السيد عبدالعظيم الحسيني عليه السلام والتكريم/ تاليف محمدباقر واعظ طهراني كجوري مازندراني؛ تحقيق سيدصادق حسيني اشكوري.

مشخصات نشر : قم: موسسه علمي فرهنگي دارالحدیث، سازمان چاپ و نشر، 1382 .

مشخصات ظاهري : 5 ج.

فروست : مجموعه آثار کنگره بزرگداشت حضرت عبدالعظيم عليه السلام؛ 3، 4.

شابك : 100000 ريال (دوره)

يادداشت : عنوان عطف: روح و ريحان (جنه النعيم والعيش السليم).

يادداشت : کتابنامه.

عنوان عطف : روح و ريحان (جنه النعيم والعيش السليم).

عنوان ديگر : جنه النعيم و العيش السليم في احوال السيد عبدالعظيم الحسيني عليه السلام والتكريم.

موضوع : عبدالعظيم بن عبدالله(ع)، 173 - 250؟ق.

شناسه افزوده : حسيني اشكوري، سيدصادق، 1351 -

شناسه افزوده : دار الحديث. مركز چاپ و نشر

رده بندي کنگره : BP53/5/ع2 و 1382

رده بندي ديويي : 297/984

شماره کتابشناسي ملي : 1632690

ص: 1

اشاره

فهرست کلیات

فهرست کلیات این کتاب که موسوم به «جنة النعیم» است بیست و چهار روح وریحان است و دیباچه عربی و دیباچه فارسی و تذییل مختصری و مقدمه ای به نام رضوان که در او سه عنوان است: تکثیر و تفضیل و تخصیص و خاتمه مشتمل بر تاریخ کتاب و تقریضات فضلاء و شعراء و مجموعه ای از موقوفات حضرت عبدالعظیم علیه السلام

فهرست جزئیات

فهرست جزئیات این کتابکه در ذیل و ضمن هر يك از این کلیات ثبت و ضبط است بدین گونه اشاره می شود :

دیباچه عربی‌مشمتمل بر حمد و ثناء حضرت علیّ اعلیّ ، و نعت جناب خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله ، و مدح سیّد بزرگوار عبدالعظیم حسنی علیه السلام و عموم امامزادگان ، و شرح اجمالی از حال مؤلف ، و جهت تألیف این کتاب شریف ، و دعاء به پادشاه اسلام .

دیباچه فارسی‌مشمتمل بر عجز از احصاء نعماء الهیّه ، و شکر از نعمت وجود مبارک پادشاه و امارات حسنه ای که فرموده است و آنچه جناب امین السلطان بر حسب مأموریت به روضه مبارکه حضرت عبدالعظیم نمود و آثار خیریه که از ایشان ظاهر شد ، با نصایح و تشویقات سودمند دلپسند .

مقدمه به نام رضوانسه عنوان دارد : اول : تکثیر است ؛ و آن بعد از تذییل مختصری است ، مشتمل بر اظهار ارادت به امامزادگان سیّما این بزرگوار ، و ترغیب بزرگان به این خانواده . اما در تکثیر ده معنی برای کلمه کوثر مذکور است ، و معنی دهم بسیار مفید است ، با شأن نزول سوره کوثر ، و بیان حکمت کثرت ذریّه ، و بیان قلّت ذریّه نبویّه ابتداءً ، و بیانات خوش در احوال امام عصر عجلّ الله فرجه ،

بسم الله الرحمن الرحيم تاریخ بشر را همواره ستارگانِ فروزانی مشعلدار بوده اند، تا آدمی بر جهالت و تاریکی فائق آید و بتواند ودیعه خداوندی نهفته در درونش را پرورد و خویشتن را از نادانی، درنده خوبی و پستی برهاند. طلایه داران این منظومه فروزان، پیامبران الهی و جانشینان پاک نهاد و معصوم آنان اند و در صف بعد، دست پروردگان آنها، یعنی عالمان دین، محدثان، مفسران و... که در دانش و سلوک، پای در جای پای آنان نهادند. شهر ری به عنوان یکی از پایگاههای کهن تشیع، مَهْد رشد و بالندگی عالمانی از این تبار (چون ثقه الاسلام کلینی، شیخ صدوق، ابوالفتوح رازی و...) بوده است، و حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام را می توان پایه گذار این مَهْد و حرکت علمی و فرهنگی دانست. آستان حضرت عبدالعظیم و مؤسسه فرهنگی دارالحدیث (دانشکده، پژوهشکده، انتشارات)، طرحی را با عنوان «گرامیداشت بزرگان و عالمان ری» در دست گرفت تا در پرتو شناساندن این چهره های ماندگار، برخی فعالیت‌های پژوهشی و فرهنگی نیز سامان یابد. در این طرح، نخست چهار تن از بزرگان و عالمان ری انتخاب شدند که در صدر آنان حضرت عبدالعظیم علیه السلام جای می گیرد. حضرت عبدالعظیم علیه السلام مشعل فروزانی است که از دوران حیات خویشتن تاکنون بر تاریخ تشیع و ایران، پرتو افکنده و بر معنویت، دانش و فرهنگ شیعه در این مرز و بوم، تأثیرگذار بوده است. از این رو، نخستین گام در اجرای طرح، کنگره بزرگداشت ایشان خواهد بود. اهدافی که برگزاری این کنگره دنبال می کند، عبارت است از: 1. معرفی و بزرگداشت شخصیت علمی و معنوی حضرت عبدالعظیم علیه السلام؛ 2. ترویج معارف حدیثی اهل بیت علیه السلام؛ 3. تحقیق و پژوهش در میراث حدیثی حضرت عبدالعظیم علیه السلام؛ 4. شناخت جایگاه آستان حضرت عبدالعظیم علیه السلام و تأثیر آن بر تحولات تاریخ تشیع در ایران.

و جامعیت آن بزرگوار، و ارتباط معنوی حضرت عیسی با آن جناب، و قطع نسل اعدای دین، و بیان حمدالله مستوفی در حق یزید بن معاویه، و مدح قَلت اولاد، و حدیث «روضه کافی»، و حدیث گفتگوی حضرت امام حسن علیه السلام با عمرو عاص، خواننده غفلت نورد. دوم: تفضیل است؛ مشتمل بر بیان اعتقاد صدوق طاب ثراه در حق سادات علویّه از مُحسن و مُسیء با اخبار صحیحه، و وصایای مرحوم علامه به فخر المحققین در آخر قواعد، و نقل عبارات آن مرحوم بعینها در احسان به ذریّه علویّه، و احادیث معتبره، و اشعار شافعی در دوستی آل محمد صلی الله علیه و آله، و اشعار صفی الدین حلّی، و اشعار ابو نواس شاعر، و قول فخر رازی در حق اقارب حضرت رسول صلی الله علیه و آله و آنچه سلطان محمد خدابنده در جامع سلطانیه در باب صلوات به آل رسول صلی الله علیه و آله به آن شخص واعظ گفت، و ابیات عمرو عاص و محمد بن ابی بکر، و نصیحتی به عموم سادات، و مذمت تکیه کردن به نسب، و مدح حسب، و شواهد قویّه بر اثبات مراد، و فضیحت سید موصلی در محضر سلطان محمد خدابنده به بیان شیرین علامه اعلی الله مقامه، و اشعار ابو حنیفه در مدح آل رسول صلی الله علیه و آله و جهت افضلیت حضرت عبدالعظیم علیه السلام بر بعضی از سادات، و مدح علم و عمل، و تهذیب احوال و اقوال حضرت عبدالعظیم، و زحمتهائی که آن جناب در نشر احکام کشیدند در شرح سه حکایت: اول: حکایت کمیت شاعر با فرزددق از کتاب «مسعودی»، و اشعار حسنه فصیحه. دوم: حکایت مکالمه سید اسماعیل حمیری با جعفر بن عقیان طائی از کتاب «امالی»، و اشعار بلیغه سید اسماعیل. سوم: حکایت یکی از علماء خوارزم، و اشعار جیدّه در فضل آل رسول صلی الله علیه و آله، و قصیده لامیه در مدح آل رسول صلی الله علیه و آله از یکی علماء اهل سنت. سوم: تخصیص است؛ و در آن ده خصلت و خصیصه است که راجع به سادات است و اهل اعلم:

این طرح، در آبان ماه 1380 در نخستین جلسه شورای سیاستگذاری _ که از عالمان و فرزندگان و نخبگان فرهنگی اند _ به تصویب رسید و کمیته علمی کنگره از خرداد 1381 کار خود را آغاز کرد. کمیته علمی با فرصت اندکی که در اختیار داشت، برنامه های خود را در پنج حوزه ساماندهی کرد: 1. تألیف، تصحیح و گردآوری آثار مربوط به حضرت عبدالعظیم و شهر ری (کتاب و مقاله). 2. سفارش و فراخوان نگارش مقاله. 3. سفارش انتشار ویژه نامه هایی از سوی نشریات، همزمان با برگزاری کنگره. 4. انتشار لوح فشرده (CD) تولیدات علمی کنگره. 5. انتشار خبرنامه. با یاری خداوند و مدد قدسی روح حضرت عبدالعظیم علیه السلام، در حوزه نخست، بیش از بیست و دو جلد کتاب آماده شد که همزمان با برگزاری کنگره، توزیع می گردد. همچنین مقالات منتخب و تأیید شده علمی در سه جلد، عرضه خواهند شد. دو ویژه نامه از سوی مجلات علمی و نیز خبرنامه کنگره در پنج شماره عرضه خواهد شد. همه این آثار، علاوه بر نشر مکتوب، بر روی يك لوح فشرده (CD) تا هنگام برپایی کنگره در اختیار علاقه مندان قرار می گیرد. گفتنی است با فرصت اندک و حجم گسترده برنامه های علمی، وجود تقایص، امری طبیعی است که اهل فضل و دانش آن را بر ما خواهند بخشید و ما را از نصایح عالمانه خویش بهره مند خواهند ساخت. امید است این مجموعه، مقبول درگاه الهی و مورد عنایت روح بزرگ و قدسی حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام قرار گیرد و در گسترش و بالندگی فرهنگ و معارف تشیع، سودمند افتد. در پایان از همه کسانی که در به ثمر رسیدن این برنامه ها سهم وافر داشتند؛ تولید محترم آستان حضرت عبدالعظیم علیه السلام ریاست محترم مؤسسه فرهنگی دارالحدیث، شورای عالی سیاستگذاری، مدیران محترم آستان حضرت عبدالعظیم و مؤسسه فرهنگی دارالحدیث و به ویژه فاضل گرانتقدر جناب آقای علی اکبر زمانی نژاد _ که بار عمده بر دوش ایشان بود _ سپاسگزاری می شود. مهدی مهریزی دبیر کمیته علمی بهار 1382

بنام آغازگر هستی اینجا روزها پرستاره و شبها سپید است ، گلستان همیشه بهار و فضا پرطراوات . گل‌های اینجا همیشه شکفته و نورسته ، پر است از نور خورشید . مفهوم زندگی اینجاست . کویر خشک و بی روح در این روح و ریحان بی معناست . روز و شب چهچه بلبلان و تهلیل مناجاتیان ، چنان دلسوز و خوشنواست که گویی نشانی از نعیم جنت و رضوان موعود است . کیمیا اینجاست و کیمیاگران بی حد و شمار . آری ، اینجا سرزمین ایران است ، و در هر گوشه و کنارش ، گلی از گلستان نبوی شکفته ، و چراغی از چلچراغ پرفروغ علوی فروزان است . سالکان کوی این خاندان با دستانی تهی روان گشته ، و به دامنی پر از دُرّ و جواهر و لبی خندان مسرور گشته اند . در این شفاخانه های الهی ، درد بی درمان نامفهوم است ، و هر دانه اشکی با هزاران گوی ثمین برابر . از دامان پرمهر این دُرّدانه های عالم وحی ، در طی قرون و اعصار ، چه برکاتی که بر مردمان نازل ، و چه بلاها که دفع گردیده . و در جوار قله های سرکش دماوند ، آستان پرمهر و عطوفت سید کریم ، حضرت عبدالعظیم _ که سلام سلام گویان ملک و ملکوت بر او باد _ چنان سر به فلک کشیده که آن صخره های مغرور در برابرش سر تعظیم فرو داشته و چون عبد ذلیل فرمانبر و مطیع . بلی ، ستاره ای بس درخشنده و منور که نه تنها اهل ری ، بلکه تمام موالیان آیت عظمای الهی و وصایت نبوی ، در هر کجای این زمین خاکی ، از جود وجودش بهره مند و خرسندند . و این تحفه ناچیز که تلاش مؤلفش بس گرانسنگ است ، هدیه ای است به آستان ملائک اشیان آن حضرت ، تا چه در نظر آید و چه سان مقبول افتد . اشکوری

روح و ریحان دومدر شرح حال حسن مثنی ابن حسن علیه السلام ، و عمر بن علی و نزاع وی با عبدالله بن عباس ، و حسن حال حسن مثنی ، و عیال او فاطمة بنت الحسین ، و وفات او در مدینه ، و شرح حال عبدالله محض پسر حسن مثنی ، و مکالمه اش با عبدالله سفاح ، و اذیت‌های منصور دوانیقی به وی در ربنده ، و موارد دیگر ، و پیغام وی به حضرت صادق علیه السلام ، و اسیری عبدالله

محض با بنی الحسن از مدینه به بغداد، و شرح تعلیقه حضرت صادق علیه السلام برای عبدالله، و تسلیه سادات، و گفتار ابن حجر در حق عبدالله بن حسن، و حال حسن افطس که معروف به رمح آل ابی طالب است، و شرح حال محمّد صاحب نفس زکیّه، و ابراهیم برادرش قتیل باخمی، و شهادتشان به دست منصور، و شرح حال یحیی صاحب دیلم فرزند عبدالله محض، و قسم خوردن زُبیری در محضر هارون الرشید، و هلاکت او، و هلاکت مردی به قسم دادن حضرت صادق علیه السلام، و مذمت قسم خوردن زیاد، و شهادت ادیس بن عبدالله معروف صاحب المغرب به امر هارون الرشید، و شرح حال موسی بن عبدالله معروف به جون، و مختصری از حال حسین بن علی شهید فخر به امر هادی بالله.

روح و ریحان سومدر شرح حال زید بن حسن ابن علی بن ابی طالب علیه السلام که جدّ حضرت عبدالعظیم است، و اخباری که در ارشاد شیخ مفید _ علیه الرّحمة _ در مدح وی رسیده است، و شواهد مبسوطه دیگر، و شرح زید بن علی بن الحسین علیه السلام، و خراب کردن خانه امیر مؤمنان علیه السلام که زید در او ساکن بود، و حدیث شریف در جلالت قدر زید بن علی علیه السلام، و آمدن زید به شام و کوفه و شهادتش، و خواب دیدن زید حضرت رسول صلی الله علیه و آله را، و مرثیه یحیی بن زید و سید اسماعیل حمیری، و بیان سه مطلب: مطلب اوّل: در بیان مراتب زیدیه و فرق بین ناصبی و زیدیه. مطلب دوّم: تکلیف رعایا در حق سادات دعاة، و حدیث «روضه کافی»، و نهی لعن کردن به جعفر کذاب، و حدیث زارع و کوزه گر، و ملاحظه اهمّ، و تفسیر آیه ای که دلالت بر حُسن عاقبت سادات می کند. مطلب سوّم: در شرح زید بن موسی بن جعفر علیهما السلام، و امامزاده زید که در طهران مدفون است، و زیدهای دیگر، و مشرف شدن حضرت همایونی به مزار این امامزاده جلیل و عماراتی که فرموده، و پیاده شدن سلطان مراد قیصر روم در روضه مبارکه حضرت امیر

پیشگفتار الحمد لله رب العالمين، و صلى الله على أفضل المرسلين، و آله الميامين الذين ثبتوا على دينه المبين. آنچه خوانندگان عزیز در صفحات پیش رو می خوانند، مروری است بر حالات زندگی و آثار و خدمات مؤلف گرانقدر این اثر، ملا محمد باقر کجوری مشهور به واعظ تهرانی، با نگاهی گذرا به خصوصیات کتاب ارزشمندش «جنة النعيم» و تواریخ مربوط بدان، مشتمل بر بخشهای ذیل: نخست: زندگانی کجوری و خاندان وی. دوم: تألیفات. سوم: معاصرین. چهارم: خصوصیات «جنة النعيم». پنجم: مشخصات چاپ سنگی و چاپ کنونی. با توجه به گستردگی این کتاب، سعی نگارنده بر معرفی جامع و کاملی از این اثر و مؤلف آن بوده؛ چرا که این معرفی، زوایای تازه ای از زندگانی فردی و اجتماعی مؤلف را دربر داشته و اطلاعات مفیدی را درباره کتاب ارائه می دهد. البته مناسب می نمود درباره منابع و مصادر شرح حال حضرت عبدالعظیم علیه السلام نیز گفتاری کتابشناسانه صورت پذیرد، ولی گمان نگارنده آن است که یقیناً به مناسبت کنگره بزرگداشت و تجلیل از مقام شامخ آن حضرت، بحثهای مفصل و مقالات وزین و گویایی در این باره منتشر خواهد شد؛ لذا از این موضوع در مقام صرف نظر شد.

مؤمنان علیه السلام، و محاسن عمارات روضات مقدسه و آثاری که بر عمارات حضرت شاهنشاهی مرتب شد، و خواب مرحوم شیخ عبدالحسین طهرانی.

روح و ریحان چهارمدر شرح احوال اجداد حضرت عبدالعظیم، و حسن حال حسن امیر فرزند زید بن حسن جدّ دوم حضرت عبدالعظیم، و معروفیت و جلالت وی، و پوشیدن مأمون لباس سبز، و منع بنی عباس به واسطه زینت و شعار، و شرح حال ستّ نفیسه که در مصر مدفون است، و حال مرحوم شهید اول و عیال و دخترش ستّ المشایخ، و جلالت مقام وی و اولاد دیگر وی، و بیان سه فقره: فقره اول: حال این هر سه شاعر، و حکومت حسن امیر در حق او که شرب خمر می کرد. فقره دوم: در ابیات داود بن سلم در مدح حسن بن زید و سلیمان بن عباس. فقره سوم: در صدمات وارده بر بنی الحسن، و روایت حضرت صادق علیه السلام، و احضار ایشان در بغداد به امر منصور، و فرمایشات آن جناب، و تحسین مشتمل بر احوال امامزاده حسن است که نزدیک طهران مدفون است، و رفع شبهات، و نفی بعضی از اقوال سخیفه، و عقیده مؤلف در حق امامزاده حسن، و شرح عدد اولاد حسن امیر که بسیار با فایده است، جدّ سوم حضرت عبدالعظیم علی شدید و شرح حال او، و عدد اولاد وی، و شرح حال علی بن جعفر عریضی و بیان عریض، و شرح حال پدر بزرگوار حضرت عبدالعظیم عبدالله قافه، و القاب هر يك از امامزادگان که بدانها مشهور شده اند، و ختم به القاب شریفه ائمه طاهرين عليهم السلام، و ابیات عربیّه ابوالبرکات در مدح سادات.

روح و ریحان پنجمدر شرح کنیه و لقب و اسم مبارك حضرت عبدالعظیم، و حسن کنیه و لقب و اسم نيك،

و نیکی کنیه ابوالقاسم و ذم بعضی از کنیه ها، و چهار نفر از امامزادگان موسوم به اسم عبدالعظیم بودند، و بیان سه فقره: فقره اول: «السَّلامُ عَلَیْكَ أَيُّهَا الْمَحْدُوثُ الْعَلِیْمُ»، و معنی حدیث، و فرق بین حدیث و خبر، و معانی هر يك، و معنی محدث در آیه کریمه، و فرق بین محدث و محدث، و مطالب دیگر، با شرایط محدث، و احترامات امام علیه السلام به حضرت عبدالعظیم، و شرح خواص اصحاب که حافظین اخبار بودند، و شرح حال ابن عقده مشروحاً، و کذبین از اهل حدیث، مانند ابوالبحتری و غیره، و اشعار شاعری در ذم وی، و شرح حال ابو هریره و احادیث او، و مذمت کسانی که جعل احادیث کردند، و آنچه ابوحنیفه کرد، و بیاناتی که بسیار جامع است. فقره دوم: «السَّلامُ عَلَیْكَ أَيُّهَا السَّیِّدُ الْكَرِیْمُ»، و معنی «سید»، و آنچه به اسم سید خوانده می شود، و جواز اطلاق نام سید بر خداوند، و جهت منع حضرت رسول صلی الله علیه و آله اسم سید را از خود، و ترغیب به لقب رسول الله، و جهت نسبت این لقب به سید، و لقب سید اسماعیل حمیری، و بیانات علمیه، و ابیات شاعری از بنی عباس. فقره سوم: «السَّلامُ عَلَیْكَ أَيُّهَا الشَّخْصُ الشَّرِیْفُ»، معنی کلمه «شخص»، و معانی «شریف» از لغت و اصطلاح، و اطلاقات اهل سنت و جماعت در کلمه «سید» و «شریف»، و فرق بین کلمتین، و چند روایت مختصر.

روح و ریحان ششمدر شرح اولاد ذکور و اناث حضرت عبدالعظیم، و حلیله جلیله اش خدیجه دختر قاسم بن حسن امیر، و شرحی از مزار امامزاده قاسم است که در کوه شمالی طهران واقع است، و ردّ دو قول، و اثبات مزار بودن امامزاده قاسم، و شواهد صحیحه در تثبیت مقصود.

زندگانی کجوری و خاندان وی

زندگانی کجوری و خاندان وی نام و نسب: ملا محمد باقر بن مولی محمد اسماعیل - ملقب به فخرالدین مازندرانی - ابن مرحوم ملا عبدالعظیم بن مرحوم ملا - محمد باقر کجوری مازندرانی، معروف به واعظ تهرانی در صفحه عنوان «خصائص فاطمیه» چنین آمده: محدث ماهر و محقق متبحر حاجی ملا محمد باقر واعظ تهرانی. برادرش نیز در شرح حال او که در انتهای «خصائص فاطمیه» چاپ شده چنین نگاشته است: الواعظ للأنام والمتعظ من الأحكام، مروج الإسلام، المؤید بتأیید الإمام، ذخر الشریعة وفخر الشیعة، قبله الحقیقة وقدوتهم فی الحقیقة، المفسر الکریم، والمحدث العلیم، البحر الزاخر والحبر الماهر، نقطة دائرة المفاجر، مولانا الحاج محمد باقر الواعظ الطهرانی مولداً و المازندرانی اصلاً، ابن العالم النبیل والمجتهد الجلیل المرحوم المبرور ملا محمد اسماعیل طاب الله ثراهما. ما نیز در طی این گفتار از مؤلف جنه النعیم به «کجوری» یا «واعظ تهرانی» تعبیر می نماییم.

خاندان کجوری: واعظ تهرانی در توصیف علمای شیعه که در ری مدفون هستند از پدر وجد و جده و برادران خویش یاد کرده و خصوصیات از زندگانی آنها بیان می کند. عبارات او دارای نکات مهمی می باشد: از علماء شیعه که در ری مدفون است مرحوم مبرور نادره الفضلاء و علامة العلماء، المحدث الفقیه الذی لیس له نظیر ولا شبیه، عینه اسواد التدقیق و مشکاة انوار التحقیق، المتمسک بذیل الاحتیاط والتقوی، مع ما له اجازات فی الفتوی، العابد الزاهد والورع المجاهد، ناشر علوم الدین، والدی العلامة، المولی محمد اسماعیل الملقب بفخرالدین المازندرانی اصلاً والطهرانی مولداً و مدفناً، اعلى الله

روح و ریحان هفتمدر شرفیاب شدن حضرت عبدالعظیم خدمت سه نفر از ائمه اثنا عشر علیهم السلام، و اختلاف اقوال، و مؤیدات قریبه در شرفیابی حضور امام حسن عسکری علیه السلام.

روح و ریحان هشتمدر ترجمه و شرح حدیث شریف ابا حماد رازی از خط مرحوم صاحب بن عباد از ابوتراب رویانی، و جائز نبودن اخذ احکام از غیر شیعه، و در اینکه سادات حافظین دین اند، و احوال ابان بن تغلب، و اخبار در مدح وی، و معنی تغلب، و کیفیت اعراب آن، و احادیثی که دلالت بر وثوق امام علیه السلام به آن می کند، و شرح حال یونس بن عبدالرحمن، و آنچه حضرت صادق علیه السلام در حق وی فرمود، و شرح حال زکریا بن آدم مدفون در قبرستان قم، و حسن حال ممدوحین از روایات احادیث، و شرح احوال سفراء اربعه، و وکلاء امام عصر علیه السلام، و نص صریح بر سفارت و وکالت ایشان: اول ابوعمرو عمری، دوم ابو جعفر محمد بن عثمان، سوم ابوالقاسم حسین بن روح، چهارم ابوالحسن علی بن محمد سمری، و توفیق بر غیبت تامه، و حدیث حواریین ائمه طاهرین علیهم السلام.

روح و ریحان نهمدر شرح عرض دین حضرت عبدالعظیم به ابوالحسن الثالث حضرت هادی علیه السلام، و تشویق مردم به دانستن این حدیث، و معنی «وجه الله»، و معنی «دین» و «ملت»، و «شریعت» و «منهاج»، و «سنت» و «ایمان» و «اسلام»، و اختلاف بین این کلمات، و آنچه حضرت صدیق طاهره در مسجد فرمودند، و تحسّر بر بی دینی آنانکه دینی ندارند، و مذمت از ملامت کردن به زمان، و ایات عبدالمطلب، و حکایت آن مَعْمَر با پسرش

و آمدن نزد عبدالملک بن مروان، و ذکرى از حالات عبادله اربعه (1)، و نصایح سودمند در احتراز از معاصى، و موعظه مؤلف خود را، و حکایت فضل بن خالد برمكى و ابوالهول شاعر، و ده نفر از اخیار که دین خودشان را بر امام زمان خود عرضه داشتند: اول: در عرض دین خالد بن جریر بجلّى است که خدمت حضرت صادق علیه السلام شرفیاب شد از رجال کشى. دوم: حسن بن زیاد ضبّی، و توثیق وی از کشى و غیره. سوم: عمرو بن حرث، از کشى و نجاشی و کلینی و علامه رضوان الله علیهم. چهارم: ابی الجارود، از «اصول کافی». پنجم: یوسف نام، از اصحاب حضرت صادق علیه السلام از «رجال کشى». ششم: حمران بن اعین شیبانی، و حال اعین و آل اعین، و شرح حال برادران حمران که تماماً ده نفرند از زراره و غیره و حدیث شریف «معانی الاخبار». و بیان «ترتر» و «مطمّر» و شرح آن، و معنی حدیث «لا جبر ولا تقویض»، و بیان مرحوم میرداماد، و معانی دیگر این حدیث تحقیقاً. هفتم: عرض دین ابراهیم بن زیاد خارقى است از کتاب «امالى» ابن الشیخ. هشتم: در عرض دین اسماعیل بن جابر جعفرى از رجال علامه و کرامت ظاهره ای از او. نهم: در عرض دین منصور بن حازم است، و این حدیث بسیار نافع است. دهم: عرض دین حضرت عبدالعظیم است، و آن بر چهار عرض آغاز می شود: عرض اول: در توحید است و بیان مضمون عرض دین از «توحید» مرحوم صدوق، و شرح حال روایت حدیث؛ از دقاق و وراق، و بیان کلمه «مرحبا» و معنی کلمه «هات» و «هیت» و معنی عرض دین، و معنی کلمه «وئبنتی» و شرح عرض دین حضرت ابوطالب

1- منظور چهار «عبداللّه» است که در حاشیه چاپ سنگی نام آنها به خط مؤلف آمده است: عبداللّه بن جعفر، عبداللّه بن عباس، عبداللّه بن زبیر، عبداللّه بن عمر.

زمان احتضار، و اشعار وی، و معنی «واحد» و «احد» و فرق بین این دو اسم شریف، و ادله [ای] که دلالت بر وحدانیت حق می کند، و اشعار نظامی، و معنی «آنه لیس کمثله شیء»، و معنی حدیث «خارج عن الحدین»، و بیان حدیث شریف، و معنی «آنه لیس بجسم» و فرق بین «جسم» و «جسد» و احادیث دیگر از رجال، و حال هشام و معنی «ولا-صُورَة» و احادیث صحیحیه در نفی صورت، معنی «عرض» و «جوهر»، و نفی هر دو از خداوند سبحان، و معنی «مجسم الاجسام» و صفات حضرت احدیت، و عدم جواز تفکر در ذات حق، و اشعار مناسبه. عرض دوم: در نبوت و امامت است از شرح حدیث عرض دین، و حکومت عقل بر وجود نبی صلی الله علیه و آله، و ابلاغ احکام وی، و جهت در ایجاد موجودات، و ظهور نبی اکرم در مکه مکرمه، و ادعاء نبوت آن جناب با اظهار معجزه، و معنی «تواتر» که دلالت بر بعثت آن جناب می کند، و معنی «معجزه» و «خارق عادت» و شرائط معجزه، و در اینکه معجزه از خداست یا حضرت رسول صلی الله علیه و آله یا از خدا و رسول، و مذهب امامیه، و انکار ظهور معجزه از دروغگو، و در آثار معجزه که دلالت بر نبوت می کند، و کلمات شارح «مقاصد»، و فرق بین «معجزه» و «سحر» و جهت اطلاع نبی بر مغیبات، و معنی «نبی» و فرق با «رسول»، و مراتب نبوت، و در اینکه این دین و قرآن دو برهانش در صدق دعوی حضرت رسول صلی الله علیه و آله، و بیان لزوم وجود نبی در آن زمان به جهت غلبه شرك و كفر، و ستایشهای مختلف، و بیان ظهور این شریعت حقه، و دلالتش بر صدق مدعی به و اشتغال این دین بر اصول و فروع، و بیان بقاء این شرع تا روز قیامت بر حسب وعده الهیه، و جهت ابقاء وجود امام عصر علیه السلام، و دعاء جناب ختمی مآب، و معنی «خاتم النبیین» و جهت خاتمیت حضرت رسول صلی الله علیه و آله، و معنی مهر نبوت، در ماه و روز وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله و اسم سامی آن بزرگوار، و اشعار عربیه و فارسیه، و بیان خصائص حضرت رسول صلی الله علیه و آله که بیست و پنج است، و بیان ازواج آن جناب، و بیان کلمات قصار سید کاینات، و شرح امام و خلیفه از حدیث عرض دین، و معنی امام، و برهان عقلی و نقلی مشروحاً در وجوب وجود

امام علیه السلام، و بیان مانع بودن شرك و كفر عصمت و توحید را، و بیان ایمان امیر مؤمنان علیه السلام که به اراده خداوند (1) سبحان بوده است، و مأموریت آن جناب در تربیت شاه ولایت علیه السلام، و تکمیل تربیت آن وجود شریف، و شرح ایمان آن جناب، و شرك نیاوردن در طرفه العینی به برهان صحیح، و وقعه غدیر، و فضائل امیر مؤمنان علیه السلام از سنّی و شیعه، و اشعار پسندیده جیّده، و شرح ولادت و وفات و عمر شریفش، و ابیات ابوالاسود دلی، و عدد فرزندان آن بزرگوار، و شرح احوال امام حسن مجتبیّ موجزاً از ولادت تا وفات، و کلمات فصیحیه محمد حنفیه از «مروج الذهب»، و اشعار بلیغیه آن جناب، و مرثیه حضرت ابوالفضل عباس بن علی علیه السلام، و شرح حال جناب امام حسین علیه السلام، و کنیه و لقب و اسم شریف وی، و بیان «ثارالله» با تحقیق رشیق در ذیل عنوان «دم الهی»، و شرح مظلومیّت آن جناب از کتاب وسنّت به ده دلیل: اول: قتل صبر و معنی آن. دوم: دفاع و جهاد با اعداء و حدیث مُبکی. سوم: در اراده سوزاندن خیام فلك احتشام در حضور آن امام انام. چهارم: تشنگی آن بزرگوار و اثر تشنگی بر اعضای شریفش. پنجم: کثرت جراحات و تعیین آنها، و اختلاف اقوال. ششم: وضع ذبح رأس شریف و اشاره به شهادت. هفتم: برهنه کردن آن بدن شریف را به شرح اوفی. هشتم: جسارتهای دیگر که بر آن بدن شده. نهم: اسیری عیالات آن جناب است، و شرح فضل زینب علیها السلام. دهم: گردانیدن آن رأس شریف را به شهرها، و مطابقه عمل یزید با عبیدالله عنید به بیانی تازه، و اقوالی که در مدفن رأس شریف آن جناب از عامه و خاصه وارد است؛ و بیان

نشو و نما و تحصیلات: مرحوم واعظ تهرانی در روز جمعه نهم ماه صفر سال 1255 در تهران دیده به جهان گشود. کجوری ضمن بیان شرح حال والدش می گوید: و در روز جمعه نهم ماه صفر المظفر به مورّخه هزار و دوست و پنجاه و پنج این بنده متهور در بحور خطیّات و معترف به اسائه و مقرّ به جرم و اسیر ذنب و مرتّهن به عمل و مُسوّفِ توبه و هیکلِ هواء و مُنغمّر در لذات نفس، لیت شعری للشقاء ولدتنی امّی، لیت لم تلدنی گویان متولد گردید (1). مقدمات را نزد والدش که مدرّس مدرسه «صدر تهرانی» بود فرا گرفت. مرحوم پدرش که از شاگردان صاحب جواهر و شیخ انصاری بود و از سید ابراهیم قزوینی - صاحب ضوابط - نیز اجازه داشت، مجتهدی ادیب و زاهد بود چنانچه در سطور پیشین، بعضی از مقاماتش بیان شد. پس از تکمیل مقدمات در عنفوان جوانی - سن 15 سالگی یا قبل از آن - با اجازه پدر عازم مشاهد مشرفه (نجف و کربلا) شد و بقیه دروس سطح و شروح را خواند. سپس برای زیارت والد معظّمش به تهران آمد. به جهت خوابهای صادقه ای که دیده بود به موعظه و نصیحت مردمان همت گماشت و به تفسیر آیات الهی و بیان احادیث حضرت رسالت پناهی و اهل بیت اطهار علیهم السلام همت گماشت. زمانی که در کربلا بود، میرزا ابوالقاسم امام جمعه از دنیا رحلت نمود. با توجه به وفات امام جمعه در سال 1270 (2)، معلوم می گردد در این سال کجوری در کربلای معلا تحصیل می کرده

دیگر در مظلومیت آن بزرگوار، و رجوع به بیان سابق در اینکه آن جناب ثار الله است، و شرح ظهورات حق در مظاهر و مجالی، و انتسابات و اضافات مخلوقات به حضرت احدیّت، مانند «بیت الله» و «روح الله» و «قلب الله» و «نفس الله» و «ثارالله» و امثال آنها، و انقلاب عوالم امکاتیّه که به عبارات و اشارات فصیحّه تعبیر شده است، و تحقیق اظهار غضب حق تعالی از ظهور حمره مشرقیّه، و بیان معنی «مهجّه» که همان «ثارالله» است، و اطوار سبعة قلبیّه، و انفاق آن شهید مظلوم خون قلب مبارک را، و اخباری که اهل سنت در ظهور حُمره از شهادت جناب امام حسین علیه السلام نقل کرده اند از نسوی و ترمذی (3) و ابونعیم و قشیری، و احادیث کثیره از کتب شیعه، و حکایت غریبه از مرحوم میر محمد حسین که بر سنگ ریزه از خط سرخ نوشته بود، و بیان والد شیخ بهائی، و درّ نجف، و شرح سه شعر از منظومه مرحوم بحر العلوم، و بناء مساجد برای رشحات خون آن سید مظلوم، و حکایت مرغ خون آلود، و شرح شعر محتشم، و در اینکه جبرئیل خبر شهادت آن حضرت را به جناب ختمی مآب صلی الله علیه و آله رسانید، و صیحه زدن جبرئیل در روز عاشورا، و بیان حدیث صحیح، و بیانی از اقسام خون بدن آن جناب از پیشانی و گلوی و قلب، و آنچه به آسمان رفت و آنچه در زمین با خاک عجین شد، و نقل مرحوم شیخ بهائی، و نقل مرحوم اردبیلی، و آنچه از خون آن بزرگوار را به آسمان - به روایت «مناقب» - ملکی برده است، و خواب دیدن آن جناب، و جهت بردن خون را به بهشت، و شعر مرحوم بحر العلوم از کلمه «دم الهی». تا این مقام مطالب حقّه مندرج است ملاحظه کردن آن مفید است و بسیار مفید. و جهت ریختن خون مبارک را به آسمان، و ریختن خون علی اکبر، و ریختن خون علی اصغر را به آسمان، و چند بیت از خاقانی، و بیان عمر و روز شهادت و مدفن شریف جناب سید مظلومان، و معنی «کربلا»، و قطعات اطراف کربلا، و مرثیه جناب زینب خاتون (4)،

1- در چاپ سنگی: ترمذی.

2- در چاپ سنگی: خواتون.

3- جنة النعیم: 520.

4- مهدی بامداد در شرح حال رجال ایران 1/55 می گوید: میرزا ابوالقاسم امام جمعه پسر میر محسن و برادرزاده و داماد میر محمد

مهدی امام جمعه و برادر میرزا مرتضی صدر العلماء و میرزا محمد باقر صدر العلماء در سال 1263 ه ق امام جمعه تهران شد و در سال 1270 ق در تهران درگذشت و در جنوب شهر تهران در مقبره مجلی که پسرش حاج سید زین العابدین امام جمعه ظهیر الاسلام برای او درست کرد و امروز معروف است به قبرستان «آقا» یا «سر قبر آقا» دفن گردید .

است. خود چنین می گوید: زمانی که مشغول تحصیل در کربلائی معلی بودم منادی بر مناره عالیّه حسینیّه ندا کرد: لقد مات امام الجمعة والجماعة فی طهران (1). . بنابراین واعظ تهرانی در سن 15 سالگی مشغول به تحصیلات حوزوی در کربلا بوده است. کجوری گر چه ساکن تهران بوده، ولی با نجف اشرف در ارتباط بوده است؛ زیرا در خاتمه کتاب خویش که اشعار جمعی از ارباب فضل و ادب را نقل کرده تعدادی از آنها به تصریح مؤلف، ساکن نجف اشرف بوده اند و اشعار را برای مؤلف در زمان اشتغال به تألیف کتاب یا پس از آن هدیه فرستاده اند (2).

سفرهای زیارتی: واعظ تهرانی در ماه رمضان سال 1294 سفری زیارتی به سامرا داشته و با علمای آن شهر نیز نشست و برخاست داشته، چنانچه خود تصریح می کند: در سال هزار و دویست و نود و چهار که داعی در ماه مبارک رمضان در حضرت سرّ من رأی مشرف بودم، و حظوظ اخرویه استدراک می نمودم از حکایاتی که نقل کردند ثقات از علماء و مجاورین از عرب و عجم (3). . همچنین حداقل دو بار به سفر حج مشرف شده، که بار آخر در سال 1297 بوده که پس از برگشت در سال 1298 چاپ کتاب جنة النعیم را به پایان رسانیده است. خود چنین می گوید: چون داعی در سال هزار و دویست و نود و هفت باز موفق شده به زیارت بیت الله الحرام مشرف گردید قدری از اجزاء این کتاب چاپ نشده و در عهده تعویق

1- . جنة النعیم : 505 _ 506 .

2- . بنگرید به : جنة النعیم : 540 .

3- . جنة النعیم : 432 .

افتاد . . (1) . منظومه سامیه را نیز که در احکام حج است در راه مکه سروده است (2) . وی به کربلای معلی نیز جهت زیارت سید الشهداء طّی طریق نموده ، و در مقدمه کتاب جنة النعیم می گوید : فتداویت امراض قلبی المطبوع الرائن فی عشر الثالث من الاربعین عند حضرة ثالث الائمة الطاهرین علیهم السلام . . سفرهایی نیز به مشهد الرضا علیه السلام داشته است . در جایی می گوید : و داعی چند سال گذشته که به زیارت حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام مشرف شد علماء و مجتهدین و ائمه جماعت را دیدم که در زمره خدّام آن آشیان عرش نشان بودند (3) . دو ماه اخیر عمرش را نیز در مشهد مقدس بود که اجلس فرا رسیده و در جوار کبریایی رضوی بخاک سپرده شد .

واعظ برجسته : کجوری در مواضع متعددی از کتاب تصریح کرده که اشتغال به وعظ و خطابه داشته ، از آن جمله در مقدمات کتاب جنة النعیم می گوید : از آنجایی که شکر این نعمت و اظهار این خدمت در این زمان خجسته اوان برحسب حرفه معلومه و صنعت معلومه ام که پند بندگان و نصیحت جاهلان است در عهده این بنده . . . پس چندی است که نیت حسنه سلطانی این عبد عاثر دانی فانی حاجی ملاّ محمد باقر طهرانی را که واعظی غیر متّعظ و غافلی غیر مستیقظ است محرّک و مهیّج شد . . . این اوراق که مجموعه خالی از اطناب و اغلاق است ، و تحریراتش خلاصه

1- . جنة النعیم : 548

2- . ذریعه 23/113 .

3- . جنة النعیم : 441 .

و صفوه ای از تقریرات منبریّه داعی است . . . در پایان روح و ریحان نهم نیز چنین قلم زده است : هان هان ! خاکم بر سر و خاکسترم بستر ! من هم یکی از دستاریان و فریب دهندگان بندگانم ، جز گناهان دیگرم از آشکار و پنهان . گاهی به جای پیغمبر برگزیده می نشینم و مردمان را راهنمای این آئین باشم . رویم سیاه و کارم تباه ! من کجا و این جایگاه بلند و جامه ناپسند ؟ اگر پیغمبر مرا در این جهان به جای خود ببند چه گوید ؟ ! (1) البته کجوری بر این وظیفه خویش مفتخر است ، و گاهی متواضعانه چنین می گوید : و با کمال مسکنت ، مسألت می نمایم از خوانندگان از زلّات این کلب عاوی که مادح آل رسول علیهم السلام است بگذرند (2) .

ذوق و علمیت : تنوع و کثرت مباحث کتاب « جنة النعيم » خود نمای بارزی از مقدار علمیت و وفور اندیشه و خوش ذوقی کجوری می باشد . سلطان المتکلمین (برادر کجوری) درباره وی می گوید : کان بليغاً فصيحاً طلقاً ذلقاً متكلماً متألهاً محدثاً شاعراً جامعاً مطاعاً بين الأنام منيعاً أميناً في إبلاغ الأحكام وإعلان كلمة الاسلام ، مقبول الكلام ، ومحبوباً عند الخواص والعوام ، وحيداً في الزمان والأيام (3) . حبيب آبادی نیز چنین می نگارد : مرحوم حاج ملا محمد باقر ، عالمی بزرگوار و واعظی شیرین گفتار بود (4) . وی به علم حدیث آشنایی کافی داشته ، چنانچه از مطالب کتابش جنة النعيم برمی آید ، و نیز از بعضی از علماء و مجتهدین عصر خویش اجازه روایی داشته است . در جایی به مناسبت می نویسد : و این بنده که خاک نعال محدثین محسوب نمی شود اخبار ضعیفه را بنا بر اجازه

1- . جنة النعيم : 328 .

2- . جنة النعيم : 357 _ 358 .

3- . زبدة المآثر (ص 472 از خصائص فاطمیه ، چاپ سنگی) .

4- . مکارم الآثار 5/1488 .

مجتهد مجیز خود جائز می داند در مسنونات و مکروهات ، و این اجازه و اذن برای جواز تسامح است بواسطه حدیث : « من سمع شیئاً من الثواب علی شیء فسنعه کان له أجره وإن لم یکن ما بلغه » (1). همچنین می گوید : چون خواص و عوام این حدود ، از کار و کردار این ذره بی مقدار آگاه اند ، بناءً علی هذا آنچه در داعی است و پسندیده می نماید خوش است از من بخواهد ، و آن علم به جمله ای از اخبار و آثار ائمه اطهار علیهم السلام است (2). *** از جمله مواردی که می توان بوسیله آن ، دامنه علمی و وسعت اندیشه مؤلف گرانقدر جنۃ النعیم را محک زد ، نکات ذیل می باشد : الف _ مقدمه عربی که مؤلف بر کتاب خویش نگاشته و بکار بردن براعت استهلال : « الحمد لله الذی خص من عباده عبداً عظیماً المن . . » و عبارات لطیفه آن . در لابلائی کتاب نیز جست و گریزهای عربی فراوانی مشهود است . ب _ مناسبت اشعار فارسی و عربی که در مقدمه کتاب ، و مواضع مختلف دیگر بکار برده است . نگاهی گذرا به فهرست اشعار فارسی و عربی و دقت در تنوع آنها ، برای اثبات این مدعا کافی است . ج _ کجوری در نقل شواهد و امور غیر اعتقادی ، مطالب و اشعار زیادی را از اهل سنت نیز افزوده و به کتب آنها استناد می کند . د _ دیوان اشعار مفصل مؤلف به زبان فارسی و عربی که بیست هزار بیت بوده نیز ذوق ادبی وی را می رساند . همچنین منظومه وی در حج که مشتمل بر هزار و پانصد بیت می باشد ، و منظومه منیر القلب در دو هزار بیت . ه _ کجوری از قوه حافظه خوبی برخوردار بوده چنانچه از بعضی تصریحات وی نیز می توان این مطلب را استفاده نمود . مثلاً در جائی به مناسبت ، مطالبی در اصول فقه بیان داشته _ مثل انسداد باب علم _ سپس می گوید :

1- جنۃ النعیم : 341 .

2- جنۃ النعیم : 349 .

بالجمله ، دامان این گونه سخنان وسیع است ، و فهم و درك این نادان قاصر ، خواستم اشاره ای به جهت اختلاف اخبار و احادیث کرده باشد قلم تحریر از محفوظات خاطر کرد (1). در وصف حوریه و جاریه جنات عالیه ، هشت بیت شعر عربی از حفظ نگاشته است 2 . در روح و ریحان شانزدهم نیز می گوید : و در حین تحریر از عالم فاضل نحریر تیر تبریزی قصیده ای که برای این گنبد رفیع فرموده و الحق خوش سرود به نظر آوردم و آنچه حفظ داشتم نگاشتم : تعالی الله از این کاخ فلك فرسا و بنیانشکه سر بر اوج « او ادنی » زند قوسین ایوانشتا آخر اشعار که سیزده بیت است (2). و _ تسلط مؤلف به عبارات عربی . اشعار و احادیث فراوانی را مؤلف در طی کتاب خویش ترجمه نموده است . ترجمه ها حاکی از دقت مؤلف و تتبع وی می باشد ، خصوصاً بعضی از اشعار عربی که بدون دقت و مراجعه به کتب لغت ، ترجمه آنها میسر نیست . همچنین مؤلف چند زیارتنامه برای امامزادگان مختلف _ که درباره آنها زیارتنامه ای منصوص وارد نشده _ تألیف و تدوین نموده تا زائرین هنگام زیارت آنرا بخوانند . در این مقام فقط به جملاتی از هر زیارتنامه اشاره می کنیم :

1 _ زیارت مختصر حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام : . . . وَأَشْهَدُ أَنَّ هَذِهِ التُّرْبَةَ تُرْبَتُكَ ، وَالْحَرَمَ حَرَمُكَ ، وَاللَّهَ نَاصِرُكَ . وَهَذِهِ شَهَادَتِي عِنْدَكَ ، وَأَسْأَلُ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى أَنْ يَجْعَلَني فِي حِزْبِكَ ، وَلَقَدْ كُنْتُ لِأَجْدَادِكَ الْمُكْرَمِينَ مُوَالِيًا وَلِأَعْدَائِهِمْ وَظَالِمِيهِمْ مُنَاصِرًا بَأْسًا وَمُحَارِبًا . . . (3)

2 _ زیارت مبسوط حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام : .

1- . جنة النعيم : 341 .

2- . جنة النعيم : 454 .

3- . جنة النعيم : 418 _ 419 .

سَلَامُ اللَّهِ وَسَلَامٌ مَلَائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَ وَسَلَامٌ أَنْبِيَائِهِ الْمُرْسَلِينَ وَجَمِيعِ الشُّهَدَاءِ وَالصُّدِّيقِينَ وَسَلَامٌ أَجْدَادِكَ الْمَعْصُومِينَ وَأَبَائِكَ الْمَرْحُومِينَ عَلَى رُوحِكَ وَبَدَنِكَ يَا مَوْلَايَ وَابْنَ مَوْلَايَ! يَا أَبَا الْقَاسِمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِي! (1) ..

3_ زيارت امامزاده حمزة بن موسى بن جعفر عليهم السلام: . . السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدَ السَّادَاتِ . السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَيْرَ مَنْ فَازَ بِالسَّعَادَاتِ . ثُمَّ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ مِمَّنْ زَارَ مَشْهُدَكَ وَسَمَّ تَجَارِ بِمَرْقَدِكَ وَمَنْ قَدِمَ دَارَكَ وَلَزِمَ جَوَارِكَ . فَطُوبَى لِلزَّائِرِ وَالْمَزُورِ وَمَنْ تَوَسَّلَ بِهِمَا لِدَفْعِ كُلِّ مَحْذُورٍ (2) ..

4_ زيارت امامزاده عبدالله ابيض: . . وَأَشْهَدُ أَنَّكَ ابْنُ الْإِمَامِ وَالْمَدْفُونُ فِي هَذَا الْمَقَامِ وَالْمُحَدَّثُ الْعَلَامُ وَالسَّيِّدُ الصَّمْصَامُ . . . وَإِنِّي يَا سَيِّدِي! لَجِئْتُ بِكَ وَرَجَوْتُ مِنْكَ وَمِنْ مُصَاحِبِكَ وَمُجَاوِرِكَ أَنْ تَسْأَلُوا اللَّهَ -مَغْفِرَتِي وَإِجَابَةَ دَعْوَتِي وَقَبُولَ زِيَارَتِي (3) ..

5_ زيارت امامزاده قاضى صابر ونكى: . . السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا التَّابِعُ لِرَسُولِ اللَّهِ وَلَا مِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَلِلْحَسَنِ وَلِلْحُسَيْنِ وَالْأَيْمَةِ مِنْ نَسَلِهِ وَصَلْبِهِ . السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمُجَاهِدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ . السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمُنَاصِحُ لَهُ فِي جِهَادِ عَدُوِّ اللَّهِ . السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا التَّابِعُ فِي نُصْرَةِ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ . فَجَزَاكَ اللَّهُ أَفْضَلَ لِمَنْ جَزَاءَ بِأَوْفَرِ الْعَطَاءِ . السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ذَا النَّسَبِ الْبَاهِرِ وَالْحَسَبِ الطَّاهِرِ . السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَاحِبَ الْمَآثِرِ وَالْمَفَاخِرِ . السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا السَّيِّدُ الشَّرِيفُ النَّسَابَةِ (4) ..

6_ زيارت امامزاده طاهر حسيني: السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الشَّمْسُ الرَّاهِرُ . السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْقَمَرُ الْبَاهِرُ . السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَلَامَةُ الْبَاهِرُ . السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الطَّاهِرُ وَابْنَ الطَّاهِرِ . السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا السَّيِّدُ الْأَوْحَدُ . السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا طَاهِرُ بْنُ مُحَمَّدٍ . أَشْهَدُ أَنَّ دَارَكَ دَارُ قَرَارٍ ، وَأَنَّكَ لَنَا

1- . جنة النعيم : 419 _ 420 .

2- . جنة النعيم : 489 _ 490 .

3- . جنة النعيم : 493 .

4- . جنة النعيم : 495 .

خَيْرٌ جَارٍ . بِكَ وَبِجَوَارِيكَ وَصَاحِبِيكَ عَبْدُ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ وَحَمْرَةَ بْنِ مُوسَى أَتَقَرَّبُ إِلَى الْأَنْمَةِ وَأَتَوَسَّلُ بِهِمْ لِكَشْفِ الْغَمَّةِ (1) .

نمونه هایی از نثر ادبی کجوری: تألیفات واعظ تهرانی بیشتر برای استفاده عامه مردم نگاشته شده، لذا از لغزگویی و معماپردازی پرهیز نموده و عبارات وی غالباً سلیس، روان، و خالی از تکلفات و صناعات ادبی است، مگر در بعضی از موارد که مقام اقتضای آنرا داشته است. لذا در آغاز وصیت نامه خود که آن را «پیمان نامه» نام نهاده چنین می گوید: چون اهالی ایران پارسی زبانند و بر حسب اصطلاح معتاد از غیر این لغت باید گریزان باشند لهذا به روش ایشان خواستم وصیت نامه خود را منحصر به عبارات فارسیه کنم چنانکه جماعتی از حکماء و شعراء در تحریرات نثریه و تقریرات شعریه همّت خودشان را مصروف نمودند از اصطلاح معمول و لغت مرسوم تجاوز ننمایند، و شاید بعضی برای انسی که به ترکیب لغات و تألیف اصطلاحات دارند در بدو نظر منزجر باشند و آنها را کلفت دانند شاید بعد از مرور و دقت نظر بر ایشان کلفت و مشقتی نباشد، و گویا کلفت نویسنده را افزون از خواننده دانند (2). در این پیمان نامه، مؤلف قابلیت خود را برای استفاده از الفاظ فارسی و عدم استعمال واژگان عربی و نیز ارائه سبکی نوین غیر از سبک دیگر صفحات کتاب، بخوبی نشان داده که قابل ملاحظه و مراجعه است، و با توجه به مفصل بودن آن فقط قسمتی کوتاه از آن را در این مقام می نگاریم: هان هان! آسودگی تن برای آن است تا جان بیاساید، و آسودگی جان برای پرستش یزدان، و راه پرستش یزدان در دست آن دانشمند دانشوری است که در آغاز این سخنان یاد کردم و گفتم: روزی جان را از وی باید خواست و به سوی وی باید شتافت، پس تن خاکی آشکار تو را پادشاه روزگارت نگاهداری فرمود و بهره وی را داد و آسوده اش گذارد، اکنون باید به آستان دانشمندان و پاکان برگزیدگان که روزی جانهای ماها به دست ایشان است در پنهان رویم . .

1- .جنة النعيم : 497 .

2- .جنة النعيم : 317 .

در این پیمان نامه ، عقائد شش گانه درباره مسأله معراج ، سؤال قبر ، پل صراط و غیره را چنین نگاشته : نخست : بالا رفتن پیغمبر برگزیده است از زمین به آسمانها با همان تن پاك دیده شده در پایان شب که انجام آن رفتن رسیدن به خداوند بود ، و کسی هم در میان نبود و سخنان چند شنود و برگشت و به بستر خواب خویش آرמיד ، و هر کس جز این سخن گوید پیغمبری او را نخواست است . دوم : گرویدن به پرسش دو فرشته فرخنده است در گور . سوم : کشیدن پل است بر دوزخ برای گذشتن که درازی آن سه هزار سال می نماید . چهارم : آویختن ترازوی دادخواهی است برای سنجیدن کارها . پنجم : هستی بهشت و دوزخ است در آسمان و زمین نه آنکه سپس آفریده شود . ششم : راست دانستن مرگ و برخاستن مردگان از گورهایشان با همان تنهای فرمان برده و گناه کرده ، و برپاشدن روز رستاخیر است برای سزا دادن . و این شش چیز ، پی و بن و بیخ این درخت برومندند (1) . در جایی دیگر هنگام سفارشی اخلاقی _ عرفانی که گزیده ای از آن را نقل می کنیم می گوید : روزگاری که آدم علیه السلام را وفا نکرد با تو کی کند ؟ و عمری که بر نوح علیه السلام پایان رسید به تو کی بقاء دارد ؟ و اجلی که بر خلیل تاختن آورد تو را کی فرو گذارد ؟ چندین هزار سال است که اولاد آدم اندرین سفرند ، از اصلا ب به ارحام می آیند و از ارحام به پشت زمین و از پشت زمین به شکم زمین می روند ، چنانکه شیخ فرمود : تو که بر پشت زمینی همه وقت آن تو نیستی دیگران در شکم مادر و پشت پدرند پس همه عالم گورستان است . سر بر آر و از آسمان بپرس که چند پادشاه یاد داری ، و چشم بر زمین افکن که در شکم چند نازنین گذاری ! پس از عهد آدم الی زماننا کسی از مرگ نرسد و تو هم نخواهی رست ، یعنی : این دردی است بی درمان و جراحی است بی مرهم ، مرحله ایست رفتنی ، و گلی است چیدنی ، و راهی است دیدنی ، و غنچه ای است شکفتنی ، و ساغری است شکستنی ، و صیدی

روح و ریحان دهمدر هجرت حضرت عبدالعظیم علیه السلام است به شهر ری ، و شرح آیه « مَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ . . . » الی آخره ، و جهت هجرت آن جناب . هجرة عظيمة : در سعادت مهاجرت ، و اقسام هجرت از وجوب و حرمت ، و استشهاد از آیات و اخبار ، و روایت صدوق طاب ثراه از کتاب «زهد النجاة» و مطالب نافع دیگر در هجرت ، و اشعار جامی .

روح و ریحان یازدهمدر شرح احادیثی است که حضرت عبدالعظیم علیه السلام از معصومین به واسطه و بلاواسطه نقل کرده اند، و در آن ده مطلب است: مطلب اول: در علم درایت است؛ درایة وافیة: در معنی «درایت» و تعریف و موضوع آن. و معنی «حدیث» و «خبر» و «اثر»، و معنوی (1) خبر متواتر لفظی و معنوی، و لفظی و معنوی. مطلب دوم: تشقیق رشیق؛ در معنی «صحیح» و «حسن» و «موثق» و «ضعیف»، و بیان صاحب فصول، و آنچه از اصطلاحات حدیث مرحوم میرزا در «قوانین» ذکر فرموده، با شرح و معانی آن، و بیان ناسخ و منسوخ. مطلب سوم: تعریف لِمَنْ رَوَى؛ در معنی حدیث «اعرفوا منازل الرجال منّا.». و شرائط راوی، و ثبوت عدالت، و معنی عدالت و جرح، و اصطلاحات جرح و تعدیل. مطلب چهارم: تَحْمُلُ لِمَنْ تَأَمَّلَ؛ در وجوه تحمّل حدیث که هفت قسم است، و بسیار این فقره برای حدیث دان نفع دارد. مطلب پنجم: مقالة فی اختلاف الروایة؛ در رفع شبهه اختلاف احادیث، و شرحی اوفی در این خصوص، و خلط کذابین با ثقات، و شرح کتب اربعه است، و حالت مجتهد، و عمل و استنباط وی، و زحمات مجتهدین در فهم احکام دین. افادة: اقوال اخباریین در فتح باب علم به براهین معنویة، و انسداد باب علم و ادله مجتهدین در ردّ آنها، و معنی اجتهاد و تقلید از کتب فقهاء عظام، و جواز عمل به اخبار ضعیفه از اقوال علماء، و معنی احتیاط و تکلیف محدث و ذاکر، و امتزاج مؤالف و مخالف، و حدیث شریف میمون بن عبدالله از «رجال کشی» است، و استماع امام علیه السلام احادیث

اشعار کجوری: واعظ تهرانی گرچه خود را _ متواضعانه _ در سلك شعرا نمی داند (1) ولی بنا به تصریح وی در ابتدای خصائص فاطمیه ، دیوان اشعارش حدود بیست هزار بیت ، مشتمل بر قصائد و مثنوی هایی به زبان فارسی و عربی می باشد ، و نیز منظومه منیر القلب به فارسی مشتمل بر دو هزار بیت ، و منظومه سامیه در احکام حج مشتمل بر هزار و پانصد بیت . درباره وجود نسخه های این اشعار باید تحقیق شود و بسیار مناسب است که به زیور طبع آراسته گردند . در سراسر کتاب جنة النعیم نیز اشعار فارسی و عربی زیبایی از خود به یادگار گذاشته . بهر حال شکی نیست بررسی اشعار بسیاری از شاعران ، علاوه بر نشان دادن مقدار قدرت و قوت شاعر در ادبیات و واژه گزینی ، نمایانگر بعضی از زوایای تاریخی و اجتماعی نیز هست . بنابراین به بعضی از اشعار واعظ تهرانی در این مقام اشاره می کنیم : (1) مدح حضرت عبدالعظیم و تألیف جنة النعیم و من یرید الفوز بالآمال فقد یلوذن بخیر الآل والآل آل المصطفی و خیرهم عبدالعظیم السید المفضل قدوة احفاد الامام المؤمنهنا وایم الله فی مقالی قد اصطفاه الله من بنی الحسنلما حوی العلوم والمعالی بل اجتبه الله من عبادهکالحسن الزکی فی الخصال فیها لها من نسبٍ قد انتهیالی علماً بالفکر لن تنال فیها لها من تربة فیها ثوی غصن الهدی من دوحه الافضال فیها لها من تربة حفّت بها املاکٌ حول العرش بالاجلال فیالها من تربة طيبة قرّت بها الاعینُ باکتحال یا معشر الخلان زوروا تربتهلاننه من افضل الاعمال واشهد بالله کفی بذلکشهادة اقولها من بالی من زاره کان کمن زار الحسین ابن علی العالی نجم هوی فی دارنا فانقذنا من الردی وظلمة الصّلال هاجر نحو الری عن موطنهکالسید المختار بالاقبال قد اختفی فی سربٍ ملتزمایزور قبراً کان فی القبال یعلم الشریعة للشیعة قد حفلوا فیہ بالاحتفال یحدّث الاخبار عن بصیرهوعن سماع من ذری الرجال متبعاً لسنّة الله التلیس لها التبديل فی الازال مسبحاً ممجداً مهلاً من غدوة الايام والأصال حتی اتی امر الاله عاجلاً أجابه فمات باغتيال یا غائراً فی بحر علم المصطفی ملتقطاً عنه من اللثالی عملت دین الله عن تقیہیا تالی القرآن ثم التالی عرضت دیناً قیماً لسیدکدعاک بالتصدیق والموالی وقد تحمّلت البلاء شاکراً عن فرقة العتاة والضلال نعم حدیثٌ مُسنَدٌ ان البلاء یقیدُ الولاء کالعقال آجرك الله وزاد (2) خیرایا منبع الخیرات والنوال یا سیدی انظر الی عبیدکالمشتکی من فرع الاهوال ارجوک ان تشفع لی مجیراً من حرّ نار الحشر والنکال یا لیت ان توقف فی القیامة تقول عبدی انت لی تعال لانی کلب عوی اعواماً بابابک المرجو بالتوالی وان قضی عمری وقوض رحلیوهت قواى ودنا الرحال لکنی ما دمت حیاً حبکفی السمع والفواد والواصل کیف خروج الحب عن ضمیریام کیف تبعیدی عن الوصال وکیف ترکی اکتساب عمری وکیف رفضی ما به اشتغال لما دخلت جنة النعیم بالروح والریحان فی الظلال مسکینک العطشان فی فیناهافیض علیه ماء الزلال فقل لرضوان فهذا عبدی تشبّث الايام بالاذیال اللفت أخباراً بما فی وسعیولیس فی وسعکم اغتفالی سمیتها بجنة النعیماتممه خیراً قلت فی المأل یا رب اغفر کلّ من استغفر لعبدک فی مدى الاحوال وکلّیه الباسط بالذراع المقتنی بالمصطفی والآل (3)

مجموعه را . مطلب ششم : کتابه مستطابه ؛ در حسن کتابت حدیث است بر حسب اخباری که در «اصول کافی» است ، و بیان از کتابهائی که نوشته شد و تابعین و اصحاب ائمه ضبط کرده اند ، و کتاب «یوم و لیله» از حضرت عبدالعظیم علیه السلام و جماعتی از ملتزمین حضور ائمه هدی علیهم السلام . مطلب هفتم : انتباءً لأهل الرّشاد ؛ در بیان نسبت دادن حدیث است به آنکه روایت کرد ، و معنی «کذب مفتزع» و «فرع» ، و حدیث زید شحام ، و طریق روایت حضرت عبدالعظیم علیه السلام از دوازده نفر ، و متانت اخبار حضرت عبدالعظیم علیه السلام . مطلب هشتم : سندٌ مُعتمَدٌ : کسانی که از حضرت عبدالعظیم روایت کرده اند ، شش نفر را یاد کرده که موثق و معتمدند ، هر کس بخواند بصیرتش زیاد می شود . مطلب نهم : تَحْدِیثٌ لِأَهْلِ الْحَدِیثِ ؛ اعتداری است ، و در آن ده مطلع است که هر یک موجب اطلاع خواننده می شود . مطلع اول : در مذمت زیاد و کم کردن حدیث از کتاب و سنت . مطلع ثانی : در اینکه حدیث آل محمد صلی الله علیه و آله صعب و مستعصب است ، و تدبّر در آن لازم است . مطلع ثالث : در فضل حدیث گفتن از کتب معتبره . مطلع رابع : در اینکه حدیث را به هر کسی نباید گفت ، و حدیث «بحار» و سلمان ، و احادیث معتمده دیگر . مطلع خامس : در اینکه باید

حدیث را از اهل حدیث نقل کرد، و حدیث موسی بن جعفر علیهما السلام، و توقیع حضرت حجة الله علیه السلام. مطلع سادس: در اینکه احادیث ائمه اطهار از سید مختار است، و اخباری بر طبق مراد ذکر می شود. مطلع سابع: در اینکه حدیث نبوی مأخوذ از کتاب الله است، و شواهد از اخبار بسیار،

1- مثلاً در خاتمه کتاب جنة النعیم (ص 546) می گوید: این بنده که جاهل در مراتب شعر و شاعری است با زبان شکسته و خاطر افسرده، و تزلزل خیال و تشتت بال، در مدح این امامزاده کریم لازم التعظیم چند بیتی عربی، و دو رباعی عربی و فارسی در تاریخ این کتاب عرض کرده است، و در ساقه چند مادحین این بزرگوار فریاد و نوائی برآورده است.

2- در چاپ سنگی: زادك .

3- جنة النعیم: 546 _ 547 .

(2) رباعی در مدح حضرت عبدالعظیم که بداهةً سروده است حضرت عبدالعظیم آن سید والا جنابخواست توفیق مرا از بهر جمع این کتاب زائری پرسید از من در زیارتگاه وی چیست تاریخش (فرزه غبّا) گفتم در جواب (1)

(3) رباعی در اتمام کتابدر خاتمه کتاب جنة النعیم می گوید : چون داعی در سال هزار و دویست و نود و هفت باز موفق شده به زیارت بیت الله الحرام مشرف گردید قدری از اجزاء این کتاب چاپ نشده و در عهده تعویق افتاد ، از این جهت بعضی از تاریخ شروع و ختم آن مختلف نقل شد تا در این وقت بحمد

اللّٰه تعالیٰ انجام گرفته تاریخ ختم کتاب را تماماً با اعتذار بسیار به این دو بیت زحمت می دهد : من صَنَّفْتُ اسْتَهْدِفُ عَلِيَّ مَا قَالَا السَّنَةَ
النَّاسَ لَهُ يَنَالَا هَذَا الْكِتَابَ نَاقِصٌ لَا زَالَانَ كُنْتُ قَدْ أُزْخِتَةَ كَمَالًا (1)

(4) ترجمه اشعار مروی از شقیق بلخیدر مدح حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام اشعاری به عربی نقل کرده 2 سپس به ترجمه زیبایی از آن پرداخته و می گوید: اگر چه این بنده را فهم شعر و شعوری نیست چه رسد آن که بتوانم بیتی بگویم یا آن که استشهاد نمایم ، اما در این مورد به نحو ترجمه آن چه به قلم آمد معانی این اشعار را نگاشت : به راه مکه شخصی را بدید منزار و زرد رنگ و ناتوان بود به تنهائی بدون توشه می رفت که از تنهائیش دل بد گمان بود خیالم آمد از اهل سؤال استندانستم که جان کعبه آن بود چو ما کردیم اندر فید منزله در وی تل سرخی هم عیان بود به جام آب ریگی چند افکندیاشامید و شکرش بر زبان بود مرا زان جام شیرین جرعه ای داد که گویا شکر در کام جان بود چو پرسیدم ز حالش قائلی گفتامام هفتمین شیعیان بود

(5) مطایبه ای با دوستاندر بیان زکات و مذمت ندادن آن مطالبی آورده سپس می گوید : و این مستغرق در بحار لهُو و و لعب بعنوان مطایبه به دوستان عرض می کند : دادی زکات حسن ندانی دهی به کهمن مستحقم ای شه خوبان به من به من (1)

(6) قصیده در مدح حضرت عبدالعظیم علیه السلامدر اواخر روح و ریحان شانزدهم می گوید : و برای عنوان کتاب « جنة النعیم » چند بیتی به جهت اخذ نتیجه خود گفته بودم ، مناسب چنان دانستم که در این محل بنگارم و از اهل فضل و کمال و صاحبان طبع و ذوق معذرت می خواهم ، و آن این است : از دولت جاوید تو ای شاه معظمشد کشور ایران همگی امن و منظم ای شاه شهان جان جهان معنی دانشای کان کرم قطب امم روح مجسم صد شکر خدا را که این دولت منصور بر جمله شاهان جهان گشت مسلم [..] (2) چو جانست دوان بر تن کسری بڈل تو چو ابری است روان از کف حاتم از مهر تو شد کشور ایران همه چون خلدوز قهر تو شد مملکت کفر جهنم روس است و پروس است و یا قیصر و خاقاندر موب اجلال تو چون کلب معلم ای ناصر دین شاه خدا خواه جوان بختصد بنده به دربار تو دارا و کی و جم در عهد تو شد خطه ری روضه رضوانشیراز و صفاهان تبریز و خراسان هم شه نامه فردوسی طوسی چو بخواندماغراق و مجازاتش افزود مرا غم شاهان عجم را ز برای طمع نفسبستود یکایک را تا حضرت آدم آخر چه جزا یافت از این جیفه دنیا آخر چه توان برد از آن برگ فراهم ای خلق بخوانید و ببینید در این عهدشهنامه سلطان عجم شاه مکرم شه نامه سلطان عجم نام نکوئیستیکقرن و سه سال است کزو مانده به عالم آثار رفیعی که بنا کرده به ایراناحصا نتوان کرد از این کلک و از این قم این قبه عالی شه عبدالعظیم استکز همت عالی تو چون کعبه معظم زین خدمت فرخنده ات ای خسرو خوباناز بعد خدا شاد بود حضرت خاتم و آنگاه علی نفس نبی از تو بود شادواندر پی وی فاطمه آن خانم مریم آنگاه امامان دگر بر تو فرستندتا روز قیامت همگی فیض دمامد این روضه که مجموعه انوار الهی استآیند شب و روز ملایک زیبی هم بر ذات شریف تو نمایند ستایشگویا که ثنای تو قضائی شده مبرم این روضه مگر عرش برین است تو گوئیانوار خدائست در آن مضممر و مدغم این روضه مگر وادی طور است که موسیبر درگه وی دال صفت کرده کمر خم این روضه مگر جنت موعوده عقبی استکز عالم برزخ بنشسته است مقدم این روضه شه زاده ابوالقاسم راد استکز جمله ابناء پیمبر بود اعظم آباء کرامش همگی طیب و طاهرتا صلب حسن سبط زکی کشته از سم و آن باب گرامیش که عبدالله قافه استوآنگاه علی و حسن و زید مفخم و آنگاه نظر کن تو درین روضه عالیبر روضه سه حمزه بن موسی کاظم این بنده کجا مدح و ثنای شه داداربا آنکه فصیحم به مدیح توام ابکم

1- . جنة النعیم : 291 .

2- . کلمه ای در متن سنگی ناخواناست .

روح و ریحان دوازدهمدر مدفن شریف حضرت عبدالعظیم، و بنای ری و مدح عجم، و در اینکه هر کس در هر کجا مدفون شود طینتش را از آنجا برداشته اند، و در اینکه طینت بر دو قسم است، در معنی اسم «ری» و بناء آن و امتیاز وی و اخبار وارده، و سکنه وی، و مدارس و مقابر عظیمه آن، و آنچه صدوق در آخر کتاب «عیون» از حسن حال ری فرمود، و آنچه مرحوم مجلسی معذرت از مذمت اهل اصفهان خواست، و آیاتی که دلالت بر حسن حال می کند، و معنی «عجم» و «اعجمی» و معنی «عرب» و «اعرابی» و انشعاب قبایل عرب از کتاب «سبائك الذهب»، و طبقات آن از شعب و قبیله و عمارة و بطن و فخذ و فصیله، و مذمت حال مجوس، و جهت اختلاف لغات از مسعودی در کتاب «مروج الذهب»، و مدح صفات حسنه اعراب، و تساوی حالت عرب با عجم در جهت اسلام، و اخبار صحیحیه در مدح اعاجم، و ظهور دولت بعد از امتداد زمان در این عهد کیوان مهد، و ذکر فضایل سلمان، و دشمنی ها [که] با عجم کردند.

(7) مدح حضرت حجة بن الحسن علیهما السلام موسوم به «حجة الحق» این قصیده را کجوری در شب نیمه شعبان 1288 به درخواست دوستی به نظم کشیده است و البته به قوت اشعار سابق نیست: بر هستی خویش حجّتی دارد حقو از این حجّت مسرتی دارد حق مرآت جمال ذوالجمالی را چشمی خواهد که صورتی دارد حق یکتاست خدا و خواست ازین حجّتظاهر سازد که وحدتی دارد حق حق بین باید که تا ببیند حق راو آنکه داند حقیقتی دارد حق هر کس خواهد که حق ببیند پیدابا این حجّت شباهتی دارد حق در روز نخست خواست یزدانشدر عین فراق وصلتی دارد حق در پرده غیب کرد پنهانشتا دانی که غیبتی دارد حق رحمت آمد زحق به خلقان یکسرصد رحمت چه رحمتی دارد حق این قامت را هر آنکه ببیند داند قطعاً فردا قیامتی دارد حق آن روی نکوی، هر که ببیند گوید برتر زجهان جنتی دارد حق آن لعل لب خندان را بینی گوئیاند کوه سقایتی دارد حق عالم همه حجّت است و حجّت عالمبا این حجّت مجبّتی دارد حق از سلسله مشک موی عنبر سایشاز ظلمت شب حکایتی دارد حق از آئینه جمال مهر افروزشزبانوار کواکب آیتی دارد حق این دایره وجود را قطبی بایدو این اشیاء را مشیّتی دارد حق از خلق مشیّت است اشیاء پیداو از خلق مشیّت حکمتی دارد حق ترکیب عناصر وجودش را دیدمدانستم بساطتی دارد حق آثار و صنایع الوهیت رادر این حجة سجّلتی دارد حق آفاق وجود و انفس امکانیاز این آیه دلالتی دارد حق گویند خدای لا مکانست بلیدر این حجة مکانتی دارد حق برداشت خدای نه سپهر گردوناکنون بنگر چه قوتی دارد حق حاشا لله ولو حش الله منهاین دست خداست قدرتی دارد حق از این حجة خدای احیا سازدو از این حجة امانتی دارد حق و از این حجة رواج ایمان گرددو از این حجة شریعتی دارد حق این دولت آخر الزّمان است آخردر طور وجود جلوتی دارد حق و آن دولت کفر می نماند هرگزروزی آید که رجعتی دارد حق از این حجة بقاء عالم پیداو از این حجة عنایتی دارد حق امروز که روز نیمه شعبان استاندر عالم ولادتی دارد حق امروز مبارکست و فرخ روزی بالله الله چه بهجّتی دارد حق در دولت شاه ناصرالدینامروز نگر چه نصرتی دارد حق از طینت خو برست آن شاهدر مرکز خاک عشرتی دارد حق زین عید سعید جشن مسعودامروز به خلق رأفتی دارد حق جاوید و مدام دولتش بادتا هست خدا و عزّتی دارد حق (1)

روح وریحان سیزدهمدر وفات حضرت عبدالعظیم علیه السلام است، و آیه کریمه «وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ»، و اخبار در موت غریب، و روایت «فقیه»، و از کتاب «منهج المقال» و کتاب «ثقة الرجال» در شرح وفات آن جناب است، و آنچه در کتاب «منتخب» مذکور است از شهادت آن جناب و نیافتن حدیث صحیح بر شهید شدن آن بزرگوار، و آنچه بر بنی فاطمه علیها السلام از خلفاء جور رسید به بعضی از آنها اشاره می شود، و احتمال در شهادت آن حضرت به استحضانات، و مطابق (2) حالت جناب سید الشهداء علیه السلام با جناب عبدالعظیم، و شرح حال خلیفه معاصر زمان معتز بالله، و ایام خلافت وی، و تحدید زمان و عمر حضرت عبدالعظیم علیه السلام، و در اینکه مزار حضرت عبدالعظیم قطعی است، و سائر مزارها مشکوک است، و نظائر مؤیده دیگر.

روح وریحان چهاردهمدر ثواب زیارت حضرت عبدالعظیم علیه السلام، و شرح دو حدیث: حدیث اول: از «ثواب الاعمال» از حضرت امام علی النقی علیه السلام مروی است که فرمود: «زیارت حضرت عبدالعظیم زیارت جناب امام حسین علیه السلام است» و تصحیح روایت این حدیث از علی بن احمد و غیره، و معنی «زیارت» از اصطلاح و لغت، و ثمرات زیارت و حدیث شریف در تشویق زیارت ائمه اطهار علیهم السلام و امامزادگان از کتاب «امالی»، و استحباب زیارت جمیع مؤمنین، و اخبار معتبره در زیارت ذریّه نبویه، و حدیث «من لم یقدر أن یزور . . .» الی آخره، و حکایتی که ابن خلکان نقل کرده است، و تحقیق تشابه زیارت حضرت عبدالعظیم با زیارت جناب امام حسین علیه السلام، و رفع استبعاد وجوه مشابّهت

-
- 1- .جنة النعيم : 252_ 253 .
- 2- .كذا ، ظاهراً «مطابقت» صحيح است .

تفصیلاً، و تحقیق تازه در معنی حدیث مشهور: «لوزرت عبدالعظیم کنت کمن زار الحسین علیه السلام»، و بیان اختلاف مراتب زیارت زائرین و مزورین. حدیث دوم: در اینکه حضرت رضا علیه السلام تنصیص به زیارت حضرت عبدالعظیم فرموده از کتاب شهید ثانی طاب ثراه که: «من زار قبره و جبت له علی الله الجنة»، و معنی وجوب و ایجاب و استحقاق مستحقین. اختصاص لأهل الإخلاص: در بیان امامزادگان و اشخاصی که زیارت کردن آنها از امام علیه السلام روایت شده است، مانند حمزه سیدالشهداء، و حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام، و حضرت علی اکبر علیه السلام، و مسلم بن عقیل، و شهداء کربلاء، و عموم اموات، و حضرت معصومه در قم، و قاسم بن موسی بن جعفر علیهما السلام و شرح حال قاسم، و بنا بر مشهور علی بن جعفر علیه السلام، و شرح حال وی، و حضرت عبدالعظیم علیه السلام، و نیافتن زیارت نامه از برای عموم امامزادگان، و مخصوصاً از جهت حضرت عبدالعظیم علیه السلام، و دو زیارت نامه از جامع این اوراق اجمالاً و تفصیلاً.

روح و ریحان پانزدهمدر آداب زوار و خدام قبور ائمه اطهار علیهم السلام. تأدیْب حَسَنٌ: در معنی ادب ظاهری و باطنی و شرحی اوفی، و در حرمت روضات طاهره، و حضور مشاهد ادب واجب است، و تعریض بر آنان که ادب ندارند، و آنان که از طهران به زیارت آن جناب مشرف می شوند به آداب مخصوصه می باید باشند، و شرائطی را باید ملاحظه کنند، و بعضی از آداب که مخصوص به اعتبار ائمه طاهرین علیهم السلام است، از خواندن زیارت نامه مغلوط، و بعضی از حرکات غیر مرضی، و افعال خادمین حرم، و احوال برخی از زائرین غیر محترم، و قبح حال بعضی از نسوان، و خلط ایشان با مردان در راه زیارت مانند مجالس تعزیه داری، و تقسیم خادمان حضرت عبدالعظیم علیه السلام، و استدعای داعی جامع اوراق از شواب ایشان، و آنچه از ایشان پسندیده است، و مغتنم

(8) پند و اندرزهمچنین در پیمان نامه ای که به عنوان وصیت نامه نگاشته است، پنج بیت شعر آورده که احتمال می رود انشاء خودش باشد. بیت آغازین آن چنین است: مر این پند را زیور گوش دار که فردای سخت بیاید بکار (1)

ایده ها و نظرات: در لابلای مطالب کتاب جنة النعيم، نظرات مختلفی از کجوری بچشم می خورد که جهت اطلاع خوانندگان گرامی، بعضی از آنها در این مقام درج می گردد: * بی اهمیت دانستن آراء سخیفه فلاسفه، مثلاً درباره انکار معاد جسمانی از طرف برخی از فلاسفه می گوید: جماعتی از فلاسفه منکر شده اند معاد جسمانی را و در معاد روحانی هم ایشان را اقوالی است سخیفه، این دفتر مقتضی شرح و بسط آن نیست بلکه خواندن و نوشتن آنها خروج از طریق مستوی و صراط مستقیم و موجب القاء شبهات در قلوب عوام و مستضعفین است (2). بر بالای منبر نباید هر چیزی را گفت، عقیده مؤلف آن است که: ناصحین و ذاکرین این زمان که در مجامع ناس بر منابر بر می آیند باید نقل از کتاب خدا و سنت رسول صلی الله علیه و آله و اقوال ائمه اطهار سلام الله علیهم نمایند (3). منبری باید در حیظه سواد خویش سخن گوید و در شرح و معانی اخبار و احادیث چنانچه خود صاحب نظر نیست به اهلش رجوع کند، لذا می گوید:

داشتن اهل طهران این روضه مبارکه را، که تمامت آداب حضور بر ده قسم منقسم می شود، و در شرح اخلاص ایرانیان به قباب ائمه علیهم السلام امامزاده ها، و بیان سه حکایت: اول: مرحوم حاجی ملا احمد نراقی در کتاب «خزائن» نقل کرده. دویم: حکایت شریفه ای که خود در سامراء از کرامات امامین علیهما السلام شنیده ام. سوم: حکایت آن مرد ناصبی که جسارت کرد در روضه حضرت امیر مؤمنان علیه السلام که در این سنووات واقع شد، و جناب حاجی میرزا حسین نوری نقل کرده است، با اشعار فصیحی از جنابان شیخ احمد و شیخ عبدالحسین، در آداب بست نشستن به روضات ائمه علیهم السلام به طریق مفصل، و مذمت خوردندگان اموال مسلمانان، و عقوبت بی احترامی به امامزاده ها، و حرمتی که سلطان عصر برای ایشان قرار داده است، و حکایت حاکم نجف و کشیدن اصغر نام را در شب و خواب دیدن وی، و حکایت مرحوم آخوند ملا کاظم و جنّت مکان آقای بهبهانی، و در اینکه حرمت این حرما لازم است، و در آن چند مطلب است: مطلب اول: تعمیر فیه تئویر؛ در عمارت مساجد و روضات عالیه، و هدیه فرستادن و نذورات، و عدم جواز خوردن موقوفه، و آنچه در ضرایح مقدسه است. مطلب دوّم: اشارات لِدَفْنِ الْأَمْوات؛ و حسن مجاورت اموات به مقابر ائمه طاهرین و امامزادگان، و استحباب زیارت ایشان، و احترام داشتن از قبور مردگان، و نصب الواح بر مزار هر يك، و اخبار وارده در حرمت عموم موتی. مطلب سوم: تأسیس لِأَهْلِ التَّدْرِیس؛ در تحسین مدارس که در اطراف قبور امامزادگان و اماکن شریفه ساخته می شود، و طبقات طالبین علوم، و لزوم رسیدگی متولی آستان حضرت عبدالعظیم علیه السلام به حالات طلبه و مواظبتی که در این وقت می شود، و اهتمام محصلین در تحصیل، و حکایت مدرسه ساختن نظام الملك، و شرح خواب دیدن مرحوم میرزا محمد تقی نوری، و چند دعاء برای دفع فقر و رفع جهل، و صورت وقفنامه مدرسه امینیّه.

1- جنة النعيم: 318.

2- جنة النعيم: 279.

3- جنة النعيم: 341.

خوب است بعضی از اهل منبر تصحیح هر حدیث و خبر را از اهلش بخواهند (1). درباره نقل احادیث ضعیفه می گوید: باید حدیث ضعیف را دانست و فهمید چگونه است و متعلق او چه چیز است؟ مثلاً روضه خوان اگر حدیث ضعیفی در گریه کردن شیعیان که عمل مستحبی است نقل کند جائز است، اما آن حدیث ضعیف را هم شرائطی است و باید فهمید از کجا خوانده است و به چه جهت مأذون در نقل او شده است، و چرا با صحاح اخبار اعتماد به ضعیف نموده است؟ و اگر کسی بی باک باشد در دانستن این امور برای او خواندن اشعار و مرثی کفایت است و تجاوز از آن جایز نیست. بلی، نقل حدیث را بالمعنی و حکایت از آن به عبارت دیگر بنا بر مشهور منصور جائز است برای حصول مناط و تحرّز و حذر از عسر و مشقّت (2). تجلیل از مقام اجتهاد و حدیث: پس لازم است کسی زحمت بکشد و تمیز بدهد بین اخبار صحیحه و ضعیفه مرسله، یعنی زشت و زیبا، بد و خوب را جدا کند و حل این مشکل را باید شخص با اطلاعی کند و آن در عهده شخص شریف مجتهد جامع الشرائط است. پس نگویند: مجتهد حدیث نمی داند، ای بیچاره! هر کس حدیث دانست مجتهد است نه آنکه هر که خود را مجتهد داند حدیث دان باشد؛ از آنکه مصدر و مأخذ اجتهاد مجتهد از کتاب اللّه و احادیث نبویه صلی الله علیه و آله است، پس چند حدیثِ تو را در فضائل و مصائب، اگر مجتهد در نظر نداشته باشد، یا سکوت نماید از روی حکمت و مصلحت، دلیل نیست بر نادانی او از کلیه اخبار و آثار ائمه اطهار علیهم السلام (3). نقل از اخبار سنّیان، فقط در حیثه حکایات اخلاقی یا احتجاجات بر علیه آنها به آنچه در کلمات خودشان مضبوط است جائز می باشد، و یا اخباری اعتقادی که موافق آن در کتابهای شیعه مذکور آمده، لذا در مذمت کسانی که اعتماد بر کتب آنها نموده اند می گوید:

روح و ریحان شانزدهمدر نیکی عمارت قباب عالیه امامزادگان، و بناء مساجد أيضاً و ثمرات آن، و بناء مسجد جدید البنیان جناب سپهسالار اعظم. تمجید فیہ تأیید؛ و حق مجد الملك وزیر رادستانی بر اسلامیان که چند بنا کرده است: اول: بناء بقعه ائمه اربعه شیعه اثنی عشر در بقیع. دوم: چهار طاق عثمان بن مطعون (4) در بقیع و به مناسبت قبوری که در بقیع است. سوم: بناء قبه کاظمین علیهما السلام. چهارم: قبه مبارکه حضرت عبدالعظیم است، و شرح حال مجد الملك یزدی که غیر از مجد الملك رادستانی است، و بعضی مطالب دیگر، و بناء قبه مبارکه حضرت امیر مؤمنان علیه السلام به امر هارون الرشید و به امر محمد بن زید، و عمارت آن به امر عضد الدوله دیلمی، و حسن حال وی مشروحاً، و تذهیب گنبد مطهر به امر نادرشاه، و بناء ضریح منور علوی از مرحوم آقا محمد خان، و قصیده از عبدالباقی افندی از «باقیات صالحات» در مدح آن گنبد مطهر، و تذهیب گنبد جناب سید الشهداء روحی فداه از مرحوم آقا محمد خان، و ابیات صباحی، و آنچه مرحوم خاقان بنیان فرمود، و چند بیت از قصیده ای که عالم نحریر سیّد تبریزی فرموده است، و بناء گنبد عسکرین علیهما السلام، و آنچه مرحوم احمد خان دنبلی و مرحوم محمد علی میرزا کرده اند، و تکمیل آن عمارات به امر حضرت اقدس همایون که جناب شیخ عبدالحسین طهرانی فرمود، و مصارف گزاف نمود، و قصیده فصیحه در مدح امامین علیهما السلام، و حضرت حجة الله اعظم علیه السلام که بهترین قصائد است، و بناء گنبد امامین علیهما السلام، در شرح حال مجد الملك رادستانی، و بناء گنبد حضرت رضا علیه السلام به امر سلطان سنجر، و بیانات دیگر، و قصیده ای از ادیب عبدالباقی افندی،

1- جنة النعیم : 341.

2- جنة النعیم : 342.

3- جنة النعیم : 343.

4- .كذا، صحيح : مظعون _ با ظاء _ .

و بناء گنبد حضرت فاطمه معصومه، و ایبائی از مرحوم خاقان خلد آشیان، و بناء گنبد حضرت عبدالعظیم، و توسعه آن، و اشاره ای به عمارات جدیده با آنچه تعلق دارد تماماً، و قصیده ای از جامع اوراق در مدح حضرت عبدالعظیم، و حضرت اقدس همایون، و حسن عمارت جدیده در این زاویه مقدسه. *تَوْصِيَةٌ لِمَنْ لَهُ التَّوَلِيَّةُ*: در بیان تولیت و معنی ولایت است، و رفعت مقام متولی و آداب متولی، و خدماتی که سزاوار است به این آستانه کند از (1) عرفان و غیره، و دوازده ثمره که بر تولیت جناب امین السلطان مترتب است: ثمره اول: در دفع کسانی که حیف و میل می کردند اموال مردم را و به بست می آمدند. ثمره دوم: دفع کسانی که شرب خمر در زاویه مقدسه می نمودند. ثمره سوم: دفع دزدهایی که به جوار حضرت عبدالعظیم می آمدند. ثمره چهارم: دفع زوانی و فواحشی که مجاور آن بزرگوار بودند. ثمره پنجم: در حسن تسعیر غلات و حبوبات در جمیع اوقات. ثمره ششم: در تعیین املاک موقوفه که متروک شده بود. ثمره هفتم: در مواظبت به زیارت آن جناب و تبعیت اجزاء سلطنت و رسیدگی به کارهای مردم. ثمره هشتم: در سهولت مراکب اجاره از طهران به حضرت عبدالعظیم و در مراجعت. ثمره نهم: در تعیین کشیکهای متعدده و تعیین غذاها برای نهار و شام. ثمره دهم: آبادی دهات نزدیک حضرت عبدالعظیم. ثمره یازدهم: آبادی و بناء مدرسه عالیه امینیّه در جوار حضرت. ثمره دوازدهم: تکایا و حسینیه هائی که در محلات این قصبه رفیعہ ساخته اند و مصارفی که معین فرموده اند.

1- در چاپ سنگی به اندازه يك كلمه سفید مانده است.

وفات: صاحب «جنة النعيم» در طلوع فجر روز جمعه 21 ربیع المولود (1) 1313 هجری قمری در مشهد مقدس رضوی به مرض استسقاء دارفانی را وداع گفت، و به روح و ریحان دائمی شتافت، و مطابق وصیت خودش، در بقعه شیخ بهائی که در جوار بارگاه رضوی معروف است مدفون گشت. مدت عمر بابرکت این عالم، 58 سال بود. در مکارم الآثار (2) می گوید: وی در شاه نشین غربی بقعه شیخ بهائی دفن شده و اثر قبرش از زمین نمایان نیست لکن سنگ لوحی بر دیوار بالا سر او نصب است. کجوری هنگام تألیف جنة النعيم (سال 1295) در سن چهل سالگی بوده، چنانچه در مقدمه عربی کتاب می گوید: انی مع فناء الانیة عمرت أربعین سنة. . وی در 17 محرم سال 1313 به قصد زیارت حضرت ثامن الحجج علیه السلام از تهران راهی مشهد شده و پس از اقامتی دو ماهه در همانجا درگذشت. برادرش در زبدة المآثر چنین می گوید: العجب کل العجب! با وجود محبوبیت نزد رجال ملت و اولیای دولت و مطاعیت بر اهل مملکت چنان جذبات ربویّت جذبش نمود که در هفدهم شهر محرم که ایّام عزا و تعزیت بود از خدمت به شریعت، عازم قرب رحمت حضرت الوهیت گردید، ندای منادی حق را به گوش دل شنید، و هر چه عیون ملّت و ارکان دولت مذاکره موانع و تذکار روادع می کردند و مقتضیات انصراف و موجبات انحراف را نقل می نمودند به سبب حدیث صدقّ تحدیث «حب الوطن من الإیمان» جلوه محبوبیت ارض خراسان که «روضه من ریاض الجنة» است نزد آن زبده اهل ایقان بیشتر می گردید و دو چندان از میل ملتسمین شوق مسافرت و عشق زیارت زیادتر می شد. آخر الامر فرمود: خداوند از استخاره «جنات تجری من تحتها الانهار»

روح و ریحان هفدهمدر اقوال مجتهدین که از جلالت قدر حضرت عبدالعظیم ذکر فرموده اند ده نفر از ایشان را یاد کرده و می نویسد: اوّل: مرحوم صدوق است. دوّم: مرحوم صاحب بن عباد است. سوّم: صاحب کتاب «عمدة الطالب» است. چهارم: مرحوم سید مرتضی و شرحی از مقامات و زحمات او است. پنجم: مرحوم شیخ حر عاملی است. ششم: از یکی از کتابهای رجال است. هفتم: مرحوم میر داماد است، و آنچه در «رواشح سماویة» فرمود، و بیانی در توثیق حضرت عبدالعظیم است و معنی آن، و عدم توثیق علماء اعلام مرحوم صدوق را از برای احترام. هشتم: مرحوم مجلسی علیه الرحمه است. نهم: سید فاضل سید شدم حسینی در کتاب «اللبّ الألباب». دهم: صاحب کتاب «منتقلة الطالبیة» است.

روح و ریحان هیجدهمدر شرح حال سیّد جلیل امامزاده حمزه موسوی است، و اختلافی که در عدد اولاد حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام است، و در اینکه اولاد آن جناب سه قسمند، و نسب مرحوم سید مرتضی که منتهی به آن جناب می شود، و حکایتی از مرحوم سید مرتضی، و ساداتی که در ولایات نسبشان به آن بزرگوار منتهی است، و نسب مرحوم حاجی سیّد محمد باقر رشتی، و مجملی از حال وی، و آنچه از انساب خود در کتاب «مطالع الانوار» مرقوم فرمود،

-
- 1- اینگونه به قلم برادر کجوری مسطور است، در مکارم الآثار 5/1489 چنین آمده: او در شب آدینه بیست و یکم ماه ربیع الآخر . .
 - 2- مکارم الآثار 5/1489 .

و بیان صاحب کتاب «عمدة الطالب» در حق جماعت کویّیه، و اختلافی که در حق امامزاده حمزه است، و امامزادگانی که موسوم به حمزه اند و به ری و شهرهای دیگر آمدند و مدفونند، و شرح نسب سلاطین صفویّه که از پدر از شیخ صفی الدین منتهی به موسی بن جعفر علیهما السلام است و از طرف مادر به حضرت علی بن الحسین می رسد، و نقل اجمالی از مرحوم شاه طهماسب، و زیارت کردن حضرت عبدالعظیم را، و عمارت طهران و آبادی این حدود به واسطه مزار حضرت امامزاده حمزه، و زیارت نامه ای از جامع اوراق است.

روح و ریحان نوزدهمدر احوال امامزاده عبدالله ایض است بین طهران و مزار حضرت عبدالعظیم علیه السلام، و شرحی از حالت آن بزرگوار و اجداد کرامش تا حضرت علی بن الحسین علیهما السلام، و زیارت نامه ای از جامع اوراق.

روح و ریحان بیستمدر شرح حال سید شریف قاضی صابرونکی که بالای قریه یوسف آباد است، و زیارت نامه ای از جامع اوراق است.

روح و ریحان بیست و یکمدر شرح حال امامزاده طاهر که در جوار حضرت عبدالعظیم مدفون است، و شرح احوال آبا و اجداد آن جناب تا زید بن علی بن الحسین علیهما السلام، و زیارت نامه ای از جامع اوراق.

روح و ریحان بیست و دویمدر شرح حال امامزادگانی که به ری آمده اند از کتاب «منتقلة الطالبیة» که مؤلف آن

تألیفات و اعظ تهرانی تألیفات زیادی بجا مانده است. گرچه بعضی از این تألیفات هنوز بچاپ نرسیده و حتی از نسخه خطی آنها اطلاعی در دست نیست، ولی با معرفی این آثار، امیدواریم زمینه ای برای معرفی و احیاء آثار کجوری فراهم گردد. 1. آداب واعظ و متعظ و آمر و مؤتمر این رساله، در عداد تألیفات واعظ تهرانی ذکر نشده ولی در جنة النعیم، بدان تصریح نموده و می گوید: خداوند به این داعی عاصی گناهکار توفیق دهد تا آنچه بر منبر رسول الله صلی الله علیه و آله می گوید خود نیز اقدام کند، ان شاء الله تعالی رساله ای که در آداب واعظ و متعظ و آمر و مؤتمر نوشته ام شاید قدری مطالعه کرده زمان خواندن و گفتن اثری در نفس خود حاصل شود (1). 2. اراءة الطريق فیمن یؤمّ البیت العتیق رساله ای است مختصر در یک هزار و پانصد بیت، در معنای حج و اعتقاد صحیح (2). 3. الاسرار فی کیفیة الاسفار رساله ای است مختصر (3). 4. اشعار امام صادق علیه السلام بدین رساله در سلسله تألیفات کجوری اشاره ای نشده، ولی خود وی در جنة النعیم بدان اشاره کرده و می گوید: از اشعار انشائی و انشادی حضرت صادق علیه السلام بسیار در کتب اخبار یافته ام

ابراهیم بن عبد است، و عبارات آن کتاب را بعینها نقل می نماید. تشجیر امامی: در شجره جناب امام جمعه طهران، و بیان امامت جمعه و جماعت از مرحوم مجلسی و انتقال به این خانواده، و شرح حال مرحوم میرزا ابوالقاسم و جناب آقای صدر العلماء.

روح و ریحان بیست و سومدر شرح احوال نه نفر از مجتهدین و علمائی که در اطراف حضرت عبدالعظیم علیه السلام مدفون شده اند: اول: در شرح حال مرحوم صدوق است مشروحاً، و القاب بعضی از قدماء علماء و مصنفات مرحوم صدوق، و شرفیاب شدن خدمت امام عصر علیه السلام، و حفظ و ضبط و دیانت آن مرحوم، و حدیث شریفی در جهت اختلاف شیعه و روایات و فضل زرارة بن أعین، و بیان نیش قبر مرحوم کلینی، و ظهور جسد مرحوم صدوق علیه الرحمه. دوم: در تعیین قبر مرحوم شیخ ابوالفتوح رازی است که در جوار حضرت عبدالعظیم مدفون است، و اشاره به جلالت قدر وی. سوم: شرحی از علماء درشت و عبدالله بن جعفر دوربستی. چهارم: در شرح حال عبدالرحمان بن قبه. پنجم: در شرح حال مرحوم یعقوب بن اسحاق کلینی است، و تحقیقات کثیره ای که در «کلین» شده است، و علمائی که به «علان» در کتب رجال معروف شده اند، و حدیث مشهور «إِنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ عَلَى رَأْسِ كُلِّ مِائَةٍ . . .» الی آخره، و آنچه ابن اثیر تا رأس مائه خامسه نوشته است از هر طبقه، و فضل کتاب «اصول کافی»، و مؤلف آن صاحب ترجمه، و فرمایش علامه مرحوم. ششم و هفتم: در شرح حال کسائی و محمد بن حسن شیبانی و جملتی از امورشان. هشتم: در شرح حال علی بن احمد بن علی خراز رازی است.

1- . جنة النعیم : 302 _ 303 .

2- . ذریعه 1/406 _ 407 .

3- . ذریعه 2/38 ش 147 .

نهم: در شرح حال مرحوم والد جامع اوراق است که در جوار مقبره مرحوم آقا مدفون است. لطف و لطافت: در عذوبت آب و هواء مملکت ایران، و تحدید ایران و مالیات وی، و تربیت این مملکت به توسط حضرت سام بن نوح علیه السلام، و علماء و حکماء و اطباء و شعراء و محدثین و نسابین و روایات احادیث اهل بیت عصمت علیهم السلام که از ری برانگیخته شده اند می نویسد، و شرح احوال علمائی که از اهل ری و برخی معاصرین این زمان بوده اند و وفات کرده اند و در اماکن شریفه مدفونند، و شرح حال مرحوم شیخ سدید الدین محمود حمصی رازی، و شرح حال مرحوم سید مرتضی رازی که غیر از مرحوم سید مرتضی علم الهدی است، و شرح حال مرحوم شیخ محمد تقی رازی، و مرحوم شیخ محمد حسین صاحب کتاب «فصول» اخوی ایشان، و جناب حاجی شیخ محمد باقر ساکن اصفهان، و اسامی جمعی از علماء، در شرح حال مرحوم حاجی میرزا مسیح طهرانی، در شرح حال مرحوم حاجی ملا میرزا محمد اندرمانی، در شرح حال مرحوم شیخ عبدالحسین معروف به طهرانی و خدماتی که در اسلام کرده اند، در شرح حال مرحوم شیخ حاجی ملا هادی طهرانی مشهور به مدرس، در شرح حال مرحوم میرزا ابوالقاسم طهرانی که مدرس مدرسه خان بودند، در شرح حال مرحوم حاجی شیخ محمد طهرانی، در شرح حال مرحوم حاجی ملا محمد جعفر معروف به چالمیدانی.

روح و ریحان بیست و چهار مدر منامات و جهت خواب دیدن و فوائد و اقسام آن، و خواب دیدن حضرت رسول صلی الله علیه و آله، و دو خواب که راجع به حضرت عبدالعظیم علیه السلام است، با تعبیر آن به تفصیل، و کرامت باهره که جناب آقا جمال بروجرودی از حضرت عبدالعظیم علیه السلام خود دیده اند، و صورت آن را فرستاده، بعینها ثبت شد.

خاتمة در تقریضات و ماده تاریخ کتاب ، و آنچه در مدح حضرت عبدالعظیم علیه السلام جمعی از اهل فضل و علم فرموده اند ، و قصیده عربیه از جامع اوراق ، با دورباعی عربی و فارسی ، و صورت املاک و اعیان موقوفه حضرت عبدالعظیم علیه السلام ، با اسامی خدام ، و آنچه از منافع آنها حاصل می شود . تمّ بالخیر ، اللهم اجعل هذا الكتاب وسائر ما كتبناه حجةً لنا لا علينا ، انه هو الملك الغفور .

M323_T1_File_4612043

بسم الله الرحمن الرحيم می دانم از این تاریخ هدایا و تحف دوستان برای این بنده کثیر العصیان عیوب واضحه و اغلوطه فاضحه این کتاب است ، رَجِمَ اللهُ مَنْ أَهْدَى إِلَيَّ عُيُوبِي لِيَكُنْ بِي جِهْتٌ رَفَعَتْ زَحْمَتُهَا كَمَالَ ذَلَّتْ مَعْدَرَتُهَا مِنْهُ خَوَاهِمُ بِهِ سَهْ كَوْنُهُ : أَوَّلًا : الْعَفْوُ عَنِ الْمُجْرِمِ مِنَ مَوَاجِبِ الْكَرَمِ ، وَقَبُولُ الْمَعْدِرَةِ مِنْ مَحَاسِنِ الشَّيْمِ ، وَمَنْ أَعْجَبَ بِكِتَابِهِ اسْتَعْنَى عَنْ صَوَابِهِ ، وَمَنْ نَسِيَ زَلَلَهُ اسْتَعْنَى عَنْ زَلَلِ غَيْرِهِ . عَنْ الْبُرْدَةِ : لَعَلَّ رَحْمَةَ رَبِّي حِينَ يَسُدُّ مُهَاتَاتِي عَلَى صَاحِبِ الْعَصِيَانِ فِي الْقَسَمَاتِيَا : این مجموعه پیش از ورود [به] مطبعه چاپ بسیار موجز و مختصر بود ، بعضی از زوائد ملحقه و شواهد ملهمه نداشت ، جمعی از علماء اخلاء و فضلاء اجلاء خواهش کردند در مطالب این کتاب توسعه داده شود ، و این اجمال تفصیلی پیدا کند ، تا خوانندگان بهره بیشتر و بهتر یابند ، بناءً علی هذا در حین انطباع این مجموعه فرائدی فریده و فرائدی مفیده ضمیمه نمود ، و برای آنکه مطبعه موجوده تعطیل نشود بتعجیل صورت آن را استتساخ می نمودند و از چاپ بر می آوردند ، و در تصحیح آن هم استمداد از شخص خارج نمی شد ، و آن که متصدی این چاپ ابتداءً بود تصرفات ما لا یرضی صاحبهُ می نمود ، عجالهً مستدعی است اگر علاوه از اغلوطه خیالیه اغلاط واضحه از اسقاط حروف و الفاظ و عبارات و کلمات پیدا شود و به نظر آید ، البته ناشی از سهو و نسیان است که به مثابه طبیعت ثانویه از برای هر انسان بدانند ، چنانکه گفته اند :

، و آغاز چاپ آن روز چهارشنبه 18 شوال 1311 بوده است . با فوت مؤلف در سال 1313 طبع آن متوقف گشته ، و بالاخره شب 18 شعبان 1318 توسط برادر مؤلف چاپ آن به پایان رسیده است . شیخ محمد واعظ طهرانی مشهور به سلطان المتکلمین ، برادر مؤلف ، شرح حال وی را در آخر این کتاب درج نموده است به نام «زبدة المآثر والمفاخر فی ترجمة مولانا الحاج ملا محمد باقر» در دهه اول از ماه هفتم سال 1318 . در زبدة المآثر در تعریف از خصائص فاطمیه می گوید : نتیجه زحمات چهل ساله در تفسیر و اخبار ، و ثمره خدمات صادقانه در احادیث و آثار ، از این صحیفه منیفه و نسخه نفیسه نسبت به دیگر مصتفاتش مثل کتاب سبحانی و سحاب رحمانی و جنث ثانی و حیات جاودانی است ظاهراً . الفاظه درر اغنت بحلیتهاهل الفضائل عن حل وعن حلل کم فیه من حکم بالحق محکمة تحیی القلوب ومن حکم ومن مثلنا اینکه می گوید : ولی صد حیف که موت واجل مهلت نداد به شخص اعزّ اجلش تا تألیف این کتاب را به نهایت رساند و آنچه در خواطر گذرانیده به منصّه ظهور کشاند . . توضیحات بیشتر درباره این کتاب را در ذریعه بخوانید (1) .

13 . خطوات الشیطان فی خطرات الانسان فارسی است در هجده هزار بیت در چند باب و فصل ، مربوط به اثبات وجود جن و تسویلات شیاطین و شبیهات آنها و دیگر امور مربوطه . تألیف این کتاب ناتمام مانده است (2) . 14 . دیوان اشعار بنا به گفته واعظ طهرانی در اوائل خصائص فاطمیه ، این دیوان مشتمل بر بیست هزار بیت می باشد مشتمل بر قصائد و مثنوی هایی به فارسی و عربی (3) . روح و ریحان = جنة النعیم والعیش السلیم چنانچه اشاره کردیم ، جنة النعیم در بعضی از منابع به نام « روح و ریحان » نامیده شده است .

بیت لَقَدْ نَسَيْتُكَ وَالنَّسْيَانُ مُعْتَفَرٌ فَإِنَّ أَوَّلَ نَاسٍ أَوَّلَ النَّاسِ ثَالِثًا: خوب است بر کتب موجوده معاصرین بنگرند که تا کنون کتابی صحیح و مصون از اغلاط خطاً و طبعاً غالباً دیده نشده است ، پس تجاوز از اغلاط این کتاب را تجویز نمایند و عفو فرمایند ، خصوص علاوه از تراکم هموم و تهاجم غموم که مانع فکر فاتر و نظر قاصر این عبد عاثر در این مدت ممتدّه بوده است ، پیش از اختتام این کتاب و استخلاص از چاپ زیارت بیت الله الحرام ، و تقبیل عتبه جناب سید انام علیه الصلوة والسلام ، و شرفیابی مکان کریم قدس جلیل ، و آستانه مبارکه حضرت خلیل ، و حضور مراقد انبیاء عظام فخام علیهم من الصلوات از کیها منظور آمد ، از این جهت یکسال چند جزو آن معطل ماند ، فلله الحمد وله الشکر والمنة من هذه النعمة الجسيمة که عمری باز آمد مطبع این اوراق به نحو مطبوع انجام گرفت و مقصود حاصل شد و دیگر زبان عذر خواهی ندارد ، و این دو بیت مولوی را به هر نحوی که خوانندگان این کتاب بفهمند شاید : بیت آب جیحون را اگر نتوان کشیدهم به قدر تشنگی باید چشید*** * إِنَّ شَيْئاً كُلَّهُ لَا يُدْرِكُاعلمُوا انْ كُلَّهُ لَا يُتْرَكُخوب است این بیت را هم بنویسم : المنة لله که هوای خوش نوروزباز آمد و از جور زمستان برهیدیم خلاصه یکی از دوستان صمیمی داعی این ابیات را در حسن اسلوب این کتاب هدیه فرستاد : نَظَرْتُ إِلَى ذَاكَ الْكِتَابِ بِنَظَرٍ بَعِينٍ مِنَ الْإِنصَافِ حِينَ كِتَابَتِي رَأَيْتُ كَجَنَابِ النَّعِيمِ حَدِيقَةً مِنَ الْوَرْدِ فِيهَا مَا اقْتَصَدْتَهُ إِرَادَتِي شَمَمْتُ نَسِيمَ الْفَيْضِ مِنْ صَفْحَاتِهَا وَرَوْحاً وَرِيحَاناً عَلَى قَدْرِ حَاجَتِي وَجَدْتُ عَلَى اغصَانِ الْحُرُوفِ نِقَاطَهَا حَمَامَاتٍ تَوْفِيقٍ بِسَجْعِ الْهَدَايَةِ كَأَنَّ عَلَى مَجْرَى السُّطُورِ مِدَادَهَا وَاشْخُ فَيْضٍ مِنْ سَحَابِ الْعِنَايَةِ لَعَمْرُكَ أَنِّي قَدْ قَرَأْتُ كِتَابَكُمْ سَوَى ذِكْرِكُمْ بِالْخَيْرِ لَيْسَ حِكَايَتِي *** * اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْعَيَابِينَ وَاحْفَظْنِي مِنْ شُرُورِهِمْ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ مؤلفه حاجی ملا باقر

1- ذریعه 7/173 _ 174 ش 901 .

2- ذریعه 7/207 ش 1016 .

3- ذریعه 9/122 ش 745 ، مکارم الآثار 5/1489 .

15 . السراج الوهّاج فی العروج والمعراج رساله ای است فارسی در معراج جسمانی و روحانی و عقلائی ، با ذکر ادله عقلیه و نقلیه در پانزده هزار بیت (1) . 16 . سبل الفجاج فی المنازل ومواقف الحاج رساله ای است مختصر (2) . 17 . شجره صابریه در شرح حال و شجره نامه سید شریف نسابه ، امامزاده قاضی صابر ونکی . این رساله فارسی با اینکه منتشر شده ، ولی برادر کجوری در رساله ای که در شرح حال ملا- محمد باقر نگاشته نامی از آن به میان نیاورده است . علامه تهرانی آن را ذکر کرده و به نقل از مؤلف در آغاز خصائص فاطمیه می نویسد : کتاب مذکور به درخواست مستوفی الممالک در سه هزار بیت نگاشته شده است (3) . در آغاز روح و ریحان بیستم از کتاب جنّة النعیم می خوانیم : سابقاً به مدد توفیق رساله موسوم به « شجره صابریه » در احوال این امامزاده جلیل که مدفون در قریه ونک است از قرای طهران به طریق بسط عرض کردم ، و بحمد الله تعالی مطبوع اهل علم و فضل و خبر گردید (4) . 18 . شرح توحید مفضل (بطریق مفصل) شرحی است بر حدیث مفصلی در توحید و اثبات صفات الهی و عجائب مخلوقات که حضرت صادق علیه السلام بر مفضل انشاء کرده است . بنا بر تصریح کجوری در آغاز خصائص فاطمیه ، این کتاب به گونه ای تفصیلی نگاشته شده و حاوی سی مجلس است با عناوین « یا مفضل » ، و در بیست هزار بیت (5) . 19 . الشمائل العلویة والخصائل المرتضویة کتابی است فارسی در فضائل و اوصاف و کمالات حضرت امام عصر مهدی منتظر عجل الله

1- ذریعه 12/163 ش 1091 .

2- نام این کتاب در زبده المآثر آمده و علامه تهرانی نیز در ذریعه 12/134 _ 135 ش 913 توضیح بیشتری درباره آن نداده است .

3- ذریعه 13/31 ش 99 .

4- جنّة النعیم : 493 .

5- ذریعه 13/154 _ 155 ش 525 .

فرجه الشریف ، و مشتمل بر اشعاری در اوصاف حضرت از رأس تا قدم ، که قبل از جنة النعیم تألیف شده و واعظ تهرانی بدان اشاره کرده و می گوید : این بنده در مجموعه موسومه به شمائل علویه و فضائل مرتضویه این مطلب را به نحو اوفی بسط داده ام (1) . این کتاب در هشت هزار بیت می باشد (2) . 20 . عریضة التوسل وذریعة الترسل رساله ای است به فارسی و مختصر در آداب توسل به حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف و روش عریضه نگاری خدمت حضرتش (3) . 21 . المنتخب فی شرح دعاء الرجب این کتاب که در پنج هزار بیت است شرحی است بر دعای رجب «اللهم إني أسألك بمعاني جميع ما يدعوك به . .» که عده ای از فضلاء نیز آن را استنساخ نموده اند (4) . 22 . المنظومة السامية فی الحجة الحسامية رساله ای است مختصر و منظوم دارای هزار و پانصد بیت در احکام حج ، که کجوری آنرا در راه سفر به مکه معظمه سروده است (5) . 23 . منیر القلب و مبیر الکرب منظومه ای است دارای دو هزار بیت در معنای وسواس و شناخت و درمان آن و دعاهاى مربوط بدان (6) . 24 . نوروزیه رساله ای است در هشت هزار بیت به زبان فارسی درباره عید نوروز ، و در آن به ردّ میر مخدوم

1- . جنة النعیم : 233 .

2- . ذریعه 14/219 _ 220 ش 2275 . در مصفی المقال ، ستون 86 در اشتباهی چاپی نام کتاب «الشامل العلویة» ثبت شده است .

3- . ذریعه 15/260 ش 1684 .

4- . ذریعه 22/420 ش 7697 .

5- . ذریعه 23/113 ش 8257 .

6- . ذریعه 23/212 ش 8667 .

صاحب «نواقص الروافض» که در آن عید غدیر و نوروز را انکار کرده بود پرداخته است (1). 25. نهج الحجج فی مناسک الحج (2) در مناسک و آداب حج بگونه ای مفصل در چهل هزار بیت، مشتمل بر دو مجلد: 1 _ آداب خروج برای حج تا ورود به مکه. 2 _ مناسک و احکام و اسرار اعمال حج و تعداد منازل خاکی و آبی مدینه و بیت المقدس در فلسطین و فواصل آنها (3). 26. هدایة المرتاب تألیف این کتاب پایان نرسیده و حدود شش هزار بیت از آن آماده بوده است چنانچه در آغاز خصائص فاطمیه بدان تصریح کرده است (4). *** همچنین مرحوم کجوری مازندرانی، بنا داشته رجال و ثقات ری را تألیف کند که ظاهراً موفق بدین مهم نشده است. وی پس از بیان تعدادی از علما و بزرگان ری می گوید: و اگر خداوند داعی را توفیق دهد شاید بتواند احوال هر یک را فرداً فرداً در کتابی علی حده جمع کند که رجال ری و ثقات از وی درست شناخته بشنوند و شناسایی این اشخاص باعث مزید معرفت و قوت ایمان ایرانیان سیما سکنه طهران شود (5).

بسم الله الرحمن الرحيم أجملُ الثناء عِدَدَ اللهِ حمدُهُ، وَأَفْضَلُ الْوَرَى مُحَمَّدٌ عَبْدُهُ، وَأَكْمَلُ الْبَرِيَّةِ عَلِيُّ وَلِيُّهُ وَمُعْتَمِدُهُ، وَ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَيْهِمَا وَآلِهِمَا مَا بَقِيَ وَجْهُهُ وَتَعَالَى جَدُّهُ. و بعد: اِنِّي قَدِمْتُ عَلَى رَبِّي الْكَرِيمِ فِي دَارِ السَّلَامِ وَالْجَنَّةِ النَّعِيمِ، وَسَقَانِي مَاءً مِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمِ، وَحَيَانِي بِرُوحِ الْحَيَاةِ وَرِيحَانِ التَّسْلِيمِ، وَقَالَ: أَدْخُلْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورَثْنَاهَا لِأَبِي الْقَاسِمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ عَبْدِ الْعَظِيمِ، عَلَيْهِ التَّحِيَّاتُ وَالتَّكْرِيمِ، «وَأَنَّهُ فِي أُمَّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِّي حَكِيمٌ» (6)، فَأَمَرَنِي بِالْإِجْتِنَاءِ مِنْ طَلْعِهَا هَضِيمِ (7)، وَالْإِلْتِقَاطِ مِنْ دُرِّهَا النَّظِيمِ، لِإِلْهَادِ بَحْصَةِ زَائِرِهِ الْحَمِيمِ وَ مُجَاوِرِهِ الْمُقِيمِ، كَمَا أُورِثَ لِعَدُوِّهِ الْجَحِيمِ، وَقَالَ فِي كِتَابِهِ الْعَظِيمِ: «إِنَّ شَجَرَةَ الرَّقُومِ * طَعَامُ الْأَيْتِمِ» (8) الَّذِي يَشْرَبُ شُرْبَ الْهَيْمِ (9). و بعد: در زمان خجسته اوان حضرت سلطان الملوک و ملک السلاطین و أعظم أفاخر الخواقین، حامی ایمان و حوزة مذهب اثنا عشر، و ماهد مهاد امن و امان از نوع بشر، ملک إذا ضاق الزمان بأهلها نجلاً توسع فی المکارم و أنفَسَحَ تَكْبُو السَّحَابِ إِذْ تُجَارَى كَفْهِي الْقَفْرِ أَنْ يَرَعَى الْغَزَالِ إِذَا سَخَّ كَمْ مِنْ خَطِيْبٍ ذَاكِرٍ غَيْرِ إِسْمِهِ لَمَّا تَنَحَّحَ قَالَ مِنْبَرَهُ تَنَحَّحَ لِمَطَانُ مَمَالِكِ الْعَالَمِ، وَأَعْظَمُ مُلُوكِ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ، مَالِكِ رِقَابِ الْجَبَابِرَةِ بِالسُّطُوَّةِ الْقَاهِرَةِ، وَمُمَهَّدُ

1- ذریعه 24/382 ش 2052.

2- در ذریعه: الحاج.

3- ذریعه 24/415 _ 416 ش 2181.

4- ذریعه 25/191 ش 206.

5- جنة النعيم: 523.

6- زخرف: 4.

7- اشاره به آیه شریفه « وَرُزُوعٍ وَنَحْلٍ طَلْعُهَا هَضِيمٌ » (شعراء: 148).

8- دخان: 43 _ 44.

9- اشاره به آیه 55 سوره واقعه: « فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهَيْمِ ».

خصوصیات جنة النعیم (روح و ریحان)

خصوصیات جنة النعیم (روح و ریحان) «جنة النعیم» یا «روح و ریحان» فرهنگواره ای است شیعی در بیان تاریخ و اعتقادات شیعه و انساب آل ابی طالب؛ زیرا جز آنکه نام کتاب گویای آن است، مؤلف علاوه بر بیان احوال و تاریخ حضرت شاه عبدالعظیم حسنی علیه السلام، در صدد بیان یک دوره معارف شیعی و شناساندن سادات عظیم الشان است. سیری کوتاه در بیست و چهار روح و ریحان کتاب که عناوین ابواب آن هستند و خاتمه آن، و نگاهی به فهرست جزئیات، نشانگر این موضوع است. البته در این مقام از بیان تفصیلی روح و ریحانها خودداری می کنیم، چون با توژقی مختصر، عناوین پیش روی خواننده گرامی می باشد، لکن به بررسی بعضی از نکات کتابشناختی می پردازیم:

نام کتاب: واعظ تهرانی، مؤلف این اثر ارزشمند، از کتاب خویش در مواضع مختلف به نامهای مختلف _ ولی مشابه _ یاد کرده، آنچه در بین همه این اسماء مشترك است «جنة النعیم» می باشد که گاهی بطور مطلق بدان استناد کرده، ولی تتمه عنوان به گونه های مختلف یاد شده است. مثلاً در آغاز کتاب که فهرست کلیات آن را درج کرده می گوید: فهرست کلیات این کتاب که موسوم به «جنة النعیم» است. و در مقدمه نیز بهمین گونه: این کتاب باهر و سحاب ماطر، و فهرست بدیع و دفتر منبع، که به نام «جنة النعیم» و در ستایش ابوالقاسم حضرت عبدالعظیم است. . ولی در پایان مقدمه عربی کتاب می گوید: سمیتها بجنة النعیم والعیش السلیم فی احوال مولانا عبدالعظیم.

أساس العظمة بالسلطنة الباهرة، ظلُّ الله ملائک سپاه، السلطان بن السلطان بن السلطان ناصر الدین شاه. هو البجر من أي التواحي أيتها فلجته المعروف والجود ساحله ولو لم يكن في كفه غير نفسه هلجدا بها فليتيق الله - سائله (1) أيد الله دولته، وأيد سطوته، وأعز أنصاره، وضاعف اقتداره، مع العدل والاحسان والبر والامتنان. این کتاب باهر و سحاب ماطر، و فهرست بدیع و دفتر منبع، که به نام «جنة النعیم» و در ستایش ابوالقاسم حضرت عبدالعظیم است، و در مسجد شجره قدیم ری چون دژ مکنون مدفون می باشد، و ثواب زیارتش مانند زیارت امام شهید سعید مظلوم است، این خادم اهل ولاء و ذاکر محافل بکاء، زشت کار مقصر و شرمسار قاصر، محمد باقر بن مرحوم آخوند ملا محمد اسماعیل کجوری اصلاً و طهرانی مولداً، چندی که رخ بر آن آشیان عرش بنیان سود، توسط پاکان دین خدمتی خجسته مسألت نمود، تا مایه افتخار و از آن عاقبت کار استوار شود، پس مسؤول این بنده مقبول شد و دعوت مستجاب گردید، توقیعی رقیع بر حفظ این وجیزه و ضبط این درر عزیزه از ظهر مهر شیم دریافت که این خدمت لائق و این منصب فائق، و اقبال عالی اقصی الاعالی است، پس مدتی متمادی هر قدر در زاویه عزلت خزیدم، و برای تحصیل فرصت خلوتی گزیدم، مجالس ذکر ایام و سال باعث تشت خیال شد، باز بدان دربار فیض آثار و مزار کثیر الأنوار التجاء آورده مدد خواستم، و از مطالب و مآرب دنیویه خویش به قدر مقدور کاستم، در تمام شب خود را با کتب انساب و احادیث مانوس نمودم، و در تمام روز به کسب احکام مسائل حلال و حرام مشغول شدم، تا این نامه نامی و صحیفه گرامی مملو از اخبار و محشو از اسرار

1- اشعار را ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق 66/60 نقل کرده، بیت اول آن نیز در بحار الانوار 107/11 نقل شده به همراه این بیت:

تَعَوَّدَ بَسَطَ الكف حتى لو أنهاراد انقباضاً لم تطعه أنامله

در اواخر مقدمه فارسی آن می گوید: این کتاب را موسوم به جنة النعيم فی احوال عبدالعظیم علیه السلام والتکریم نمودم (1). عنوان کتاب نیز قبل از شروع آن، با خطی درشت چنین درج شده: هذا کتاب جنة النعيم والعيش السليم فی احوال السيد الکريم والمحدث العليم عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی علیه السلام والتکریم. *** در بعضی از منابع این کتاب به نام «روح وریحان» نامیده شده است. البته به مضمون آیه شریفه «فروح وریحان وجنة نعيم» مؤلف نظر بدان داشته و عناوین فصول کتاب را روح وریحان قرار داده است. در مقدمه فارسی همین کتاب می گوید: و به مضمون بلاغت مشحون «فَرُوحٌ وَرَیْحَانٌ وَجَنَّةٌ نَعِيمٌ» آن را به عدد ساعات ایام و لیالی به بیست و چهار روح وریحان معطر و مطیب ساختم. بنابراین «روح وریحان» خالی از وجه نیست، ولی مؤلف، کتابش را بدین نام مسما نموده است. نکته دیگر آنکه ملا محمد اسماعیل فدائی کزازی اراکی درگذشته 1263 هجری از علمای مهم عصر خویش، کتابی به عربی با عنوان «جنات النعيم فی احوال سيدنا الشریف عبدالعظیم» نگاشته است (2). این کتاب در سال 1230 ه ق تألیف شده و شامل يك مقدمه و هشت فردوس و يك خاتمه می باشد. گر چه واعظ تهرانی در هیچ جای کتابش از وی نامی نبرده، ولی با توجه به تقدم آن کتاب (3) و موضوع و ابوابش، بعيد نیست کجوری آن کتاب را دیده و از آن بهره برده باشد، و حتی نام کتاب

-
- 1- ناگفته نماند: مؤلف کتاب خود را سراسر نعمت می داند از آنجا که جایی در بیان انواع جنتها می گوید: اما جنت نعيم گویند برای کثرت نعمت اوست کقوله: (فَرُوحٌ وَرَیْحَانٌ وَجَنَّةٌ نَعِيمٌ) (واقعه: 89. بنگرید به: جنة النعيم: 270).
 - 2- درباره شرح حال وی بنگرید به: اعلام الشيعة، قرن 13 ص 131.
 - 3- که در سال 1230 تألیف شده، ولی تألیف کجوری مربوط به سالهای 1295 و پس از آن می باشد.

را نیز با توجه بدان تألیف برگزیده باشد با تفاوتی در انتخاب عنوان، چون عنوان آن کتاب «فردوس» است و عناوین ابواب کتاب حاضر «روح و ریحان». مباحث فردوسها نیز با مباحث مؤلف نزدیک است (1). از طرفی دیگر ممکن است کجوری کتاب فوق را ندیده باشد به دو وجه: الف - وی از ذکر مصادری که از آنها نقل می کند ابایی ندارد و عادتش بر ذکر مأخذ است نه کتمان آن. ب - بنا به نقلی، در جنات النعیم فدائی شصت روایت از حضرت عبدالعظیم در فردوس هشتم وارد است و حال آنکه در جنۃ النعیم کجوری 57 روایت نقل شده، یعنی کمتر از آنچه در کتاب سابق ذکر شده، و اگر این کتاب نزد وی بود اقبالاً همان تعداد را نقل می نمود خصوصاً اینکه کجوری، قبل از نقل روایات، در پی تألیف شیخ صدوق در این باره بوده و آنرا نیافته، لذا بناچار احادیث را از کتب اربعه و دیگر کتابهای حدیثی جمع آوری نموده است. وی در آغاز روح و ریحان یازدهم می گوید: و هر قدر داعی ساعی شدم آن کتاب را - اخبار عبدالعظیم علیه السلام تألیف شیخ صدوق - تحصیل نمایم این سعادت را نیافتم، ناچار از کتب اربعه و چند کتاب دیگر این احادیث را جمع نمودم. . تا اینکه می گوید: و اشهد الله وكفی بذلك شهيداً بقدر مقدور از جمع هر يك از این احادیث غفلت نورزیدم.

سال تألیف: مؤلف در سالهای 1295 - 1297 به تألیف کتاب مشغول بوده و چاپ آن تا سال 1298 بطول انجامیده است. معظم تألیف کتاب به اعتقاد نگارنده در سال 1296 بوده است 2.

1- متأسفانه، کتاب «جنات النعیم» در نزد نگارنده نبود تا مباحث آنرا تطبیق دهد.

دیباچه

اشاره

ناگفته نماند: مؤلف، هنگام چاپ کتاب نیز حواشی افزوده و بعضاً اصلاحاتی انجام داده است. بنابراین سال 1298 علاوه بر تکمیل چاپ، سال تتمیم تألیف کتاب نیز بوده است.

اهداء به ناصر الدین شاه قاجار و مدح وی: در مقدمه کتاب می گوید: پس [اهل فضل] از کمال کرم و علو همم و فرط فتوت و وفور رأفتی که با داعی عاصی داشتند این وجیزه را نعمتی جلیل و موهبتی نبیل پنداشتند، و برای ایفاد و اهداء مهر حضرت طلعت اقدس شهریاری آن را هدیه لایق و تحفه قابل گمان نمودند. البته در مواضع مختلفی مانند بسیاری از متون عهد ناصری، به مدح پادشاه وقت، قلم رانده، ولی گاهی از آن استفاده نصیحتی نیز می نماید. مثلاً در پیمان نامه ای که بعنوان وصیتی جامع

دیباچه

تتبع مؤلف و جامعیت کتاب: مؤلف قبل از شروع در دیباچه کتاب می گوید: در تمام شب خود را با کتب انساب و احادیث مأنوس نمودم و در تمام روز به کسب احکام مسائل حلال و حرام مشغول شدم تا این نامه نامی و صحیفه گرامی مملو از اخبار و محشو از اسرار گردید. سپس به نقل از اهل فضل و ادب در جامعیت کتاب ضرب المثل مشهور عربی را می آورد که: «كَلَّ الصَّيْدُ فِي جَوْفِ الْفِرَا». همچنین در مقدمه کتاب می گوید: اگر چه این بنده شرمنده را قصور باع و قَلَّتْ تَتَّبِعْ و اَطَّلَاع و تَشْتَّتْ بال و تزلزل احوال و ارتعاش جناح و ارتعاد جنان مانع و شاغل بود، لیکن میامن قدسی موطن و انفاس مقدسه نفوس زکیه ابناء مکرّمین و احفاد مطهّرين حضرت صدیقه طاهره سیّده نساء عالمین _ علیها وعلی اولادها آلاف من التحیات والتسلیمات _ مدد فرمود، بعد از تحقیق و تعمق در کتب معتبره علماء متبحرین و محدّثین معتمدین اخبار و احادیث صحیحه الاسناد در این چند ورق مجموع و مضبوط گردید و کتابی مدوّن شد. پس بر اهل فضل و حدیث و ازکیاء معاصرین از آنچه تفصیل و تدوین نموده بودم عرضه داشتم، و از عثرات و هفوات آن وقایه خواستم، و تهذیب و تذهیب مساوی و معایب آن را مستدعی شدم، با آنکه اتفاق آراء محال

است در این مورد و محل، ایشان را مشفق و متفق یافتم. واعظ تهرانی هنگامی که حدیثی از «فلاح السائل» سید ابن طاوس می نگارد می گوید: چون در کتب معاصرین این حدیث شریف کم ذکر شده است و معانی دقیقه مدیحه دارد (1). این عبارت نشانگر مراجعه مؤلف به کتب مختلف، حتی کتابهای علمای هم عصر او می باشد. در توسل به چهارده معصوم علیهم السلام حرزی از میرداماد نقل کرده و می گوید: یکی از سعادات دعاگو آن است این حرز را به خط مرحوم سید مؤید محقق میرداماد طیب الله تربته در ورقه ای یافتم (2). گه از گاه، تتبع مؤلف نتیجه ای برای وی نداشته، مثلاً برای پیدا کردن کتاب شیخ صدوق درباره حضرت عبدالعظیم علیه السلام که به «اخبار عبدالعظیم» موسوم بوده، سعی فراوان نموده و می گوید: و هر قدر داعی، ساعی شدم آن کتاب را تحصیل نمایم این سعادت را نیافتم، ناچار از کتب اربعه و چند کتاب دیگر این احادیث را جمع نمودم و برای تسهیل خوانندگان به فارسی ترجمه نمودم (3). در جایی دیگر می گوید: و هر قدر داعی سعی بلیغ نمودم در دواوین و کتب معروفه علماء رجال و انساب این روایت را به این بیان نیافت (4).

تکیه مؤلف بر علم انساب: مؤلف در تزییلی که بر مقدمه کتاب نگاشته می گوید: و همانا ثمره این کتاب، آگاهی به انساب و احساب شریف ابناء و احفاد ائمه اطهار و اطیاب است، و ثمره آن ظهور آداب مرضیه است زمان تشرّف به مزار شریف

هذا کتاب جنة النعيم والعيش السليم في أحوال السيد الكريم والمحدث العليم عبدالعظيم بن عبدالله الحسنی علیه السلام والتكريم

1- . جنة النعيم : 285 .

2- . جنة النعيم : 260 .

3- . جنة النعيم : 332 .

4- . جنة النعيم : 414 .

تجلیل دیگران از کتاب جنة النعیم و اعتماد بر آن: مؤلف چنانچه در مقدمه کتاب تصریح می کند، قبل از طبع کتاب آن را بر اهل فضل و کمال عرضه داشته و آنها تجلیل فراوان از این کتاب نموده اند. برخی از بزرگان و شعرا، اشعاری نیز در تأیید آن یا ماده تاریخش فرستاده اند. در مقدمه کتاب می گوید: با آنکه اتفاق آراء محال است در این مورد و محل، ایشان _ یعنی اهل فضل _ را مشفق و متفق یافتم . . . این وجیزه را نعمتی جلیل و موهبتی نبیل پنداشتند. بعضی از این اشعار را مؤلف در پایان کتابش درج نموده و از بیان پاره ای دیگر خودداری کرده است. مثلاً آقا میر سید محمد شمس الادباء در ضمن قصیده ای مفصل می گوید: قد صتف العلم المکرم فی الوری مجموعه یروی القلوب غمامها اوراقها تحوی سؤول صفاتها کعقود در منضد ارقامها الباقر العلام والمرجو فیدار الخلافه واستمر دوامها والال معی اللودعی اخو النهی عند الافاضة مفصحا علامها فی صدره کنز المناقب مضمومتجانسان و مظهر ادغامها والمصقع المنطیق عند صعودها عواد فضل مستهام هامها هذا الکتاب لعمر نفسی جنة و نعیم علم دائم انعامها شمس الصّ حائف یستضی ء بوجهه صفح المناقب واستنار تمامها هو جنة ترجی و دام نعیمها قد اّرخت (سنة بدا اتمامها) (1) همو در قصیده فارسی زیبایش می گوید: فراهم کرد در انساب این شهزاده و وصفش کتاب جنت آئینش که قلب اوست رضوانش سزد گر خوانمش اکنون خضر کش زنده می سازد دل پژمرده را زین چشمه چون آب حیوانش اشارتش زبس رنگین عبارتش زبس شیریننگارستان چین آورده اند زشگرستانش به این جنت نعیم دین شود پاینده انعامش چو این مجموعه را آمد زوی آغاز و پایانش سزد هر ذره را در مدحت وی جلوه شمسش که روح القدس استاد است و وی طفل دبستانش شیخ آقا بزرگ تهرانی نیز هنگام معرفی جنة النعیم می نویسد: مستطرداً فیه فوائد لا تحصی، منها بعض تواریخ طهران و أحوال بعض علمائها، وهو فارسی کبیر (2).

1- جنة النعیم: 540 _ 541.

2- ذریعه 5/160 ش 681.

يظهر منه تبخّره في الاحاديث والتواريخ والسير والانساب (1). وفيه تراجم كثير من العلماء القدماء والمتأخرين والرواة من أصحاب الأئمة عليهم السلام (2). 3 در حسن اسلوب جنة النعيم نیز، یکی از دوستان صميمی واعظ تهرانی این ابیات را برایش هدیه فرستاده است: نَظَرْتُ إِلَى ذَاكَ الْكِتَابِ بِنَظَرَةٍ بَعِينٍ مِنَ الْإِنصَافِ حِينَ كِتَابَتِي رَأَيْتُ كَجَنَاتِ النَّعِيمِ حَدِيقَةً مِنَ الْوَرْدِ فِيهَا مَا اقْتَصَنَتْهُ إِرَادَتِي سَمَمْتُ نَسِيمَ الْفَيْضِ مِنْ صَفْحَاتِهَا وَرَوْحاً وَرِيحَاناً عَلَى قَدْرِ حَاجَتِي وَجَدْتُ عَلَى أَغصَانِ الْحُرُوفِ نِقَاطَهَا حَمَامَاتٍ تَوْفِيقِي بِسَجْعِ الْهَدَايَةِ كَأَنَّ عَلَى مَجْرَى الشُّطُورِ مِدَادُهَا وَوَشَّحُ فَيْضٍ مِنْ سَحَابِ الْعِنَايَةِ لَعَمْرُكَ أَنِّي قَدْ قَرَأْتُ كِتَابَكُمْ سِوَى ذِكْرِكُمْ بِالْخَيْرِ لَيْسَ حِكَايَتِي (3) بهر حال، شكی نیست تمامی کسانی که پس از واعظ تهرانی درباره حضرت عبدالعظیم قلم زده اند از سفره گسترده روح و ریحان، بدون واسطه یا با واسطه بهره برده اند. علاوه بر اینکه مطالب دست اول وی در مورد بعضی از علمای هم عصر خویش و تحقیقات او درباره امامزادگان در خور تقدیر است.

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي خصص من عباده عبداً عظيماً المَنَّ، واختار منهم سيداً كريماً الصَّفْح، فعظّم شعائره دينه به، وقَدَفَ أحاديث نبيه في قلبه، وزهدَه عن الدنيا وحطامها، وأبعده عن دار الهدية ومقامها، فأحلّه دار الأمان بعد خوفه، ووفى أجره بعد لقاءه، وجعله وتداً لبلادِهِ، وعصداً لعبادِهِ، وصيرَ بلدنا دار هجرته، ونورَ مدينتنا بحفرتِهِ وتربته، وأسكنه في دار السلام مع العيش السليم، واحتصنه بروح وريحانٍ وجنة نعيم، وأشدّ هُدىً بالله وكفى بذلك شهيداً أنه عليه السلام عاش سعيداً، ومات حميداً، جاهداً في سبيل ربه لأحياء السنة، وهاجرَ عن جوارِ جدّه لإمارة البدعة، فركب الطريق ومضى إلى الحق، وكان مشيئه بركةً، ونظره عبرةً، ونطقه حكمةً، وسكونه فكرةً، يأمر بالمعروف وينهى عن المنكر، ويعبّد ربه مستتراً في سرّيه، راجياً للقاء مولا، ومخالفاً لهواه، ناصحاً بالقول، وصالحاً بالعمل، مُقتدياً بإجداده، ومُقتنياً بابائِهِ، خائفاً على نفسه الزكية، وعاملاً للتقية، حتى قرب أجله وحان حينه، وقال الله تعالى جلّ مجده: «فمنهم من قضى نحبه ومنهم من ينتظر» (4) فله في رسول الله أسوة، وبمحمد بن علي وعلى بن محمد عليهما السلام سلوة، فخرج عن جوارهما خائفاً يترقب، وهاجر عن دارهما وجللاً وهرب، حتى نزل في دار رجلٍ من الشيعة، وكان عليه السلام مع خوفه يعلمهم أحكام الشريعة، ونعم ما قيل: فلم يستم أمر النبي بمكة فهاجر منها فاستقام بطيبة ولاجل هذا النزول الجليل، زُفعت أعلام الدين، فقال عند نزوله: «رب أنزلي منزلاً مباركاً وأنت

1- ذريعه 5/161.

2- مصفى المقال، رديف 86.

3- مقدمه جنة النعيم.

4- احزاب: 23.

خَيْرِ الْمُنْزِلِينَ » (1) فَالرَّيُّ صَارَ رِيَانًا لِمَشْهَدِهِ ، وَالطَّهْرَانُ مُطَهَّرًا وَعُمُرَانًا لِمَرْقَدِهِ ، فَطَابَ وَطَهَّرَ رَمْسُهُ ، لِبَهَارَةِ رُوحِهِ وَنَفْسِهِ ، نَعَمَ مَا قَالَ
الْبُرْدَةُ فِي فَصِيدَتِهِ : لَا طَيْبَ يَعْدِلُ تَرْبًا ضَمَّ اعْظَمُ هُطُوبِي لِمُنْتَشِقٍ مِنْهُ وَمَلْتِيْمُوِيْبِنَغِي أَنْ يُقَالَ مَا قَالَ اللَّهُ الْمَتَعَالَى : « وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا
نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ » (2) وَعَلَى الْعَجَمِ أَنْ يُفَاخِرَ لِمَقْدَمِهِ الشَّرِيفِ ، وَعَلَى الرَّيِّ أَنْ تَمِيسَ كَمَا مَاسَتِ الْعُرُوسُ فِي خَدْرِهَا
الْمُنِيفِ فَلِلَّهِ الْحَمْدُ بِاسْتِبْدَالِ الْقَوْمِ بِالْقَوْمِ ، وَالْيَوْمِ بِالْيَوْمِ ، فِي هَذِهِ الْمَدِينَةِ الْجَدِيدَةِ النَّاصِرَةِ ، وَالْجَنَّةِ النَّعِيمَةِ النَّاطِرَةِ ، بِحَيْثُ جَعَلَهَا قُبَّةَ
الْإِسْلَامِ وَالسَّوَادِ الْأَعْظَمِ ، وَمَحَاطَ رِحَالِ الرِّجَالِ مِنَ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ ، فَوْقَهَا اللَّهُ عَنِ الشُّرُورِ ، وَحَشَى فِيهَا التُّنْظَرَةَ وَالسُّرُورَ ، وَأَجْرَى مِنْ
تَحْتِهَا أَنْهَارًا عَذْبَةً ، وَأَنْبَتَتْ مِنْهَا أَثْمَارًا حُلُوءَةً ، وَجَعَلَهَا بَلَدَ الْأَمِينِ ، « تُؤْتِي أ كُلِّهَا كُلَّ حِينٍ » (3) ، وَأَنَّهَا تَذَكِّرُهُ لِلْمُتَّقِينَ ، وَحَسْرَةً لِلْكَافِرِينَ .
بَيْتَ بَسَاتِينِهَا لِلْمَسْكِ فِيهَا زَوَائِحُ أَشْجَارُهَا لِلرِّيحِ فِيهَا مَلَاعِبُ وَمِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِيَاهُهَا فَنَائِضَةٌ مِنْهَا وَمِنْهَا مَوَاكِبُ كَأَنَّ مَجَارِيهَا
سَبَانُكَ فِضَّةٌ تُذَابُ وَأَسْيَافٌ بِهِنَّ قَوَاطِبُهُ لَمْهُمُوا يَا مَوَالِي الشَّيْعَةِ عِنْدَ شَجَرَةِ التُّفَاحِ وَسُكَّةِ الْمَوَالِي ، مَعَ الرُّوحِ وَالرِّيحَانِ فِي كُلِّ الْإِيَّامِ وَاللَّيَالِي ،
لِضِيَّافَةِ هَذَا الضَّيْفِ الْقَادِمِ ، وَلِزِيَارَةِ هَذَا الْمُحَدَّثِ الْعَالِمِ ، الْوَلِيِّ الْمُؤْتَمِنِ ، وَالْجَارِ الْحَسَنِ ، مَلَاذِ الْمَلْهُوفِينَ ، وَكَهْفِ الْمُسْتَجِيرِينَ ، سَيِّدِنَا
وَمَوْلَانَا ، عِمَادِنَا وَحَمَانَا ، أَبِي الْقَاسِمِ السَّيِّدِ الشَّرِيفِ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ زَيْدِ بْنِ حَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ
عَلَيْهِ السَّلَامُ « أَوْلِيكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأَوْلِيكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ » (4) . الَّذِينَ « لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ

1- مؤمنون : 29 .

2- بقره : 23 .

3- ابراهيم : 25 .

4- بقره : 157 .

اشکال بر کجوری در خصوص طولانی بودن مباحث کتاب: عمده نظری که بر این تألیف گرانسنگ متوجه است دور شدن مؤلف از موضوع اصلی مورد بحث و توجه وی به دیگر نکات است. از اینرو بعضی کتاب را در غیر احوال حضرت عبدالعظیم شایسته تر می دانند تا در احوال آن حضرت. ولی توجه به نکات ذیل حائز اهمیت است: اولاً: بنای مؤلف ایجاد چارچوبی در بیان حالات ائمه گرامی علیهم السلام و امامزادگان و تواریخ و انساب و احادیث شریفه آنها بوده یا به تعبیری جامعتر «فرهنگواره ای شیعی»، و این چارچوب را بنحوی شایسته و زیبا درباره حضرت عبدالعظیم علیه السلام منعقد نموده و سپس در بنای ساختار آن از مطالب گوناگون بهره برده است. ثانیاً: موضوع کتاب، رجال یا شرح حال صرف نیست چنانچه ممکن است در نگاه اول به ذهن برسد و بسیاری از مطالب عنوان شده را تحت الشعاع قرار دهد، بلکه ساختار اصلی کتاب علاوه بر شرح حال و تاریخ حضرت عبدالعظیم، شرح حدیث عرض دین حضرت عبدالعظیم و احادیث مرویه از آن بزرگوار است (مسند حضرت عبدالعظیم علیه السلام) که خود نزدیک به نیمی از کتاب را دربردارد. لذا مؤلف از زوایای مختلف به شرح احوال این امامزاده جلیل القدر پرداخته است. علاوه بر اینکه بررسی تاریخی امامزادگان ری نیز مد نظر مؤلف بوده، و در این باره نیز سخنها گفته است، و البته پرواضح است که این گونه اباحت بدون ارتباط با حضرتش نیست. ثالثاً: مؤلف در مواردی متعدد اشاره کرده که بنای اختصار داشته و در صدد توضیح بیش از حد نیست، و الا کتاب کنونی از حد فعلی بسی فراتر می رفت، مثلاً مؤلف در تذییلی که بر مقدمه

وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» (1). وَنَعْمَ مَا قَالَ الْفَرَزْدَقُ: أَوْلَيْكَ أَبَائِي فَجَنِّئِي بِمِثْلِهِمَا إِذَا جَمَعْتَنَا يَا جَرِيرُ الْمَجَامِعِ (2) اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الرَّسُولِ الْخَاتَمِ، وَسَيِّدِ وُلْدِ آدَمَ، مُفْتَتِحِ كِتَابِ التُّبُوَّةِ، وَمُخْتَتِمِ صَحِيفَةِ الرَّسَالَةِ، سِرِّ اللَّهِ الْمُسْتَسِرِّ فِي كُلِّ الْمَوْجُودِ، الْأَحْمَدِ الْمَحْمُودِ، مُحَمَّدِ سَيِّدِ الْكَوْنَيْنِ وَالْتَقَلَيْنِ، وَالْفَرِيقَيْنِ مِنْ عَرَبٍ وَمِنْ عَجَمٍ، بِصَدِّ لَمَوَاتٍ زَاكِيَّةٍ نَامِيَّةٍ، مُتَوَاتِرَةٍ مُتَوَالِيَةٍ، لِأَحَدٍ لِعَدَدِهَا، وَلَا مُنْتَهَى لِأَمَدِهَا، وَاجْزِهِ مَا جَزَيْتَ نَبِيًّا عَنْ أُمَّتِهِ، وَسَيِّدًا عَنْ رَعِيَّتِهِ، وَآخِثِمِ اللَّهُمَّ بِالتَّسْلِيمِ الْكَثِيرِ، وَالْجَزَاءِ الْوَفِيرِ، عَلَى الْأَطَائِبِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ الَّذِينَ أَذْهَبَتْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَيُطَهَّرُهُمْ تَطْهِيراً، وَحَبَوْتُهُمْ الْكِرَامَةَ، وَجَعَلْتَ مَوَدَّتَهُمْ أَجْرَ الرَّسَالَةِ، فَاقْمَتُهُمْ أَعْلَاماً لِعِبَادِكَ، وَمَنَاراً لِبِلَادِكَ، وَأَشْرَقَتْ أَقْطَارَ الْأَرْضِ بِأَنْوَارِهِمْ، وَبَارَكْتَ كُلَّ الْقُرَى وَمَنْ فِيهَا بِمَزَارِهِمْ، وَجَعَلْتَ أَفئِدَةَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ، وَأَرَدْتَ قَضَاءَ حَوَائِجِ الْمُحْتَاجِينَ لَدَيْهِمْ. وَنَعْمَ مَا قِيلَ فِي حَقِّهِمْ: اللَّهُ تَحْتَ قُبَابِ الْعَرْشِ طَائِفَةٌ أَخْفَاهُمْ عَنْ عِيُونِ النَّاسِ إِجْلَاؤَكَ الْمَنْ - يَا رَبَّنَا! - عَلَى مَا أَنْزَلْتَ فِي سَاحَتِنَا مِنْ هَذِهِ الدُّرِّيَّةِ الطَّاهِرَةِ، وَالْعِزَّةِ الْبَاهِرَةِ «رَجَالاً لَا تُلْهِمُهُمْ تِجَارَةً وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِكَ» (3) وَعِبَاداً رَوَيْتُهُمْ مِنْ صَافِي شَرَابٍ وَدَّكَ، حَفَظَةً لِحُدُودِكَ، وَخَزَنَةً لِحُجُودِكَ، الَّذِينَ بَدَّلُوا أَنْفُسَهُمْ فِي مَرْضَاتِكَ، وَصَبَرُوا عَلَى مَا أَصَابَهُمْ فِي حُبِّكَ، إِعْلَاءً لِكَلِمَتِكَ وَإِعْزَازاً لِدِينِكَ، وَلَكَ الشُّكْرُ لِنِعْمَةِ هَذِهِ الْمُجَاوِرَةِ، وَزِيَارَةِ مَقَابِرِ هَوْلَاءِ الْبَرَّةِ، النَّازِلِينَ مِنَ الْأَصْلَابِ الطَّاهِرَةِ، وَالْوَارِدِينَ فِي الْأَرْحَامِ الْمُطَهَّرَةِ، شُكْرًا يَزِيدُ وَلَا يَبِيدُ بِتَوَالِي اللَّيَالِي وَالْأَيَّامِ، وَتَضَاعُفِ الشُّهُورِ وَالْأَعْوَامِ.

1- انبياء: 27.

2- از اشعاری است که فرزاد در هجو جریر بن عطیه سروده است، و در کتب بسیاری بدان تمثیل شده است. از جمله: حقائق التأویل شریف رضی: 221، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید 1/46، بحار الانوار 105/188، جامع الشواهد، باب الألف بعده الواو.

3- اقتباس از آیه 37 سوره نور.

کتاب نگاشته می گوید: خلاصه برای رفع اشتباه و اطلاع به انساب امامزادگان این حدود و ازدیاد بصیرت و معرفت به حالت هر يك از این زمره زکیّه، این اوراق که مجموعه خالی از اطناب و اغلاق است، و تحریراتش خلاصه و صفوه ای از تقریرات منبریّه داعی است هرگاه ساکنین بلده ناصره بعد از اداء فریضه و تعقیبات مرویّه نظری فرمایند شاید بهره و ثمری یابند. در شرح حدیث عرض دین حضرت عبدالعظیم علیه السلام می گوید: بحمد الله تعالی از احوال ائمه اثنا عشر به قدر مقدور با ملاحظه اقتصار و اختصار در شرح عرض دین حضرت عبدالعظیم علیه السلام بیاناتی مفیده نگاشتم (1). در مواری نیز مؤلف عنان قلم را فشرده و آن را نگاه داشته تا زیاده سخن نراند. مثلاً در آخر روح و ریحان بیست و چهارم، دو کرامت از کرامات حضرت عبدالعظیم علیه السلام نقل کرده سپس می گوید: و این معصیت کار بسیار از کرامات آن بزرگوار شنیده ام چه از مجاورین و خدام و چه از زائرین، اگر در مقام شرح آنها برمی آمدم خود کتابی می شد (2). و یا در جایی دیگر می گوید: بدان که این ابیات فصیحه در این مورد برای هوشمندان به جهت اجمالی که در تحریر مراتب توحید متصدی گردیدم نگاشتم والا دامان این عنوان از این بیانات موجزه بلندتر بوده است و زبان داعی هم درازتر (3). و یا در عبارتی دیگر تصریح می کند: چون وضع این کتاب بر اطناب نیست و الا احتجاجات صدوق علیه الرحمه را در محضر رکن الدوله دیلمی با اعیان علماء شرح می دادم، اما خوفاً للاطناب والاطاله زحمت نمی دهم (4).

-
- 1- .جنة النعيم : 253 .
 - 2- .جنة النعيم : 539 .
 - 3- .جنة النعيم : 157 .
 - 4- .جنة النعيم : 513 .

معاصرین

معاصرین بزرگان عهد ناصری معاصر کجوری: واعظ تهرانی _ علاوه بر ذکر بسیاری از علمای سلف و بیان احوال اصحاب ائمه علیهم السلام _ در اواخر کتاب جنة النعیم (روح و ریحان بیست و سوم) شرح حال تعدادی از علمای رازی و یا تهرانی را که هم عصر وی بوده اند بیان کرده و اطلاعات مناسبی درباره آنها نگاشته است، بدین عناوین: 1 _ شیخ محمود حمصی رازی 2 _ سید مرتضی رازی 3 _ شیخ محمد تقی رازی 4 _ شیخ محمد حسین صاحب کتاب فصول الاصول 5 _ حاجی میرزا مسیح طهرانی 6 _ حاج ملا میرزا محمد اندرمانی طهرانی 7 _ شیخ عبدالحسین طهرانی 8 _ حاجی ملا هادی طهرانی 9 _ حاجی میرزا ابو القاسم طهرانی 10 _ حاجی شیخ محمد طهرانی 11 _ حاجی ملا جعفر طهرانی علاوه بر اینها در لابلائی کتاب بطور پراکنده از علما، شعرا و اشخاص مختلفی تجلیل کرده است که در این مقام بدانها اشاره نموده و عباراتی که واعظ تهرانی در حق آنها بکار برده نقل می کنیم: 12 _ میرزا محمد حسن آشتیانی، بدین عبارت: مسجد و مدرسه تازه به قدر استعداد محلّ بنیان شده است که در خور آن فضا جماعتی اوفی دارد، و به تدریس و امامت جماعت جناب فحل المجتهدین

و مقرر مسائل الرّسائل لطلاب علوم الدين شمس الفقهاء ويدر المحققين الذی ليس له ثاني آقا ميرزا محمد حسن آشتياني _ مَتَّعَ اللهُ المسلمين بطول بقائه _ مزین است . الحقّ انجمنی که از اهل علم در این زمان خدمت ایشان می شود در بلدان اسلامیان ندیده ام (1) .

13 _ آقا جمال بن ملا اسد الله بروجردی ، کرامتی درباره حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام از وی نقل کرده به سال 1297 و می گوید : جناب فاضل امجد و استاد ممد آقا جمال الدين خلف مرحوم حجة الاسلام حاجی ملا اسدالله بروجردی طاب ثراه (2) . 14 _

ملا محمد مهدی عبدرب آبادی ، که کرامتی را به عبارت فصیح عربی از آقا جمال بروجردی نقل کرده ، و مؤلف عین آنرا به عربی آورده و می گوید : چون جناب مستطاب مدقق محقق خاتم الاکملة وخاتم الأنملة ، مغنی اللیب ، الکامل الاریب ، تبصرة العوالم و تذکرة المعالم ، ملا محمد مهدی عبدرب آبادی دام فضله آن کرامت را به عباراتی نغز و بیاناتی ظریف موشح فرمود و عقائل کلمات نفیسه را در آن تشکیل کرده زینت داد و به جهت داعی عاصی فرستاد ؛ از آنکه داعی جناب مشار الیه را حاوی فنون ادب و جامع طرائف عرب می داند عباراتها آن را می نگارند (3) . 15 _ میر سید محمد شمس الادباء ، واعظ تهرانی دو قصیده عربی و فارسی از وی در مدح حضرت عبدالعظیم علیه السلام و تعریف از کتاب جنة النعیم نقل کرده و می گوید : جناب مستطاب شمس فلك الفصاحة ويدر سماء البلاغة ، سید الادباء و طراز الأولیاء ، نور الفؤاد و قدوة السادة الامجاد ، المولى الاوحد الامجد ، آقا میر سید محمد مشهور به شمس الادباء _ ادام الله افضاله و ابقاه _ ، الحق لسان این عبد ذلیل از ثناء و مدح این سید جلیل کلیل است و مقالات نظمیه ایشان از عربی و فارسی

-
- 1- . جنة النعیم : 100 .
 - 2- . جنة النعیم : 538 .
 - 3- . جنة النعیم : 537 .

اقوی دلیل (1). 16 _ حاج میر سید علی اخوی، قطعه ای از اشعار فارسی وی را مؤلف در خاتمه جنة النعیم آورده و او را چنین توصیف می کند: جناب سید جید قدوه اهل الفضل والاخلاص و انسان الخاص، مولی الابرار و وعاء الاسرار، السالك في مسالك الصّدق والصفاء، والناهج في مناهج الودّ والوفاء، المجاهد الوفی، والمؤید الصفی، صفوة السادات المشهور بالاخوی الحاج میر سید علی _ زاده الله شوقاً وقاده عشقاً . . الحق شایسته است بر این ذهن نقاد و طبع وقاد رشک بردن و وجود شریفش را غنیمت شمردن (2). 17 _ آقا میرزا ابوالفضل، اشعاری عربی از وی در خاتمه جنة النعیم نقل شده، و مؤلف از وی با تجلیل فراوان یاد می کند: جناب شریعت مآب زبده الفضلاء و قدوة الازکیاء، عین الفضل و بحر الادب و کشف المعضلات من لغات العجم والعرب، علم اصحاب الهدایة، ورجاء ارباب الدرّایة، مولانا النبیل الجلیل آقا میرزا ابوالفضل _ ایدة الله تعالی من حوله و امد عمره من فضله . . والحق أن لسان كل لسنٍ كلّ في مدحه و مدیحته، و من سرعة انتقاله و تبّخره و افادته 3 . 18 _ آقا محمدرضا نجفی، قصیده مفصلی که به زبان عربی سروده، زینت بخش جنة النعیم کجوری شده، و می گوید: این قصیده از جناب شیخ الشیوخ، فحل الفحول، مدار الشرع و منطقة الشعر خاتم الفضلاء و عمدة العلماء، آقا محمد رضا نجفی رزقه الله مجاورة مشهد الغروی العلی می باشد، و الحق این قصیده احسن قصاید است: هی المعاهد قف فی ربعها الخضلو استمطر الدمع فیها من سما المقل . 19 _ یکی از علما و مشایخ نجف که مؤلف نامی از وی نبرده و اشعاری عربی از وی انتخاب،

1- . جنة النعیم : 540 .

2- . جنة النعیم : 543 .

و در خاتمه کتاب درج کرده است . دو بیت آغازین قصیده چنین است : ما بال دهر اذاب القلب بالمخنواحرق العظم للاحزان فی البدن
 انّی لیحزنتی ان اذکر الطللا-من رسم دار عفی من شدّة الفتن (1) 20 _ میرزا حیدر علی متخلص به ثریا ، سه بیته فارسی از این شاعر
 مشتمل بر ماده تاریخ ، در خاتمه جنة النعیم درج گردیده ، کجوری می گوید : این سه بیت از عالی جناب وحید الشعراء و فرید الظرفاء
 حسان الشعر آقا میرزا حیدر علی _ محرّر شرعیات _ المتخلّص بثریّا در مدح این بزرگوار و تاریخ کتاب بداهة شنیده شده (2) . 21 _
 حاج میرزا محمد حسن شیرازی ، واعظ تهرانی مسائلی فقهی از وی پرسیده و چنین می نگارد : این اوقات از سرکار حجة الاسلام شمس
 فلك سیادت و الفقاهاه آقای حاجی میرزا محمّد حسن شیرازی _ متّع الله المسلمین بوجوده و لقائه و بقائه _ داعی مسائلی سؤال نموده از
 آن جمله : آیا جایز است با نماز قضاء که بر ذمه مکلف است نماز زیارت و مستحبی بخواند ؟ جواب مرقوم فرمودند به خطّ شریف
 خودشان که موجود نزد داعی است (3) . . 22 _ سید محمدباقر خوانساری صاحب روضات الجنات ، مؤلف از وی و کتابش «روضات
 الجنات» به بزرگی فراوان یاد کرده چنین می گوید : در این اوقات که داعی مشغول بودم ، کتاب « روضات الجنات » که از مؤلفات عالم
 متبحر معاصر ، آقامیرزا محمّد باقر ، خلف رشید سدید مرحوم مبرور میرزا زین العابدین خوانساری است که از دار السّ لطنه اصفهان به
 طهران آوردند الحقّ در این زمان این کتاب را نعمتی عظیم یافتیم (4) . . 23 _ آقا میرزا ابوالقاسم امام جمعه ، که در زمان حیات مؤلف ،
 دار فانی را وداع گفته است .

1- . جنة النعیم : 545 _ 546 .

2- . جنة النعیم : 546 .

3- . جنة النعیم : 403 .

4- . جنة النعیم : 413 .

کجوری در ایام جوانی از او بهره برده و چنین می نویسد: آنچه داعی در ایام صبا و شباب خاطر دارد در مسجد شاه طهران مدرسی اجمع و محفلی انفع از محضر مرحوم آقا برای اهل علم و فضل بهتر نبود، و آن عرش عالی بر کرسی رفیع شرع انور هر روز قرار گرفته به جهت ازدحام و اجتماع طلاب و فضلاء تقریرات فقهیه می فرمود. . پس از انقضاء مباحثه علمیه و افاضات علوم شرعیه آنگاه مرافعات و محاکمات کلیه که راجع به حضرت ایشان می شد رسیدگی می نمود، و به قدر امکان در مقام اصلاح حال اهل دعاوی برمی آمدند. . . و حالت رقت و بکاء ایشان را بیانی دیگر می خواهد. و هر قدر در این اوراق از بشاشت وجه و طلاقت لسان و نیکی منظر و کمال حلم و وفور علم و عفو و اغماض از مسلمین و جزالت و نبالت آن سید والا مقام بخوادم بنویسم همانا تحصیل حاصل و تطویل بلا طائل است. . آنچه در نظر دارم زمانی که مشغول تحصیل در کربلائی معلی بودم منادی بر مناره عالیه حسینیه ندا کرد: لقد مات امام الجمعة والجماعة فی طهران (1). . 24_ آقا میرزا مرتضی مشهور به صدر العلماء، برادر میرزا ابوالقاسم امام جمعه، که پس از وی، امامت مسجد اعظم تهران (مسجد شاه) به وی رسید. او با پدر کجوری سوابقی داشته و مؤلف ما را بسیار مورد لطف خود قرار داده است. کجوری درباره وی چنین می گوید: بعد از آن مرحوم _ یعنی میرزا ابوالقاسم _ جناب سید جلیل نبیل جمیل، منبع الفضل والکمال، و مجمع السعادة والاقبال، الحاوی لأصناف التحقیقات والافادات، وصاحب مکارم الاخلاق و محاسن العادات، ناهج المناهج السویة، بالغ المقاصد العلیة، مهذب المعالم الدینیة، ملاذ الانام، مرجع الفضلاء الاعلام، آقا حقیقی، آقا میرزا مرتضی مشهور به صدر العلماء مقتدای امامت مسجد شاه گردیدند و منصب امام جمعه به خواش دولت واگذار به ایشان گردید. پس این بزرگوار بعد از رحلت مرحوم آقا به وضع خوشی سلوک فرمودند و در این طریقه و تیره مشی نمودند. رؤساء دولت و رؤوس ملت از حسن طریقه ایشان حیران ماندند و باعث خلوص ارادشان گردید، حتی در دول و امم خارجه حسن

سیاسات حضرت ایشان را که راجع به دین و دنیا بود سفراء و وکلاء، اعلام و اخبار می دادند به نحوی که ریاست کلیه و مرجعیت تامه و رسیدگی به امور خاصه و عامه منحصر به وجود شریف ایشان گردید. الحق کما کان فعلاً و قولاً، علماً و عملاً، حلماً و خلقاً، اقتداءً و اقتفاءً به اجداد طاهرين و آباء مطهرين خود نمود که مردم این بلد را شیفته و فریفته کرد، و یوماً فیوماً روح پرفتوح آن مرحوم مصطفوی نسبت را، این سید مرتضوی حسب، حیات دائمه جدیده می داد. گویا روز این دو بزرگوار مانند وجود لطیفشان اتحاد و معیت داشته. و داعی از مراحم بی پایان آن سید ذوالشأن کمال تشکر و تذکر دارم؛ از آنکه در تشویق و ترویج دعاگوی در اوایل حال که نهایت تشتت و اختلال داشت به اعلی درجه بزرگواری همت گماشت، و سابقه محبت با مرحوم مغفور والد ماجد - اعلی الله مقامه - را به طریق استصحاب جاری فرمود. خدایش عمر فراوان و جزای بی پایان دهد (1) ! 25 - میرزا زین العابدین ظهیر الاسلام امام جمعه (2)، واعظ تهرانی از وی چنین یاد کرده است: حضرة السلطان امام الجمعة والجماعة فی بلدة الناصرية المدعو بطهران، صاحب المفخر والمکارم، المیرزین العابدین (3). نسب نامه وی را کجوری چنین ثبت نموده است: میرزا زین العابدین بن میر ابوالقاسم بن میر محمد حسین بن میر محمد محسن بن میر مرتضی بن میر مهدی بن میر محمد حسین بن میر محمد صالح بن میر عبدالواسع بن محمد صالح بن اسماعیل بن عماد الدین بن حسن بن سید جلال الدین بن سید مرتضی بن سید امیر محمد حسین بن سید شرف الدین علی بن سید حسن بن سید

1- .جنة النعیم : 506 _ 507 .

2- .وی پسر میر ابوالقاسم امام جمعه بود و در سال 1261 متولد شد . پس از درگذشت پدرش ، چون میرزا زین العابدین صغیر بود . عمومی او سید مرتضی کفالت امور امام جمعگی را عهده دار شد و در سال 1280 ه ق که به سن رشد و بلوغ رسید به فرمان ناصر الدین شاه امام جمعه تهران شد و سید مرتضی در همین سال ملقب به صدر العلماء گردید . میرزا زین العابدین در 11 ذی قعدة 1321 ق در سن 60 سالگی درگذشت ، و نزدیک دروازه سابق حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام معروف به « سر قبر آقا » بخاک سپرده شد . بنگرید به : شرح حال رجال ایران ، بامداد 2/48 .

3- .جنة النعیم : 504 .

شرف الدين على بن مجد الدين بن محمد بن فتاح الدين بن محمد حسن بن شرف الدين بن محمد حسين بن عماد الشرف بن عباد بن محمد بن حسن بن محمد بن حسين على بن (1) أفتس الحسن بن الحسن بن علي بن أبي طالب عليه وعلى ولده الصلاة والسلام (2).
 26_ آقا سيد محمد صادق طباطبائي، وی کتابی در شرح حال و صحّت نسب نامه امامزاده صابر وَنکی نگاشته است. واعظ تهرانی درباره وی می نویسد: حال از حسن کفایت و خلوص نیت حسنه جناب معظم خانقاه اهل صفا و مطاف جماعتی از علماء و اهالی این ولا گردیده، و جناب مستطاب علاّم فهام قدوة الفقهاء العظام سيد المجتهدين آقا سيد محمد صادق طباطبائي _ متّع الله الأنام بلقائه وبقائه _ شرحی از صحّت نسب آن بزرگوار نوشته اند (3). 27_ سيد محمد باقر شفتی رشتی، که از نسل امامزاده حمزه است. کجوری شرح حال مفصلي از وی بیان داشته و در ابتدای آن می گوید: مرحوم سيد اید خاتم الفقهاء والمجتهدين و وارث علوم اجداده الطاهرين، تاج العلماء الاعلام و مروج الاحكام من مسائل الحلال والحرام، حجة الاسلام، اصل الاصول و فحل الفحول، زين الاويل والاواخر، الحاج سيد محمد باقر الرشتی الشفتی مولداً والاصفهانى موطناً و مدفناً قدّس الله روحه و جسده. این سيد سند ربانی که در زمان خود بی مثل و ثانی بود (4). 28_ سيد اسدالله بن سيد محمد باقر شفتی اصفهانى، فرزند سيد شفتی فوق الذكر. کجوری پس از بیان شرح حال پدرش، به ذکر ریاست کلیه سيد اسدالله پرداخته و می گوید: و بحمد الله تعالى مفتی فتاوی و مقیم مقام اعلى درجه محراب و منبر و مدرس، و ریاست کلیه بعد از آن مرحوم جناب الامام المعظم والمولى المكرم، المجتهد البصير، والامام الخبير، الورع التقى الزكى، سيد الاعلام، الذى عقت عن انتاج

1- جنة النعيم : 504 .

2- كذا .

3- جنة النعيم : 494 .

4- جنة النعيم : 486 .

شكله الاعوام ، العالم الذى تفضله الايام ، علامة زمانه وفهام اوانه ، الحاج سيد اسدالله (1) . .

مشخصات چاپ سنگی و چاپ کنونی

مشخصات چاپ سنگی و چاپ کنونی مشخصات جنة النعیم ، چاپ سنگی : غیر از نسخه چاپ سنگی که تحت نظارت مؤلف چاپ شده ، دیگر نسخه ای از کتاب جنة النعیم در دست نیست . نسخه با خط نسخ زیبا نگاشته شده و مؤلف ، قبل از ورود کتاب به مطبعه (چاپخانه) حواشی بر آن افزوده است . شروع تاریخ چاپ این نسخه بنا بر تصریح مؤلف قبل از دیباچه کتاب سال 1296 بوده ، وی می گوید : *ویوم طبعه بحولِ اللّهِ وَعَوْنِهِ فِي أَوَّلِ الْأُسْبُوعِ مِنَ الْعَشْرِ الثَّالِثِ مِنْ شَهْرِ ذِي قَعْدَةِ الْحَرَامِ فِي السَّادِسِ مِنَ الْعَشْرِ الْعَاشِرِ مِنَ الْمِائَةِ الثَّلَاثَةِ بَعْدَ الْأَلْفِ مِنَ الْهَجْرَةِ النَّبَوِيَّةِ ، عَلَيَّ هَاجِرَهَا أَلْفُ أَلْفِ صَلَاةٍ وَسَلَامٍ وَتَحِيَّةٍ فِي سَنَةِ 1296 .* اما چاپ آن تا سال 1298 بطول انجامیده است چنانچه در عبارات مربوط به «سال تألیف» کتاب بیان داشته ایم . بنابراین در عبارت علامه تهرانی (1) که شروع طبع آن را 1295 و خاتمه آن را 1298 دانسته تأمل است ، و دقیقتر آن است که بگوییم : شروع تألیف آن سال 1295 بوده و شروع چاپ آن سال 1296 . *** مؤلف خود نسخه را مقابله کرده (2) چنانچه مثلاً در حاشیه صفحه 156 سنگی شعری نقل کرده وزیر آن نوشته است : زمان مقابله این بیت در این هامش نوشته شد . همچنین در صفحه 165 :

1- ذریعه 5/161 .

2- گر چه این مقابله در مواضعی با عجله صورت پذیرفته ، لذا اشتباهاتی در نقل آیات و احادیث رخ داده و جاافتادگیهایی در سراسر کتاب بچشم می خورد .

زمان مقابله نوشته شد. قابل ذکر است که مؤلف، هنگام چاپ کتاب، که در آن زمان به کندی و فُرم فُرم (صفحات چهار یا هشت یا شانزده تایی) صورت می گرفته، حاشیه های زیادی بر کتاب افزوده، بیشتر این حواشی بر دو دسته اند: دسته اول: اشعار، احادیث و کلمات حکیمانه که مؤلف به مناسبت، هنگام مقابله یا قرائت کتاب، افزوده است. دسته دوم: حواشی لغوی، در توضیح لغات مشکل و مغلق که بیشتر آنها لغتهای عربی بوده است. مستند وی در بیشتر این حاشیه ها کتاب مجمع البحرین طریحی بوده و از صحاح اللغة جوهری و قاموس فیروزآبادی و صراح اللغة (ترجمه صحاح) نیز بهره برده است.

مشخصات چاپ کنونی: در چاپ کنونی، علاوه بر تفاوت ظاهری و تصحیحات و تعلیقات فراوانی که ملاحظه می شود، نکاتی مدّ نظر بوده که بطور فهرست وار بدانها اشاره می شود: مهمترین نکته ای که در چاپ جدید این کتاب مدّ نظر بوده، ارائه متنی مصحّح بوده که هم مراجعه بدان آسان باشد، و هم مطالب ارائه شده توسط مؤلف را بنحوی نیکو جلوه دهد. از اینرو جلد پنجم آن به فهرس متنوع و قابل استفاده پژوهشگران اختصاص یافته است. با توجه به کثرت و اهمیت مطالب نقل شده در پانوشتها، تمامی آن مطالب در فهرست برداری نیز لحاظ شده و با علامتی مجزّاً، جزء فهرس درج گردید تا کلیه مطالب کتاب قابل مراجعه و بهره وری باشد. اشعار فارسی از عربی تفکیک گشته و مطالب فارسی نسبت به عربی در دو سیاق مجزّاً واقع شده است. در تخریج مصادر و منابع مورد استناد که شمار آن بسیار بوده است، با توجه به وقت محدود، اهتمام فراوان صورت پذیرفته است. با توجه به کثرت مطالب عربی، اشتباهات کتابتی فراوانی از ناحیه کاتب، در چاپ سنگی - حتی در نقل آیات - بچشم می خورد. البته پاره ای از این اشتباهات مستند به خود مؤلف می باشد، خصوصاً اینکه وی به جهت دارا بودن از قدرت حافظه قوی، تکیه بر حفظ خود می کرده و آیات

ویاره ای از روایات و اشعار را با ذهنیت خویش نگاهشته، و بعضاً سبب اشتباه یا خلط آیات یا روایات شده است. اضافه بر این، اعراب گذاری کلمات عربی نیز خالی از اغلاط نحوی و کتابتی نیست. علاوه بر تصحیح موارد مذکور، کلماتی که در آن چاپ ناخوانا بوده خصوصاً مطالبی که مرحوم واعظ تهرانی با خط خویش در حاشیه افزوده است، با مراجعه به منابع اصلی تصحیح گشته است. تمامی تصرفاتی که توسط نگارنده انجام پذیرفته بدانها تصریح شده، و چنانچه در متن تصحیحی از ناحیه ما صورت گرفته، عین کلمه غلط در پانوشت آورده شده با عنوان «در چاپ سنگی.» مگر اغلاط پیش پا افتاده که مشخصاً اغلاط نسخه ای و از کاتب نسخه بوده است. در سبک نگارش و املا کلمات، سبک نوین را ترجیح داده ایم، علاوه بر اینکه سبک نگارش متن نیز یکنواخت نبوده و قابل استناد نیست. عنوانها و رؤوس مطالب که در حاشیه نسخه سنگی به خطی درشت کتابت شده بود، به مکان مناسب در متن منتقل گشت، و مواردی که عنوان یا کلمه ای لازم بنظر می رسید و در حاشیه کتاب نیامده بود بین دو قلاب [] افزوده شد. این علامت را در موارد دیگری نیز که اضافه کردن کلمه ای لازم بود درج نمودیم. درباره نحوه فهرست برداری از مجلدات کتاب نیز تذکراتی لازم بوده که در مجلد پنجم توضیح داده شده است.

قدردانی و تشکر: در پایان لازم می دانم از تمامی کسانی که به نحوی در نشر این اثر سهیم بوده اند تشکر کنم، خصوصاً از ریاست محترم و دست اندرکاران کنگره بزرگداشت حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام؛ که بدون تشویق آنها، تحقق این امر بسیار بعید می نمود. دوست فاضل، جناب شیخ عبدالرسول ابراهیمی؛ که نسخه سنگی این اثر را در اختیارم قرار دادند. صدیق گرامی و پرهمت، جناب آقای زمانی نژاد؛ جهت پیگیری مداوم و پیشنهادات ارزنده و تهیه نسخه سنگی خصائص فاطمیه، و در اختیار قرار دادن بعضی از منابع مورد نیاز. آقای سید حسین امامی و همکارش؛ به جهت حروفزنی و صفحه آرایی تمام کتاب و رفت

و آمده‌های مکرر و تحمّل خطوط ناراست نگارنده، و تنظیم بخش‌هایی از فهارس عمومی کتاب. فاضل و ادیب ارجمند، جناب شیخ محمد حسن ارگانی؛ که معظم این اثر را مطالعه کرده و موارد مهمی را متذکر شدند. سید محمد حسن ایزدخواه؛ در تطبیق نمونه چاپی با صفحات غلط‌گیری شده. و نیز دوستان گرامی شیخ محسن فیض پور که در مقابله ثلث اول کتاب و شیخ محمد جواد صابریان که در مقابله ثلث دوم یاریم دادند و نیز شیخ محمد مهاجر که صفحات پایانی کتاب را با وی مقابله نمودم. *** جهت مصدربی و درج تعلیقات، علاوه بر برنامه‌های رایانه‌ای، از کتابخانه مرکز احیاء میراث اسلامی؛ کتابخانه محقق و اندیشمند برجسته و فخر شیعه، حضرت علامه والد، سید احمد حسینی اشکوری حفظه الله تعالی، و کتابخانه مؤلف خلیق و دانشور گرامی ابوالزوجه معظم، جناب حاج شیخ محمود ارگانی بهبهانی دام بقاء، حظّ وافر بردم که از خداوند ودود، دوام سایه مهر قرین آنها را خواهانم. و آخرین سخن اینکه؛ با تمامی تلاش انجام گرفته، بی بضاعتی نگارنده با وقت اندک و فرصت محدود و مشکلات نسخه چاپی قرین گشته و اثر حاضر را به صورت کنونی شکل داد. تذکر لغزشها و اشتباهات، موجب امتنان کمترین خواهد بود. اسفند 81 - قم سید صادق حسینی اشکوری
com.Email: zakhair@hotmail

وَجَّةٌ فِي جَنَّةِ الطَّهْرَانِ آن مزار کثیر الانوار امامزاده لازم التکریم سید شریف حضرت عبدالعظیم بن عبدالله حسنی علیه التّحیة والتسلیم است، و قبّه عالیّه ابوالقاسم سید حمزه موسوی، و روضه طاهره باهره سید طاهر حسینی، و مقبره متبرکه سید عبدالله ایض، و قبور سائرین از امامزادگان ذوی الشّان، و کتّابین و مجتهدین از علماء و قدماء اهل اسلام و ایمان است که در حدود و ثغور این بلده علیّه به مثابه اساطین و ارکان در جهت قبلی طهران نگاهدارنده آفات و ریزنده عطایا و برکاتند، و از وجودشان به مفاد « وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا » (1) برکات و رحمت الهیّه بر سکنه طهران مستدام و مؤید است. بیت بناز ای سر تاج بر لا مکانببال ای پی تخت بر آسمان زگاه فریدون و دوران جمچنین شاه کی دیده ملک عجم جهان شد جوان او چه برگاه شد بهشتی شد ایران چه او شاه شد چو شه ناصرالدین بر آمد زگاهی تخت بالید بر فرق ماهپس بدان هر قدر عمارات و روضات ائمه دین و اولیاء کاملین زیادت‌تر می شود و آثار آنها بیشتر توجه نفوس قدسیّه کافه مؤمنین و قاطبه از اهل ایمان و یقین بدانها نیز زیاده خواهد شد، و هر قدر ازدحام عام و اجتماع انام در مشاهد کریمه و مراقد عظیمه ایشان زیاد گردد، نظرات رحمانیّه و لحظات الهیّه اطراف و اکناف آنها را فرا خواهد گرفت. پس از شعائر اسلام سید انام، عمارت کردن قبور ائمه هدی و اولاد طاهرین ایشان است، و ظهور این آثار نیک و شعار خیر از منبع عدل و مشرع فضل آن پادشاه جمجاه باعزّ و تمکین گردید، که ملائکه ساکنین حصبیض زمین تا ذروه عرش برین، بر وی تحسین و آفرین گفتند.

حکایت سلطان خراسان

M323_T1_File_4612072

[حکایت سلطان خراسان] گویند: یکی از اولاد رسول که عالم بود بر سلطان اسماعیل سامانی، سلطان خراسان، برای امر مهمی وارد شد، بعد از برآوردن حاجت آن سید عالم، هفت قدم وی را مشایعت کرد، حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در خواب دید فرمودند: چون اعزاز و اکرام نمودی عالمی را از اولاد من و هفت قدم وی را مشایعت کردی سلطنت را هفت بطن در صلب تو قرار دادیم. پس چه می دهد حضرت ختمی مآب در ازاء این خدمت نمایانی که این پادشاه صاحبقران به این سید عالم ذی شان نمود جز طول عمر و دوام دولت و نجات از احوال قیامت. هان! هان! بنگرید چه قدر بیوت مقدّسه در این دولت حقّه افراشته شد که آیه «فی

اعطاء تولیت حرم حضرت عبدالعظیم از طرف ناصر الدین شاه به امین السلطان

بُيُوتِ اَذِنَ اللّٰهُ اَنْ تُزْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ « (1) بیان از آن می کند ، و چه اندازه عبادات محموده در آنها مقبول دربار احدیت گردید ، و چه دعاهای خیر برای دوام این دولت ابد مدت به هدف اجابت مقرون آمد . بیت اِنَّا اَثَارَنَا تَدُلُّ عَلَيْنَا فَاَنْظُرُوا بَعْدَنَا اِلَى الْاَثَارِ

[اعطاء تولیت حرم حضرت عبدالعظیم از طرف ناصر الدین شاه] [به امین السلطان] پس در عنوان این کتاب لازم بود کافه رعایای علیّه بهیّته ممالک ایران سیّما دارالخلافه باهره ناصر طهران _ صانها الله عن الحدّثان _ را اعلان نمایم که در سال هزار و دویست و نود از هجرت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که آن پادشاه کیوان بارگاه از سفر اول فرنگستان مراجعت فرمود و پرسشی از احوال ضعفاء و اغنیاء رعایای خود که متوطنین آن حدودند فرمود ، و معاهدات جدیده شفاهاً با سلاطین روی زمین با کمال اطمینان و تمکین کرد ، برای آنکه اهل ایمان ثمره این سیاحت را که در بلاد کفر فرمود متذکر شوند جناب مجدت و نجدت انتساب (2) شوکت و فخامت نصاب بنده دربار امین اسرار آقا محمد ابراهیم ملقب به امین السلطان _ اَدَامَ اللّٰهُ تَعَالٰی فِی ظِلِّ ظَلِيلِهِ مَتٰی کَانَ _ را در خلوت خواست و محرمانه فرمایشات خسروانه فرمود ، و تولیت زاویه مقدّسه و روضه منوره حضرت عبدالعظیم علیه السلام را در عهده کفایت جناب معظّم مقرر داشت ، و این خدمت شاهانه و منصب خسروانه را ارجاع به ایشان کرد که فی الواقع نیابتی از حضرت سلطنت است . الحق جناب معزّی الیه پاکی طینت و نیکی فطرت خود را در این خدمت مرجوعه به وضعی جلوه داد و اهتمام تمام در انجام آن نمود که محسود ابناء زمان خود گردید ، آن

1- نور : 36 .

2- در چاپ سنگی حرف « را » پس از « انتساب » تکرار شده است .

زاویه مقدّسه را از انزواء برآورد، و اهل غرض و هوا را در زاویه هاویه انداخت، و روز به روز بر عزّ خویش افزود، و اصلاح امور دنیویّه را از این خدمت اخرویّه خواست، بناهای نیک بنیان نهاد و خانه آخرت را آبادان از اماکن شریفه و اعتبار عالیّه برای تشرفّ این مزار زوار (1) آورد، و مردم را تشویق به مضمون حدیث «مَنْ زَارَ عَبْدَ الْعَظِيمِ كَمَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ» 2 کرد، و نفوس عرب و عجم را به نحو اصفیّ به این قبّه و بارگاه توجّه داد، به نحوی که در سنین و اعوام سابقه که عوام و خواص از زیارت ائمه دین برای حفظ عرض و مال و دین ممنوع بودند، بر این آستان عرش بنیان روی خلوص و ارادت می سودند. این عاصی فراموش نمی کنم در روز نوروز و یوم مولود حضرت ختمی مآب که با روز جمعه قرین شده در حین تحویل شمس به برج حمل و ازدحامی که از رجال و نساء اکابر و اصاغر علما و اعیان در روضات عدیده و رواقهای جدیده، و مساجد مردانه و زنانه و صحن شریف و مدرسه جدیده امینیّه و مدرسه عتیقه و باغ متّصل به صحن و بامها و غرف و شرف اطراف روضه منوره شده بود که از تنگی جا و کثرت دعا و گریه های شوق آمیز اهل بکاء گویا نشان از روز قیامت می داد. و داعی یاد ندارد در اماکن شریفه این قسم هجوم و جمعیت شده باشد، و اگر حسن مواظبت و ملازمت جناب معزی الیه نبود و بر عمارات آن قبّه عالیّه نمی افزود فرقه حقّه

تذییل : در اهمیت زیارت امامزادگان

تذییل [در اهمیت زیارت امامزادگان] عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ وَبِالْخَمْسِ تَوَسَّلْتُ بدان زیارت قبور فرزندان ائمه دین و مقابر اهل ایمان و یقین از شعائر اسلام حضرت سید انام علیه الصلوة والسلام عبادتی است منصوص (1)، و طاعتی است مخصوص ، توسّل به آن موجب ثواب است و منجی از عقاب ، رُوح اعمال است و رُوح آمال ، و بر حسب حکومت عقل و نقل اجر و جزاء هر عملی متفرع بر معرفت است ، والاّ کالبدی است بی جان و تنی است ناتوان ، پس چنانکه بدن قالب و ظرف روح لطیف است عمل هم گنجینه عرفان شریف ، و از قضایای الهیه و عطایای رحمانیه مراقد و مشاهد امامزاده های مکرمین محترمین غالباً در ارض طیبه قم _ صَانَهَا اللَّهُ عَنِ التَّصَادُمِ _ و حدود بلده ناصره طهران _ صَانَهَا اللَّهُ عَنِ الْحَدَثَانِ _ مقدّر شده است ، و بر این موهبت کبری و نعمت عظمی خداوند متّان بر ما بندگان منّتی بزرگ دارد . پس اهالی این دو بلد را سزد بر این دو نعمت که یکی مجاورت تربت با برکت و دیگری توفیق زیارت قبورشان است از ذکر جمیل حمد ، و حسن نبیل شکر غفلت ننمایند ، و کمال حمد و تمام شکر هر حامد و شاکری در قبول هر نعمتی متفرع به معرفت است ، و عجب است از قاطبه ساکنین این خطّه خلد قرین معرفتی کامل و بصیرتی اوفی به

1- در اصل : است عبادتی منصوص .

حالات امامزادگان ذوی العزّ والشان که در حدود طهرانند ندارند، با آنکه بر حسب ارادت یا عادت در اوقات شریفه به مزار ایشان حاضر می شوند. البته شناسائی هر مزوری برای زائر فرضی محتوم و امری معلوم است، و رسول باطنی انسانی کثرت جهل و قلت علم را خوش ندارد، و نباید سکنه سواد اعظم مانند اهالی قری و رساتیق توجه و التفات به اقوال آباء و امّهات یا کتاب مجهولی از انساب که مجموعه جعلیات است بنمایند. گویا این گونه تغافل و تجاهل بنده را از جاده صواب و خانه ثواب دور دارد، پس اقوال ارذال و افعال جهّال باعث عرفان و علت غفران نمی شود، و منامات مستضعفین و کتب مجعوله انساب بعضی از عامّه اقدمین، برهان فاصل و دلیل قاطع بر صحت نسب امامزاده نمی کند. چه بسیار مقابر امامزادگان در دهات مشهوره ایران است که متوطنین آنها به قصد اشخاص خاص زیارت می نمایند و نصوص کثیره بر خلاف قصود ایشان رسیده است، و مَهْرَه علماء نسب، برخلاف فهم ایشان خبر داده اند، پس همّ و فهم هر زائری نباید محصور بر عمل مشهوری باشد که: *رُبَّ شَيْءٍ هَرَّةٍ لَا أَصْلَ لَهَا*. بلی، برای توسعه و رفع عسرت و تثبیت محبت عامّه عوام توان گفت: بر هر مقبره و مزاری فاتحه و سلامی خواندن ضرری ندارد، به شرط آنکه قصد شخص مخصوص نباشد و معارضی هم منظور نشود، یعنی در حضور شاهد شریفه ایشان قصد خصوصیت را بردارند که تخصیص با تعارض دلیل منافی با معرفت کامله است، و این فاتحه و سلام برای تأسّی به سیرت و عمل کافّه انام است، و هرگاه کسی علم به تزلزل نسب و حسب مزور مشهوری حاصل نمود البته زیارت کردن آن مزار خالی از اشکال نخواهد بود، و عالم باید بر حسب علم خود در تعیین موضوع و مقبور خاص عمل نماید. و علامّه مجلسی طاب ثراه فرمود: هر امامزاده ای که بدی وی معلوم نشود می توان آن را

حکایت شانی شاعر و شاه عباس

تعظیم و تکریم کرد. و وجه دیگر که به نظر می رسد عمل و کردار سلاطین صفویّه - اَنَارَ اللّٰهُ بِرَاهِنِهِمْ - است از آنکه غالب از بناهای رفیعه و قباب عالیّه که بر قبور امامزادگان برپا و بنیان شده است به فرمان و حسن نیت خالصه ایشان شد، و در زمان هر يك از این سلسله جلیله علماء و فقهاء کُملین و مجتهدین که اساطین مذهب جعفریّه بوده اند اذن و اجازه می داده اند، و جز اطلاع و صواب دید و رخصت اهل علم، اقبال و اقدام به کلیّه خیرات ظاهریّه نمی کردند که مبادا از روی جهل و غفلت بدعتی شود، و بر زحمات و خدمات ایشان مزد و اجر نباشد، همانا ترویج این دین مبین و تشیید این اسلام متین از علماء راسخین که معاصرین سلاطین صفویّه بوده اند گردید و چون از روی آگاهی و صفا راهنما شدند اینگونه آثار از ایشان باقی ماند.

[حکایت شانی شاعر و شاه عباس] و در حین تحریر خاطر آوردم از آنچه صاحب کتاب «عالم آرا» در مدح خلوص و ارادات شاه طهماسب و شاه عباس ماضی طاب ثراهما نگاشته است از آن جمله شانی شاعر که معاصر مرحوم شاه عباس بود قصیده ای در مدح حضرت شاه ولایت علیه السلام سرود چون به این بیت رسید: اگر دشمن کشد ساغر اگر دوستبه یاد ابروی مردانه اوستحکم فرمود میزانی آوردند و به وزن شانی شاعر طلاء و افری صله داد که شاعری دیگر در آن زمان گفت: شانی که به خاک ره برابر شده بود برداشتی و به زر برابر کردی (1) و هر کس از شعراء در آن زمان قصیده در مدائح امیر مؤمنان علیه السلام گفته بود مورد صلوات

و جوائز کثیره شده ، و اعمال حسنه دیگر ایشان برای آیندگان سرمشقی است که تخلف از آن موجب خذلان و خسران است . ولیکن داعی فرقی که بین این زمان خجسته اوان با زمانهای سلاطین صفویه فهمیده آن است که اجراء و امضاء این شریعت مصطفویّه از سیوف قاطعه دولت صفویّه و قلوب صافیه علماء حقّه گردید اما ابقاء آن از قلب صافی و رأی مبارک وافی شاهنشاه صاحبقران مالک ممالک ایران شد ، و یک جهتی این ملت بیضاء و دولت غرّاء خود دلیل واضحی است ، البته بقاء و دوام هر عمل منتهای آرزوی و امل است . خلاصه برای رفع اشتباه و اطلاع به انساب امامزادگان این حدود و ازدیاد بصیرت و معرفت به حالت هر یک از این زمره زکیّه ، این اوراق که مجموعه خالی از اطناب و اغلاق است ، و تحریراتش خلاصه و صفوه ای از تقریرات منبریّه داعی است هرگاه ساکنین بلده ناصره بعد از اداء فریضه و تعقیبات مرویّه نظری فرمایند شاید بهره و ثمری یابند ، و همانا ثمره این کتاب آگاهی به انساب و احساب شریف ابناء و احفاد ائمه اطهار و اطیاب است و ثمره آن ظهور آداب مرضیه است زمان تشرف به مزار شریف ایشان و ثمره تأدّب به آداب مرضیه ، اجابت دعوات و قضاء حاجات و توجه مزور است به زائرین ، و ثمره توجهات این بزرگواران استخلاص از عقوبات و درکات و احوال و افزاع قیامت است . پس از عموم مجاورین و زائرین ثانیاً مستدعی است عمارت قلوب باثره خودشان را از کثرت ملازمت و حسن مجاورت این شاهزادگان عظام فخام سیما این سید بزرگوار ذو العزّ والاكرام نمایند ، و بدان مزار کثیر الانوار التجا آورده لب به انابه و استغفار بکشایند ، و تخفیف خطیئات و اوقار و تحطیط سیئات و اوزار خودشان را بخواهند ، و بر این مجاورت و زیارت فخریه و مباحثات کنند که مانند اهل بغداد از مجاورت امامین همامین علیهماالسلاماز بلایا و عقوبات محفوظ و مأمون خواهند شد . امیدوار چنانم که از کرم عمیم خود آن سید کریم مجاورین خود را در روز رستاخیز به

ندای فرح افزای « اَتَى جَارٌ لَكُمْ » (1) مفتخر سازد و از زائرین و مخلصین خویش در محضر اجداد طاهرین و آباء مطهرین استشفاع فرماید . پس وای بر آن جماعتی که شد رحال کرده ظاهراً به قصد زیارت آن جناب روند و به همراهی و آگاهی مجاورین آن بقعه رفیعہ انواع معاصی و انحاء ملامتی را مرتکب شوند . اگر کریمه « اِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْاَبْصَارُ » (2) نبود از نفرین آن سید والا تبار اشرار و ارذال مجاورین و زائرین رخت به دار البوار می کشیدند ، پس تأخیر عقوبت مذنبین و خاطئین در دنیا برای تکمیل عقوبت در روز جزاست ، و قال الله تعالى « اِنَّمَا نُمِلُّ لَهُمْ لِيَزِدُوا اِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ » (3) . بحمد الله تعالى در این اوقات در جوار فیض آثار حضرت عبدالعظیم علیه السلام تنظیمات حسنه و تنبیهات مستحسنه مقرر شده است که از مجاور و زائر فسق و فجوری به عرصه بروز و ظهور نمی رسد ان شاء الله تعالى به شفاعت شفعاء ، آنچه معدلت حقه است در حق ایشان جاری می شود ، و از نیت خالصه شاهنشاه جمجاه دین پناه ، اطراف و نواحی آن زاویه مبارکه از معصیت و گناه بالتبع آسوده خواهد گردید ، و آنچه دلخواه ملت و دولت است به مرور ایام و اعوام طبیعت ثانویه و فطرت ثابته خواهد شد .

1- انفال : 48 .

2- ابراهیم : 42 .

3- آل عمران : 178 .

ص: 83

مقدمه : رضوان

اشاره

المقدمة : رضوان

.

تکثیر : فی الذریة الطاهرة**در بیان کثرت ذریه نبویه است**

تکثیر : فی الذریة الطاهرة در بیان کثرت ذریه نبویه استقال الله تعالی مجده « **إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ** » (1) علماء تفسیر در معنی کوثر اختلاف کثیر کرده اند (2) ، عجالتاً ده وجه ذکر می شود : اول : [کوثر ،] شفاعت موعود است كما قال الله تعالی : « **عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَّحْمُوداً** » (3) . دوم : کوثر ، نبوت است که به واسطه آن شعب کثیره از افاضات غیبیه بر قلب سلیم آن جناب ختمی مآب علیه السلام شد . سوم : کوثر ، قرآن است که در آن علوم کثیر است . چهارم : کوثر ، خیر کثیر است که خداوند به آن بزرگوار عطا فرمود . پنجم : کوثر ، اصحاب و اتباع و اشیاع آن بزرگوار است الی يوم القيامة . ششم : کوثر ، کثرت علم است که آثارش تا قیامت باقی است . هفتم : کوثر ، حوض موعود است که در کنارش فردای قیامت کثرت می شود 4 .

1- کوثر : 1 .

2- رجوع شود به : التبیان شیخ طوسی 10/417 ، مجمع البیان طبرسی ، 10/458 ، تفسیر صافی 5/382 ، المیزان 20/370 ، و از منابع اهل سنت : جامع البیان طبری 30/414 ، شواهد التنزیل حسکانی 2/485 ، زاد المسیر 8/319 ، تفسیر قرطبی 20/133 و 216 .

3- اسراء : 79 .

هشتم: کوثر، کثرت نسل و ذریه فاطمیّه است از سادات بنی الحسن و بنی الحسین. نهم: کوثر، مشکات نبوت فاطمه زهراء علیها الصلوة والسلام است. دهم: کوثر، اعطاء وجود و هستی است به حضرت خاتم یعنی خداوند به آن جناب منت گذارده و فرموده است: ما به تو نعمت هستی عطا کردیم که آثار خیریه کثیره از آن در تمام عوالم کوئیه ظاهر و هویدا است، اما دشمن تو که ابتر است به مثابه عدم است و خیری در او نیست، پس هر آنکه منفی الخیر است ابتر است. پس کوثر، نقطه وجودیه محمدیه است که مرکز است و خطوط دائره امکانیه منتهی به وی می شود چنانکه فرموده اند «أَنَا مِنَ اللَّهِ وَالْكُلُّ مِنِّي». و مؤید مراد است فقره شریفه «ظَهَرَتِ الْمَوْجُودَاتُ مِنْ بَاءِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» (1) پس خیر مفرط کثیر وجود مبارك قطب الاقطاب حقیقت نبویه است که هر چیزی از اوست، و وجود منبسط همین است که جمعی چنگ به وی زده اند و با اخبار اهل البيت مطابق نموده اند، از آن جمله در حدیث جابر است: هر چیزی را خداوند از نور من خلق کرد حتی عقل و نفس و طبیعت و جسم کلی و افلاک و املاک و عناصر و موالید باسرها. پس معطی کامل هر عطائی که می کند به نحو کمال است نه ناقص چنانکه فرمودند: «وَكُلُّ مُعْطٍ مُنْتَقِصٌ سِوَاهُ» (2) و آن وجود حقّ است که اول افاضه وجود کرد کاملاً و از آن وجودات

1- در بعضی از منابع متأخر چنین مضمونی را به مجمع (مجمع البيان) نسبت داده اند که در آن یافت نشد، و در آن بجای «ظهرت» لفظ «خرجت» روایت شده است.

2- از کلمات حکیمانه امیر مؤمنان علیه السلام در نهج البلاغه 1/160 خطبه 91: «الحمد لله الذي لا يفره المنع والجمود، ولا يكديه الاعطاء والجود، إذ كل معط منتقص سواه، وكل مانع مذموم ما خلاه». همچنین رجوع کنید به: التوحيد شيخ صدوق: 49، بحار الأنوار 4/274، ح 16.

دیگر را به اختلاف استحقاق و استعداد خلعت هستی داد، و هیچ نعمتی از نعماء الهیّه برتر از نعمت وجود نیست. پس ارتباط ظاهری و باطنی هر موجودی را به نقطه وجود محمدیه از ابیات مولوی بدان: نی تو اعطیناک کوثر خوانده ای پس چرا خشکی و تشنه مانده ای یا مگر فرعون و کوثر چونیلبر تو خون گشته است و ناخوش ای علیل هر که را دیدی زکوثر سرخ رواو محمد خواست با او گیر خوهر که را دیدی زکوثر خشک لبدشمنش می دان همچون مرگ و تبخلاصه در تفسیر «مجمع البیان» (1) فرمود: **الْكُوْثُرُ هُوَ الشَّيْءُ الَّذِي مِنْ شَأْنِهِ الْكَثْرَةُ**. و در «تفسیر صافی» (2) فرمود: **«هُوَ الْخَيْرُ الْمَفْرُطُ الْكَثِيرُ»** و آن بر وزن «جَدُول» است، و هو النُّبُوَّةُ وَالْكِتَابُ وَرَفْعُ الذِّكْرِ وَالصَّلَاةُ وَالِدُعَاءُ الْمُسْتَجَابُ وَالْحَوْضُ وَكَثْرَةُ الْأَتْبَاعِ وَالْأَشْيَاعِ وَكَثْرَةُ النَّسْلِ وَالذُّرِّيَّةِ وَالشَّفَاعَةُ. و حق این است که خیر کثیر جامع تمام معانی مسطوره است (3)، پس این کلمه مبارکه با وجازت لفظ، مفید معانی کثیره است، لیکن ظهورش در دو معنی است:

1- مجمع البیان 10/458.

2- تفسیر صافی 5/382، همچنین نگاه کنید به: التفسیر الأصفی از همین مؤلف (فیض کاشانی) 2/1483.

3- درباره این معنا رجوع کنید به: التبیان 10/417 ذیل آیه شریفه و مجمع البیان 10/458 _ 459.

اول: حوض موعود که عرض آن از بصرای شام است تا صنعاء یمن (1). دوم: که اظهر است از معنی اول: کثرت نسل و ذریه است به قرینه « إِنَّ شَانِيكَ هُوَ الْأَبْتَرُ » (2). و در تفسیر آل قدس و طهارت نیز در شأن نزول سوره کریمه اقوی شاهدهی است به نحوی که مذکور می شود، و نعم ما قیل فی حقهم: السَّائِقُونَ إِلَى الْمَكَارِمِ وَالْعُلْيُوَالْحَائِزُونَ غَدًا حِيَاضَ الْكُوْثُرِ و ایضاً فرموده اند: قَدْ ظَهَرَتْ كَثْرَةُ النَّسْلِ مِنْ وُلْدِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ حَتَّى لَا تُحْصَى عَدَدُهُمْ وَاتَّصَلَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَمْدُهُمْ (3). و ایضاً در «تفسیر صافی» (4) مروی است در ذیل آیه کریمه « الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ » (5)، امام علیه السلام فرمودند: مراد از حبه فاطمه زهرا علیها السلام است، و مراد از سبع سنابل هفت نفر از انمه طاهرین اند که بالنسبه کثیر النسل بودند.

1- مناسب است در این زمینه به روایت نسبتاً مفصلاً که ابن جریر طبری شیعی در المسترشد: 467 ح 158 نقل کرده، رجوع شود، همچنین: اختصاص شیخ مفید: 321، الصوارم المهرقة تستری: 181، مدینه المعاجز 5/420، بحار الأنوار 6/287 و 36/317.

2- کوثر: 3.

3- در چاپ سنگی: مددهم.

4- این حدیث را در تفسیر صافی 1/295 ذیل آیه شریفه نیافتیم، ولی همین مضمون در تفسیر عیاشی 1/147 ح 480 روایت شده بدین عبارت: «عن المفضل بن محمد الجعفی قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله « كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ » قال: الحبة فاطمة صلی الله علیها، والسبع السنابل من ولدها سابعهم قائمهم، قلت: الحسن؟ قال: إن الحسن إمام من الله مفترض طاعته، ولكن ليس من السنابل السبعة، أولهم الحسين وآخرهم القائم. فقلت: قوله: « فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ »؟ قال: يولد الرجل منهم في الكوفة مائة من صلبه وليس ذاك إلا هؤلاء السبعة». همچنین رجوع کنید به: البرهان 1/253، اثبات الهداة 7/95 (مختصراً).

5- بقره: 261.

حکمة کثیرة: در بسیاری اولاد رسول صلی الله علیه و آله

و این معنی تأکید می نماید معنی نهم را که کوثر فاطمه زهرا صلوات الله علیها باشد، و خداوند عطف ستایش فرمود خود را در قطع نسل و دنباله اهل ظلم و کسانی که آن جناب را ابتر خواندند در کتاب مجیدش «فَقَطَعَ دَابِرَ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (1). و این آیه نیز مؤید است نفرینی که دوستانه و مشفقانه حضرت احدیت عز ذکره در سوره کوثر به دشمنان خاتم پیغمبران صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ» (2) یعنی: مبغض و دشمن تو دنباله ندارد نسلش. و این بیت: سَمِيَةٌ أَمْسَى نَسْلُهَا عَدَدَ الْحَصِيوَالِ رَسُوْلِ اللَّهِ لَيْسَتْ بِذِي نَسْلِ 3 در کثرت نسل اعادی ائمه هدی صلوات الله علیهم تعریضاً گفته شد، اکنون بنگرید اثری از کثرت ایشان نیست.

حکمة کثیرة: در بسیاری اولاد رسول صلی الله علیه و آله [شبی در انجمنی عارفی با صفا که از مشرب حکمت و علم الهی آگاه بود از داعی جو یا شد علت قلت نسل از ابتداء ظهور وجود حضرت ختمی مآب تا حین وفات و کثرت ذریه اش بِعَدَدِ نُجُومِ (3) السَّمَاءِ وَكَثْرَةَ الرَّمْلِ وَالْحَصَاءِ بعد از ممت چه شد و چه می شد آن

1- کوثر: 3.

2- انعام: 45.

3- در متن سنگی: النجوم، با الف و لام.

جناب صلی الله علیه و آلهبر حسب جبله و طبیعت بشریه در زمان خویش به مقدار امتداد عمر شریف فرزندان از ذکور و اناث بواسطه و بلا واسطه مشاهده می فرمود و ملوم کفار قریش و اهل هوا نمی گردید؟ داعی با لسان شکسته بر حسب مشرب صافی آن عارف روشن ضمیر بیانی آشکار از عقل و نقل نمودم جملتی از آن را در این وجیزه می نویسم: بدان اهل حکمت گفته اند: «الْوَّاحِدُ لَا يَصْدُرُ عَنْهُ إِلَّا الْوَّاحِدُ» (1) یعنی: از خدای یکتا در بدو امر یک چیز صادر شد و از واحد در آن واحد جز شیء واحد صادر نمی شود چنانکه ظاهر آیه «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ» (2)، و حدیث شریف «خَلَقَ اللَّهُ الْأَشْيَاءَ بِالْمَشِيَّةِ وَالْمَشِيَّةَ بِنَفْسِهَا» (3) ظهور در این معنی دارد. و از بیانات ایشان است: تمام افراد به یک نوع و تمام انواع به یک جنس و تمام اجناس به یک جوهر منتهی می شود و آن جوهر که صادر اول است همان نقطه وجودیه محمدیه که حقیقت کائنات و مصدر محدثات است و آن نقطه عین یقین و حق یقین و فیض اول و عقل صرف و وجود مقید است به اصطلاح مخصوصی. پس به عبارت اهل حکمت از واحد من جمیع الجهات در آن واحد صادر نمی شود مگر شیء واحد، و هر چیزی متدرجاً از همان شیء واحد منتزع می شود و آن شیء واحد

-
- 1- از اصول فلسفیه قدیمه است که از زمان فارسیان قدیم که قائل به ثنویت بوده اند مطرح بوده، و افلاطونیان در مقابل آن نظریه عقول عشره را در اثبات توحید بیان کردند، و اشراقیون از مسلمین که قائل به وحدت وجودند بین آن دو قول جمع کردند چنانچه مرحوم علامه تهرانی در ذریعه 25/5 شماره 25 بدان تصریح نموده و رسائل متعددی در این موضوع ردأ و اثباتاً معرفی کرده است.
 - 2- اعراف: 189.
 - 3- در توحید شیخ صدوق: 148 باب 11 ح 19 روایت بدین گونه نقل شده: «خلق الله المشية بنفسها، ثم خلق الأشياء بالمشية». سپس توضیحی درباره آن بیان کرده است، همچنین رجوع کنید به: مختصر بصائر الدرجات: 141، الکافی 1/110، بحار الانوار 4/145 باب 4 ح 19 و 20، مرحوم ملا هادی سبزواری در شرح اسماء الحسنی 2/77 روایت را به گونه ای که در متن آمده ذکر کرده و سپس به گزارش آن می پردازد. ظاهراً عبارت متن مأخوذ از حدیث می باشد و نص حدیث نیست.

یا عقل است یا مشیت یا علت یا نقطه یا نور . عباراتنا شَتَّى وَحُسْنُكَ وَاحِدٌ و این عقیده و مقاله را اهل شرع معقول و مقبول ندانند و گویند : این فقره دلالت بر عجز حضرت احدیت می نماید «وَلَا يَشْغَلُهُ شَأْنٌ عَنْ شَأْنٍ وَلَا يَمْنَعُهُ فِعْلُ شَيْءٍ عَنْ فِعْلِ شَيْءٍ وَلَا يَعْبُزُهُ خَلْقُ شَيْءٍ عَنْ خَلْقِ شَيْءٍ آخَرَ» ، و این فقرات از برای مخلوقات است نه از برای غنی مطلق که اغنیاء است و عجز ندارد « وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ » (1) . پس خداوند در آن واحد هزار کرور از عوالم عدیده مملوه از مخلوقات جدیده ایجاد می نماید . بلی ، در حدیث است : «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحْدِثُ شَيْئاً فِي السَّمَاءِ وَلَا فِي الْأَرْضِ إِلَّا بِسَبْعَةِ مِنْ مَسْبِيَّةٍ وَإِرَادَةٍ وَقَضَاءٍ وَقَدَرٍ وَكِتَابٍ وَأَجَلٍ [وَإِذْنٍ] » 2 فِهَذَا الْحُكْمُ عَلَى الْغَالِبِ . از این هفت چیز که خداوند شرط در مستحدثات سماویه و ارضیه فرموده است احتیاج و افتقار حق ، معلوم نیست و فقره «أَبَى اللَّهُ أَنْ يَجْرِيَ الْأُمُورَ إِلَّا بِسَبَابِهَا» (2) مراد ، مخلوق متأخر از خلق اول است ؛ از آنکه در خلق اول اسبابی شرط نیست ، یا محمول بر افعال عباد است جز افعال خالق ؛ از آنکه صدور چیزی از بندگان به اسبابی است که قرار

1- .بقره : 284 .

2- .از فقرات مشهوره است ، و می توان از حدیث کافی 5/372 باب خطب النکاح ح 6 این مضمون را استفاده نمود .

داده شده است ، كما قَالَ اللهُ تَعَالَى : « خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ » (1) . و این آیه دلالت دارد که مصدر واحد است و اتحاد مصدر دلیل بر اتحاد صدوری است که دال بر اتحاد صادر است چنانکه فرمود : « مَا خَلَقَكُمْ وَلَا بَعَثَكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ » (2) . این آیه نیز دلالت بر اتحاد مبدأ و معاد نفوس می نماید . چون نه سر پیداست و صفش را نه بنیست لایق بیش ازین گفتن سخن « وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا » (3) . و این بیت در حق این جاهل گویا گفته شده است : آتَيْتَ بَيْوتًا لَمْ تَنْلِ مِنْ ظُهُورِهَا وَأَبْوَابِهَا عَنْ قَرَعٍ مِثْلِكَ سُدَّتِيسِ دَاعِي كَه نَظَرِش بَه حَدِيثِ وَ خَبِر اسْت عَرَض مِي كُنْد : بَه مَفَاد «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ نُورَ نَبِيِّكَ يَا جَابِرُ» (4) در اول ایجاد و ابداع يك وجود به فضاء شهود آمد و تمام كَثْرَاتِ عَقْلِيَّهٖ وَحَسِيَّهٖ مُنْجَمًا وَ مُرْتَبًا از مشیت اولیّه خلعت (5) هستی پوشیدند ، پس به همان ترتیبی که در عالم نخست اظهار فرمود خلاصه ای از بنی آدم و اهل عالم را در این عالم حس و شهادت نیز ظاهر کرد ، یعنی نور حضرت ولایت از نور حضرت نبوی و نور حضرت صدیقه طاهره از این دو نور و نور حسن و حسین از نور طاهره زُهره زهراء هویدا گردید ، در این عالم هم به این تدریج و ترتیب قدم به عرصه عالم تکوین نهادند ، و ائمه هدی علیهم السلامهم از انوار خمسه منشعب و اولاد و ذراری ایشان مانند موالی و دوستانشان به همان ترتیب اولیّه باعث صفا و جلاء این عالم شدند .

1- . نساء : 1 .

2- . لقمان : 28 .

3- . بقره : 189 .

4- . روایت بنابر نقل بحار الانوار 15/24 باب 1 ح 43 چنین است : «وعن جابر بن عبد الله قال : قلت لرسول الله صلى الله عليه وآله : أول شيء خلق الله تعالى ما هو ؟ فقال : نور نبيك يا جابر ، خلقه الله ثم خلق منه كل خير . . .» . همچنین رجوع کنید به : بحار 25/21 باب 1 ح 37 و 54/170 ح 116 .

5- . در چاپ سنگی : خلقت .

در تطبیق آن عالم با عالم ازل

پس اصل قدیم سید انام است و فرع کریم اولاد و احفاد و احباء فخام . و آیه کریمه نور (1) و آیه مبارکه « مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ * بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ * فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ * يُخْرِجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤَ وَالْمَرْجَانَ » (2) و آیه شریفه « وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا » (3) بر حسب تفسیر اهل البیت دلالت و شواهد بر مرادند ، پس عرض می کنم : وجود حبه فاطمیّه که مشکات عصمت نبویّه است وعاء و ظرف این سنابل طیبه زکیّه بود ، و عقل اول در روز نخست سنابل وجود سادات را در کانون وجود آن مخدّره مُسْتَكِنٍّ و مُسْتَتِرٍ یافت ، و یک یک از ایشان را به نظر کلی غیبی مشاهده فرمود ، و از وقتی که در حجاب خاک مقبور و مستور شد تاکنون از ذراری و انساب کریمه خود ذاهل نبوده است ، و از احوالشان دانا و بر اعمالشان بینا است ، و آیه وافیّه « فَسَ يَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ » (4) اطلاع و احاطه بر مافی الکون را می فهماند ، پس صادر اوّل و نور ازل را غافل خواندن از کمال جهل و غفلت است و از عدم معرفت و بصیرت ، پس این تکثیرات و تنزّلات بر حسب اسباب حسیّه که در مخلوقات تودیع شد و بر حسب معنی این عالم ظاهر ، تطبیق با عالم باطن باید کند مانند تبعیت اراده نبویّه با اراده حتمیّه الهیّه .

در تطبیق آن عالم با عالم ازل اکنون اهل رشاد و سداد خلاصه ای از مراد این احوج عباد را بدانند :

1- مراد آیه 35 سوره نور است : « اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ تُوِّرُّ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ » .

2- .رحمن : 19 _ 22 .

3- .فرقان : 54 .

4- .توبه : 105 .

«أول ما صدر» يك وجود بود و هر وجودی از وی نمود یافت، و بر حسب اخبار در نموداری وجودات ترتیبی در عالم غیب ملحوظ شد، در عالم شهود نیز همان ترتیب منظور گردید، و بر حسب خواست الهی و تهیّه اسباب ظاهری جز این گونه اقتضاء نکرد، اما حکمت ظاهری آن شاید برای افهام اذهان بی خردان آن باشد که بنگرند با آنکه خاتم پیغمبران دختری بیش نداشت چگونه فرزندانش بیشتر و زیادت از هر ذی نسب و عقبی شدند و چگونه روز قیامت این نسل کثیر علاوه از چندین کرور «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (1) گویان، از مراقد شریفشان برآیند و به مضمون «فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَى رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ» (2) در جوار حضرت پروردگار بیاسایند، اما مخالفین این سلسله با کثرت نسل و عدد در اندک زمانی منقرض و منعدم گردیدند تا ابتریت این اعدام صرفه، مثل و نشانی برای عالم عدیمشان باشد. بلی، انبیاء و ما سوای آنها اگر چه از آن وجودند لیکن در ایجاد اولی از ائمه طاهرین و اولاد مکرّمین آن جناب مؤخره، و هر آنکه مؤخر در وجود است مقدم است، و انبیاء مقدمه الجیش آن وجود شریف بودند و بر حسب ظاهر با آن جناب نبودند، اما اتباع و اشیاع و اولاد و احفاد و خلفاء حنفاء با موبک سلطنت آن آفتاب فلک رسالت کالانجم الزّاهرة والکواکب الباهرة ملتزم، و تفکیک از التزام و تعاقب بالانضمام نداشتند، چنانکه پادشاه هر زمانی اخصّ خواص و اعزّ مقرّبین و اقارب خود را از حضور دور ندارد، و هر يك را بر حسب حال در ذیل عنایت خود نگاهدارد. پس عرض می کنم: هر آنکه احبّ و اقرب به وجود نبوی بود در آن عالم، در این عالم نزدیک تر به وی گردید، و آن شخص شریف نفس نفیس پیغمبر آخر الزّمان امیرمؤمنان علیه السلام است، و بعد از آن صدیقه طاهره علیها السلام، و بعد از آن حسنان علیهما السلام، و بعد از آن سائرین ائمه هدی و فرزندان ایشان بودند، و شاید افضلیت حضرت قائم بنابر حدیث مشهور بر اجداد

1- بقره: 156.

2- یس: 51.

جامعیت و افضلیت حضرت قائم عجل الله فرجه

کرام و آباء عظام خود تا علی بن الحسین علیهم السلام به واسطه آخریت در ظهور و اقدمیت در وجود باشد اگر چه طور ترتیب منافی با مقصود است، لیکن جامعیت آن بزرگوار به ملکات آباء کبار مانند سید مختار بالنسبه به انبیاء رفع استبعاد می نماید. و در کتاب «بصائر» است: هر امام لاحقی دارا بود پنج چیز را که امام سابق دارا نبوده (1).

جامعیت و افضلیت حضرت قائم عجل الله فرجه کنون بنگر امام عصر عجل الله فرجه چه قدر از ملکات و صفات را باید حاوی و جامع باشد! و از این جهت است آن بزرگوار که آخر مظهر حضرت پروردگار است من حیث الوجود منشأ خیرات کثیره است و مکمل تکثرات و تترلات فیضیه. پس آن بزرگوار را نسل و فرزندی نشاید از آنکه خیرات منتهی به وجود ذی جود وی می شود، و بعد از وی باید عالم حس و شهادت ابتر بماند، و عالم اول جلوه گر شود، یعنی تمام موالید بنی آدم به آن وجود مسعود ختم شد و ثمره وجود اعقاب و انساب، ابقاء آثار خیریه جد و پدر است، و طول عمر شریف آن جناب خود اشرف اعقاب و افضل انساب است و آثار ظاهره و باطنه آباء و اجداد مکرمین و انبیاء مرسلین از بقاء وجودش و زمان ظهورش هویدا و پیدا می گردد. و یک جهت در تبعیت و اقتداء حضرت عیسی بن مریم به آن سید معظم در حین رجعت غراء، تجرد از نسل و ولد است. بعبارة اخری: آدم ابوالبشر قائد مقدمه جیش نبوت بود و حضرت عیسی سائق و خاتم ایشان و نقطه وجود نبویه، مانند سلطانی از این سلسله طولیه قطب وار در میان و خاتم اعقاب و انساب و ذریه پیغمبر آخرالزمان امام زمان، و آنکه در برابر سلطان و ساقه لشکر

1- بصائر الدرجات: 443 باب 3 ح 1، بدین عبارت: عن ابی عبدالله علیه السلام قال: «لیس من إمام یمضی إلا وأوتی الذی من بعده مثل ما أوتی الاول و زیادة خمسة اجزاء». به همین مضمون است احادیث 2 و 3 این باب.

است اعتبارش از سائرین بیشتر و زیاده‌تر است، پس به مقدار افضلیت حضرت عیسی بن مریم به ساحت قرب آن پادشاه دنیا و دین بر سابقین، افضلیت حضرت قائم را بر ائمه ماضین و اولاد طاهرین ایشان بدان، و اگر تزویج حضرت عیسی بن مریم ملیکه نرجس خاتون دختر یشوعا که از جهت نسبت منتهی به حضرت شمعون وصی آن جناب می شود به حضرت ابا محمد امام حسن عسکری علیه السلام و تولد امام عصر علیه السلام را بخوانی شاید نکته ارتباط معنوی آن دو وجود مجرد مقدس را نیز بدانی. پس نصاری برای آنکه حضرت عیسی علیه السلام پدر نداشت پسر خدایش خواندند از این خجلت و فضیحت که داشت زنی نخواست تا پسری منتسب به وی گردد و خود پدر شود، اما برای آنکه به وصلت با این خانواده شهریاری و بزرگواری مفتخر و مباهی بود دختر و صییش را در خاتمه عالم وجود به حضرت ابا محمد علیه السلام خطبه فرمود تا آنکه پسری بی نظیر زاید، و بعد از وی پسری نظیر وی نیاید. بعبارة آخری: حضرت عیسی از کسوت کثرت منقطع شد چنانکه امام عصر علیه السلام منخلع است، و حکماء الهیین در مدح و وصف حضرت خاتم الوصیین فرموده اند: «سَمِيَ الْقَائِمُ قَائِمًا لِأَنَّهُ قَائِمٌ بِنَحْوٍ مِنْ أَنْحَاءِ الْوُجُودِ وَمَثَلُهُ فِي الْأَرْضِ كَمَثَلِ عَيْسَى فِي السَّمَاءِ». خلاصه حضرت عیسی علیه السلام فرزندی نداشت اگر می داشت نصاری در حق وی غلوئی شدید می کردند، پس امر بعد از حضرت عیسی به شمعون وصی او محول شد، و حضرت رسول اگر از خود فرزندی می داشت پاداشت آن فتنه و فساد بود، و امام زمان را اگر فرزندی باشد گمان فاسد اهل غیبت و حضور نتیجه فساد می دهد و احتمال وجود وصی دیگر علاوه از دوازده تن اوصیاء می رود. پس مصدر کل موجودات حضرت رسول صلی الله علیه و آله است، و مصدر کلیه بنی نوع انسان حضرت آدم ابوالبشر است، و مصدر کلیه ذریه نبویه حضرت شاه ولایت و حضرت صدیقه طاهره علیهما السلام اند، و اگر صدیقه طاهره نمی بود و حضرت امیر علیه السلام زنی جز ایشان داشت انتساب اولاد آن بزرگوار به حضرت رسول صلی الله علیه و آله جایز نبود، چنانکه اولاد

و فرزندانش دیگر آن جناب را نسبت به حضرت رسالت و صدیقه طاهره نمی دهند . پس ثمره شجره عالم روحانیات وجود حضرت رسالت است ، و ثمره شجره خاك در عالم مادیات حضرت آدم است ، و ثمرات شجره حضرت آدم انبیاء علیهم السلام بودند ، و خلاصه و خاصه از ایشان حضرت نبویست و خلاصه آن بزرگوار صدیقه طاهره است ، و خلاصه از صدیقه طاهره حسنین علیهما السلامند ، و خلاصه از حضرت امام حسن اولاد طاهرین آن بزرگوار است مانند حضرت عبدالعظیم و امثال آن بزرگوار ، و خلاصه از جناب سیدالشهداء ائمه طاهرین علیهم السلام اند ، و خلاصه از تمام ایشان که جوهر اصفی و گوهر گرانبهای عالم غیب و شهود است وجود مبارک سلطان عصر حضرت حجة الله اعظم است که حضرت امیر فرمودند : «به ما اهل بیت فتح باب علم شده و به قائم ما ختم می شود» (1) . پس عالم ایجاد را در قوس نزول اول و آخری است : «اوله محمد و آخره محمد و وسطه محمد» (2) . و فقره «نَحْنُ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ وَنَحْنُ الْآخِرُونَ» (3) اشاره به مقصود است . و نِعْمَ مَا قِيلَ فِي حَقِّهِمْ (4) : يَا حَبْدًا دَوْحَةً فِي الْخُلْدِ نَابِتَةً مَا مِثْلُهَا نَبَتْ فِي الْخُلْدِ مِنْ شَجَرِ (5) الْمَصْطَفَى أَصْلُهَا وَالْفَرْعُ فَاطِمَةُ ثُمَّ اللَّيْلُاقُ عَلِيُّ سَيِّدُ الْبَشَرِ وَالْهَاشِمِيَّانِ سَبْطَاهَا لَهَا ثَمْرٌ وَالشَّيْعَةُ الْوَرَقُ الْمُلْتَفُّ بِالْثَمْرِ هَذَا مَقَالٌ رَسُولِ اللَّهِ جَاءَ بِهَا أَهْلُ الرِّوَايَاتِ فِي الْمَعَالِي (6) مِنَ الْخَبَرِ إِنِّي بِحُبِّهِمْ أَزْجُو النَّجَاةَ غَدًا وَالْفَوْزَ مَعَ زُمْرَةٍ مِنْ أَحْسَنِ الزُّمَرِ

- 1- در روایتی نبوی که شیخ طوسی در امالی : 65 مجلس 3 و دیگران نقل کرده اند چنین آمده : «بنا فتح الله و بنا یختم و بنا آلف بین القلوب بعد الشرك ، و بنا یؤلف بین القلوب بعد الفتنة . . .» .
- 2- نگاه کنید به غیبت نعمانی : 85 باب 4 ح 16 : زید شحام به امام صادق علیه السلام عرض می کند : کدام يك از حسنین (امام حسن و امام حسین علیهما السلام) افضلند ؟ حضرت می فرماید : « إن فضل أولنا يلحق فضل آخرنا و فضل آخرنا يلحق فضل أولنا . . . » تا آنکه حضرت فرمود : « نحن اثنا عشر هكذا حول عرش ربنا جلّ و عز فی مبتدأ خلقنا ، أولنا محمد و أوسطنا محمد و آخرنا محمد . . . » . همچنین رجوع کنید به : بحار الانوار 36/399 باب 46 ح 9 به نقل از مصدر مزبور ، و 26/16 باب 14 .
- 3- در روایت مفصلی مذکور در بحار الانوار 25/22 باب 1 ح 38 به نقل از جابر بن عبدالله انصاری از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله چنین آمده : «نحن الأولون و نحن الآخرون و نحن السابقون و نحن المسبّحون و نحن الشافعون و نحن كلمة الله و نحن خاصة الله . . .» إلى آخره . این مطلب به مضامینی مختلف وارد شده است .
- 4- علامه امینی در الغدیر 3/8 شعر را از ابو یعقوب نصرانی دانسته که عماد الدین طبری در جزء دوم از کتاب بشارة المصطفى آنرا نقل کرده ، و سپس می فرماید : شاعر در این اشعار اشاره دارد به حدیثی که حفاظ (مانند حاکم در مستدرک 3/160 و ابن عساکر در تاریخش 4/318) نقل کرده اند از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود : «انا الشجرة و فاطمة فرعها و علي لقاحها و الحسن و الحسين ثمرتها و شيعتنا ورقها ، و أصل الشجرة في جنة عدن و سائر ذلك في سائر الجنة» .
- 5- در الغدیر : «ما في الجنان لها شبه من الشجر» .
- 6- در الغدیر : «عالي» و همین هم با وزن شعری سازگار است .

شان نزول سوره مبارکه کوثر

شان نزول سوره مبارکه کوثر بدان جمعی از علماء تفسیر (1) در شان نزول سوره کوثر بیان فرمودند: چون ابراهیم فرزند حضرت نبوی صلی الله علیه و آله که مادرش ماریه قبطیه بود و هفده ماه از عمر شریفش گذشت در مدینه منوره از دنیا رحلت فرمود و در بقیع مدفون گردید. مخالفین اظهار شادی و مسرت نمودند از آنکه آن جناب منقطع النسل است و فرزندی ندارد، باید منتظر موت وی شویم، و از این محنت عظمی نجات یابیم. چون این عقیده باطله و اقوال عاطله را بر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله عرضه داشتند ظاهراً بر ملالت خاطر عاطرش افزود، جناب احدیت جلّ شانهِ این سوره را به جهت استمالت قلب شریفش نازل فرمود تا محزون نباشد. و این سوره را اوصاف مبالغه بسیار است: یکی تصدیق به لفظ «انّ» و یکی تذکیر به لفظ جمع که دلالت بر تعظیم می کند، و یکی اخبار به لفظ ماضی که مُشعر بر تحقق وعد است،

1- رجوع کنید به: تفسیر القمی 2/445 ذیل سوره شریفه.

و یکی اعطاء که در آن تمليك است مانند اجر و ثواب ، و یکی لفظ «کوثر» که مبالغه در کثرت است . تمام این فقرات اظهار مرحمت به آن جناب است ، و مخفی نباشد که کریم اگر عطیه و هدیه ای دهد به مادون خود بر حسب کرم که مجبول است مرسوم نیست اظهار منت نماید مگر آنکه آن عطیه من حیث هی بسیار بزرگ بوده باشد ، و حضرت احدیت که اکرم الاکرمین است در این اعطاء بر حبیب خود ، سید کرماء ، کمال منت را اظهار فرمود ، همانا دلیل است بر بزرگی این عطاء و بزرگواری خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله سیمما نفرین ظاهری که به دشمن آن بزرگوار فرموده است که : « إِنَّ شَانِيكَ هُوَ الْأَبْتَرُ » (1) حکایت از کمال رأفت بدان سرور می کند . البته وعده های خداوندی صدق است ، و عطایای الهیه حق ، و این دو مطلب که کثرت نسل آن بزرگوار و قطع نسل اعدای و دشمنان سید مختار است کالشمس فی رابعة النهار واضح و آشکار گردید ، و بحمدالله تعالی مانند شجره طوبی در هر شهر و بلدی غُصنی از اغصان شجره نبوت متدلی و آویخته است ، با آنکه خلفاء امویّه و عباسیّه لیلاً و نهاراً در مقام اطفاء انوار مضینه ایشان برآمدند و زمانی غفلت از اذیت کردن ایشان نکردند ، و به انحاء شتی و اقسام مختلفه از رجال و نساء صغار و کبار ایشان نگذشتند و بدون جرم و گناه خونهای ایشان را ریختند ، و از روی جور و جفا ایشان را کشتند ، و علی رؤوس الأشهاد مخاصمه با خدا و رسول را شعار خود قرار دادند . مع هذا رایت عزّ و نبالت و اعلام فخر و جلالت ایشان ، در اقطار عالم از مشارق و مغارب افراشته گردید . پس مناط در تناسل کثیر کثرت اولاد سیمما ذکور نیست از آن که حضرت نبوی جز جناب فاطمه زهراء علیهاالسلام فرزندی نداشت ، از آن دختر که یکتا گوهر بی همتا بود این همه

کوثر وجود فاطمه زهرا علیها السلام

بیان حمد الله مستوفی قزوینی

بیان مؤلف

لثالی شاهوار پدیدار گردید .

[کوثر وجود فاطمه زهرا علیها السلام] اکنون بر این بیان موجز توان فهمید که کوثر وجود طاهره صدیقه مطهره علیها السلام که عطیّه الهیّه و نعمت سماویّه بود ، خداوند ودود در اعطاء آن به واسطه کثرت و عظمت شأن وی منّت بی پایان بر خاتم پیغمبران می گذارد از آنکه منشأ خیرات و فیره ، و ذریات کثیره گشت . و در تفسیر اهل البیت علیهم السلام (1) نقل است : بعد از قتل حضرت خضر علیه السلام آن غلام را و تعریض حضرت موسی علیه السلام بر وی فرمودند به ازاء (2) این فرزند مقتول دختری به پدرش مرحمت می شود که هفتاد پیغمبر از آن دختر به واسطه و بلا واسطه متولد شوند ، پس در اعطاء این موهبت و اظهار این منّت ابراز قدرت است .

بیان حمد الله مستوفی قزوینی حمد الله مستوفی قزوینی در «تاریخ گزیده» گفته است : یزید بن معاویه چهارده پسر داشت و جناب امام حسین علیه السلام در روز شهادت خود يك پسر بیش نداشت ، مع هذا در تمام آفاق و اقطار زمین عدد ایشان از ستاره ها بیشتر است ، و از فرزندان وی نسلی باقی نیست . و از حدیث صحیحی که در کتاب «لهوف» سیّد ابن طاوس مروی است ظاهر است قلت اولاد و نسل آن بزرگوار .

[بیان مؤلف] و داعی به ترتیب این فقره بیان دیگری می نویسد : قطع نظر از رفع ملامت لائمین در

1- بحار الانوار 13/280 باب 10 در بیان قصه حضرت موسی و خضر علیهما السلام .

2- در اصل : باذاء .

در مدح قَلتِ اولاد است

فوات اولاد حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله حکمت الهیة بدین گونه مقتضی شد تا بعضی بعض دیگر را در تعدد بنات و کثرت دختران ملامت ننمایند چنانکه در فقره قتل غلام دانستی، پس حق تعالی فرمود « يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنَاثًا وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ » (1) یعنی داشتن دختر علت از برای ملامت کردن پدر و مادر نمی شود، و ممکن است کثرت نسل نیز از دختر هم شود.

در مدح قَلتِ اولاد استو شاید بعضی از ازکیاء، الثفات به این مطلب کرده باشند: هر يك از اولاد آدم که کثیر النسل شد و فرزند بسیار آورد تمام ایشان به تمام خصال محموده و اوصاف حمیده متّصف نگردیدند مگر قلیلی، مثلاً از اولاد آدم ابوالبشر حضرت هابیل، و بعد از وی حضرت شیث هبة الله ممتاز گردید، و از فرزندان نوح علیه السلام حضرت سام ممتاز شد، و از اولاد حضرت یعقوب حضرت یوسف علیه السلام امتیاز یافت، و از اولاد حضرت داود علیه السلام جناب سلیمان علیه السلام منتخب گشت، و هر يك از ایشان که به قَلتِ فرزند در کتب سیر و حدیث معروفند ممدوحند، مانند حضرت ابراهیم علیه السلام که دو فرزند بیش نداشت و حضرت اسحاق علیه السلام از مسألت ساره خاتون بعد از تولد جناب اسماعیل ذبیح الله علیه السلام عرصه وجود آمد، و وی را مقام و مرتبه برادر بزرگوار نیست. پس توان گفت: هر آنکه جلیل است از ابناء آدم از پیغمبران و غیر ایشان اولاد و فرزندش کمتر از دیگران است، پس مطلوب خداوندی حسن حال اولاد است نه کثرت اعداد. و حضرت موسی و حضرت عیسی علیهما السلام با آنکه دو پیغمبر جلیل بودند ایشان را فرزندی نبود و زکریّا علیه السلام در کبر از حضرت کبریائی فرزند خواست، و رسید از فراق فرزند و شهادتش بر آن جناب آنچه رسید، و حضرت سلیمان علیه السلام با کثرت ازواج هر قدر

فرزندی مسألت نمود مستجاب نشد، عاقبت به کریمه « وَالْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَدًا » (1) فرزندی غیر ذی روح به وی دادند. بناءً علی ذلك حضرت رسول صلی الله علیه و آله چون از سلسله پیغمبران اولوالعزم بود مانند ایشان باید بر فقدان فرزند مَبَجَّل و مَجَلَّل باشند. یا آنکه خداوند خواست اختصاص یابد محبّت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله به دو ریحاتین وی حسن و حسین علیهما السلام چنانکه ایثار نمودن و فداء کردن ابراهیم علیه السلام فرزند ارجمندش را برای جناب سیّد مظلومان علیه السلام مبرهان فاصل و دلیل قاطع است. به بیان دیگر: اموال و اولاد به مضمون « إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ » (2) و کریمه « لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ » (3) عوائق و شواغلند بنده را از یاد خدا، و باعث اختیار و امتحانند، و حضرت خاتم علیه الصلاة والسلام منزه از اختیار و امتحان بود، در صورتی که این فقره را در حقّ آن بزرگوار قائل شویم می گوئیم: اختیار در حقّ فرزند به واسطه و بلا واسطه گردید، یعنی فرزند صلیبی خویش را با انحصار فداء فرزند مع الواسطه فرمودند، و خواستند محبّت را منحصر در فرد نموده باشند، و محبّت جناب سیّد الشهداء محبّت حق است نه محبّت ابراهیم، و این تقدیه غیر از عمل حضرت خلیل، و فرزند جلیل او اسماعیل ذبیح است؛ از آنکه محبّت به حضرت اسماعیل حاجب و مانع بود، و بعد از تهیّه اسباب و اقدام در تقدیه و ظهور محبّت کامنه اش و خلوص خلت خاصّه اش فداء عظیم برای آن جناب فرستاده، و نظیر آن مهاجرت حضرت یوسف است از حضرت یعقوب و قتل جناب اسماعیل و نظائر دیگر که در کتب قصص الانبیاء مدوّن است، برای اهل بصیرت و اطلاع تأکیدی است اکید و دلیلی است مفید.

1- ص: 34.

2- تغابن: 15.

3- منافقون: 9.

مراد از ذبح عظیم

[مراد از ذبح عظیم] و بعضی گویند در معنی حدیث «حُسَيْنَ مِنِّي وَأَنَا مِنْ حُسَيْنٍ» (1): فداء عظیم در آیه « وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ » (2) حضرت جناب خامس آل عبا علیه السلام است که فداء جدّ بزرگوارش گردیده (3)، و بدین جهت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله به عرصه وجود آمد، و جناب اسماعیل ذبح نگردید جزاء و عوض او را جناب ختمی مآب صلی الله علیه و آله در فداء فرزندش تأدیه فرمودند، یا آنکه در لیلۃ المیبت حضرت شاه ولایت امیرمؤمنان علیه السلام به کریمه « مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ » (4) جان شریف خود را فداء آن بزرگوار فرمود، پس برای آنکه آزرده و ملول نشود و حضرت صدیقه طاهره نیز آسوده بماند فرزند خود را نثار نور دیده اش کرد. و داعی عرض می نماید: اهم و اعظم از جان و مال و اولاد دین الهی و ملت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله است، و از بدو خلقت الی زماننا هذا این صدمات و بلیات کلیّه که بر انبیاء و اولیاء وارد آمد و همه را متحمل شدند برای حفظ و ابقاء دین و شریعت صادره از حق بوده است. پس باید این دین از هر چیزی اولی و اکبر باشد که تمام ایشان جان و مال و اولاد خودشان را برای ابقاء وی نثار می کردند، پس کمال و تمام ایثار و نثار از برای دین در وقعه

-
- 1- روایت را ابن قولویه در کامل الزیارات: 116 ح 11 (تسلسل 126) چنین نقل کرده از جناب نبوی صلی الله علیه و آله: «حسین مني وأنا من حسين، أحب الله من أحب حسينا، حسين سبط من الاسباط». همچنین رجوع کنید به: شرح الاخبار قاضی نعمان 3/88 ح 1015 و 3/112 ح 1050، أوائل المقالات شیخ مفید: 178 والارشاد 2/127، این حدیث از طرق عامّه نیز نقل شده از جمله در: مسند احمد 4/172، سنن ابن ماجه 1/51 ح 144، سنن ترمذی 5/658 ح 3775، مستدرک حاکم 3/177، اسد الغابة 2/19، فراند السمطين 2/130 ح 429 و غیره.
 - 2- صفات: 107.
 - 3- رجوع کنید به: مناقب ابن شهر آشوب 1/216 فصل فی اللطائف...، القصص جزائری: 130 فصل 5، بحار الانوار 44/226 باب 30 بیان علامه مجلسی، و نیز 16/405 باب 12 در تفسیر آیه شریفه.
 - 4- بقره: 207.

عاشورا جناب سیّد الشهداء علیه السلام فرمود، و از این جهت کمال و تمام قرب ساحت قدس حق تبارک و تعالی را به وی عنایت کردند . و معنی آیه « لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ » (1) در حق آن بزرگوار صادق است، و مراد از پَر در آیه مبارکه یا قرب است یا رضای حق یا درجه اعلی علیین و آیه وافیهِ « يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * اِزْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً » (2) نیز شهادت بر مراد می دهد . خلاصه ، انبیاء عظام در قَلت اولاد مانند بعضی از ائمه انام و عَدَم اولاد مشهورند ، پس نباید به ایشان که خاصان از بندگانشان ملامت نمود بلکه در وجدان اولاد اضطراب و تزلزلشان زیادتراً از فقدانشان بوده برای آنکه مبادا سبب شوند در انقلابِ توجّه از مبدأ و التفات به حضرت احدیت . چنانکه در حین تحریر خاطر آوردم حدیثی را که در کتاب مستطاب «روضه کافی» منقول است : شخصی گفت : حضرت صادق علیه السلام فرزندی خردسال داشتند و کمال میل را به وی اظهار می فرمودند . آن طفل مریض شد به عیادت و استفسار حالش به درب خانه آن جناب آمدم ، دیدم حضرت صادق علیه السلام به درب خانه نشسته است و کمال اضطراب دارد به نحوی که من گمان کردم آن طفل از دنیا رحلت نموده است . بعد از چندی وارد خانه شدند و بیرون آمدند در حالتی که آثار سرور از جبین مبین آن سرور ظاهر بود ، گمان کردم حالت آن طفل به صحت مبدّل شده است ، پس جو یا شدم : فرمودند : این طفل از دنیا رحلت نمود . عرض کردم : این طفل وقتی که وفات نکرده بود کمال اضطراب داشتید و اکنون کمال آسودگی را دارید ؟! فرمودند : در آن وقت خائف بودم مبادا آنچه منافی رضای حق است از من صادر شود ، الحال خود را در نهایت رضا و تسلیم مشاهده می نمایم .

1- آل عمران : 92 .

2- فجر : 27_28 .

سؤال عمرو بن عاص از حضرت امام حسن علیه السلام

سؤال عمرو بن عاص از حضرت امام حسن علیه السلام برای اثبات آنچه زحمت دادم از کتاب «مناقب ابن شهر آشوب مازندرانی» (1) روایتی خوش دارم در آخر این مقدمه بنویسم: عمرو عاص از حضرت امام حسن علیه السلام سؤال کرد: چرا اولاد ماها بیشتر است از اولاد شماها؟ آن بزرگوار فرمودند: *بُغَاثُ الطَّيْرِ أَكْثَرُهَا فِرَاخًا وَأُمُّ الصَّقْرِ مِقْلَاةٌ نَزُورٌ* (2) و «بُغَاث» مرغی است تیره رنگ ماننکه به غُبْرَه و کوچکتر از مردار خوار و لاش خوار و «مِقْلَاة» ناقه ای است که يك فرزند بیش نیاورد یا زنی است که فرزندش نماند و بمیرد چنانکه «نَزُور» زنی است کم اولاد، و مراد از «صقَر» باز شکاری است، و از «فراخ» جوجه ها (3). ملخص از معنی این بیت آن است که: مرغ لاش خوار جوجه اش بسیار است و این مرغ بدترین مرغهاست و کم صید می شود، و مراد از صقَر باز شکاری است که کم اولاد است و اگر هم زیاد باشد نمی ماند. و از این بیان اتحاد معنی مِقْلَاة و نَزُور معلوم است. و قولی است: «مِقْلَاة» از «قَلَى» مشتق است و آن به کریمه «مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى» (4)

- 1- مناقب ابن شهر آشوب 3/223، تتمه حدیث نیز سؤال و جوابهای جالبی است که قابل ملاحظه و مراجعه است.
- 2- امام علیه السلام در کلام خود استشهاد فرموده به بیت زیبای عباس بن مرداس در قصیده ای کوتاه (10 بیتی)، سه بیت پیشین بیت مذکور چنین است: تری الرجل النحيف فتزدر يهوفى اثوابه اسدٌ مزيرٌ ويعجبك الطيرُ فتبتليهيخلف ظنك الرجل الطيرُ فما عظم الرجال لهم بفخرٍ ولكن فخرهم كرمٌ وخيرٌ
- 3- بیت مذکور را خلیل در کتاب العين 7/359 در ماده (نر) و ابن منظور در لسان العرب 2/119 در ماده (بغث) ذکر کرده اند.
- 4- ضحی: 3.

تفصیل : فی الذریة الطاهرة

کلام شیخ صدوق درباره اعتقاد شیعه نسبت به سادات

به معنی بغض است و آن زنی است که اولاد و شوهر را دوست ندارد . و معنی اول ار جح است . و از القاب صدیقه طاهره صلوات الله علیها «حانیه» (1) است یعنی دوست دار شوهر و فرزند ، این صفت مدح است برای زن . خلاصه ، حضرت امام حسن علیه السلام عمر و عاص را بر کثرت نسل توییح فرمود برای آنکه فرزندان او معصیت کار و حرام خوارند و از اشرار ابناء روزگار ، پس هر تناسل و تکاثر ممدوح و مستحسن نیست .

تفصیل : فی الذریة الطاهرة [کلام شیخ صدوق درباره اعتقاد شیعه نسبت به سادات] بدان مرحوم شیخ اجل ابن بابویه رحمة الله علیه در «اعتقادات» (2) خود فرمود در باب اداء حقوق سادات : إعتقادنا فی العلویة أنهم آل محمد صلی الله علیه و آله وأن مودتهم واجبة لأنها أجر النبوة ، قال الله عز وجل : « قل لا أسألكم علیه أجراً إلا المودة فی القربى » (3) و الصدقة علیهم محرمة لأنها أوساخ یدی الناس ، و طهارة لهم إلا لصدقتهم لا مائهم و عبیدهم و صدقة بعضهم علی بعض ، و اما الزکوة فإنها تحل لهم عوضاً من الخمس لأنهم قد منعوا منه ، و اعتقادنا فی المسیء منهم أن له ضد عف العذاب و فی المحسن منهم أن له ضد عف الثواب ، و بعضهم أكفاء لبعض لقول النبی صلی الله علیه و آله حین نظر إلى ابنی أبی طالب علی علیه السلام وجعفر ، فقال صلی الله علیه و آله : «بنائنا کبنینا و بنونا کبنائنا» (4) .

-
- 1- رجوع کنید به : مناقب ابن شهر آشوب 3/133 ، بدین معنا مرحوم مجلسی در بحار 43/17 تصریح کرده و می فرماید : الحانیه ای المشفقه علی زوجها و اولادها . قال الجزری : الحانیه : التي تقيم علی ولدها لا تتزوج شفقة و عطفاً .
 - 2- اعتقادات شیخ مفید : 111 به نقل از شیخ صدوق .
 - 3- شوری : 23 .
 - 4- من لا یحضره الفقیه 3/249 باب الاکفاء ح 1184 ، اعتقادات شیخ مفید : 111 .

وصایای علامه حلی به فرزندش فخر المحققین

وقال الصادق عليه السلام: «مَنْ خَالَفَ دِينَ اللَّهِ وَوَالَى أَعْدَاءَ اللَّهِ وَعَادَى أَوْلِيَاءَ اللَّهِ فَالْبِرَاءَةُ مِنْهُمْ وَاجِبَةٌ كَائِنًا مَنْ كَانَ مِنْ أَى قَبِيلَةٍ كَانَ» (1). وقال أمير المؤمنين عليه السلام لابنه مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِيَّةِ: «تَوَاضَّعْكَ فِي شَرَفِكَ أَشْرَفُ لَكَ مِنْ شَرَفِ آبَائِكَ» (2). وقال الصادق عليه السلام: «وَلَا يَتَى لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ وِلَادَتِي مِنْهُ» (3). وَسُئِلَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «آلُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ حَرَمٍ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نِكَاحُهُ» (4). وقال الله عز وجل: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ» (5). وَسُئِلَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصَّ طَافِقِينَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ» (6) فقال: «الظَّالِمُ مَدًّا مَنْ لَا يَعْرِفُ حَقَّ الْإِمَامِ وَالْمُقْتَصِدُ الْعَارِفُ بِحَقِّ الْإِمَامِ، وَالسَّابِقُ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَهُوَ الْإِمَامُ» 7. و عبارات شریفه دیگر را از این باب در ابواب دیگر استشهاد می نماید.

[وصایای علامه حلی به فرزندش فخر المحققین] او مرحوم شیخ اجل جمال الدین مطهر حلی علامه اعلى الله مقامه در اواخر کتاب

- 1- اعتقادات شیخ مفید : 111 .
- 2- اعتقادات شیخ مفید : 112 .
- 3- معانی الاخبار صدوق : 93 باب معنی الآل ح 1 ، اعتقادات شیخ مفید : 112 .
- 4- حدید : 26 .
- 5- فاطر : 32 .
- 6- معانی الاخبار : 104 باب معنی الظالم لنفسه ح 2 ، اعتقادات شیخ مفید : 112 .

«قواعد» (1) که مجموعه ای از فقه آل محمد صلی الله علیه و آله است به جهت فرزند ارجمندش فخر المحققین وصایای موجزه مفیده فرمود از آن جمله در ارادت به سادات مقالات حسنه ای دارند خوب است در این باب بعینها نقل کنیم: وَعَلَيْكَ بِصِلَةِ الذَّرِيَّةِ الْعَلَوِيَّةِ فَإِنَّ اللَّهَ - قَدْ أَكَّدَ التَّوَصِيَّةَ فِيهِمْ وَجَعَلَ مَوَدَّتَهُمْ أَجْرَ الرِّسَالَةِ وَالْإِشَادِ فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» (2)، و قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «إِنِّي شَافِعٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لِأَرْبَعِ أَصْنَافٍ وَلَوْ جَاؤُوا بِذُنُوبِ أَهْلِ الدُّنْيَا: رَجُلٌ نَصَرَ ذُرِّيَّتِي وَرَجُلٌ بَدَلَ مَالَهُ لِذُرِّيَّتِي عِنْدَ الْمَضِيْقِ وَرَجُلٌ أَحَبَّ ذُرِّيَّتِي بِاللِّسَانِ وَالْقَلْبِ وَرَجُلٌ سَعَى فِي حَوَائِجِ ذُرِّيَّتِي إِذَا طُرِدُوا أَوْ شَرُّدُوا» (3). وَقَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٍ: أَيُّهَا الْخَلَائِقُ! أَنْصِتُوا فَإِنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَلَّمَكُمْ فَيَنْصُتُ الْخَلَائِقُ فَيَقُومُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَيَقُولُ: يَا مَعْشَرَ الْخَلَائِقِ! مَنْ كَانَ لَهُ عِنْدِي يَدٌ وَمِنَّةٌ أَوْ مَعْرُوفٌ فَلْيُتِمِّمْ حَتَّى أَكْفِيَهُ فَيَقُولُونَ: يَا بَابِنَا وَأُمَّهَاتِنَا! وَآيٌ بُدِّ وَآيٌ مِنَّةٌ وَآيٌ مَعْرُوفٌ لَنَا؟! بَلْ إِلَيْهِ وَالْمَعْرُوفُ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ عَلَى جَمِيعِ الْخَلَائِقِ، فَيَقُولُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: بَلَى مَنْ آوَى أَحَدًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي أَوْ بَرَّهْمُ أَوْ كَسَاهُمْ مِنْ عُرَى أَوْ أَشْبَعَ جَائِعَهُمْ فَلْيُتِمِّمْ حَتَّى أَكْفِيَهُ، فَيَقُومُ أَنَسٌ قَدْ فَعَلُوا ذَلِكَ، فَيَأْتِي النَّدَاءُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ: يَا مُحَمَّدُ! يَا حَبِيبِي! قَدْ جَعَلْتُ مُكَافَاتِهِمْ إِلَيْكَ فَاسْكُنْهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ شِئْتَ، فَيَسْكُنُهُمْ فِي الْوَسِيلَةِ حَيْثُ لَا يَحْجُبُونَ عَنْ مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ» (4). پس اجر و مزد رسالت مودت اهل بيت آن بزرگوار است و شفاعت آن بزرگوار نیز شامل نصرت کنندگان و بذل کنندگان اموال و سعی کنندگان در حوائج از دوستان ایشان است به لسان و قلب، و فردای قیامت آن بزرگوار جزاء می دهد هر کس را که

1- قواعد الاحكام 1/152 _ 153 چاپ مؤسسه نشر اسلامي، و 3/715.

2- شوری: 23.

3- کافی 4/60 باب الصدقة لبني هاشم و موالیهم ح 9، من لا يحضره الفقيه 2/65 ح 1726، عوالي اللآلی 4/80 ح 79، المقنعة: 267 باب 28.

4- من لا يحضره الفقيه 2/65 ح 1727، وسائل الشیعة 16/333 باب 17 ح 21691.

اشعار شافعی در محبت آل محمد صلی الله علیه و آله

به ذریه اش نیکی کرده است از غذا دادن و جامه پوشانیدن ، و ایشان را در وسیله ای که اعلی مرتبه جنات است مأوی می دهد به نحوی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و اهل بیت آن بزرگوار را می بینند .

[اشعار شافعی در محبت آل محمد صلی الله علیه و آله] و در کتاب «وسيلة المآل فی مناقب الآل» از محمد بن ادريس شافعی در حب آل محمد صلی الله علیه و آله منقول است : يا رَاكِبًا قَفَّ بِالْمُحَصَّبِ مِنْ مَنِيوَاهِنَفِ بِسَاكِنِ (1) خِيْفِهَا وَالنَّاهِضِ سَحْرًا إِذَا فَاضَ الْحَجِيحُ إِلَى مَنِيْفَيْضًا كَمَلَتْطِمِ الْفَرَاتِ الْفَائِضِ إِنْ كَانَ رَفُضًا حُبُّ آلِ مُحَمَّدٍ فَلَيْسَ هَدَى الثَّقَلَانِ أَنَّى رَافِضِي (2) و ايضا از شافعی منقول است : يا أَهْلَ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ حُبُّكُمْ فَرَضٌ مِنَ اللَّهِ فِي الْقُرْآنِ أَنْزَلَهُ كَفَاكُمْ مِنْ عَظِيمِ الْقَدْرِ أَنْتُمْ مَنْ لَمْ يُصَلِّ عَلَيْكُمْ لَا صَلَوةَ لَهُوَ حَضْرَتِ صَادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامِ فرمودند : «إِنَّ الرَّجُلَ يُحِبُّ الرَّجُلَ وَيَبْغِضُ أَوْلَادَهُ!» (3) در مقام تعجب است فرمود : مرد می شود مردی را دوست بدارد و فرزندان او را دشمن دارد؟! و در کتاب «خصال» مروی است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که : «هر کس عترت

1- در بعضی نقلها : بقاعد .

2- این اشعار را بیاضی در صراط المستقیم 1/190 از شافعی نقل کرده ، نیز علامه مجلسی در بحار الانوار 23/234 _ 235 .

3- محاسن برقی 1/144 باب 13 ح 45 ، در آن بجای «اولاده» کلمه «ولده» آمده . و سپس در ادامه روایت ، حضرت صادق علیه السلام می فرماید : «فأبى الله عزوجل إلا أن يجعل حبنا مفترضاً أخذه من أخذه وتركه من تركه واجباً فقال : «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» . . به دیگر روایات این باب نیز رجوع شود . همچنین بنگرید به : بحار الانوار 23/239 باب 13 ح 6 .

مرا دوست ندارد یا ولد الزنا یا منافق است» 1 . و عجب گفت صفی‌الدین حلی: یا عِثْرَةَ الْمُخْتَارِ يَأْمَنُ بِهِمْ يَفُوزُ عَبْدٌ يَتَوَلَّاهُمْ أُعْرِفَ فِي الْحَشْرِ بِحَبِي لَكُمْ إِذْ يُعْرِفُ النَّاسُ بِسِيَمَاهُمْ (1) پس به کریمه «فَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (2) تبعیت حضرت رسول لازم و رستگاری در آن است، که ایضاً حق تعالی فرمود: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» (3) لیکن اتباع باید در عموم او امر نبویّه باشد، و روح تبعیت محبت به عترت اوست و اگر نه آیه «أَفْتَوْمَهُمْ وَنَبَّيْحُوا وَمِنَ الْعِبَادِ مَنْ يَكْفُرُونَ» (4) در حق ایشان صادق خواهد بود، و مضمون «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (5) درباره این فرقه گمراه گفته نمی‌شود. پس هر محبی که دعوی محبت این سلسله می‌نماید باید در حیات و ممات ایشان به قدر امکان اظهار عبودیت و و داد کند، و در جمیع اقوال و افعال و حرکات و سکانات از امور دنیویّه و اخرویّه توسّل به ایشان جوید، و فقره زیارت «مُقَدِّمُكُمْ أَمَامَ طَلِبَتِي» (6) را

-
- 1- از اشعار معروف شیخ صفی‌الدین عبدالعزیز بن السرایا حلی است و صاحب امل الآمل 2/149 ذیل ترجمه وی به شماره 442 همین دو بیت را نیز ذکر کرده است. رجوع کنید به دیوان وی: 87، و نیز الکنی واللقاب 2/422.
 - 2- در بحار الانوار 23/234 باب 13 و مناقب ابن شهر آشوب 1/229 به کلام الهی نسبت داده شده ولی عین آیه شریفه نیست.
 - 3- آل عمران: 31.
 - 4- بقره: 82.
 - 5- احزاب: 21.
 - 6- فقره ای از زیارت جامعه اهل بیت علیهم السلام است. رجوع کنید به: من لا یحضره الفقیه 2/613، تهذیب 6/99 باب 46، بحار الانوار 99/152 باب 8 ح 5.

بیان فخر رازی

فراموش نکند، و این شعر را بخواند: فَرَضِي وَنَفْلِي وَحَيَاتِي أَنْتُمُوكُلُّ كُلِّي مِنْكُمْ وَعَنْكُمْ (1) البته هر کس همت خود را در دوستی ایشان محصور کرد در زمره ایشان محشور می شود. و ابونواس شاعر در مدح این سلسله عجب گفت: مُطَهَّرُونَ نَقِيَّاتٍ جُبُوبُهُمْ تَجْرِي الصَّلْوَةُ عَلَيْهِمْ أَيْنَمَا ذُكِرُوا مَنْ لَمْ يَكُنْ عَلَوِيًّا حِينَ تَنَسَّدُ بِهِمَا لَهُ مِنْ قَدِيمِ الدَّهْرِ مُفْتَجِرُ اللَّهِ لَمَا يَرَى خَلْقًا وَاتَّقَنَهُصَفَاكُمْ وَأَصْطَفَاكُمْ أَيُّهَا الْبَشَرُ فَأَنْتُمْ الْمَلَأُ الْأَعْلَى وَعِنْدَكُمْ عِلْمُ الْكِتَابِ وَمَا جَاءَتْ بِهِ السُّورُ (2)

بیان فخر رازی و فخر رازی در کتاب «تفسیر کبیرش» گفته است: ثابت و محقق است این چهار نفر _ یعنی حضرت امیر مؤمنان و حضرت صدیقه طاهره و حسنان علیهم السلام _ اقارب حضرت رسول اند، بعد از ثبوت و تحقق این مطلب واجب است بگوئیم به مزید تعظیم و تکریم مخصوص بودند به چند وجه: اول: به نصّ آیه «إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» (3)، و این فقره معلوم و متواتر است که این بزرگواران آل آن بزرگوارند بر هر تقدیر، و کمال علاقه به ایشان از جهت اقریبیت و آل بودن معلوم. دوم: به نصّ متواتر معلوم شده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله ایشان را دوست

1- دیوان صفی الدین حلی: 87.

2- رجوع کنید به: بشارة المصطفی: 124، الکنی والالقباب 1/168، تاریخ مدینة دمشق 1/185.

3- شوری: 22.

گفتار سلطان محمد خدابنده با واعظ

می داشت ، پس واجب است بر تمام امت متابعت آن بزرگوار را نمایند به آیه «فَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (1) و آیه «فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ» (2) و آیه «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» (3) و آیه «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (4) . سوم : دعاء به آل محمد صلی الله علیه و آله منصب عظیمی است که در خاتمه تشهد در نماز قرار داده و شرط قبول نماز بدان مقرر فرموده که : «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَارْحَمْ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ» ، و این تعظیم در حق غیر آل نیست ، پس دوستی آل رسول صلی الله علیه و آله واجب است (5) .

گفتار سلطان محمد خدابنده با واعظ معروف است : سلطان محمد خدابنده ملقب به الجایتو_ یعنی فرخنده _ در جامع سلطانیه روزی در مجلس وعظ نشسته بود . واعظی در فضیلت صلوات کلماتی می گفت ، سلطان پرسید : چرا آل هیچ یک از انبیاء را ذکر نمی نمایند بعد از ذکر اسامی ایشان ، اما آل حضرت رسول صلی الله علیه و آله را باید ذکر کرد ؟ آن واعظ نتوانست جوابی وافی گوید . سلطان فرمود : چون دشمنان دین ، حضرت رسول صلی الله علیه و آله را ابتر خواندند خداوند سبحان برای این نسبت ایشان را منقطع النسل نمود ، بلکه بقایای ایشان را منقرض کرد لیکن آل حضرت رسول صلی الله علیه و آله یوماً فیوماً در کثرت و زیادتند . وجه دیگر آن است : ملل و مذاهب دیگر منسوخ شدند اما این مذهب را نسخ و زوالی نیست ، پس این مذهب را حافظ و نگاهبانی لازم بود که مطلع از کلیات و جزئیات باشد

1- همانطور که در صفحات پیشین اشاره کردیم این فقره آیه نیست .

2- نور : 63 .

3- آل عمران : 31 .

4- احزاب : 21 .

5- بنا بر نقل کتاب الامامة والحكومة ، محمد حسین انصاری : 91_ فخر رازی در مفاتیح الغیب نیز به وجه سوم تصریح کرده است .

و مردمان در زمان احتیاج رجوع به ایشان نمایند، و آن حافظ وجود شخصی از عترت نبویّه و آل اطهار است، پس چنانکه صلوات بر رسول صلی الله علیه و آله لازم است بر آل وی که راهنما و نگاهبان دین است لازم و واجب است. و نعم ما قیل: بِأَلِ مُحَمَّدٍ عُرِفَ الصَّوَابُ فِي آيَاتِهِمْ نَزَلَ الْكِتَابُ وَهُمْ حُجَجُ الْإِلَهِ عَلَى الْبَرِيَاءِ بِهِمْ وَبَجَدِهِمْ لَا يُسْتَرَابُ 1. . . الی آخره. و اگر داعی بخواهد شرحی از مفاخر و مآثر بنی فاطمه بنویسد کتابی مدوّن می شود، و قدری در ذیل همین رضوان از خصایص ایشان بخوان و بگو: «بِأَبِي أَنْتُمْ وَأُمِّي طِبْتُمْ وَطَابَتِ الْأَرْضُ الَّتِي فِيهَا دُفِنْتُمْ وَفُزْتُمْ فَوْزًا عَظِيمًا» (1)، «أَنْتُمْ بَنُو عَبْدِ الْمُطَّلِبِ مَا عَادَاكُمْ بَيْتٌ إِلَّا وَقَدْ خَرَبَ، وَمَا عَاوَاكُمْ كَلْبٌ إِلَّا وَقَدْ جَرَبَ» (2).

-
- 1- در اصل فقره ای از زیارت شهدای کربلاست که شیخ طوسی در مصباح المتعجد: 723 و ابن طاوس در اقبال الاعمال/66 نقل کرده اند.
- 2- اصل روایت نبوی چنین است: «نحن بنو عبدالمطلب ما عادانا بيت الا وقد خرب، وما عادانا (أو عاوانا) كلب الا وقد جرب، ومن لم يصدق فليجرب». نگاه کنید به: بحار الانوار 107/31 ح 5.

نَعَمْ مَا قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ: يَا بَنِي زَهْرَاءَ أَنْتُمْ عَدْتِيَوِيكُمْ فِي الْحَشْرِ رَجَحَ فَإِذَا صَحَّ وَلَائِي لَكُمْ مَلَأَ أَبَالِي أَيُّ كَلْبٍ قَدْ نَبَحَ (1) و اعتراف نما به آنچه عبدالله بن مطرف در محضر مامون گفت: ما أقولُ في طينة عَجَنْتُ بِمَاءِ الرِّسَالَةِ وَغُرِسْتُ بِمَاءِ الْوَحْيِ هَلْ يُنْفَعُ مِنْهَا إِلَّا مِسْكُ الْهُدَى وَعَنْبُرُ التَّقَى (2)! بيت بیضُ الْوَجُوهِ كَرِيمَةٌ أَحْسَابُهُمْ سَمُّ الْأَنْوْفِ مِنَ الطَّرَازِ الْأَوَّلِ (3) اما مطلب مکتوم و مکتون که اظهار و ابراز آن بر داعی فرضی محتوم است اگر آقایان من توجه و التفاتی فرمایند و بر آنچه جسارت می شود خسارتی ندانند بلکه محض سداد و عین رشاد بفهمند پس عرض می شود: این امت بر دو قسم اند: اکثر ایشان عدداً عامند و اقل ایشان سادات و خاصه‌ند، اما سادات فرزندان پیغمبرند، اما سائرین اتباع و اشیا‌عند. بعبارة [آخری]: عوام فرقه اولیه چسبنده اند، اما فرقه ثانیه چکیده ای از خانواده رسالتند، و اجر رسالت و مزد پیغامبری جدّ امجد ایشان بر دو قسم منقسم شد: قسمی بر خداوند است که فردای قیامت بر حسب کرم خویش بذل و فضل نماید «إِنَّمَا يُوفَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (4)، قسمی در عهده ماها تابعین و محبّین ایشان است، و کریمه «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» (5) اقوی شاهد و برهان است، و لازمه

-
- 1- در مجمع البحرین 1/571 ماده (حمد) به بعض الافاضل نسبت داده شده، و در کتاب ادب الضیافة (معاصر) : 3 به ناظم آن، محمد بن ابی بکر، تصریح شده است.
 - 2- عیون اخبار الرضا علیه السلام 2/143 باب 40 ح 10، بحار الانوار 49/236 باب 17 ح 5.
 - 3- از اشعار حسن بن ثابت است و مرحوم مجلسی در بحار الانوار 51/273 همین بیت را متذکر شده و توضیحی از آن نیز بیان داشته است.
 - 4- زمزم: 10.
 - 5- شوری: 23.

در ذمّ اتکال به نسب و مدح حسب

محبت و موّدت ایشان همان بیانی است که مرحوم علامّه در وصیّت نامه خود فرمود و مکافات و مجازات آن هم در روز قیامت از نصوص کثیره معلوم است . اکنون بفرمایند این موّدت و محبّتی که مأمور به ماهاست و اجر رسالت حضرت رسول صلی الله علیه و آله است همانا به محض نسبت شماهاست که اقارب آن بزرگوارید و فرزندان پیغمبرید یا جهت دیگر دارد ؟ اگر به محض نسبت است پس باید ابولهب که نفرین کرده خداست و فرزند صلیبی عبدالمطلب است محترم و معزّز باشد ، و اتّفاق آراء تمام امت است که وی از اهل عذاب است .

در ذمّ اتکال به نسب و مدح حسب می گوئیم : آن سیّدی که فرزند پیغمبر است و تابع و مطیع امر و حکم آن سرور است آن وقت لازم المحبّته و واجب المودّة است ، پس حق و اجر حضرت رسول صلی الله علیه و آله الهوقتی اداء می شود که اطاعت فرزند روحانی او را کرده باشیم ، یعنی : دوست داشتن سیّدی که خود را فرزند رسول صلی الله علیه و آله می داند و مخالف امر و نهی او است بر خلاف میل خدا و سیّد انبیاء است . و بعضی از شعراء (1) گفته اند : لَعَمْرُكَ مَا الْإِنْسَانُ إِلَّا بِدِينِهِفَلَا تَتْرُكِ التَّقْوَى اتِّكَالاً عَلَى النَّسَبِ لَقَدْ رَفَعَ الْإِسْلَامُ سَلْمَانَ فَارِسَوْقَدْ وَضَعَ الشُّرْكَ الْقَرِيبَ (2) أَبَا لَهَبٍ إِذَا الْغُصْنُ لَمْ يُثْمِرْ وَإِنْ كَانَ شُعْبَةً مِنَ الثَّمَرَاتِ اعْتَدَهُ النَّاسُ فِي الْحَطَبِو مَلَخَصَ مَعْنَى شعر اخیر آن است : درخت بی ثمر غذای آتش است . پس بر این بیان بنگرید که حضرت علی بن الحسین علیهما السلام فرمودند : «خَلَقَ اللهُ الْجَنَّةَ لِمَنْ

-
- 1- اشعار از وزیر بزرگ شیعه و افتخار ادیبان ، کافی الکفاة صاحب بن عباد است . دو بیت اول آن را مرحوم محدث قمی در الکنی والالقباب 2/405 بیان داشته .
 - 2- در «کنی» : «الشریف» .

أَطَاعَهُ وَلَوْ كَانَ عَبْدًا حَبَشِيًّا وَخَلَقَ النَّارَ لِمَنْ عَصَاهُ وَلَوْ كَانَ سَيِّدًا قُرَشِيًّا» (1). وقال الله تعالى: «فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ» (2) . و شاعری گفته است: قطع نظر کنید زفرزند ناخلفعضوی که فاسد است سزایش بریدن استپس عضوی که فاسد باشد و موجب فساد اعضاء دیگر گردید ناچار او را باید برید . پس مضمون آیه « مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ » (3) کجا می رود؟! بیت اگر خدای نباشد زبنده ای خوشنودشفاعت همه پیغمبران ندارد سودیعنی: وای بر آن سیّد ناخلف فاسق العملی که عاقّ این بزرگوار شود، و به واسطه اغترار این نسبت، جدّ امجد خویش را فردای قیامت خجل و شرمسار خواهد، و این حدیث راست است که فرمودند: «هر سبب و نسبی منقطع می شود در روز قیامت مگر سبب و نسب من» (4)، اما معصیت و نافرمانی قطع می نماید اسباب و انساب را چنانکه آیه شریفه شاهد است: «فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ» 5. پس عرض می کنم: فَيَا سَاكِنِي أَكْنَافِ طَيِّبَةَ كُلِّكُمْ إِلَى الْقَلْبِ مِنْ أَجْلِ الْحَبِيبِ حَبِيبِخِلاصه معنی شعر این است که: شماها سادات به جهت این کسوت سیادت است [که] در نزد این فرقه حقّه امامیه احترام دارید، اگر این کسوت و نسبت را از شماها بردارند

1- المناقب 4/151 فصل فی زهده علیه السلام، بحار الانوار 46/82 باب 5.

2- مؤمنون: 101.

3- بقره: 255.

4- المناقب 3/345، نهج الحق: 253، كشف اليقين: 192، كشف الغمة 1/30، عوالی اللالی 1/302 المسلك الاول ح 1، العمدة: 299، الصراط المستقیم 1/229 به نقل از مرزبانی.

مانند سائرین در درکات سجّین در صورتی که گناه کار باشید معذّب و معاقب می شوید . وَاللّٰهُ فُرْتُمْ السِّيَادَةَ وَالْأَصَالََةَ بِأَسْرِهِا ، و اگر نه علماء این امت که بالنسبة به شماها رعیت اند به جهت نسبت روحانی مقدّمند چنانکه ابوالفتح موصلی که پدرش غلام رومی بوده گفته است : فَإِنَّ أَصْحَابَ بِلَا نَسَبٍ عَلِمُوا فِي الْوَرَى نَسَبِي (1) اگر من نسب ندارم علم من نسب من است . و ایضاً گفته شده است : إِنَّ الْفَتَى مَنْ يَقُولُ هَا أَنَا ذَالِيسَ الْفَتَى مَنْ يَقُولُ كَانَ أَبِي 2 پس به طریق قطع و یقین نسبت معنویّه روحانیّه از نسبت صُوری اشرف است چنانکه روح از جسد الطّف . پس پرهیزید و بترسید از اینکه اسامی شریفه شما را از جریده ذوی القربی و آل و اهل البیت محو نمایند و بفرمایند : شما اقارب و اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله نیستید ! ***

1- . خطیب بغدادی در تاریخ بغداد 11/31 شعر را به عثمان بن جنی نسبت داده که وی همان ابوالفتح موصلی نحوی لغوی صاحب «سر صناعة الاعراب» و جز آن می باشد . همچنین رجوع شود به : البداية والنهاية 11/379 .

احتجاج مرحوم علامه با سید ناصبی

اشعار ابوحنیفه در مدح ذریه طاهره

احتجاج مرحوم علامه با سید ناصبیمرحوم سید جید قاضی نورالله شوشتری (1) از مرحوم علامه اعلی الله مقامه (2) نقل فرموده است که : در محضر سلطان محمد خدا بنده با سید موصلی سنی احتجاج فرمود ، یعنی آن ناسید سؤال کرد : به چه دلیل صلوات بر غیر رسول (ص) جاز است ؟ علامه فرمود : « الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِلَيْهِ رَاجِعُونَ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ » (3) سید ناصبی سؤال کرد : چه مصیبتی به ایشان رسید ؟ فرمودند : مصیبتی اعظم از این نمی شود که مانند تو فرزندی دارند که بعضی از منافقین را بروی ترجیح می دهی ! پس سلطان و حاضرین خندیدند . و بعضی از فضلاء این دو بیت را خوش گفته اند : إِذِ الْعَلَوِيُّ تَابَعَ نَاصِبِيًّا مَذْهَبِهِ (4) فَمَا هُوَ مِنْ أَبِيهِ وَكَانَ الْكَلْبُ خَيْرًا مِنْهُ طَبْعًا لِأَنَّ الْكَلْبَ طَبِيعُ أَبِيهِ فِيهِ (5) پس راضی نشوید اعمال قبیحه صادره از شما ، ماها ، رعایا را منصرف و منحرف از سیادت کریمه و نجابت عظیمه نبویه نماید .

اشعار ابوحنیفه در مدح ذریه طاهره اگر چنین است مودت شماها لازم نیست و حقی بر ما ندارید بلکه خلاف آن مأمور به ما بندگان است ، و الا این امت را عقیده از ابوحنیفه معروف زیاده است که گفت : حُبُّ الْيَهُودِ لِأَنَّ مُوسَى ظَاهِرٌ وَوَلَاهُمْ لَيْتَنِي أَخِيهِ بَادٍ وَإِمَامُهُمْ مِنْ نَسْلِ هَارُونَ الْأُولِيِّهِمْ أَفْتَدَوْا وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ وَكَذَا النَّصَارَى يُكْرِمُونَ مُحِبِّهِمْ لِمَسِّ يَجْهِمُ نَجْرًا مِنَ الْأَعْوَادِ فَمَتَى يُوَالِي (6) آلَ أَحْمَدَ مُسْلِمٌ قَتَلُوهُ أَوْ سَمُوهُ بِالْإِلْحَادِ لَمْ يَحْفَظُوا حَقَّ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ فِي آلِهِ وَاللَّهُ بِالْمِرْصَادِ (7) خلاصه ، ارتباط و انتساب سادات به سید کائنات صلی الله علیه و آله یا به جهت ارث نسب است یا به واسطه کمالات معنوی است ، معنی اول که مقلقی (8) شد اولویت علمی و عملی باید خواست . پس گفته می شود : بعضی از ارحام و اقارب حضرت رسول صلی الله علیه و آله از بعضی دیگر از جهت علوم و حکم و معارف دینی بهترند و بهترند ، و از این راه مرتبط اند با آن جناب صلی الله علیه و آله ، و با خداوند سبحان ، و این ارتباط از برای غیر سادات هم جائز است ، یعنی هر کس آن بزرگوار را متابعت نمود فی الحقیقه به ساحت نبوی صلی الله علیه و آله قرب معنوی دارد و محبوب خداست کما قال الله تعالی « فَأَتَّبِعُونِي يُحِبِّبْكُمْ اللَّهُ » 9 و هر يك از سادات متابعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله را نمود از برای او دو اجر است و معنی تبعیت آن جناب صلی الله علیه و آله و آلهامثال امر و حکم امام زمان اوست .

1- مجالس المؤمنین 2/571 _ 572 .

2- قواعد الاحکام 1/117 .

3- بقره : 156 _ 157 .

4- در قواعد : « لمذهبه » .

5- در نقل صافی : یوال .

6- در منابع قدیمه موجود ، اشعار را نیافتیم ، از معاصرین دانشمند معظم شیخ لطف الله صافی این اشعار را در مجموعه الرسائل 2/259 منسوب به ابوحنیفه نقل کرده است .

7- کذا ، ظاهراً « ملغی » صحیح است .

جهات افضلیت حضرت عبدالعظیم علیه السلام بر سادات دیگر

[جهات افضلیت حضرت عبدالعظیم علیه السلام بر سادات دیگر] پس از این جهت از تمام سادات افضل است ، از ایشان که افضل شد به طریق اولی از

دیگران افضل خواهد بود، حتی از علماء و کملین و اخیار و ابرار از ائمت مرحومه؛ از آنکه مناط علم و عمل است، و چون کمال علم و عمل در او موجود شد چیزی که علاوه دارد این سید تصحیح نسبت کرده است و فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله است ظاهراً و باطناً. لهذا حضرت امامزاده عبدالعظیم بن عبدالله حسنی علیه السلام افضل و اکمل از تمام سادات و کافه رعایاست و کسی به مقام او نمی رسد به جهات کثیره: یکی از آنها علوم و اسرار و معارفی است که از چند نفر از ائمه هدی علیهم السلام به وی القاء و افاضه گردیده، و معلوم است حضرت عبدالعظیم علیه السلام استحقاق و استعداد آن علوم و اسرار را داشته است که در خلوت مستفیض و بهره مند شد. و یکی دیگر کتمان اسرار آن سید جلیل الشان است از آنکه سائرین از سادات این استطاعت را نداشتند و نمی توانستند کتمان مفاخر و مآثر و اسرار و آثار ایشان را بنمایند، لهذا خونها و مالهایشان در معرض تلف شد به نحوی که ذکر می شود. و یکی دیگر تقیه از خلفاء جور بود که به فرمایش ائمه هدی علیهم السلام و مذهب ایشان باید متحمل تألمات (1) بشوند، و حضرت عبدالعظیم علیه السلام کمال تقیه را فرمود، و مانند سائرین از سادات از زیدیه و غیرهم خروج به سیف نمود، چنانکه بعضی از امامان به حکمتهائی که می دانستند هجرت از وطن کردند، و انواع ظلم ظالمین را متحمل شدند، حضرت عبدالعظیم علیه السلام نیز تحمل کرده به امر و فرمان امامان از مولد و مسکن خود هجرت فرمود و اتقاء نفوس زکیه و دماء سادات و دوستان ایشان را کرد، و مردم را به تقیه امر می فرمود و تحذیر و تخویف از خروج به سیف می کرد. پس آن بزرگوار توسط لیل به ائمه طاهرین و تشبث به جبل المتین و کتاب مبین نمود. و جهت کلی اولویت و افضلیت حضرت عبدالعظیم در آن زمان که زمان خوف و تقیه بود بر سادات دیگر از بنی الحسن و اظهار مرحمت امام علیه السلام به وی قبول تقیه و کتمان سر و تاسی به ایشان بوده است.

و هر قدر امام زمان بعضی از سادات را که معروف به «دعات» بودند و مردم را دعوت به امامت زید بن علی بن الحسین (ع) می کردند منع فرمود برای علمی که به عواقب امور داشت التفاتی نمودند و کشته شدند . و بیاید اخباری که دلالت بر رقت و ترحیم ائمه طاهرین علیهم السلام بر سادات دعات مقتولین و اندوه و تحسری که بر قتل ایشان داشتند و مؤونه ای که برای عیالشان مقرر داشتند . و یکی دیگر عمل و زهد و ورع و تقوی است که از حضرت عبدالعظیم علیه السلام در سرّ و علانیه که کتمان اسرار و تقیّه از آثار آن است ، یعنی چه عالمی است که حاوی علوم کثیره است لیکن اثری در وی ندارد و عملی نمی کند اما حضرت عبدالعظیم علیه السلام بر آنچه عالم بود عمل کرد ، و به جهت عمل آن جناب این همه آثار و انوار از مزار خیریه اش ظاهر است . پس ربط معنوی و قرب روحانی به نحوی که حضرت عبدالعظیم علیه السلام غیر از نسبت سیادت که به رسول اکرم صلی الله علیه و آله دارد سائرین از سادات ندارند . بلکه می گوئیم : معنی سیادت تصحیح این نسبت است و اتصال و ارتباط به آن بزرگوار معنی . علاوه از تمام آنها نشر احکام و تعلیم علوم و تکمیل نفوس و تنویر قلبی است که از شیعیان و موالیان ری فرمود که بعثت انبیاء و بندگان خاصّ خدا برای همین بود ، و چه بسیار از علماء کردارشان به اغراض نفسانیّه است و ارشادشان مرضیّ خدا و رسول صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین نیست ، اما حضرت عبدالعظیم علیه السلام کردار و گفتار ، افعال و اقوال وی _ بر حسب احادیث صحیحه آتیه _ مرضیّ خدا و رسول صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام بوده است ، و از حسن سعی آن سیّد جلیل جهّال از ساکنین این حدود به شاهراه هدایت رسیدند و از تیه ضلالت و گمراهی برآمدند ، و نتیجه علم و عمل و میل خاطر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله هم همین است .

حکایت اول

مکالمه کمیت شاعر اسدی با فرزدق شاعر

پس خوب است که سادات و بنی فاطمه ای که معاصرین زمان ما هستند و افتخار این امت به و اسطه وجود ایشان است احوال و افعال حضرت عبدالعظیم علیه السلام را سرمشق قرار داده به همان نهج و طریق مشی نمایند. و دانستن حالات آن سید کریم منوط است به مطالعه این کتاب، و خوش است برای اطلاع بعضی از اهل خبر و فضل و هنر، در تجلیل ذریه حضرت خیر البشر صلی الله علیه و آله سه حکایت که منظور نظر است بنویسم:

حکایت اول: مکالمه کمیت شاعر اسدی با فرزدق شاعر ابوالحسن علی بن الحسین مسعودی در کتاب «مروج الذهب» (1) در باب عصبیت بین طایفه نزاریه و یمانیه نوشته است: کمیت شاعر اسدی که در تشیع و محبت آل رسول صلی الله علیه و آله از اقربان زمان ممتاز بود در بصره، فرزدق شاعر که مکتبی به ابوفراس و موسوم به همام است ملاقات نمود و گفت: ای ابوفراس! من پسر برادر توام، و نسبت خود را به وی ذکر کرد. فرزدق گفت: راست می گوئی، چه حاجت داری؟ کمیت گفت: چون تو شیخ قبیله مضر و شاعر ایشانی چند بیتی بر زبان من جاری شده است، می خواهم بر تو عرضه دارم اگر خوش گفته ام بگو افشا و اشاعه کنم و اگر بد گفته ام امر کن تا ستر نمایم. فرزدق گفت: ای پسر برادر! من شعر را دوست دارم به قدر عقل تو فهات را شنیدم ما قُلْتَ. پس کمیت فرمود: طَرِبْتُ وَمَا شَوْقِي إِلَى الْبَيْضِ أَطْرِبُولا لِعِبَاءِ مَنِّي وَذُو الشَّيْبِ يَلْعَبُيعْنِي: به طرب آمدم و شوق ندارم به بازی کردن به نیزه و شمشیر، و سزاوار نیست مرد کهن سال بازی کند. فرزدق گفت: چه می خواهی و به چه میل داری؟ کمیت گفت: وَلَمْ يَلْهِنِي دَارٌ وَلَا رَسْمٌ مَنَزَلُولَمْ يَتَطَرَّبْنِي بَنَانٌ مُخَصَّبٌحاصل معنی آنکه: مرا میل به خانه و منزل و انگشتان به حنا خضاب شده، به طرب نمی آورد و شاغل نگردد و میل به آنها ندارم.

1- همچنین رجوع کنید به: امالی شریف مرتضی 1/48 چاپ کتابخانه مرعشی، الغدير 2/184 و 189، الدرجات الرفیعة: 564، تاریخ مدینه دمشق 50/233، الهاشمیات: 25.

فرزدق گفت: پس چه تو را به طرب می آورد و مایل هستی؟ کمیت گفت: وَلَا- اَنَا مِمَّنْ يَزْجُرُ الطَّيْرُ هَمَّهَا صَاحُ غُرَابٍ أَمْ تَعَرَّضَ ثَعْلَبٌ وَلَا السَّانِحَاتُ الْبَارِحَاتُ عَشِيَّةَ أَفْرَ سَلِيمِ الْقُرْنِ أَمْ فَرَّ أَعْضَبُ (1) یعنی: مرا از تطیّرات از صیحه زدن کلاغ و گذشتن روباه و عبور آهوان شاخ دار و غیره که هر يك تطیّرات خاصه است بین اعراب، میل و رغبتی نیست و مانع از میل منظور من نمی شود. فرزدق گفت: احسنت! پس چه خواسته ای؟ کمیت گفت: وَلَكِنْ إِلَى أَهْلِ الْفَضَائِلِ وَالنُّهْيِ وَخَيْرِ بَنِي حَوَاءَ وَالْخَيْرِ يُطَلَّبُ عِنْدِي: آنچه طرب و وجد و عیش و رغبت من است از دوستی به اهل علم و فضل و عقل است از بهترین اولاد حواء علیها السلام، و هر خیری مطلوب است. فرزدق گفت: آنها کیانند؟ کمیت گفت: إِلَى النَّفْرِ الْبَيْضِ الَّذِينَ بِحُبِّهِمْ إِلَى اللَّهِ فِيمَا نَالَنِي أَنْتَقَرُّ بِعِينِي: آنها کسانی هستند که به دوستی ایشان به خداوند تقرب می جویم. فرزدق گفت: مرا به راحت بینداز، این طایفه کیانند؟ کمیت فرمود: بَنِي هَاشِمٍ رَهْطُ النَّبِيِّ وَأَتْبَاعِهِمْ وَلَهُمْ مِرَارًا وَأَعْضَبُ عِنْدِي: ایشان بنی هاشم اند که من به رضاء ایشان راضی و به غضب ایشان در غضب می باشم. پس فرزدق گفت: يَا بُنَيَّ! أَصَدَّبْتَ وَأَحْسَدْتَ إِذْ عَدَلْتَ عَنِ الرَّعَائِفِ وَالْأَوْبَاشِ إِذَا لَا يُطْرَدُ

1- و در نسخه ای: «مَرَّ» که بمعنی مرور است، دیده ام. (حاشیه مؤلف رحمه الله).

سَهْمُكَ وَلَا يَكْذِبُ قَوْلُكَ ، ثُمَّ مَرَّ فِيهَا وَأُظْهِرَ وَكِدَ الْأَعْدَاءُ فَأَنْتَ _ وَاللَّهِ _ أَشَدَّ عَرُّ مَنْ بَقِيَ . چون فرزندق از اشعار کمیت تحسین و تصدیق نمود در مدینه خدمت اباجعفر امام محمد باقر علیه السلام رسید ، پس شبی خدمت آن بزرگوار شرفیاب شد و قصیده میمیه اش را که بعضی از آن در باب مراثی «بحار الانوار» (1) مذکور است خواند ، چون به این بیت رسید : وَقْتِيلِ بِالطَّفِّ غُودِرَ مِنْهُمْ مَبِينَ غَوْغَا أُمِيَّةٍ (2) وَطُغَامِكِه اشاره به شهادت جد بزرگوارش بود بسیار گریست و فرمود : ای کمیت ! اگر مالی داشتیم به تو عطا می نمودم اما از برای توست آنچه رسول الله صلی الله علیه و آله به حسان بن ثابت فرمود : «لَا زِلْتَ (3) مُؤَيِّدًا بِرُوحِ الْقُدُسِ» بعد از آن به خدمت عبدالله بن حسن بن حسن بن علی علیهم السلام رسید و قصیده اش را خواند ، پس عبدالله فرمود : يَا أَبَا الْمُسْتَهْلِ ! مرا باغی است چهار هزار دینار خریده ام آن را به تو بخشیدم ، و این است قباله آن ، و جمعی را شاهد گرفت بر این عطا . کمیت گفت : بایی أَنْتَ وَأُمِّي ! اگر شعری از برای غیر شما بگویم برای مال دنیاست اما برای شما لِوَجْهِ اللَّهِ است و من این باغ را نمی خواهم . پس کمیت آن قباله را گرفت و رفت به جهت الحاح و اصراری که عبدالله بن حسن فرمود ، بعد از چند روز دیگر آمد خدمت عبدالله با همان قباله و استدعا نمود که استرداد کند آن باغ را . پس آن قباله را گذارد به حضور آن جناب ، نگرفت و رفت . لیکن عبدالله بن معاویه بن عبدالله جعفر طیار با چهار نفر از غلامانش رفتند به خانه های بنی هاشم و جامه ای هم با خود برداشتند و می گفتند : کمیت شما را مدح کرده است در زمانی که مردم از اظهار فضایل شما ساکت و صامت اند و خونس را در این راه بذل

-
- 1- بحار الانوار 37/150 ، نیز رجوع کنید به : بحار 21/388 ، الخلاف شیخ طوسی 1/473 ، خصائص الائمة : 42 ، شرح اصول کافی ملا صالح مازندرانی 12/286 .
 - 2- در چاپ سنگی : أمة .
 - 3- در بعضی نقلها : لا تزال .

کرده، خوب است وی را جزاء دهید به قدر مقدور. پس بنی هاشم از دنانیر و دراهم می ریختند به جامه عبدالله حتی زنهای هاشمیات حلی و حلل زر و زیور خودشان را می دادند تا قریب به صد هزار درهم شد، آنگاه به نزد کمیت آمد و فرمود: ماها بنی هاشم در دولت دشمنان هستیم و حالت ما بر مغلوبیت و مظلومیت است و این اموال قلیله که از رجال و نساء هاشمیین و هاشمیات است جمع نموده ایم از آن در حوائج دنیویّه ات استعانت جوی. کمیت عرض کرد: بآبی اَنْتَ وَاُمّی! بسیار مرحمت فرمودید و لکن مدح من برای دنیا نبوده است قیمتی در عوض این خدمت نمی خواهم، هر يك از دینار و درهم و حلل نفسیه را به اهلش برسانید. پس به هر حيله ای عبدالله سعی کرد کمیت قبول نمود، عبدالله فرمود: حال که اباہ کردی از قبول کردن مبادا بعد از این بگوئی قصیده ای که در آن تعصب کرده باشی و مبادا فتنه ای حادث شود. آنگاه قصیده دیگر در مدح ایشان گفت بسیار طولانی و فضائل بنی نزار را ذکر کرد و تعریض بر اهل یمن نمود، و اول قصیده اش این است: **أَلَا حَيَّيْتِ عَنَّا يَا مَدِينَا وَهَلْ بَأْسٌ يَقُولُ سَلَّمِينَا (1)** لَنَا قَمَرُ السَّمَاءِ وَكُلُّ نَجْمٍ شِيرٌ إِلَيْهِ أَيْدِي الْمُهْتَدِينَا وَجَدْتُ أُمَّةً إِذْ سَمَى نَزَاراً (2) وَأَسْكَنَهُمْ بِمَكَّةَ قَاطِبِينَا لَنَا جَعَلَ الْمَكَارِمَ خَالِصَاتٍ لِّلنَّاسِ الْقَفَا وَلَنَا الْجَبِينَا وَمَا ضُرِبَتْ هَجَائِنُ مِنْ نَزَارٍ فَوَالِجٍ مِنْ فُحُولِ الْأَعْجَمِينَا وَمَا حَمَلُوا الْحَمِيرَ عَلَى عَتَا قَطْعَمَةً لِيَبْلُغُوا مُبَلِّغِينَا فَمَا وَجَدْتُ بَنِي نَزَارٍ عَالِيَةً أَسْوَدِينَ وَأَحْمَرِينَا (3)

1- در الغدير 4/188: وهل ناس تقول مسلمينا.

2- شريف مرتضى در تنزيه الانبياء: 114 اين مصرع را چنين ذكر کرده: رأيت الله إذا سمى نزاراً. بنا بر آنچه در متن آمده وزن اشكال دارد.

3- شرح الاخبار قاضی نعمان 2/4، الصراط المستقيم 1/60، الغدير 2/188 و 194، فقط بيت اول يا دو بيت را ذکر کرده اند. مرحوم امینی تصریح کرده که اشعار 300 بيت است. وزن مصراع اول از بيت اخير نیز خالی از اشكال نیست و ظاهراً کلمه ای جا افتاده است.

حکایت دوم

مکالمه سید حمیری با جعفر بن عقیان طائی

و دعبل خزاعی قصیده ای در مدح یماتیّه و ردّ آن گفت ، اوله : أفيقي من ملامك يا طعينا (1) . . الى آخره .

حکایت دوم : مکالمه سید حمیری با جعفر بن عقیان طائیدر کتاب مستطاب «امالی ابن السّنیخ» (2) طاب ثراهما محکّی است از راوی ، و حاکی آن از دو سیّد : سیّد اسماعیل حمیری ابن محمّد و جعفر بن عقیان طائی که هر دو شاعر مخلص آل محمّد صلی الله علیه و آله بودند که یکدیگر را ملاقات کردند ، پس سیّد فرمود به جعفر بن عقیان : ويحك ! آیا برای آل محمّد صلی الله علیه و آله این طور شعر می گوئی ؟ ! آنگاه شعر جعفر را خواند : ما بال بيئكم يحزب سة قفوهو ثيابكم من اذذل الاثوابيعنى : چه شده است که خانه های شما _ ای آل رسول صلی الله علیه و آله _ باید خراب و بی سقف باشد و جامه های شما هم پست ترین جامه ها باشد ؟ ! جعفر بن عقیان عذر خواست از سیّد که زیاده بر این مرا استعدادی نیست . گفت : اگر نمی توانی مدح کنی سکوت بهتر است ، آیا رواست آل محمّد صلی الله علیه و آله را بدین گونه وصف نمایند ؟ لیکن من عذر می خواهم از جانب تو که طبع و منتهای علم تو این است ، اما من در مدح خودم عار اشعار تو را برمی دارم ، و این ابیات را سیّد خواند : أقسم بالله و آلايهو المرء عما قال مسؤل إن علي بن أبي طالبعلي التقي والبّر مجبول وإنه كان الإمام الذي له على الأمة تفضيل يقول بالحق ويعنى بهولا تلّهيه الأباطيل كان إذ الحزب مرتها القنا (3) وأحجمت عنها البهاليل يمشى إلى القرن وفي كفها بيض ماضى الحد مصقول مشى الغفرنانير أشبالها برة للقنص الفيل ذاك الذي سلم في ليلة عليه ميكال وجبريل ميكال في ألف وجبريل في ألف ويتلوهم إسرافيل ليدّة بدر مددا أنزلوا كائهم طيرا أبابيل فسلموا لهما أتوا حذوه وذلك أعظام وتبجيلس سيّد فرمود : ای جعفر ! چنین مدح می نمایند اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله را ، این شعر تو از برای اهل خیانت و ضعف است . پس جعفر برخاست و سر سیّد را بوسید و گفت : ای ابا هاشم ! تو به منزله رأسی و ما به منزله ذنب . و در احوال سیّد اسماعیل گفته اند : أكثر الناس شعراً (4) . و اغلب اشعار سیّد در فضائل خانواده رسالت صلی الله علیه و آله بود و ابوالفرج اصفهانی در کتاب «اغنية الاغانى» اشعار سیّد را بسیار نقل کرده است .

1- ادامه آن : كفاك اللوم مرّ الأربعينا . در چاپ سنگی «ملائك» و «طغينا» ضبط شده بود ، ما آنرا مانند نقل مرحوم امینی در الغدير 3/383 آورديم . در الغدير 2/372 «طعينا» ضبط شده ، در تاريخ بغداد 12/78 تصريح می کند که این اشعار حدود ششصد بیت می باشد .

2- امالی شيخ طوسی : 198 ، همچنين رجوع شود به : الغدير 2/268 ، بشارة المصطفى : 94 .

3- در چاپ سنگی «ارثها الفتى» خوانده می شود . آنرا مطابق نقل امالی درج کردیم .

4- علامه امینی در الغدير 2/237 می فرماید : كان السيد في مقدمي المكثرين المجيدين وأحد الشعراء الثلاثة الذين عدوا أكثر الناس شعراً في الجاهلية والاسلام ، وهم السيد وشار وأبو العتاهية . قال أبو الفرج : لا يعلم أن أحداً قدر على تحصيل شعر أحد منهم أجمع .

حکایت سوم

در خواب دیدن ابن نما حضرت امیر علیه السلام را

حکایت سوم: در خواب دیدن ابن نما حضرت امیر علیه السلام را [یکی از علماء خوارزم نذر کرد در زمان بنی عباس به زیارت بیت الله مشرف شود، چون به قنطره نیل رسید _ و آن جسر بزرگی بود _ صبر نمود، جعفر بن محمد بن نما _ تغمده الله بغفرانه _ حضرت امیر علیه السلام را در خواب دید فرمود: عالم خوارزم به این بلاد آمده است

و می خواهد از جسر عبور کند، بفرست یکی از تلامذه خود را بسوی او، تا این شعرها را بر او بخواند و او را قسم دهد و بشنوند و جواب بخواهد، و آن اشعار این است: إِذَا اخْتَلَفْتُ فِي الدِّينِ سَبْعُونَ فِرْقَةً وَنَيْفَ كَمَا [قد] جَاءَ فِي وَاضِحِ النَّقْلِ أَفَى الْفِرْقَةِ النَّاجِينَ آلَ مُحَمَّدٍ أَمْ الْفِرْقَةِ الْهَالِكِ أَيُّهُمَا قُلْ لِي (1) یعنی: در وقتی که اختلاف در دین شد و این امت هفتاد فرقه علاوه شدند آیا آل محمد صلی الله علیه و آله در فرقه ناجین اند یا در فرقه هالکین اند؟ بگو برای من. از آنکه فرمودند: تمام این فرق هالکند الا یک فرقه ناجیه، آیا آل رسول صلی الله علیه و آله در کدام فرقه اند؟ چون شاگرد ابن نماء جلی آمد و بر وی این دو شعر را خواند فکر کرده مراجعت کرد، و گفت: حج اصالة واجب نیست بلکه بالعرض نذر شده است، پس آن رسول این بیت خواند: فَإِنْ قُلْتَ هَلَاكًا كَفَرْتَ وَإِنْ تَقُلْنَا جَاءَةً فَلِمَ قَدَّمْتَ غَيْرَهُمْ قُلْ لِي يعني: اگر می گویی آل محمد صلی الله علیه و آله در فرقه هالکه اند کافر می شوی، و اگر می گویی فرقه ناجیه اند، چرا غیر ایشان را مقدم می داری؟ بگو از برای من. پس آل محمد علیهم السلام اساطین فرقه ناجیه حقه اند، و تشیید دین ماها به واسطه و رابطه ایشان است. پس در خاتمه فضایل سادات این قصیده را که در علو مقامات ایشان یکی از ستیان گفته است بنویسم: لِأَلِ الْبَيْتِ عِزٌّ لَا يَزُولُ وَفَضْلٌ لَا تُحِيطُ بِهِ الْعُقُولُ وَاجْلَالٌ وَمَجْدٌ قَدْ تَسَامِيَوْا فَضْلًا مَا لِغَايَتِهِ وَصُورٌ وَفِي التَّنْزِيلِ بِالتَّطَهْرِ خُصُوصًا وَمَدْحَتُهُمْ بِهَا شَهَادَةُ الرَّسُولِ لَهُمْ عِزٌّ وَسُلْطَنَةٌ وَجَاهُودًا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ الْقَبُولُ سَبْعُونَ فِي الْأَعَادِي فَاتَّكَاتُوسَةً طَوَّتُهُمْ لَهَا رُغْبٌ مَهُولٌ بُدُورُ الدِّينِ مَهْمَا قَدْ تَحَلَّتْ كَادُ الشَّمسِ مِنْ حَجَلٍ تَرُولُ زَكُوا أَصْلًا بِنَسَبِهِمْ وَلَكِنْ طَيْبُ الْفَرْعِ مَا طَابَتْ أَصُولُ وَكَيْفَ الْقَوْلُ فِي قَوْمِ أَبُوهُمَلَّةَ جَبْرِيلُ فِي الدُّنْيَا رَسُولٌ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ أَحْسَى نِكَالًا وَلِي فِي حُبِّهِمْ بَاعٌ طَوِيلُ الْبَيْتِ عَظِيمَةٌ الْمِقْدَارِ مِنْهُمْ وَإِنِّي فِي مُحَبَّتِهَا دَخِيلٌ هِيَ النَّبِيُّ الْعُظْمَى وَتُدْعِي فِطَامَةً إِذَا هُمْ يَجُولُ عَلَى كُلِّ الْوَرَى فَضَّةٌ لَمْ يِعْرَمَالِيهِ الْغَيْرُ لَيْسَ لَهُ سَبِيلٌ فَاِمْدَادَاتُهَا فِي الْكُونَ عَمَّوَلِي مِنْهَا بِهَا حَظٌّ جَزِيلٌ عَلَيْكَ بِهَا إِذَا مَا اشْتَدَّ كَرْبُكَ الرَّدَا خَطْبٌ جَلِيلٌ فَاتِي كَلَّمَا عَظُمَتْ خُطُوبُ آلِ الْكَرْبِ عَنِّي لَا يَحُولُ وَنَاصِحَةٌ لِي الزَّمَانُ وَرَاشٌ نَبْلًا وَرَامَ بِهِ عَلَى ضِدِّ عَنِي يَصُولُ أَوْمٌ رَحَابَهَا فَيَزُولُ مَا بِيُوَأْتِي مَا بِهِ يَشْفِي الْعَلِيلُ وَلَيْسَ لِفَضْلِهَا (2) وَلَكِنْ مَدْحُ جَنَابِهَا يُرْجَى الْقَبُولُ وَلَوْ أَنِّي مَلَأْتُ الْكُونَ مَدْحًا لَكُنْتُ مُقْصِرًا فِيمَا أَقُولُ وَلَكِنِّي رَأَيْتُ عَرُوسَ فِكْرٍ لَا فُئْدَةَ الْأَفَاضِلِ سَتَّ تَمِيلُ تَحَاكِي الشَّمْسِ مَهْمَا قَدْ تَبَدَّلَتْ نُوْتُرِي بِالْقَنَا مَهْمَا تَمِيلُ وَتَكْشِفُ عَن لِيَامٍ مُخَدَّرَاتٍ مَقْنَعَةً وَلَيْسَ لَهَا وَصُولٌ وَتَفْصَحُ عَن صَمِيرِ الْقَوْلِ مَهْمَا تَحَاوَلُهُ بِأَدْعُ مَا تَقُولُ وَتُنْشِدُ مَدْحَ آلِ الْبَيْتِ جَهْرًا وَفِي كُلِّ الْعُلُومِ إِذَا تَجُولُ تَحْرُّ لَهَا الْمَسَامِعُ سَاجِدَاتٍ تَوَكَّرُ حَشِيَّةً مِنْهَا الْعُقُولُ لَهَا فِي مُعْضَدَاتِ الْعِلْمِ قَوْلُهُ الْآيَاتُ تَهْدِي وَالدَّلِيلُ لَهَا وَعَظْمُ يَدِيْبِ اللَّبِّ رُغْبًا وَيَحْتَوِي صَبُوهُ مِنْهُ الْمَمْلُوكُ إِذَا بِمَشَارِقِ الْأَنْوَارِ تُدْعِي فَحَسَّ بِكَ ذَلِكَ الذِّكْرُ الْجَمِيلُ فَقُلْتُ لَهَا وَقَدْ أَسِيرَتْ فُوَادِي وَجَسَدِي مِنْ مَحَبَّتِهَا نَحِيلٌ تَوَسَّلَ بِالنَّبِيِّ وَآلِ بَيْتِهِ سَعَى بِهِمْ يَكُونُ لَهُ الْقَبُولُ عَلَى خَيْرِ الْأَنَامِ وَآلِ بَيْتِهِ لَئِي اللهُ مَا هَبَّتْ شَمُولُو أَيْضًا مِنْ سَهِّ بَيْتِ أَشْيَانِ اسْت: هُمُ الْقَوْمُ مِنْ أَصْفَاءِهِمْ الْوُدَّ مُخْلِصَاتِ مَسْكَ فِي أَخْرَاهُ بِالسَّبَبِ الْأَقْوَى هُمُ الْقَوْمُ فَاقِ الْعَالَمِينَ مَنَاقِبًا مَحَاسِنُهُمْ تُحْكِي وَأَيَاتُهُمْ تُرَوِي مَوَالِيَهُمْ فَرَضَ وَحُبُّهُمْ هُدَى وَطَاعَتُهُمْ وُدٌّ وَوُدُّهُمْ تَقْوَى

1- اشعار با اختلافاتی لفظی، در خلاصه عبقات الانوار 4/30 منقول است.

2- وزن و معنا مغشوش است. کلمه ای مانند « حَدٌّ » پس از « لِفَضْلِهَا » مناسب است.

تخصیص : در خصوصیات اولاد رسول صلی الله علیه و آله

خصیصه اولی : در تصدیر سید هاشمی

تخصیص : در خصوصیات اولاد رسول صلی الله علیه و آله [و این بنده ده خصله و خصیصه که ظاهراً تعلق به سادات دارد می نویسد که بعضی از آن خصایص و خصایل را بر حسب معنی علماء دین و نیکان از اهل ایمان و یقین با ایشان اتحاد دارند ، و مراد داعی اتحاد و یک جهتی علماء و مؤمنین است در این عنوان با سادات ذوی الاحترام .

خصیصه اولی : در تصدیر سید هاشمی که مجلسی منعقد شود آیا صدارت آن مجلس اختصاص به سید علوی فاطمی دارد یا دیگران ؟ چون این فقره محل ابتلائی غالب از فریقین است شرح و کشف آن لازم است ، پس عرض می نمایم : مراد از صدر مجلس بر حسب عرف و عادت حالیه آن محلی است که شخص متصدّر توقّف (1) و برتری جوید و مقدم بر همه نشیند ، و حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله از برای خود در هیچ مجلس صدری قرار نداد بلکه وضع جلوس اصحاب بر حلقه بود و آن جناب صلی الله علیه و آله هم یکی از جلساء حلقه بودند تا امتیازی نباشد اگر چه هر محلی که می نشستند صدر بوده . و در حدیث است : «هر کس صدر مجلس بنشیند احمق است مگر آنکه سه چیز در او باشد : اول آنکه : هر چه پرسند جواب گوید . دوم آنکه : حق را بیان نماید و دیگران عاجز باشند . سوم آنکه : راهنمای برای اهلس باشد ، یا آنکه هر کس سؤال کند بتواند جود کند (2) .

1- کذا ، ظاهراً «تفوق» صحیح باشد .

2- کافی 1/17 کتاب العقل والجهل ضمن حدیث مفصل 12 ، مستدرک الوسائل 9/154 باب 146 ح 10533 ، بحار الانوار 1/141 باب 4 ح 29 .

حدیث مکارم الاخلاق

پس هر کس بر حسب نخوت و جاه و محض صدرنشینی عادت نماید، و این صفات ثلاثه یا یکی از آنها در وی نباشد سزاوار نیست به حالتش گذارند. و آنچه منظور داعی است بیان روایت است در تقدیم سیّد و عامی و تصدیر احدهما بر دیگری، و در این مقام دو روایت عرض می نماید که ظاهر آن دو روایت منافی و معارض است اما باطناً جمع به نحو صحیح می شود:

حدیث مکارم الاخلاق اما روایت اول در کتاب «مکارم الاخلاق» (1) مروی است از مفضل بن یونس که گفت: در منزل خود بودم که خادم من آمد و گفت: به در خانه مردی است مکتبی به ابی الحسن و موسوم به موسی بن جعفر است، گفتم: ای غلام! اگر راست می گوئی از این مزده آزادی. پس دویدم به درب خانه، خدمت آن جناب شرفیاب گردیدم. دیدم آن بزرگوار سواره ایستاده است. عرض کردم: پیاده شوید، چون پیاده گردیدند و داخل خانه شدند خواستم ایشان را به صدر مجلس خانه بنشانم. فرمودند: صاحب خانه سزاوارتر است به صدر خانه مگر آنکه در میان ایشان مردی از بنی هاشم بوده باشد. آنگاه حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام در صدر مجلس قرار گرفت. و از این حدیث عموم تقدیم هاشمی بر غیر هاشمی معلوم می شود. و از عموم حدیث «فَدُّمُوا قُرَيْشًا وَلَا تَتَّقَدُّمُوهُمْ» (2) نیز ظاهر است که در هیچ جهت تقدّم بر سادات که يك فرد آن تصدّر و تصدیر است جایز نیست.

1- مکارم الاخلاق: 148 فصل 3، بحار الانوار 63/422 باب 17 ذیل ح 37.

2- كشف الغمة 1/56، العمدة: 271 فصل 34، شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید 9/172، دعائم الاسلام 1/90، بحار الانوار 40/84 باب 91 و 85/66.

مقدم داشتن عمر بن الخطاب بر خود بنی هاشم را

در احترام امام علیه السلام به مرد عالمی که بر ناصبی غالب گردید

مقدم داشتن عمر بن الخطاب بر خود بنی هاشم راو عجب است از عمر بن الخطاب در وقتی که تعیین دیوان کرد اصحابش گفتند: خوب است اول اسم خودت را بنویسی و خود را مقدم داری، عمر در جواب گفت: من خدمت حضرت نبوی (ص) بودم که ابتداء به بنی هاشم فرمود در دادن عطایا، پس عمر هم به بنی هاشم و بنی عبدالمطلب و قریش بطناً بعد بطن به نحو ترتیب تدوین کرد و ابتداء از اولاد قریش که نصر بن کنانه است نمود و بعد به بنی هاشم و بنی مطلب و بنی عبد شمس و نوفل و عبدالعزی و بطون دیگر با ملاحظه الأقرب فالأقرب إلى رسول الله صلى الله عليه وآله، بعد از آن انصار، بعد از آن عرب بطبقاتهم، و بعد از آن عجم، و در کبر و صغر نیز ملاحظه طبقات اعراب را می کرد. و ابن خالویه نحوی عجب گفته است: إِذَا لَمْ يَكُنْ صَدْرُ الْمَجَالِسِ سَيِّدًا (1) فَلَا خَيْرَ فِي مَنْ صَدَّرْتَهُ الْمَجَالِسُ وَكَمْ قَائِلٍ قَالُوا رَأَيْتَكَ رَاجِلًا فَقُلْتُ لَهُمْ مِنْ أَجْلِ أَنَّكَ فَارِسٌ (2)

[در احترام امام علیه السلام به مرد عالمی که بر ناصبی غالب گردید] اما روایت دوم در «تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام» (3) و کتاب «احتجاج» (4) شیخ طوسی رحمه اللهم روی است که: مردی از فقهاء شیعه با بعضی از ناصبها تکلم در مذهب کرد و او را به دلیل و برهان ملزم نمود به نحوی که آن ناصبی مفتضح شده بر فضیحه حجّتش حاضرین

1- در نقل محدث قمی: «سید» به رفع، بنا بر این کلمه «صدر» باید منصوب خوانده شود به نصب خافض، یعنی: فی صدر المجلس سید. و این وجه بهتر بنظر می رسد.

2- الکنی والالقب 1/275.

3- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام: 351.

4- الاحتجاج 2/259.

خندیدند . پس بعد از چندی آن مرد فقیه بر حضرت امام علی النقی علیه السلام وارد شد ، و در صدر مجلس دست و وساده عظیمه ای بود ، لیکن امام علیه السلام در خارج آن وساده منصوبه نشسته بودند ، و جمعی از علویین و بنی هاشم در محضر آن جناب علیه السلام حضور داشتند . حضرت امام علی النقی علیه السلام برخواست و او را برد و بر آن وساده دست نشانید و تمام توجهاتش را به وی فرمود . پس بر اشراف و علویین حاضرین این تعظیم و تکریم صعب آمد ، بزرگ هاشمیین عرض کرد : یابن رسول الله ! چرا مرد عامی را ترجیح می دهی بر ماها بنی هاشم و طالبیین و عباسیین ؟ ! پس آن جناب علیه السلام فرمودند : « پرهیزید از اینکه بوده باشید از کسانی که خداوند فرموده است : « أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِّنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُمْ وَهُمْ مُّعْرِضُونَ » (1) . بعد فرمودند : « آیا راضی می شوید که کتاب خدا حکم و فاصل باشد ؟ » . گفتند : بلی . فرمودند : « آیا خدا نفرموده است : « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ » (2) الی قوله : « وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ » 3 ؟ پس عالم مؤمن راضی نشود بر احدی رفعت جوید مگر بر مؤمنی که عالم نباشد ، و آن که مؤمن است راضی نمی شود تقدّم و ترفع بر عالمی که اعلم از وی باشد ، و خداوند سبحان فرموده است : « يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ » 4 .

1- آل عمران : 23 .

2- مجادله : 11 .

ملخص معنی این آیه آن که : خداوند بلند می کند مؤمنین از شما را و کسانی که به ایشان علم داده شده است . « آیا خداوند رفعت را برای مؤمنین از علماء قرار داده است یا از برای خداوندان شرف و نسب ؟ ! و فرموده است : « هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ » (1) ، پس چرا منکر می شوید رفعت این مرد فقیه را ؟ و حال آن که خداوند او را رفعت داده است برای آن که فلان ناصبی را به حجت و برهانی که خداوند به وی تعلیم کرده الزام کرد . پس مردی از بنی عباس حاضر بود عرض کرد : یابن رسول الله ! این مرد را بر ما برگزیدی و نسب ما را پست کردی و این شخص عامی را بر ما ترجیح دادی ، و در صدر اسلام افضل را در شرف ، مقدم می داشتند بر مادون . آن بزرگوار علیه السلام فرمودند : « سبحان الله ! آیا عباس با ابی بکر بیعت نکرد و حال آنکه عباس بنی هاشم و ابی بکر تیمی بود ؟ ! آیا عبدالله بن عباس خادم عمر بن الخطاب نشد و عمر عدی بود و عبدالله هاشمی ؟ و چرا عمر در شوری کسانی که بسیار دور بودند از قریش داخل کرد و عباس که بسیار نزدیک بود داخل ننمود ؟ اگر برتری و رفعت بر اشرف و افضل لازم است پس چرا عباس این کار را کرد و عبدالله بن عباس چرا خادم عمر بن الخطاب شد و هر دو از پدر و پسر هاشمی بودند ؟ ! پس اگر آن فقره جائز است این فقره نیز جائز خواهد بود » (2) . پس از این خبر تصدیق و تقدیم عالم اگر چه سید علوی باشد معلوم می شود . و جمع بین آن دو خبر در کمال سهولت است چنانکه سابقاً اشاره شد که علماء اولاد روحانی حضرت ختمی مآب هستند ، و سادات اولاد جسمانی می باشند ، پس آنکه در مراتب ایمان و علم و عمل و ایقان کاملتر است البته بر حسب معنی به آن جناب از سائرین

1- زم: 9 .

2- از نحوه استدلال امام علیه السلام نسبت به عباسی معترض چنین بر می آید که وی از مخالفین یا متمایل به آنها بوده است ، والله اعلم

مقدم تر و نزدیکتر است، و هر آنکه دارای این هر دو مقام باشد هم من حیث الظاهر و من حیث المعنی تقدّم وی نیز ظاهر است، مگر آنکه آن فقره را از برای هر سیدی که هاشمی است اختصاص بدهیم بنابر روایت سابقه که مذکور شد، یعنی: هر کس سید است و صحّت سیادتش معلوم اگر چه عالم نباشد به محض نسبت باید در هر مجلسی مصدر بنشیند، یعنی جائز نیست کسی که عامی است بر وی مقدم بنشیند چه عالم و چه غیر عالم، پس سیره عموم از علماء و فقهاء و مجتهدین سابقین و لاحقین متقدمین و متأخرین منافی با این فقره خواهد بود، و عمل ایشان کلیّة حجّت است از برای ما رعایا و مقلّدین. و اگر تصدیر جایز نبود بر سید علوی باید خیار از علماء و محتاطین (1) از ایشان احتراز نمایند و در مجالس برتری نجویند، و آنچه حالا مرسوم و معلوم است بر خلاف آن. خلاصه این ناخوشی علاج خاصی دارد و از صدر اسلام تاکنون در غالب رؤسا مُزْمِن شده است و در مقام چاره وی بر نمی آیند. و در حدیث است: سلمان فارسی رحمه الله در مجلسی مصدر نشست. عمر بن الخطاب دست وی گرفت و کشید و گفت: مَنْ هَذَا الْعَجْمِيُّ الطَّمْطَمَانِيُّ الْمُتَّصِدِّرَ بَيْنَ النَّاسِ؟ یعنی: این عجمی که فصیح نیست در کلام چه شده است که بر همه مصدر نشسته است؟! جناب ختمی مآب صلی الله علیه و آله شنیدند و بر منبر برآمدند و فرمودند: « اذیت سلمان اذیت من است » (2). و فخر رازی سنّی می گوید: لا يجوز لأحدٍ - العالم والتمتقی - أن يجلس فوق العلوّی الأُمّی وأبيه الأُمّی لأنه أسوةٌ فی الدّین والاحتیاط سبیلٌ لا یضِلُّ صاحبُه ولا تُظلمُ سالكُه. پس: ابجد عشق بیاموز مگو از آب و جدکه در این راه مراتب به حسب یافته اند

1- در چاپ سنگی: محاطین.

2- قریب بدین مضمون است روایت اختصاص: 341 چاپ مکتبة الصدوق، الغارات 2/823، بحار الانوار 22/348 ح 64. در این حدیث لفظ « الطمطمانی » وارد نشده است.

خصیصه ثانیه : در استجابت دعاء اولاد ذریه طاهره

خصیصه ثانیه: در استجابت دعاء اولاد ذریه طاهره در « صحیفه رضویّه » (1) است مروی از حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله که فرمودند: « دُعَاءُ أَطْفَالِ ذُرِّيَّتِي مُسْتَجَابٌ مَا لَمْ يُقَارَفُوا الذُّنُوبَ » . و همین روایت را نیز سید علی بن طاوس طاب ثراه (2) ذکر کرده است از کتاب « ربیع الابرار » (3) زمخشری و قطب راوندی نیز در کتاب « خرائج و جرائح » ذکر می کند که : حضرت نبوی صلی الله علیه و آله فرمودند: « دعاء اطفال ذریه من مستجاب است مادامی که کسب گناهان نکند » . و این معنی در صورتی است که « یقارفوا » خوانده شود ، اما در نسخهای « یقاربوا » به باء دیده شده یعنی : مادامی که نزدیک به گناه نروند ، و معنی ثانی اشد و اکد است چنانکه از آیه « لَأَقْرَبَنَّ بِهَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ » (4) ، « وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ » (5) و نظائر آن ظاهر می شود . پس استجابت دعاء اطفال ذریه نبویه صلی الله علیه و آله خصله خاصه ای است از برای ایشان ، لهذا باید از دعاء و نفرینشان امیدوار و پرهیزکار شد و قضاء حاجات مهمه را از دعاء ایشان استدعاء کرد و التماس نمود ، از آنکه این فرقه را دو عصمت است : عصمت ذاتی و عصمت کسبی ، همانا طهارت مولد و پاکی طینتشان عصمتی است که از اجدادشان به طریق ارث داده شده است ، و در هیاکل شریفه ایشان قرار داده اند ، پس اگر بر عصمت ثانویه برقرار

1- صحیفه الرضا علیه السلام : 12 (ص 296 چاپ مؤسسه امام مهدی علیه السلام) .

2- المجتبی سید ابن طاوس : 20 به نقل از ربیع الابرار زمخشری ، مستدرک الوسائل 5/281 باب 62 ح 5856 .

3- ربیع الابرار 2/249 ، بحار الانوار 93/357 .

4- انعام : 19 .

5- انعام : 152 .

حکایت مجوسی

حکایت وزیر مؤلف

ماندند بعد از بلوغ همان نحوی که دعوتشان مقرون به اجابت می شد البته احتراز و اجتناب از گناهان ثمراتش استصحاب حالت سابقه صِغَر است .

[حکایت] چنانکه در کتب معتبره (1) دیده ام : حضرت رسول صلی الله علیه و آله در خواب فرمودند به مرد تاجری : به فلان شخص مجوسی بگو دعاء در حق تو مستجاب شد . آن شخص تکاهل کرد در رساندن تا دو شب دیگر باز همین نحو حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را امر کرد . پس آن شخص در خلوت آن مرد مجوسی را دید و گفت : پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود : « قَدْ أُجِيبَتِ الدَّعْوَةُ » پس مجوسی شهادت گفت و با تمام بستگانش اسلام آورد . جهت را پرسیدند ، گفت : خواستم به مذهب خودم دخترم را به پسر بدهم طعامی حاضر کردم برای ولیمه ، در همسایگی من اشراف از فقراء بودند ، پس شنیدم دختر کوچک علویّه ای در خانه اش گفت به مادرش : این مجوسی ما را به بوی طعام خود آزرده دارد . من از شنیدن این فقره آزرده شدم پس جامه ها و طعامها و دنانیر زیاد برای ایشان فرستادم . آن دختر کوچک شنیدم می گفت : غذا نمی خوریم مگر آنکه دعا کنیم بر این مجوس . پس آن دختر خردسال دعا کرد و سائرین آمین گفتند ، و گفتند : خداوند او را با جدّ ما محشور کند ، فَتِلْكَ الدَّعْوَةُ أُجِيبَتْ .

[حکایت دیگر] چنانکه حضرت شاه ولایت علیه السلام در سال چهار صد و بیست در خواب به ابو سعید

1- این حکایت را عبدالله بن قدامه متوفای 620 ه در کتاب التوابین : 305 از کتاب الجوهری نقل کرده ، و حائری در شجره طوبی 1/11 به نقل از تذکرة الخواص نقل کرده است . البته هر دو نقل صحیح و منشأ آن واحد است چرا که قندوزی در ینابیع المودة 3/178 این حکایت را به نقل از سبط ابن جوزی _ صاحب تذکرة الخواص _ نقل کرده که مقدسی در سال 604 این حکایت را از کتاب جوهری برای وی نقل کرده است .

در خواهش سید علویه از منصور داوینقی

محمد بن حسین بن عبدالرحیم وزیر که مریض بود فرمودند: بگو به علم الهدی تا دعا کند خداوند تو را از این مرض بری نماید. پس وزیر این لقب را برای سید طاب ثراه اظهار داشت، مرحوم سید استعفاء و استیحاش کرد تا آنکه قادر بالله که از خلفاء بنی عباس است قصیه را نقل کرده استشهاد نمودند و دعا فرمودند و بهبودی حاصل شد (1). در خواهش سید علویه از منصور داوینقی مرحوم شیخ سلیمان (2) در کتاب «زهرة الرياض و نزهة القلوب» نقل کرده است: منصور خلیفه عباسی از بغداد بیرون آمد و بر استری سوار بود. سید علویه عنان استرش را گرفت و گفت: یا امیرالمؤمنین! تو را قسم می دهم به رحمی که بین من و تو است ساعتی صبر کن. منصور ایستاد، پس علویه گفت: من از دخترهای جناب حسین بن علی علیهما السلام هستم و تو دو برادر و عموی و شوهر مرا کشتی، پسری بیش ندارم و آن نور چشم و میوه دل من است و آن پسر در حبس تو است، بیا و از وی عفو کن. پس ساعتی صبر کرد با کمال غضب گذشت و گفت: عفو نمی کنم. پس آن علویه با دیده گریان مراجعت کرد، چند قدم نگذشت که استرش لغزید ورم کرد و منصور را انداخت، نزدیک رسید گردن وی خورد شود. پس فریاد کرد: پسرش را رها کنید و او را ده هزار درهم بدهید. خلاصه، اطفال و اولاد و ذریه نبویه و علویه و فاطمه را نتوان به اطفال دیگران قیاس کردن.

1- اربعین شهید اول: 13، خاتمة المستدرک 3/215، الاحتجاج 2/332، الدرجات الرفیعة: 460.

2- شیخ سلیمان بن داود سبیتی، این کتاب را که نام کامل آن «زهرة الرياض و نزهة القلوب المراض» است در تعریب و اضافات بر کتاب فارسی خود «بهجة الانوار» نگاشته است. مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی در ذریعه 24/121 شماره 618 تصریح می کند که در کتاب «فضائل السادات» حکایت علویه و منصور به نقل از کتاب مزبور نقل شده است.

و در حدیث است: جمیل بن درّاج از حضرت صادق علیه السلام از اطفال انبیاء سؤال کرد فرمودند: « لیسوا كأطفالِ النَّاسِ » (1) یعنی: مانند اطفال سائرین نیستند. إِذَا وُلِدَ الْمُؤَلُّودُ مِنْ نَسْلِ أَحْمَدَ لَقَدْ زِيدَ فِي أَصْلِ الْمَكَارِمِ وَاحِدٌ بِسِوَى نَبَايِدِ اَطْفَالِ اِيْن سلسله را تحقیر نمود که ابن جوزی گفته است: فَرَحُ الْبَطِّ سَابِغٌ، یعنی: جوجه مرغ آبی هم شناگر است. و این مثل از امثال عرب، و به فارسی شاعر گفته است: بچه بط اگر چه دینه بود آب در یاش تا به سینه بود 2 و حضرت شاه ولایت فرمود: « لَا يَسْتَصْغِرَنَّ حَدَثًا مِنْ قُرَيْشٍ » (2) یعنی: جوانها و بچگان از قریش را کوچک نشمارید. و در کتاب « فضائل السّادات » از رئیس المتورّعين آخوند ملاّ احمد اردبیلی قدس سرهمشهور است که: گاهی در حین اشتغال به مباحثه و درس بی اختیار بر می خاست و می نشست، جهت آن را استعمال کردند، فرمود: طفل علوی در این مقابل با اطفال بازی می کرد، هر وقت مواجه من می شد خجالت می کشیدم که او ایستاده باشد و من نشسته. بناءً علی ذلك این گونه از اخبار علماء قدماء با اطفال علویین این نحو احترام می نمودند، مستبعد (3) می دانم از گمان احتیاطی که داشتند بر ایشان و کبارشان راضی شوند مقدم نشینند. و همانا بردن حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله حسنین علیهما السلام را در وقعه مباحله با آنکه در نفرین

1- من لا يحضره الفقيه 3/490 ح 4734، التوحيد: 395 باب 61 ح 11، بحار الانوار 5/294 باب 13 ح 20.

2- شرح نهج البلاغة 20/312 ش 578 از حکمتهای منسوب به امیر مؤمنان علیه السلام.

3- در چاپ سنگی: مستبعد.

حکایت دختران علویه و رفتن به بلخ

خصیصه ثالثه : در بوسیدن دست سید هاشمی

بر نصاری بشخصه مستغنی بود برای تعلیم ما شیعیان است ، یعنی : چنانکه پیغمبر معظم مکرم استدعا از حضرت علی هاشمی و بضعه محمدی و فرزندان خردسال ایشان می نماید بر ماها نیز لازم است از رجال و نساء و کبار و صغار علویین و علویات تمتای دعا نمائیم که در دعوت و مسألت ایشان اثر و ثمر دیگری است .

[حکایت] و دیگر حکایت آن چهار دختر علویات و رفتن بلخ و ترحم شخص مجوس داروغه به ایشان و حسن عاقبت وی (1) ، و قضیه عبدالله مبارک مضبوط (2) در کتب فریقین است . و کسی نگوید : مراد از اطفال ذریه اولاد فاطمه علیهاالسلام است بلاواسطه ، فقره اخیر « ما لم یقاربوا الذنوب » با عصمت ایشان تنافی دارد ، بلکه معنی آن عموم از ذریه و اولاد ائمه است بواسطه و بلاواسطه غیر از ائمه معصومین علیهم السلام . علوی دوست باش خاقانیکز عشیرت علی است فاضلتر بدشان به ز مردم نیکونیکشان از فرشته نیکوتر

خصیصه ثالثه : در بوسیدن دست سید هاشمیا ز جمله چیزهایی که محلّ ابتلای مردم این زمان است بوسیدن دست سادات و علما و اعیان است ، آیا جایز است بوسیدن دست عموم از بندگان خدا را یا آنکه اختصاص به سادات دارد ؟ در صورتی که از خصائص ایشان شد مأخذ صحیح آن دانسته شود شایسته است .

1- تذکرة الخواص ابن جوزی : 370 ، ارشاد القلوب دیلمی 2/444 ، عوالی اللالی ابن ابی جمهور 4/142 .

2- رجوع کنید به : تذکرة الخواص : 367 ، ارشاد القلوب 2/443 ، عوالی اللالی 4/140 .

بدان ثقة المحدثین کلینی در کتاب جامع « کافی » (1) در باب تقبیل از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: « لا یُقَبَّلُ رَأْسُ أَحَدٍ وَلَا يَدُهُ إِلَّا [يَدُ] رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ أُرَيْدَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ». ملخص از معنی آن است که: بوسیدن سر و دست احدی مگر حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله جائز نیست مگر آن کسی را که اراده آن بزرگوار بوده. و مراد از کلمه « ارید به » بعضی تصریح کرده اند و اختصاص داده اند به حضرت شاه ولایت علیه السلام، پس اگر اختصاص بدهیم ناچار توان گفت: ائمه طاهرین را نتوان سر و دست بوسیدن، و این فقره منافی است با اخباری که در آن کتاب مسطور است. و معروف است: زید بن ثابت که از علماء سلف عامه است دست ابن عباس را بوسید و گفت: ماها به سبب قربتی که با حضرت رسول صلی الله علیه و آله دارید مأمور شده ایم با اهل بیت رسالت صلی الله علیه و آله چنین سلوک نمائیم. و در کتب سنن و از دأب و دین حالیه ایشان معلوم است از تقبیل ید کریمه سید علوی و فاطمی کراهت ندارند، بلکه این عمل را موجب ثواب و اجر می دانند. و این فقره بین شیعیان بیشتر شایع است، و بر این فقره حقه همت گماشته اند علاوه از سادات بر حسب حب قلبی دست بلکه پای دوست دوست ایشان را بوسند، و از این جهت فقهاء اسلام و علماء اعلام و ائمه جماعت بلکه مادحین اهل بیت رسالت صلی الله علیه و آله برای نسبت این خانواده محترم اند، و شعری از حضرت صادق علیه السلام مشهور است که فرمودند: وَكَمْ مِنْ يَدٍ قَبَّلْتُهَا مِنْ ضُرُورَةٍ وَكَانَ مُنَايَ قَطْعُهَا إِنْ أَمْكَنِي عَنِي: چه دستی که او را بوسیدم از روی ضرورت و اگر متمکن بودم آرزوی من آن بود او را قطع کنم. و این بیان اشاره به ظلم خلفاء جور و غصب حق ایشان است، و هر کس در این اوان

1- کافی 2/185 باب التقبیل ح 2، عوالی اللآلی 1/435 ح 143، بحار الانوار 73/37 باب 100 ح 35، وسائل الشیعة 12/234 باب 133 ح 16173.

در فرمایش حضرت صادق علیه السلام به ابوحنیفه

تعدی از حدود الهیه کرد به مضمون کریمه « وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ » (1) ظالم است ، پس دست ظالم را که بر حسب حکومت نفس اماره از اطاعت امر آیه الله عقل ملکوتی تخطی و تعدی نمود سزای بوسیدن و تبرک جستن نیست ، همانا جزای وی بریدن است . خلاصه آنچه بین اهل ایمان در حین ملاقات پسندیده و مستحب است مصافحه و معانقه و مرحبا گفتن است ، علاوه از آن بوسیدن محلّ سجده مؤمن است برای امتیاز . توان گفت : « مَنْ أُرِيدَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ » عموم از سادات علویین و فاطمیین باشد از آنکه اکرام و احترام برای جزئیّت و نسبت به حضرت رسالت صلی الله علیه و آله است ، پس هر يك از این زمره شریفه اغصان و اعضاء شجره و وجود حضرت رسالت صلی الله علیه و آله اند چنانکه فرمودند : « حَجْرُ الْأَسْوَدِ يَمِينُ اللَّهِ » (2) است ، یعنی : دست راست خداست ، باید او را بوسیدن ، سادات هم به مثابه دست شریف آن بزرگوارند ، توسّل به سید انام و ائمه انام از این طایفه حقّه بسیار مستحسن است .

در فرمایش حضرت صادق علیه السلام به ابوحنیفه در کتاب « مناقب » (3) مروی است : ابوحنیفه برای شنیدن حدیث خدمت حضرت صادق علیه السلام مشرف بود . وقتی که آن جناب علیه السلام برخواست به عصا تکیه داد . ابوحنیفه عرض کرد : شما نرسیدید به سنی که لازم شود عصا به دست گرفتن ! فرمودند : چنین است ، چون عصای حضرت رسول صلی الله علیه و آله است برای میمنت و تبرک گرفته ام . پس ابوحنیفه خواست آن

1- . طلاق : 1 .

2- . متشابه القرآن 1/80 ، عوالی اللالی 1/51 فصل 4 ح 75 ، بحار الانوار 27/7 باب 10 و 65/15 باب 15 به نقل از النهایة .

3- . مناقب ابن شهر آشوب 4/248 فصل فی علمه علیه السلام ، همچنین رجوع کنید به : دعائم الاسلام 1/95 ، بحار 10/222 باب 13 ح 23 .

خصیصه رابعه: در تواضع کردن و برخاستن از برای سادات است و تواضع کردن سادات از برای مردمان

عصار را ببوسد، و اذن در بوسیدن خواست. آن جناب علیه السلام استین بالا زد و ذراع شریف را برهنه فرمود چون بیضاء درخشانده، و فرمود: این پوست و موی از پوست و موی حضرت نبوی صلی الله علیه و آله روئیده شده است، پس چرا نمی بوسی و می دانی پاره ای از بدن حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله است، و می خواهی چوبی را تقبیل نمایی؟! و نظیر این مضمون است بیت معروف:

يُعْظَمُونَ لَهُ أَعْوَادَ مِنْبَرِهِوَتَحْتَ أَزْجُلِهِمْ أَوْلَادَهُ وَصَعُوا 1

خصیصه رابعه: در تواضع کردن و برخاستن از برای سادات است و تواضع کردن سادات از برای مردمان بدان که مرحوم ثقة المحدثین محمد بن یعقوب کلینی در کتاب «کافی» نقل کرده اند که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطبه ای خواندند و در آخر آن فرمودند: «أَيُّهَا النَّاسُ! عَظِّمُوا أَهْلَ بَيْتِي فِي حَيَاتِي وَمِنْ بَعْدِي وَأَكْرِمُوهُمْ وَفَضِّلُوهُمْ فَإِنَّهُ لَا يَحِلُّ لِأَحَدٍ يَقُومُ مِنْ مَجْلِسِهِ إِلَّا لِأَهْلِ بَيْتِي . . .» الی آخر الخبر (1). مختصر از ترجمه این حدیث آن است که: آن جناب صلی الله علیه و آله فرمودند: ای مردم! تعظیم نمایید اهل بیت مرا در زندگی من و بعد از من، و اکرام کنید و تفضیل دهید ایشان را، پس به درستی که حلال نیست از برای احدی برخیزد از مجلس خود برای کسی مگر برای اهل بیت من.

1- کتاب سلیم بن قیس: 686 ح 14، مستدرک الوسائل 9/65 باب 111 ح 10219، بحار الانوار 30/313 باب 20 و 72/467 باب 95 ح 14. حدیث را در کافی نیافتیم.

و ايضاً در حديث است كه : حضرت ختمي مآب صلى الله عليه و آله فرمودند : « لا يَقُومَنَّ أَحَدٌ لِأَحَدٍ إِلَّا لِهَاشِمِيٍّ » (1) يعنى : كسى
 براى كسى نبايد بر خيرد مگر براى هاشمى . و در حديث ديگر است : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : « يَقُومُ الرَّجُلُ لِلرَّجُلِ الْأَبْنَى
 (2) هَاشِمٍ فَأَنْتَهُمْ لَا يَقُومُونَ » (3) ، يعنى : « بنى هاشم نبايد برخيزند از براى غير » . و در كتاب « جامع الاخبار » (4) مروى است : «
 مَنْ رَأَى أَوْلَادِي وَلَمْ يَقُمْ بَيْنَ يَدَيْهِ فَقَدْ جَفَانِي (5) وَمَنْ جَفَانِي فَهُوَ مُنَافِقٌ » ، يعنى : « هر كس اولاد مرا ببيند و بر نخيزد هر آينه بر من جفا
 كرده است و هر كه بر من جفا كند پس منافق است » . و در بعضى از كتب معتبره ديده شده است كه : حضرت نبوى صلى الله عليه و آله
 فرمودند : « مَنْ رَأَى أَوْلَادِي وَلَا يَقُومُ قِيَاماً ابْتِلَاءَ اللَّهِ بِبِلَاءٍ لَا دَوَاءَ لَهُ » (6) ، يعنى : « هر آن كه اولاد مرا ببيند و بر نخيزد بر پاى ، خداوند او
 را به بلائى كه دواء نداشته باشد مبتلا مى نمايد » . و از انس حكايه شده كه گفت : « لَا يَقُمْ أَحَدٌ لِأَحَدٍ إِلَّا لِلْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَذُرِّيَّتِهِمَا »
 (7) . پس از اخبار مذكوره معلوم است كه قيام از براى سادات اختصاصى دارد ، و بايد همين طور بوده باشد .

1- مستدرک سفينة البحار 8/634 به نقل از محاضرات الادباء راغب اصفهانی .

2- در چاپ سنگی : لبني .

3- در اكثر منابع « لا يقوم الرجل من مجلسه الا لبني هاشم » آمده ، مانند : ينابيع المودة 2/85 ، كنز العمال 12/43 ح 33914 ، ولى
 هندی در حديث بعدى (33915) روايت به نقل از طبرانى در المعجم الكبير و خطيب بغدادى به نقل از ابو امامه نقل كرده بدین لفظ : «
 يقوم الرجل من مجلسه لأخيه الأبنى هاشم ، لا يقومون لأحد » .

4- رياض الابرار اين حديث را از اربعين نقل كرده چنانچه در مستدرک سفينة البحار 8/621 مذكور است . همچنين رجوع كنيد به :
 روضات الجنات : 486 (چاپ قديم) .

5- در مستدرک سفينة : . . اولادى ولم يقم اليه تعظيماً له قد جفانى .

6- مستدرک سفينة البحار 8/631 .

7- ترجمة الامام الحسن عليه السلام من تاريخ ابن عساکر : 116 ح 188 به نقل از انس بن مالك از رسول گرامى اسلام صلى الله عليه و
 آله .

در تعظیم مؤمن است

اما حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله مقرر فرموده بودند در مجلسی که وارد می شوند برای آن جناب کسی برنخیزد چنانکه در کتاب « فضائل السادات » منقول است: « إِنَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَرُهُ أَنْ يُقَامَ لَهُ وَكَانَ إِذَا قَدِمَ لَا يَقُومُونَ لِعِلْمِهِمْ بِكَرَاهَتِهِ ذَلِكَ وَإِذَا فَارَقَهُمْ قَامُوا حَتَّى يَدْخُلَ مَنْزِلُهُ لِمَا يَلْزِمُهُمْ مِنْ تَعْظِيمِهِ » (1). پس از این حدیث معلوم می شود زمانی که آن جناب از مجلسی برمی خاست آنگاه اصحاب تبعیت کرده برمی خاستند و تعظیم ایشان برای رسول صلی الله علیه و آله زمان قیام و حرکت از آن مجلس بوده، و هر آنکه منصف است می داند در این زمان این نحو تواضع محنتی عظیم شده است از برای اهل قید بلکه موجب فتنه ها و فسادها گردیده است، والله دوستی به این نحو تواضع ناشی از حبّ جاه و نخوت و اظهار شانی است و میل به منیت می شود، پس افعال سید انبیاء صلی الله علیه و آله برای امت مرحومه خود، ناصح مشفق است باید به مفاد « كَانَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ » (2) به قدر مقدور تاسی نمود و غافل نشد و این گونه امراض را معالجه نمود.

در تعظیم مؤمن استبلی، مرحوم شهید طاب ثراه در « قواعد » (3) فرموده است: « يَجُوزُ تَعْظِيمُ الْمُؤْمِنِ بِمَا جَرَتْ بِهِ عَادَةُ الزَّمَانِ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ مَنُوقًا عَنِ السَّلَفِ لِذِلَّةِ الْعُمُومَاتِ عَلَيْهِ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى « وَمَنْ يُعَظِّمْ حُرْمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ » (4) ». پس تواضع مؤمن از این بیان بر حسب عادت معموله در نزد اهل هر زمان لازم است، و بنا به مفاد آیه کریمه تعظیم شعائر و حرمت الله است.

-
- 1- عوالی اللالی 1/435 ح 141، بحار الانوار 73/38، نیز سنن ترمذی ج 5 کتاب الادب ح 2754 با اختلاف اندک.
 - 2- احزاب: 21.
 - 3- القواعد والفوائد 2/159، همچنین رجوع شود به: نضد القواعد الفقهية، مقداد سیوری: 272، بحار الانوار 73/38.
 - 4- حج: 30.

و در حدیث است: حضرت عیسیٰ علیه السلام برخاست و پاهای حواریین را بوسید و فرمود: تواضع کنید عالم را به این نحو که من تواضع کردم شما را، بعد فرمود: تواضع زیاد می کند حکمت را، و به عکس است تکبر، و بدانید گیاه در زمین روئیده می شود نه در کوه. پس خوب است اهل ایمان تعاطی نمایند در تواضع و سبب از برای حسد و بغض نشوند و تحقیر و توهین نکنند اهل حق و زمره فقراء را، در هر حال ظاهراً و باطناً متواضع باشند. و در حدیث است: حضرت رسول صلی الله علیه و آله برای صدیقه طاهره علیها السلام بر می خاست (1)، و برای جعفر در وقتی که مراجعت از حبشه کرد برخاستند (2)، و در وقتی که سعد بن عبادہ را برای حکومت خواستند و وی مرد جسیمی بود و بر الاغی سوار شده فرمودند: «قَوْمُوا لِسَيِّدِكُمْ» «فَقَامُوا وَأَنْزَلُوهُ» (3). و بعضی گفته اند: این امری که فرمود اختصاص به قبیله خود سعد بن عبادہ داشته است. خلاصه تعظیم و تکریم سادات امری است آسمانی و تعظیم مؤمن - خصوص عالم - نیز عند العقل و النقل ممدوح و پسندیده است به هر وضعی که در هر زمان مرسوم است، و گویا بهترین تعظیم ها ایستادن باشد. و تمثیل - که قیام در حضور جبابره است از ازمنه قدیمه تاکنون معلوم شده است - از (4) حضرت نبوی صلی الله علیه و آله منع نمود.

1- عوالی اللالی 1/424 ح 139، مستدرک سفینه البحار 8/633.

2- عوالی اللالی 1/424 ح 139.

3- السیر الکبیر شیبانی 2/589.

4- کذا، ظاهراً تصحیف «را» می باشد.

در جهت برخاستن از برای شنیدن اسم شریف حضرت قائم عجل الله فرجه

در جهت برخاستن از برای شنیدن اسم شریف حضرت قائم عجل الله فرجه در حین تحریر به خاطر آمد سؤال سائلی که : چرا مردم از شنیدن لقب شریف امام زمان علیه الصلاة والسلام برمی خیزند ؟ یعنی مخصوصاً برای لفظ « قائم » . جواب موجزی که بنظر می رسد آن است که : یکی از اسماء حضرت احدیت قیوم است یعنی برپاست بذاته در ازل و ابد ، و قیام هر شیء از اوست و قیام حق اشاره به تمام و کمال اوست در قدرت و احاطه علمیّه بر تمام ماسوایش ، و مظهر این صفت الهیّه کماهی از نوع بشر همانا فرد کامل اوست که وجود شریف امام زمان علیه السلام است که به پای طاعت و امتثال اوامر الهیّه برای نگاهداری خلق و نگاهبانی ایشان ، به فرمان لازم الاذعان ایستاده است یعنی بر حسب حقیقت قائم بامرالله است . یا آنکه مأمور است قائم به سیف باشد و برای خونخواهی اجداد سالفین منصور گردد . یا آنکه قیامش متصل به قیامت است ، وَهُوَ « يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ » (1) . پس برای شنیدن لقب شریف امام قائم حی که مظهر قیومیت حق است عدول از قعود به قیام تواضعاً للإمام لازم می نماید خصوص حضور شخصی آن قطب وقت و مرکز عالم امکان منظور نظر اهل نظر آید ، آن وقت حدیث قیام از برای سید هاشمی مطابق و موافق می آید ، و خود دانسته ای که وضع دنیا از برای قیام به وظائف و معارف است و وضع عقبی از برای قعود از آن به مضمون « فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ » (2) . پس برخاستن از برای سادات به جهت ارتباط و اتصال شأن است به آن مرکز ولایت و امامت ، که هر يك جزء و عضوند ، و تعظیم جزء تعظیم کلّ است ؛ و برخاستن از برای مؤمن عالم نیز بواسطه ربط معنوی است ، چنانکه سابقاً اشاره شد .

1- .مطففین : 6 .

2- .قمر : 55 .

خصیصه خامسه : در نگاهداری مرد عامی زوجه علویّه را و تعدّد آن

بناءً علی ذلك علما گویند (1): « الْجَمْعُ مَهْمَا أُمِّكَنَّ أَوْلَى مِنَ الطَّرْحِ » .

خصیصه خامسه: در نگاهداری مرد عامی زوجه علویّه را و تعدّد آنبدان جائز است عامی زوجه علویّه داشته باشد در مسأله کفائیّه فقهاء اسلامیّه جواز آن را متعرض شده اند، کلام در این است که: آیا مرد عامی می تواند دو زن از علویّات بخواند و در خانه خود نگاه دارد یا نه؟ شیخ الطائفه شیخ ابوجعفر طوسی در کتاب « تهذیب » (2) و مرحوم صدوق طاب ثراهما در « علل الشرایع » (3) نقل کرده اند از حماد که گفت: از حضرت صادق شنیدم که فرمودند: « لَا يَجْلُ أَنْ يَجْمَعَ الرَّجُلُ بَيْنَ اثْنَيْنِ (4) مِنْ وُلْدِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ إِنَّ ذَلِكَ يَبْلُغُهَا فَيَشُقُّ عَلَيْهَا » . قَالَ: قُلْتُ: يَبْلُغُهَا؟ قَالَ: « إِي وَاللَّهِ ! » . یعنی: حلال نیست که شخص، بین دو تن از دختران فاطمه علیها السلام را جمع نماید از آنکه این فقره به آن مخدّره می رسد و بر وی دشوار می آید. عرض کرد: آیا می رسد؟ فرمودند: و الله می رسد. و این حدیث بسیار اشکال دارد و معلوم است محمول بر کراهت است، و شاید جهت منع آن باشد که مرد به طریق صحیح نمی تواند اداء حقّ طرفین را نماید اگر یکی از ایشان را بخواند موجب رنجش خاطر دیگری می شود و همان رنجش باعث حزن و اندوه فاطمه زهرا علیها السلام است، و از ذیل حدیث نیز بر می آید حزن و سرور سادات و علویّات به فاطمه

1- به رسائل شیخ انصاری 4/19 (چاپ جدید) رجوع شود . همچنین به قوانین الاصول : 207 ، الفصول : 440 ، مناهج الاحکام : 312 .

2- تهذیب الاحکام 7/463 ح 1855 .

3- علل الشرائع 2/590 ح 38 .

4- در « علل » : الاثنین ، و در « تهذیب » : ثنّین .

زهرای علیها السلام می رسد. و شیخ صدوق عجب اصراری در منع فرموده است و این حدیث را بلامعارض دانسته است. و مرحوم شیخ حرّ علیه الرّحمة در کتاب « وسائل » فرموده است: مرحوم شیخ طوسی حدیثی که روایت کرده است دلالت واضح بر عدم جواز جمع بین دو دختر از دختران و فرزندان فاطمه زهرا علیها السلام می نماید، و متعرّض تأویل و تضعیف و معارض وی نشده است (1). و عقیده مرحوم شیخ بنا بر این گونه اخبار و جوب عمل به آن است، و عجب است فقها تصریح به منع و جواز آن فرموده اند، همانا قناعت به نقل روایت کرده اند. و عبارت صدوق علیه الرّحمة در « علل الشرایع » این است: *بَابُ الْعِلَّةِ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا لَا يَجُوزُ لِأَحَدٍ أَنْ يَجْمَعَ بَيْنَ اثْنَيْنِ مِنْ وُلْدِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ،* پس مرحوم شیخ فرموده: *أُورِدَ الْحَدِيثُ بِغَيْرِ مُعَارِضٍ وَلَمْ يَتَعَرَّضْ لِتَأْوِيلِهِ.* و مرحوم شیخ حرّ علیه الرّحمة فرمود: *وَالْعَامُّ لَا يُعَارِضُ الْخَاصَّ الصَّحِيحَ الصَّرِيحَ، وَاللَّهُ أَعْلَمُ.* و اگر کسی ملاحظه نماید مضمون این روایت را می داند رعایت حقّ علویّات و فاطمیّات و جدّه مکرمه ایشان لازم است. و همچنین لازم است رعایت حقّ علویّه فاطمیّه را نمودن در صورتی که مرد عیالی غیر از او داشته باشد و فاطمیّه نباشد. پس اگر در مقام ترجیح و تفضیل برآید یا آنکه منحصر به فاطمیّه باشد و او را محزون

1- حر عاملی در وسائل عناوین ابواب را مطابق فتوای خویش می آورد، و چنانچه ملاحظه ای در روایات داشته باشد، عنوان باب را مجمل آورده و از بیان وجه آن اجتناب می کند. وی در وسائل 20/503 باب 40 ح 26206 عنوان باب را چنین قرار داده است: *باب حکم الجمع بین ثنّین من ولد فاطمة علیها السلام، و سپس روایت تهذیب و علل را نقل کرده است.*

خصیصه سادسه : در تقدیم نماز کردن سید هاشمی بر جنازه به اذن ولی

و اندوهگین نماید موجب سخط و قهر خداوندی است . و از عبارت حدیث برمی آید عدم جواز از فرزندان فاطمه و وُلد عموم دارد به تمام طبقات نازل الی یوم القیامة . پس از این تخصیص که فرزندان فاطمه باشند علویاتی که از فرزندان امیر مؤمنان علیه السلامی باشند از ازواج دیگر خارج می شوند ، کلام در ملول نکردن صدیقه طاهره صلوات الله علیها است ، و در این زمان مراعات حقّ یک نفر از ایشان در کمال اشکال است چه آنکه دو نفر از ایشان را بخواهد نگاهداری کند ، بلکه رعایت حقّ نساء از رعایای را نتوانند اداء نمایند .

خصیصه سادسه : در تقدیم نماز کردن سید هاشمی بر جنازه به اذن ولیاگر جنازه ای حاضر شود و سید هاشمی حاضر باشد و شخص عامی ، با اذن ولیّ میّت اولی و افضل در نماز کردن کدام یک است ؟ چون این فقره نیز محل ابتلاء ابناء زمان است اشعاری شود خوب است : بدان از عموم حدیث « قَدَّمُوا قُرَيْشًا وَلَا تَقَدَّمُواهَا » (1) و عموم حدیث « الْهَاشِمِيُّ أَوْلَى » (2) ظاهر است که سید هاشمی را باید ولیّ میّت که اقرب وراثت است بر عامی مقدم دارد . و شیخ مفید طاب ثراه فرمودند : إِذَا حَضَرَ الصَّلَاةَ وَكَانَ رَجُلٌ مِنْ [فَضْلَاءِ] بَنِي هَاشِمٍ كَانُ

1- منابع حدیثی را قبلاً متذکر شدیم .

2- از قواعد فقهی مشهور است و حدیث نیست . محقق حلی در المختصر النافع : 40 می فرماید : ویستحب تقدیم الهاشمی ومع وجود الإمام فهو أولى بالتقدیم . نیز کشف الرموز فاضل آبی 1/192 . مرحوم علامه نیز در منتهی المطلب 1/375 (چاپ قدیم) می فرماید : قال بعض أصحابنا : الهاشمی أولى من غیره بالامامة . شبیه این عبارت را نیز در تحریر الاحکام 1/322 فرموده است . البته ظاهراً این قاعده از روایت « قَدَّمُوا قُرَيْشًا وَلَا تَقَدَّمُواهَا » استفاده شده آنطور که علامه در نهاییه الاحکام 2/256 و محقق بحرانی در الحدائق الناضرة 10/395 فرموده اند .

أُولَى بالتَّقديمِ عَلَيْهِ بِتقديمِ وَلِيِّهِ وَيَجِبُ عَلَى الْوَلِيِّ تَقْدِيمُهُ (1). و از این عبارت معلوم است که بر ولیّ میّت واجب است تقدیم سیّد هاشمی بر خود نه بر عامی که حاضر است. و در « شرح قواعد » علامه اعلی الله مقامه منقول است: وَالْهَاشِمِيُّ الْجَامِعُ لِلشَّرَائِطِ أُولَى مِنْ غَيْرِهِ بِالْإِمَامَةِ لَكِنْ إِنَّمَا يَتَقَدَّمُ إِنْ قَدَّمَ الْوَلِيَّ إِجْمَاعاً كَمَا فِي الْمُعْتَبَرِ وَنَهَايَةِ الْأَحْكَامِ (2). و جهت اولویت سیّد هاشمی همانا شرافت نسب او است، و شهید علیه الرّحمة فرموده است: استجماع شرائط در سیّد هاشمی البته شرط است، و اولویت « اولو الارحام » بر بعضی در تمام مقامات است سیّما در ارث. و مرحوم شهید ثانی در رساله « نفلیه » (3) در مبحث جماعت حدیثی روایت کرده که ملخّص آن این است: حضرت صادق علیه السلام فرمودند: « الصَّلَاةُ فِي خَلْفِ الْعَالِمِ بِأَلْفِ رُكْعَةٍ وَخَلْفِ الْقُرَشِيِّ بِمِائَةٍ وَخَلْفِ الْعَرَبِيِّ خَمْسُونَ وَخَلْفِ الْمَوْلَى خَمْسٌ وَعِشْرُونَ » (4). پس از این خبر فضیلت اقتداء به عالم در جماعت، بر اقتداء به سیّد قرشی، و قرشی بر عربی، و عربی بر مولی معلوم است. و شهید فرمود: مراد از عالم کسی است که بداند علوم دینیّه و احکام شرعیّه را مثل علم باللّه و علم به کتاب و سنّت و هر چه متوقّف بر این علم است از مقدّمات و علم به کیفیت طهارت قلبیّه و تزکیه نفس. خلاصه، یک رکعت نماز با عالم هزار رکعت نوشته می شود، و با قرشی که منسوب به نصر بن کنانه است صد رکعت، اما هاشمی افضل از قرشی است به بیان مبسوطی که در

1- المقنعة شيخ مفيد: 232.

2- فوائد القواعد: 41، ايضاح الفوائد 1/63، قواعد الاحكام 1/239، تذكرة الفقهاء 2/44، كشف اللثام 2/322.

3- نفلیه از شهید اول می باشد، شاید منظور مؤلف شرح نفلیه باشد که از شهید ثانی است.

4- الألفية والنفلية شهيد اول: 139، مستند الشيعة 8/9.

خصیصه سابعه : در لباس مخصوص به سادات

خصیصه خمس ذکر می شود . و مقصود از ذکر این حدیث ، شرافت نماز با عالم است پس چه ثواب است برای آن نمازی که با عالم قرشی هاشمی طالبی علوی فاطمی حسینی کسی بجای آورد ! و مراد از « مولی » ظاهراً برابر عربی است ، و عربی فرزند یعرب بن قحطان است که قبل از قریش بود ، پس مولی کسی است که عربی نباشد اگر چه آزاد باشد . و آنچه مشهور است بنده را « مولی » می نامند ، موارد استعمال را باید ملاحظه نمود . و شاطبی در وصف ابا عمرو و ابن عامر _ که دو نفر از ائمه قرائتند _ گفته است : **إِنَّهُمَا عَرَبِيَّانِ وَبَاقِيَهُمْ مَوَالِي .**

خصیصه سابعه (1) : در لباس مخصوص به ساداتلباس و عمّامه سبزی است که سادات به آن اختصاص یافته اند ، بسیار در این فقره گفتگوی شده است که این لباس به این رنگ آیا از کتاب و سنّت مأخوذ است یا آنکه اصلی ندارد . بدان که در کتابهای سنیان 2 مسطور است : **إِنَّ هَذِهِ الْعِمَامَةَ الْخَضْرَاءَ لَيْسَ لَهَا فِي الشَّرْعِ وَالسُّنَّةِ وَلَا كَانَتْ فِي الزَّمَنِ الْقَدِيمِ وَإِنَّمَا حَدَّثَتْ سَنَةَ ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ وَسَبْعِمِائَةٍ بِأَمْرِ الْمَلِكِ الْأَشْرَفِ شُعْبَانَ بْنِ حُسَيْنٍ .**

1- در چاپ سنگی اشتبهاً « تاسعه » درج شده است .

از این بیانات معلوم است در زمان قدیم لباس سبز متداول نبوده است، در سنه هفتصد و هفتاد و سه ظاهر شد. و عجب دارم از اقابیل متضاده که از این فرقه خوانده می شود و علاوه از ده کتاب بنظر دارم که اکابر از علماء ایشان تصریح کرده اند لباس سبز در زمان حضرت رضا علیه السلام معمول بوده است، یا در همان زمان قرار داده شد، و برای امتیاز بین بنی امیّه و بنی عبّاس و بنی هاشم و سائرین، ومدّتی هم بنا بر قول علی بن حسین مسعودی صاحب کتاب «مُروج الذهب» مأمون بن هارون الرشید لباس سبز پوشید (1)، عاقبت به جهت ملامت رجال و نساء بنی عبّاس از خود دور نمود چنانکه سابقاً این روایت مذکور شد. وصاحب شرح الفیّه مشهور به «اعمی و بصیر» که از اهل اندلس است (2) در حق لباس سادات گفته است: جَعَلُوا لِأَبْنَاءِ الرَّسُولِ عَلَامَةً إِنَّ الْعَلَامَةَ شَأْنٌ مَنْ لَمْ يَشْهَرِ نُورُ النَّبُوَّةِ فِي وَسِيمِ وَجْهِهِمْ يُعْنَى الشَّرِيفَ عَنِ الطَّرَازِ الْأَخْضَرِ رِيعِي: از برای فرزندان رسول صلی الله علیه و آله نشانه قرار داده اند، و نشانه برای کسی است مشهور نباشد و او را نشناسند، و اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله نور نبوت از سیمای ایشان ظاهر است، پس ایشان مستغنی اند از این نشان که عمامه سبز بوده باشد. و یکی از شعراء عامّه گفته است: اطراف تيجانٍ أتت من سُنْدُسٍ خَضِرٍ بِأَعْلَامٍ عَلَى الْأَشْرَافِ وَالْأَشْرَفِ (3) السُّلْطَانُ خَصَّتْهُمْ بِهَا شَرَفًا لِيُفَرِّقَهُمْ مِنَ الْأَطْرَافِ (4)

-
- 1- رجوع کنید به: تاریخ یعقوبی 2/448 _ 449 (3/183 از چاپ دیگر)، مسند الامام الرضا علیه السلام، عطاردی 1/109.
 - 2- نام وی ابو عبدالله بن جابر اندلسی است. رجوع شود به: مغنی المحتاج شربینی 3/63، مواهب الجلیل 8/408، الغدير 6/354. شرح حال وی در منبع اخير ذکر شده است.
 - 3- مرحوم علامه امینی در الغدير 6/355 تصریح می کند که مراد از اشرف: شعبان بن حسن بن ناصر است که در سال 778 خفه شد.
 - 4- مواهب الجلیل 8/408، این اشعار در الغدير 6/355 به ادیب شمس الدین دمشقی نسبت داده شده است.

خصیصه ثامنہ : در وجوب خمس دادن به سادات است

خلاصه ، اگر چه روایتی نرسیده است از ائمه طاهرین علیهم السلام در پوشیدن سادات عمامه و جامه به این رنگ ولیکن منعی هم وارد نیست ، بلکه از اشتها و انتشار در زمان مأمون و عدم منع امام علیه السلام توان استدلال نمود به حُجَّتِ این عمل و رضایت پیشوایان دین بر آن ، و اکنون سیره ایست ممدوح و شایع ، و منع آن مقدوح است .

خصیصه ثامنہ : در وجوب خمس دادن به سادات استو خمس حقی است الهی برای این سلسله جلیله قرار داده شده است مانند زکات برای فقراء به دلیل کتاب و سنت ، اما در کتاب خداوند مجید فرمود فی سورة الانفال : « وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَىٰ الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ » (1) و خُمُسُ _ به ضمّ خاء و میم در آیه _ حقی است که خداوند به جهت خود و این پنج قسم از بندگانش از این امت قرار داده است . و خوش دارم عین عبارت صدوق (2) طاب ثراه را که ملخص مراد است از خمس بنویسم :

بَابُ الْخُمْسِ كُلُّ شَيْءٍ يَبْلُغُ قِيَمَتَهُ دِينَارًا ففِيهِ الْخُمْسُ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ ، وَأَمَّا الَّذِي لِلَّهِ فَهُوَ لِرَسُولِهِ وَمَا لِرَسُولِهِ فَهُوَ لَهُ وَذَوِي (3) الْقُرْبَىٰ فَهُمْ أَقْرَبَاؤُهُ وَالْيَتَامَىٰ يَتَامَىٰ أَهْلِ بَيْتِهِ وَالْمَسَاكِينُ مَسَاكِينُهُمْ وَابْنُ السَّبِيلِ ابْنُ سَبِيلِهِمْ ، وَأَمْرٌ ذَلِكَ إِلَى الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِيقَرَّتُهُ فِيهِمْ كَيْفَ

1- انفال : 41 .

2- الهداية شيخ صدوق : 177 .

3- كذا .

شَاءَ عَلَيْهِمْ . . إلى آخره . وبيان این عبارات خواهد آمد . پس بدان خمس واجب است از هفت چیز : از غنائم ، واریاح مکاسب ، و زمینی که ذمی از مُسَلِم بخرد ، و معادن ، و کنوز ، و آنچه از دار الحرب لشکر اسلام بدست آورند از اموال و ذراری و عقار و کراع و سلاح هر آنچه نقل شود یا نشود ، و غوص در دریا ، و حرام مختلط به حلال . و از این شش قسم ، سه قسم آن حقّ امام علیه السلام است یعنی سهم خدا و سهم رسول و سهم ذوی القربی ، و سه قسم دیگر حقّ این سه فرقه است یعنی یتیم و مسکین و ابن السبیل به شرط اینکه فرّق ثلاثه منسوب باشند به عبدالمطلب جدّ حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله از این ترتیب : پدر حضرت رسول صلی الله علیه و آله عبدالله است ، و او پسر عبدالمطلب است ، و عبدالمطلب پسر هاشم است ، و مطلب هم برادر او است ، و هاشم و مطلب دو پسر عبد منافند ، و عبد مناف پسر قصی بن کلاب است . پس هر کس از این سلسله منتهی به جدّ اعلای حضرت رسول صلی الله علیه و آله هاشم و عبدالمطلب شد خمس را باید به او داد . و خلاف است که آیا منسوب به مطلب برادر هاشم مستحقّ خمس هست یا نه ؟ مشهور عدم استحقاق است از آنکه شرط نسبت با هاشم از جهت پدر است نه عمّ ، چنانکه فقهای فحام شرط دانستند منتسب به هاشم را از جهت پدر نه مادر خلافاً للسیّد مرتضی _ طاب ثراه _ که فرمودند : اگر پدر عامی باشد و مادر هاشمیّه جائز است به وی خمس دادن از آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند به حسن و حسین علیهما السلام : « هَذَا نِوَلَدَايَ (1) إِمَامَانِ قَامَا أَوْ قَعَدَا » (2) .

1- در متن : وولدای .

2- الطرائف ابن طاوس : 196 ، عوالی اللآلی 4/93 ، اعلام الوری : 209 ، تذکره الفقهاء 5/435 .

و عبارت فقهاء (1) در صحت قول مشهور از این قرار است: *وَيُعْتَبَرُ فِي الطَّوَائِفِ الثَّلَاثَةِ انْتِسَابُهُمْ إِلَى عَبْدِ الْمُطَّلِبِ بِالْأَبْوَةِ فَلَوْ انْتَسَبُوا بِالْأُمَّ خَاصَّةً لَمْ يُعْطُوا شَيْئاً مِنَ الْخُمْسِ عَلَى الْأَظْهَرِ الْأَشْهَرِ عَدَا الْمُرْتَضَى _ عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ _* و ابن حمزة . و ابن ادریس طاب ثراه در کتاب « سرائر » (2) در حرمت صدقه واجبه برای بنی هاشم فرمود: *ثقة الاسلام شيخ طوسي عليه الرحمة منسوين به حضرت امير مؤمنان عليه السلامو برادران آن بزرگوار را از جعفر و عقيل هاشمی دانسته است ، و همچنین عباس عم آن بزرگوار است و ديگران را ذکر نکرده . ابن ادریس می گوید : این صحیح نیست از آنکه هاشم پسر عبد مناف است و عبد مناف پسر قُصی است و قُصی نام وی زید است و مجمع ، و عبد مناف نام وی مغیره است و از وی هاشم و عبد الشمس و مطلب و نوفل و أبو عمر متولد گردید ، و از هاشم عبدالمطلب و اولاد دیگر ، ولیکن غیر از عبدالمطلب اعقابی از ایشان نماند و عبدالمطلب شش دختر آورد و ده پسر ، اما دخترها عاتکه و صفیّه و امیمه و بیضاء و برّه و اروی است ، اما پسرها عبدالله و ابو طالب و زبیر و عباس و مقوم و حمزه و ضرار و حارث و غیداق و ابو لهب است ، و غیداق همان حجل _ به تقدیم حاء بر جیم _ است ، و حجل مگس عسل بزرگ را می گویند (3) . و از این ده نفر پنج نفر اعقابشان ماند : عبدالله ، ابو طالب ، حارث ، عباس ، ابو لهب . پس بر تمام اولاد و احفاد این پنج نفر خمس می توان داد و زکات مفروضه بر ایشان حرام است .*

1- رجوع کنید به : فقه ابن ابی عقیل العماني : 407 ، الخمس حائری : 476 ، جواهر الكلام 16/90 و غیره .

2- السرائر 1/460 به نقل از نهایه شیخ طوسی ، به مطلبی که درباره وقف بر هاشمیین در تذکرة الفقهاء 2/430 آمده نیز مراجعه شود .

3- کذا ، عبارت سرائر 1/461 به تقدیم جیم بر حاء است : والغیداق اسمه حجل ، الجیم قبل الحاء ، بفتح الجیم و سکون الحاء ، والججل : اليعسوب العظيم .

پس نتیجه و خلاصه قول ابن ادریس آن است: اختصاص خمس به منسوبین امیرمؤمنان علیه السلام و از فرزندان و اخوان و عم دون سائرین صحیح است، پس بنی عباس و بنی حارث و اولاد ابو لهب هاشمیین اند و ایشان را از اخماس اموال حقی است ثابت. پس به بیان آتی هر که از اولاد امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام است فاطمی و علوی است و هر آنکه علوی و فاطمی است هاشمی است، اما هاشمی قرشی نیست چنانکه قرشی عربی نیست، و مراد به قرشی منسوب به نضر بن کنانه جد دوازدهم حضرت رسول صلی الله علیه و آله است، و مراد از عربی منسوب به یعرب بن قحطان است. خلاصه سه قسم دیگر از اهل خمس ایتام از سادات و مساکین از سادات و ابناء السبیل اند، و سزاوار و ملاحظه احتیاط آن است که صاحب مال بعد از اینکه سهام ثلاثه اولیه را به امام علیه السلام که حق اوست داد نصف دیگر را هم خدمت امام علیه السلام بدهد، و وی بر حسب بصیرت و حکمت قسمت می نماید یعنی مؤونه سال هر يك را بدون اسراف و افتار می رساند، و اگر کم بیاید از نصف خود می رساند. و «یتیم» طفلی است بی پدر یا بی مادر یا هر دو. و در کتاب «وسائل» (1) مرویست از حضرت باقر علیه السلام که فرمودند: «کسی که از مال یتیم درهمی بخورد به آتش می رود»، بعد فرمودند: «نَحْنُ الْيَتِيمِ» یعنی یتیم مائیم. و «مسکین» کسی است بلغت و قوت سالیانه خود را نداشته باشد، و گویا فقیر از مسکین اَسْوَأُ حالاً بوده باشد از آنکه رسم اعراب است در امور ابتداء به اهمّ می نمایند و قرآن به لسان عرب نازل شد و خداوند سبحان در آیه زکاة و صدقات فقیر را بر مسکین مقدم داشت و فرمود: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمَوْلَّاتِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأَبْنِ السَّبِيلِ» (2) و در آیه کریمه است: «أَمْأَ السَّفِينَةَ فَكَأَنَتْ

1- وسائل الشیعة 9/483 باب 1 ح 12540، بحار الانوار 93/186 ح 11 به نقل از کافی.

2- توبه: 60.

لِمَسَاكِينٍ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ» (1) معلوم است مسکین از این بیان مبین ممکن است مالک چیزی باشد، و این قول ابن ادریس است، لیکن مرحوم شیخ طوسی _ علیه الرحمه _ مسکین را از فقیر اَسْوَأُ حالاً دانسته . و « ابن السبیل » کسی است به قول مرحوم ابن ادریس منقطع _ به فتح طاء _ باشد (2) یعنی در سفر محتاج باشد اگر چه در بلاد خود صاحب مال بوده است و این در صورتی است استیطان در بلد نماید از آنکه در عنوان ابن السبیل گفته است : بر این فریضه واجبه که در باب خمس اخبار واحادیث بسیاری که فقهای اثنا عشریه تقریر فرمودند در هر محل و موردی استشهاد کرده اند ، بلکه توان گفت : اداء يك قسم اجر و مزد رسالت ماها رعیت به مضمون : « قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَلَيْهِ أَجْرٌ إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى » (3) دادن خمس است به سادات . پس به اجماع و ضرورت دین اسلام خمس مانند زکات واجب و لازم است ، و از خصایص هاشمیین است ، و منکر آن کافر و نجس است ، و در اداء وی ثواب جزیل و اجر جمیل مقرر است ، و کتاب الله و اخبار در ترغیب و تحریص آن ناطقند و آن را خداوند عون و مدد ذوی القربی قرار داد و برای عظمت شأن سادات این سه فرقه را بعد از ذات اقدس و وجود مقدس نبوی صلی الله علیه و آله و امام قرار داد . و بر سیاق آیه ملاحظه نما چگونه اختصاص به خود داد این حق معلوم را ، و سادات را شریک فرمود تا وهن برای ایشان نباشد ، و زکاة را که اوساخ و اقدار دستهای رعایاست بر ایشان حرام فرمود که : « إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ » (4) و بر اموال مردمان حقی مانند طلب معین کرد که بدون منت اگر بدهند تسلیم ایشان نمایند .

1- توبه : 60 .

2- کهف : 79 .

3- همچنین رجوع کنید به : المهذب ابن براج 1/169 ، غنية النزوع : 124 ، قواعد الاحكام 1/350 .

4- شوری : 23 .

و در کتاب « تفسیر نعمانی » (1) است : حضرت امیر علیه السلام فرمودند : آنچه خداوند در کتاب کریم از معایش و اسباب خلق یاد فرمود و اعلام کرد پنج وجه است : وجه امارت ، ووجه عمارت ، ووجه تجارت ، ووجه اجاره ، ووجه صدقات . اما وجه امارت خمس است که فرمود : « وَاَعْلَمُوا أَنَّ مَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ . » (2) الی آخر الآیة . بنگر حضرت علی اعلیٰ چگونه وجه خمس را از وجوه خمس معاشیه تجلیل فرموده است که امیر مؤمنان علیه السلام او را از وجه امارت خوانده است ، و از آنکه در این زمان جمعی از بی خردان که از خدا و رسول صلی الله علیه و آله و عالم آخرت بی خبرند و بر این فریضه حتمیه الهیه که خمس دادن است به قدر حبه و خردلی اقبال و اقدام نمی نمایند بر حسب فرض و لزوم تکلیف خود را دانسته بدین حدیث صحیح و خبر معتبر ایشان را آگاه نمایم شاید از خواندن و دانستن آن حدیث ، خردل و حبه ای از حقوق سادات داده شود و از آن مَثاب و مأجور گردم . در کتاب « تأویل الآیات الظاهرة » (3) از حضرت صادق علیه السلام مرویست که فرمودند : « در تأویل آیه « وَیَلِّ لِلْمُطَفِّفِینَ * الَّذِینَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ یَسَّ تَوْفُونَ * وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وُزَنُوا لَهُمْ یُخْسِرُونَ » (4) مراد زیاده و نقصان در خمس و حقوق سادات است یعنی : وقتی که به سوی غنایم می روند می روند و طلب می کنند ، چون به اداء حقوق سادات می رسند ناقص می دهند و ایشان را بد می آید . » .

-
- 1- .روایت را شریف مرتضی در المحکم والمتشابه : 57 به نقل از تفسیر نعمانی ذکر کرده ، همچنین رجوع شود به : وسائل الشیعة 9/490 ح 12557 ، حاشیه المکاسب یزدی 1/4 .
 - 2- .انفال : 41 .
 - 3- .بحار الانوار 93/189 به نقل از تأویل الآیات الظاهرة که وی نیز از کتاب محمد بن عباس بن ماهیار نقل کرده است .
 - 4- .مطففین : 1_ 3 .

و مرحوم شیخ حرّ عاملی در کتاب مستطاب « وسائل الشیعة فی أحكام الشریعة » (1) در باب خمس فرموده است: سهام ثلاثه اولیه از خمس واجب است به شخص امام علیه السلام برسد و حقّ اوست در صورت امکان، و جائز نیست تصرّف در آن بدون اذن امام علیه السلام، و توقیعی از حضرت حجة الله اعظم نقل کرده است که مضمون بلاغت مشحون آن را می نویسد: « بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ » « لَعْنَةُ اللّٰهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ عَلَى مَنْ أَكَلَ مِنْ مَالِنَا دَرْهَمًا حَرَامًا ». پس هر کس يك درهم از سهم و حقّ امام را بخورد حرام است و ملعون خدا و ملائکه و تمام مردمان. حتی در آن کتاب مرویست (2) که: حضرت صادق علیه السلام فرمودند به ضریس کناسی: « آیا می دانی از کجا فتح باب زنا می شود؟ » عرض کرد [که] نمی داند، فرمودند: « بواسطه خوردن خمس که حقّ ما اهل بیت است فتح عمل زنا می شود، مگر شیعیان ما که حلال است بر ایشان و پاک است ولادتشان و شاید کسی گمان کند به شیعیان توان خمس دادن ». بیان این حدیث را حدیث دیگر می کنند که امام علیه السلام فرمود: « بدترین مردمان کسانی هستند که روز قیامت صاحب خمس برخیزد و بگوید: « خُمسی » و از آنها مطالبه حق خود را نماید، اما برای شیعیان خودمان آن را حلال نمودیم به جهت تزکیه اولاد و تطیب ولادتشان » (3). یعنی: در صورتی که شخص شیعه باشد و متعذّر از رساندن به امام علیه السلام و سادات هم محتاج نباشند برای وسعت و توسعه در فروج و اموال ایشان اباحه کرده اند و حلال نموده اند تا رفع عسر و حرج شود مانند جواز تصرّف شیعه در انفال و فیء و سایر حقوق امام علیه السلام، و این در صورت حاجت و تعذّر است البته.

1- وسائل الشیعة 9/541 ح 12671، الاحتجاج: 480.

2- وسائل الشیعة 9/544 ح 12677، تهذیب 4/136 ح 383، المقنعة: 45، الکافی 1/459 ح 16.

3- من لا یحضره الفقیه 2/22 ح 82، وسائل الشیعة 9/545 ح 12678.

و در حدیث دیگر فرمودند: « این فقره برای شیعه ماست از شاهد و غایب، حیّ و میت و هر آنچه از ایشان متولد می شود تا روز قیامت، اما بر سائرین حلال نکرده ایم و عهد و میثاق و ذمه در نزد ما ندارند » (1). و أيضاً مرویست: حضرت امیر علیه السلام فرمودند به فاطمه زهراء علیها السلام: نصیب خودت را از فیء حلال کن از برای شیعیان ما تا آنکه طیب الولاده شوند « آنگاه حضرت صادق علیه السلام فرمودند: « إِنَّا أَحَلَّلْنَا أُمَّهَاتِ شِيعَتِنَا لِأَبَائِهِمْ لِيَطِيبُوا » (2). پس از این چند خبر مسلمانان از امت حضرت خیر البشر صلی الله علیه و آله بدانند: ندادن حقوق امام علیه السلام و ذریه طاهره و خوردن آن جزئیّاً و کلیّاً باعث خلل در نطفه های اولاد می شود، و بر حسب واقع اولادشان از روی زنا متولد می گردند. اما راه اباحه در صورتی که شیعه است و تصرف در آن در این زمان اگر چه قلیل باشد با نائب مناب آن بزرگوار، مجتهد اعلم است، یعنی اذن و اباحه و تصرف و تجویز و امر در وجوه معاشیه از جانب ایشان شرط است، و چه قدر این فقره آسان است و هر آنکه شیعه است سهم و حصّه و حقّ امام علیه السلام را با وجود مجتهد ورع ثقه امین و فقراء از سادات و بنی فاطمه نگاه نمی دارد و نمی خورد، و چه قدر عقوبت دارد خورند (3) مال یتیم که به نصّ آیه کریمه خورنده آن آتش خواهد خورد، سیّما آن یتیم از فرزندان فاطمه علیها السلام باشد با کمال برهنگی و گرسنگی و پریشانی، حقّ واجب او در نزد تو باشد و بدانی و ندهی، آیا مادر این طفل یتیم در روز قیامت که شفاعت به دست اوست با تو چه می کند؟! خصوص با آن یتیم ایتم دیگر و مساکین و ابناء السبیل از این زمره جلیله ضمّ شوند، و در عرض اکبر با تو مخاصمه نمایند و برای تو همان هنگامه و فزع و طلب کفایت است، احتیاج به احوال

1- تهذیب الاحکام 4/137 ح 384، الاستبصار 2/58 ح 189، المقنعة: 45، وسائل الشیعة 9/544 ح 12678.

2- تهذیب الاحکام 4/143 ح 401، وسائل الشیعة 9/547 ح 12684.

3- کذا، ظاهراً: خوردن.

در حدیث ابا سیار و خمس دادن به حضرت صادق علیه السلام

خصیصه ناسعه: در اینکه سادات در هر طبقه ای از طبقات اند اولاد رسول اکرم اند صلی الله علیه و آله

و افزاع قیامت نداری .

در حدیث ابا سیار و خمس دادن به حضرت صادق علیه السلام در کتاب مسطور (1) مرویست: مسمع بن عبدالملک که مکتبی به ابی سیار است خدمت حضرت صادق علیه السلام شرفیاب شد و عرض کرد: بواسطه غوص در دریا و تولیت آن چهار صد هزار درهم به من رسید، هشتاد هزار درهم خمس آن را آوردم و کراحت دارم آن را نگاهدارم، و آن حق شماسست که خداوند در اموال ما قرار داده است. فرمود: «ای ابا سیار! کلّ زمین از ماست و هر چه بیرون از آن نیز از ماست». عرض کرد: اگر اذن می دهید تمام آن مال حاضر است خدمت شما بیاورم. فرمود: «ای ابا سیار! تمام آنرا بر تو حلال کردیم و مباح نمودیم، و هر چیزی در دست شیعیان ماست بر ایشان حلال است تا زمانی که قائم ما قیام نماید، پس به جهت مردم مستمیری قرار می دهد». و عجب است که امام آنچه برای اوست و حقیقه از ایشان بپاست به خمس آن در چند چیز قانعند، کسانی که خودشان را از ایشان می دانند و می خوانند با تمکّن راضی شده اند اولاد و احفاد وی را برهنه و گرسنه و پریشان بینند و رحم نمایند و حقوق هر یک را اداء نکنند.

خصیصه ناسعه: در اینکه سادات در هر طبقه ای از طبقات اند اولاد رسول اکرم اند صلی الله علیه و آلهو نسب شریف آن بزرگوار منقطع نمی شود و آنها از این نسبت هر قدر دور باشند نزدیک اند. پس بنابر حدیث مشهور «كُلُّ سَبَبٍ وَنَسَبٍ مُنْقَطِعٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا سَبَبِي وَنَسَبِي» (2) معلوم

- 1- وسائل الشیعة 9/548 ح 12686، همچنین رجوع کنید به: تهذیب الاحکام 4/144 ح 403.
- 2- بزودی مؤلف روایت را از طریق کنز الفوائد کراچی نقل می کند و توضیحاتی درباره آن می دهد.

است این نسب را انقطاعی در روز قیامت نیست . پس در این باب دو مطلب منظور است : یکی آنکه : سادات زمان ما و هر زمانی تا روز قیامت فرزندان پیغمبرند ، و از فرزندی آن جناب صلی الله علیه و آله هر قدر عاصی باشند خارج نمی شوند . و دیگری : سلسله نسب آن جناب قطع نخواهد شد در روز رستاخیز .

اما فقره اولی : به ادله واضحه و براهین لایحه می گوئیم : هر سیدی که در هر زمانی باشد تا روز قیامت ، فرزند آن بزرگوار است از آنکه ولد جزء والد است ، و هر قدر این جزء تنزل نماید از جزئیّت بیرون نمی رود ، و در ذیل آیه کریمه که در سوره زخرف است « وَجَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا » (1) علی بن ابراهیم (2) علیه الرحمة فرمود : مراد از جزء ولد است که کفار از برای خدای تعالی فرزند قرار دادند و سادات اجزاء رسول اند ، پس هر قدر فاصله باشد بین پدر و فرزند از آباء و اجداد همانا پدر پدر است و پسر پسر ، چنانکه در دعاء عرفه جناب امام حسین علیه السلام عرض می کند : « يَا إِلَهِي وَإِلَهَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ » . و همچنین صدوق علیه الرحمة در « ثواب الاعمال » (3) و شیخ در « متهجد » (4) و « اعلام الدین » و کفعمی در « جنة الأمان » نقل فرموده اند : « اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ الَّتِي حَسَبُهَا الْبُرْكَاتُ وَعُمَارُهَا الْمَلَائِكَةُ مَعَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَيُّهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَام » (5) .

1- زخرف : 15 .

2- این مطلب در تفسیر علی بن ابراهیم قمی ذیل آیه شریفه 2/283 وارد نیست .

3- ثواب الاعمال : 38 ، نیز امالی شیخ صدوق : 406 ح 522 .

4- مصباح المتهجد : 368 .

5- همچنین رجوع کنید به : بحار الانوار 87/71 ح 13 به نقل از متهجد و جمال الاسبوع ، المقنعة : 162 .

در اینکه سادات تا روز قیامت اولاد پیغمبرند و نسب ایشان قطع نمی شود

پس در این دو فقره امام علیه السلام، ابراهیم خلیل الله علیه السلام را با بُعدی که هست پدر خوانده است. و أيضاً مرویست: صَفِيَّة بنت حَيٍّ بن أخطب که از ازواج حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود شکایت نمود خدمت آن جناب که زنهاى تو مى گویند: ای یهودیه! و دختر یهودی و یهودیه! فرمودند: « در جواب ایشان بگو: پدر من هارون است و عمّ من موسی علیه السلام شوهر من محمد صلی الله علیه و آله « (1). با آنکه آباء بسیار فاصله بود هارون علیه السلام را پدر خواندند و نسبت فرزندى که موجب جزئیّت است به او دادند. و حضرت رسول صلی الله علیه و آله کراراً به حسنان علیهما السلام فرمودند: « من پدر شما هستم ». پس ذریّه نبویه صلی الله علیه و آله هر قدر دور باشند فرزندان آن حضرت صلی الله علیه و آلهاند. و حضرت باقر علیه السلام به حسن افطس فرمودند: « ولد رسول الله صلی الله علیه و آله ». و عترت نیز به معنی ابعاد اولاد آمده است، و در « قاموس » می گوید در معنی عترت: نَسَلُ الرَّجُلِ وَرَهْطُهُ وَعِزَّتُهُ الْأَدْنَوْنَ (2). پس به بیانی دیگر: چنانکه عترت بمعنی اقارب است به معنی اباعدّهم آمده است، پس اولی آن است ائمه طاهرين عليهم السلام هم عترت باشند، و سادات هم هر چند بعید باشند عترت آن بزرگوارند به نحوی که سابقاً اشاره شد.

در اینکه سادات تا روز قیامت اولاد پیغمبرند و نسب ایشان قطع نمی شود و علاوه از آنچه استشهاد نمودم بر تثبیت مقصود فرمایش شهید ثانی در کتاب

1- تفسیر مجمع البیان 9/227، أسباب النزول واحدی: 264، زاد المسیر 7/182.

2- رجوع کنید به: تاج العروس فی شرح القاموس 3/380.

« مسالك » (1) است که : جماعتی از اصحاب مانند مرحوم شیخ مفید (2) و ابن براج (3) و ابن ادریس (4) را اعتقاد آن است لفظ اولاد شامل اولاد اولاد تا انقراض عالم هست ، چنانکه خداوند فرمود : « يَا بَنِي آدَمَ » و « يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ » که شامل جمیع اولاد آدم و بنی اسرائیل است ، و اجماع است بر حرمت حلیله ولد ولد لقوله تعالی : « وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ » (5) و لقوله : « يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ » (6) و « ذریّه » به ضمّ ذال در لغت نسل و فرزندان است بطناً بعد بطن ، پس شامل تمام سادات قریبه النسب و بعیده می شود . و آنچه حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام فرمود به هارون الرشید در معنی ذریّه اقوی شاهدیست . خلاصه تمام سادات ، عترت و ذریّه و اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آلهاند بلکه هر کس از شیر ایشان خورد از ایشان است و نبی اکرم صلی الله علیه و آله پدر اوست ، چنانکه ثقة المحدثین کلینی در کتاب « کافی » (7) از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده است که : شخصی بر آن جناب علیه السلام وارد شد و عرض کرد : جعلت فداک ! چه می فرمائید در حق مردی که بمیرد و وارثی جز برادر رضاعی ندارد ، آیا از او ارث می برد ؟ فرمود : « بلی پدر من از جدّ من رسول صلی الله علیه و آله خبر داد : هر کس از شیر ما بخورد یا آنکه فرزندی از ما را شیر بدهد پس ما پدران او هستیم » . و این حدیث بسیار شریف است ، پس ارتضاع و ارضاع از این سلسله موجب فخر و اجر و تشریف نسب است .

1- مسالك الأفهام 5/393 .

2- المقنعة : 653 _ 654 .

3- المهذب 2/89 .

4- السرائر 3/157 .

5- نساء : 23 .

6- نساء : 11 .

7- کافی 7/168 ح 1 .

اما حدیث: « كُلُّ حَسَبٍ وَنَسَبٍ (1) فَمُنْقَطِعٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا خَلَا حَسَبِي وَنَسَبِي » از علماء اسلام كراچكى در « كنز الفوائد » (2) ذكر فرموده است (3)، و علامه اعلى الله مقامه در « تذكره » از خصايص نبويه شمردده است كه اولاد دختر منسوب به پدر دختر نيست بلكه منسوبند به شوهر دختر، اما اولاد فاطمه زهراء عليها السلام منسوب به حضرت رسول اند به خلاف مشهور. و مرحوم سيد مرتضى از اين جهت فرمود: هر سیدی كه مادرش هاشمیّه است می توان او را خمس داد. و حضرت رسول صلى الله عليه و آله فرمودند: « كُلُّ قَوْمٍ فَعَصَى بَنِيهِمْ لِأَبِيهِمْ إِلَّا أَوْلَادَ فَاطِمَةَ فَاتِي عَصَى بَنِيهِمْ وَأَنَا أَبُوهُمْ » (4) و مراد از « عصبه » آن ريسمان و طناب مفصل از بدن است. ملخص معنى آنكه: هر قومی ريسمان نسبتشان به پدرشان منتهی است مگر اولاد فاطمه كه من عصبه و من پدر ايشانم. و أيضاً قال رسول الله صلى الله عليه و آله: « إِنَّ لِكُلِّ قَوْمٍ إِبْنًا يَنْتَمُونَ إِلَيْهَا إِلَّا وَدَّ فَاطِمَةَ فَأَنَا (5) وَلِيُّهُمْ وَأَنَا عَصَى بَنِيهِمْ وَهُمْ عَصَبِي خُلِقُوا مِنْ طِينَتِي ، وَبِئْسَ لِلْمُكذِّبِينَ بَفْضِلِهِمْ ! مَنْ أَحَبَّهُمْ أَحَبَّهُ اللَّهُ » (6). خلاصه معنى حدیث « كل نسب . . » الى آخره به قول قائلی این است كه: روز قیامت انساب نفعی نمی دهد لیکن نسبت به حضرت رسول صلى الله عليه و آله نافع است.

-
- 1- در بعضی از منابع حدیثی بجای « كل حسب و نسب » عبارت « كل نسب و صهر » آمده نظیر آنچه در امالی شیخ طوسی 1/350 و وسائل الشیعة 20/38 ح 24969 نقل شده است.
 - 2- كنز الفوائد: 166، و به نقل از وی در مستدرک الوسائل 14/167 ح 16399.
 - 3- و نیز طرائف ابن طاوس 1/76 ح 99 به نقل از احمد بن حنبل، شواهد التنزیل 1/530.
 - 4- كنز الفوائد: 166، مستدرک الوسائل 14/167 ح 16399.
 - 5- در چاپ سنگی: فأنا _ با تشدید _ كه غلط است.
 - 6- كنز العمال 12/98 ح 34168، تاریخ مدینه دمشق 36/313، بشارة المصطفى: 75.

در معنی حدیث « کُلُّ حَسَبٍ وَنَسَبٍ مُنْقَطِعٌ . . »

در معنی حدیث: « کُلُّ حَسَبٍ وَنَسَبٍ مُنْقَطِعٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا حَسَبِي وَنَسَبِي » و داعی عرض می کند: اگر چه مرحوم علامه ابن فخره را از خصائص نبویّه شمرده است و سوق حدیث در انقطاع و اتصال در روز قیامت است لیکن به مفاد آیه « إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوْثَرَ » (1)، و به مفاد حدیث « لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ » این عصبیت نبویّه و نسبت حقّه فاطمه (2) در دار دنیا هم منفصل و منقطع نمی شود اگر چه احساب و انساب منقطع گردد، و رشته ای که منتمی و منتهی به آن جناب گردد خداوند مجید او را منقطع نخواهد نمود. و در حدیث است: « خداوند ودود، دو ریسمان محکم آویخت بین بندگان تا چنگ زنند و از مزالِق نجات یابند: یکی وجود حضرت رسول صلی الله علیه و آله است، و دیگری استغفار است »، پس امام علیه السلام [فرمود:] « حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله به اعلی درجه علین شتافت، چنگ به این ریسمان که استغفار است بزنید ». پس از این حدیث شاید بعضی گمان نمایند آن جناب صلی الله علیه و آله از این عالم رحلت فرمود انقطاع فیض بالکلیه گردید، نه چنین است بلکه حقیقه فیض که نفس نفیس نبی صلی الله علیه و آله و آلهاست وجود مبارک خلیفه الله فی الارض امام علیه السلام است، هر وقت آن بزرگوار نباشد « لَسَاخَتِ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا » (3). و مراد از « نور » در آیه « وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا » (4) امام علیه السلام است که اقطار زمین را

1- کوثر: 1 .

2- کذا، ظ: فاطمیّه .

3- مضمون پاره ای از احادیث است از جمله حدیث رضوی منقول در علل الشرایع 1/198 ح 21 و عیون الاخبار 1/272 باب 28 ح

4_ 1 .

4- زمزم: 69 .

از وجود خود درخشنده و تابنده دارد ، یعنی فیض دهنده بر ذرات عالم امکان است . پس « إِنِّي تَارِكٌ فَيْكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي » (1) قرآن و امام است ، در صورتی که معنی عترت خاص باشد نه عموم سادات ، و اگر مراد از عترت عموم سادات باشد و امام علیه السلام مهم پیشوای ایشان ، مفید همین معنی است که عرض شد ، پس حرف جری محذوف است یعنی « إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ » . و در کتابی که اکنون نظر ندارم این حدیث را همین طریق دیده ام که حرف جر مذکور بود . پس می گوئیم : این عصب و ریسمان محکم متین آویخته و کشیده است و قطع نشده است و نمی شود در هیچ زمان و عصری تا وقتی کتاب الله با این عصبه نبویّه و طائفه علویّه و سلسله فاطمیّه علیهم صلوات الله بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله در کنار حوض کوثر وارد شوند . و معنی « لَنْ يَقْتَرِقَا » همان قطع نشدن نسبشان است ، و همین طریق گفته می شود در معنی آیه کوثر که سابقاً عرض شد نسل بسیار است ، و فرمود : دشمن تو _ ای محمد ! _ ابتر است یعنی منقطع النسل می شوند ، پس انقطاع نسل آن بزرگوار با وعده حتمیّه الهیّه جائز نیست یعنی نتوان گفت نسل رسول مختار صلی الله علیه و آله منقطع و ابتر باشد . و از این جهت است بعد از شهادت امام عصر _ عَجَلُ اللَّهِ فَرَجَهُ _ سید مظلومان امام شهید علیه السلام برانگیخته می شود ، و در رجعت بیضاء تناسل ایشان و دوستانشان در کمال کثرت است . و گویا این بیان موجز منافی با تحقیقی که در معنی کوثر شد نباشد .

1- صاحب عباقات الانوار و جز او در طرق و الفاظ مختلف این حدیث بحثهای مفصل کرده اند . بطور نمونه رجوع شود به : کافی 1/293 ، وسائل الشیعة 27/33 باب 5 ح 33144 ، مستدرک الوسائل 3/355 باب 1 ح 3766 به نقل از لب اللباب راوندی ، بحار الانوار 2/225 باب 29 ح 3 .

خصیصه عاشره : در پریشانی احوال سادات فخام

در کتب صحیحہ مروی (1) است : مقدمة الجيش لشكر نصرت اثر بقية الله في الأرض حجة الله بن الحسن العسكري حضرت صاحب الزمان صلوات الله عليه ، حضرت سادات اند چنانکه روایت شده است : روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله جماعتی از بنی هاشم را ملاقات فرمود ، گریه شدیدی کرد و صورتش تغییر نمود . اصحاب اطیاب عرض کردند : جهت گریه شما چیست ؟! فرمودند : خداوند سبوح آخرت را برای ما اهل بیت اختیار کرد و اهل بیت من بعد از من به بلاء و تطرید و تشرید شدید مبتلا شوند تا آنکه قومی از ناحیه مشرق با رایات سیاه ظاهر شوند و با ایشان مردم مقاتله نمایند و چون طلب خیر و حق کنند ایشان قبول نمایند ، پس با شمشیرهای برنده احقاق حق کنند و به صاحب حق تسلیم نمایند که مهدی آل عصمت و طهارت است . و از این خبر برمی آید : مراد از آن قوم که از مشرق با رایات سود خروج می نمایند ساداتند ، و مقاتله ایشان برای احقاق حق و تسلیم به امام زمان علیه السلام است . و حضرت باقر علیه السلام فرمودند : « لَوْ أُذْرِكُ ذَلِكَ لَأَبْقَيْتُ نَفْسِي لَصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ » (2) .

خصیصه عاشره : [در پریشانی احوال سادات فخام] مخفی نماناد بر حسب حکمت کامله و مصلحت شامله این سلسله ظاهره و زمره باهره در زندان خانه دنیا آمالشان از وصول و انتفاع اموال منقطع شد ، و غالباً سادات فخام عظام فقیر و مستأصل و پریشانند ، و حاشا که این فقر و عسرت باعث اهانت ایشان باشد بلکه برای تحصیل لذت و عشرت نشانه آخرت است و موجب اجر و نعمت باقیه ، بلکه حضرت صادق علیه السلام در کتاب « طب الأئمة » (3) فرمودند : « إِنَّ الْحُمَى يُضَاعَفُ عَلَى أَوْلَادِ الْأَنْبِيَاءِ » (4)

1- بحار الانوار 51/82 باب 1 ، دلائل الامامة : 233 و 235 ، العدد القوية : 91 ، كشف الغمة 2/472 .

2- بحار الانوار 52/243 باب 25 ح 116 به نقل از غیبت نعمانی .

3- بحار الانوار 59/99 ح 19 به نقل از طب الأئمة .

4- حاکم نیشابوری در مستدرک 4/307 حدیثی قریب بدین مضمون از حضرت نبوی علیه وآله الصلاة والسلام نقل کرده است . نیز رجوع کنید به : سبل الهدی والرشاد 12/240 .

در انگشتی خواستن صدیقه طاهره از پدر بزرگوار خود و یافتن آن و خواب دیدن

یعنی: تب بر فرزندان پیغمبران مضاعف و دو برابر است. به عبارت دیگر: تبی که عارض بر ایشان می شود شدیدتر است از غیرشان (1). پس فرزند باید نظر به کردار و رفتار پدر و مادر کند، و بر طریقه ایشان مشی نماید. خوش است این فرقه جلیله بنگرند امیرمؤمنان و صدیقه طاهره صلوات الله علیهما به چه نحو در دار دنیا زندگی کردند و بندگی نمودند. برای تذکره دو حدیث از این دو بزرگوار از کتب صحیحه می نویسد:

در انگشتی خواستن صدیقه طاهره از پدر بزرگوار خود و یافتن آن و خواب دیدن حدیث اول: ابن شهر آشوب علیه الرحمة در کتاب « مناقب » (2) روایت کرده است که: صدیقه طاهره علیها السلام از پدر بزرگوار انگشتی خواست آن جناب فرمودند: چون نماز شب کردی از خداوند بخواه، به حاجت خود خواهی رسید. پس آن مخدّره چنین کرد، هاتقی گفت: آنچه طلب کردی در زیر مصلائی توست، چون نظر فرمود انگشتی از یاقوت دید که تمام دنیا قیمت او نبوده، پس در انگشت کرد و فرحناک شد. چون استراحت فرمود خود را در بهشت یافت و سه قصر دید که در بهشت مانند آن ندیده بود. سؤال فرمود: این سه قصر از آن کیست؟ گفتند: از فاطمه دختر محمّد صلی الله علیه و آله است. چون داخل یکی از این قصور گردید تختی یافت که سه پایه داشت. سؤال فرمود: چرا این تخت یک پایه ندارد؟! گفتند: صاحب آن انگشتی از خداوند خواست به عوض آن یک پایه این تخت گرفته شد. چون از خواب برخاست، وقت صبح شرفیاب حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله گردید و آنچه دیده بود در رؤیا و منام عرضه داشت.

1- این تعبیر از مرحوم مجلسی در بحار می باشد.

2- مناقب ابن شهر آشوب 3/339 فصل فی معجزاتها علیها السلام، بحار الانوار 43/46 باب 3 ح 46.

فرمود: « معاشر آل عَبدِ الْمُطَّلِبِ! لَيْسَ لَكُمْ الدُّنْيَا إِلَّا مَا لَكُمْ الْآخِرَةُ وَمِعَادُكُمْ الْجَنَّةُ مَا تَصَدَّقُونَ بِالدُّنْيَا فَإِنَّهَا زَائِلَةٌ غَرَارَةٌ ». پس شما آل عبدالمطلب را چه کار به دنیا؟! آخرت برای شماست و وعده گاه شما در بهشت است. آنگاه انگشتر را به محل خود گذارد. در خواب آن تخت را با قوائم اربعه یافت. اما آنچه عجالةً از حضرت شاه ولایت علیه السلام منظور دارم و برای فقراء از سادات عبرت و نصیحت است، اولاً: ملاحظه فرمایند در افراد اولاد آدم علیه السلام ببینند کسی بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله اجل شأناً و اعلی قدرراً از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام عند الله هست، آنچه مذهب حق است جز ایشان نیست و کیست مانند آن بزرگوار و کسی که آنقدر اعتبار به درگاه پروردگار داشته باشد اقتدار وی بر ما سوی الله واضح و آشکار است. آنگاه در اکل و شرب و لباس و مکان آن علت غائی زمین و آسمان از احادیث صحیحه و اخبار صریحه بخوانند، و تأسی جویند و خودشان را تسلیت دهند و اندکی تأمل نمایند برای چه آن جناب صلی الله علیه و آله تعرض از دنیا بحدافیرها فرمود، و به وی خطاب نمود: « من تو را طلاق داده ام رجوعی به تو نخواهم کرد » (1). پس علماء می گویند: وَزَوْجَةُ الْأَبِ عَلَى الْإِبْنِ حَرَامٌ، یعنی: زن پدر بر پسر حرام است، و بتواند او را بخواهد. پس سزاوار نیست آن را که پدر بزرگوار شما نخواست و رها کرد شما بخواهید که خواستن شما بر خلاف خواست آن بزرگوار است. و این دو بیت از آن جناب علیه السلام است: طَلَّقَ الدُّنْيَا ثَلَاثًا وَاتَّخَذَ زَوْجًا سِوَاهَا إِنَّهَا زَوْجَةٌ سَوْءٌ لَا تُبَالَى مَنْ أَتَاهَا (2) می فرماید: طلاق بدهد این دنیای دنیای دنیای را سه مرتبه و زنی دیگر سوائی او بخواه که این زن بسیار بدیست و بی مبالا است و هر کس بیاید به سوی او می خواهد و می خواند. بعبارة اخرى: این زنی است زانیه و فاجره. و در حدیث است که: امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: « جائز نیست من از اجور فجور و زناء بخورم ». و این بیت فارسی معروف است: مادر دهر چرا کینه نورزد با من داده ناخواسته او را پدر من سه طلاق این سه بیت از مرحوم سید مرتضی طاب ثراه محقق است، و بعضی نسبت به حضرت علی بن الحسین علیهما السلام داده اند از روی خطاست: عَتَبْتُ عَلَى الدُّنْيَا فَقُلْتُ إِلَى مَتَى كَابِدُ هَمًّا بُوْسُهُ لَيْسَ يَنْجَلِي أَكُلُّ شَرِيفٍ قَدْ عَلَا بِجُدُوْدِهِ حَرَامٌ عَلَيْهِ الْعَيْشُ غَيْرُ مُحَلَّلٍ فَقَالَتْ نَعَمْ يَا بْنَ الْحُسَيْنِ رَمَيْتُكُمْ سِهَمَ عِنَادِي حِينَ طَلَّقْتَنِي عَلَى (3) خلاصه معنی این سه شعر این است: به دنیا عتاب کردم و گفتم: تا چند به مشقت و هم و غم باشم و رفع نشود، و هر شریف و بزرگی عیش دنیا بر او حرام است. پس دنیا گفت: ای پسر حسین! زمانی که پدر شما مرا طلاق داد سهم عداوت خود را انداخته ام به سوی شما و با شما در نهایت عنادم. و در بیت فارسی اشاره خوش کرد که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نخواسته دنیا را رها کرد، پس احتمال نرود آن جناب علیه السلام خواست دنیا را و رها فرمود، نه چنین است بلکه سه مرتبه دنیا و آنچه متعلق به او است اقبال به جانب آن بزرگوار علیه السلام نمود و آن سرور

1- در اکثر منابع « سه طلاقه » کردن دنیا مذکور است بدین عبارت « طَلَّقْتِكَ ثَلَاثًا لَا رَجْعَةَ فِيهَا » یا « لَا رَجْعَةَ لِي إِلَيْكَ ». رجوع شود به: روضة الواعظین 1/117، خصائص الائمة: 71، امالی صدوق: 283، بحار الانوار 40/345 باب 98 ح 28، نهج البلاغة: 480 خطبه 77.

2- مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب 1/370، مدینه المعجز 2/79، بحار 40/328 ضمن ح 10.

3- اربلی این اشعار را در کشف الغمة 1/176 با اختلافاتی لفظی از بعضی از علویان نقل کرده که آنرا نسبت به « بعضی الاصحاب » داده اند.

اعراض کرد. و مراد از طلاق دادن چشم از وی پوشیدن است و اعراض کردن، چنانکه در طلاق عایشه مرویست که: حضرت نبوی صلی الله علیه و آله توصیه به حضرت امیر علیه السلام نمود که: « اگر اطاعت ننماید تو را عایشه و ازواج دیگر من، ایشان را طلاق بده » (1)، یعنی شرافت مادری که از برای امت من دارند بردار و ایشان را مطلق العنان کن، اکنون طلاق در این مورد همین طریق است، یعنی: دنیا را برای اهلش گذاردم و او را رها کردم و نخواستم. و در حدیث است: « وقتی که حواء را به حضرت آدم ابوالبشر علیه السلام دادند شیطان هم دنیا را خواست، پس معقوده و مدخوله اوست، از این جهت غالب از ناس ابناء دنیا و شیطانند و شباهت به این پدر و مادر دارند ». پس شما سعی کنید شبیه کنید خودتان را به این پدر و مادر که در ساحت قرب حق تعالی بی بدلند و حالشان ضرب المثل.

1- این مضمون در روایت مناقب 2/133 و بحار 32/267 باب 5 ح 207 و 38/74 باب 60 و دلائل الامامة: 276 و جز آن وارد است

در جلوه دادن دنیا خویش را به حضرت امیر علیه السلام

در جلوه دادن دنیا خویش را به حضرت امیر علیه السلام برای تنبّه و تذکر خویش يك مورد از اقبال دنیا و اعراض حضرت سيّد الزاهدین امیرالمؤمنین علیه السلام را می نویسد و ختم می نماید: و (1) در کتاب «عوامل العلوم» مرویست: در بعضی از باغهای فدک آن جناب علیه السلام بیلی در دست داشت که زنی جمیله خود را جلوه داد، و آن زن از همه زنان عالم خوش روتر بود، و گفت: ای پسر ابوطالب! اگر مرا بگیری از این بیل زدن تو را مستغنی کنم و به خزانه های زمین تو را راه نمایم و پادشاه تمام مملکت زمین باشی. فرمود: تو کیستی تا تو را از کسان تو خواستگاری کنم؟ گفت: منم دنیا. فرمود: برو و شوهری دیگر پیدا کن، از برای خود که

1- این واو ظاهراً زائده است.

من مرد تو نیستم . پس روی کرد به آن بیل و بر زمین فرو برد و فرمود : لَقَدْ خَابَ مَنْ غَرَّتْهُ دُنْيَا دَنِيَّةً وَمَا هِيَ إِلَّا غَرَّتْ قُرُونًا بِطَائِلِ أَتْنَا عَلَى زِيٍّ (1) العروسِ بُثِينَةً وَزِينَتَهَا فِي مِثْلِ تِلْكَ السَّمَائِلِ فَقُلْتُ لَهَا غُرِّي سِوَايَ فَإِنِّي غَرُوفٌ عَنِ الدُّنْيَا وَلَسْتُ بِجَاهِلٍ وَمَا أَنَا وَالدُّنْيَا فَإِنَّ مُحَمَّدًا رَهِيْنٌ بِقَفْرِ بَيْنَ تِلْكَ الْجَنَادِلِ وَهَبَهَا أَتَنِي بِالْكُنُوزِ وَدَرَّهَا وَأَمْوَالِ قَارُونَ وَمُلْكِ الْقَبَائِلِ أَلَيْسَ جَمِيعًا لِلْفَنَاءِ مَصِيرًا وَ يُطَلَّبُ مِنْ خُزَانِهَا بِالطَّوَائِلِ فُغُرِّي سِوَايَ إِنِّي غَيْرُ رَاغِبٍ لِمَا فِيكَ مِنْ عِزٍّ وَمُلْكٍ وَنَائِلٍ وَقَدْ قَنَعَتْ نَفْسِي بِمَا قَدْ رَزَقْتُهُ فَسَأُنْكَ يَا دُنْيَا وَأَهْلَ الْعَوَائِلِ فَإِنِّي أَخَافُ اللَّهَ - يَوْمَ لِقَائِهِمْ وَأَخْشَى عَذَابًا دَائِمًا غَيْرَ زَائِلٍ (2) یعنی : نا امید شد هر که دنیای پست فطرت او را فریب داد اگر چه در قرنهای بسیار ، مردم بسیار را فریفت ، و نفعی در این فریب دادن به کسی نرسانید _ و طائل در بیت اول به معنی نافع است _ و آمد دنیا نزد ما به هیئت عروس زیبای خوش روئی که گویا دختر عامر جحمی است با آن همه زینت و شمائل _ و نام وی بُثِينَه _ به تصغیر است به تقدیم باء بر ثاء ، و آن دختر در جمال مشهور بود _ گفتم : برو و دیگری را بفریب که من میل به دنیا ندارم و جاهل نیستم ، و مرا چه کار است به دنیا با آنکه محمد صلی الله علیه و آله که مقصود کلی از خلق خدا بود در زیر خاک گرو است _ و غروف بمعنی زهد و انصراف است ، و جنادل به معنی سنگهاست _ و فرض کردیم که همه گنجها و جواهر خود را از برای ما آورد با اموال قارون و ملک همه قبیله ها نه آنکه آخر باید مُرد و فانی شد ، و آن خزانه و اموال تلف می شود و آن خزانه دارها هلاک می شوند ، پس فریب ده دیگری را که مرا رغبتی به عزّت و پادشاهی دنیا

1- در اصل : ذی .

2- نیز رجوع کنید به : دیوان امیرالمؤمنین علیه السلام : 308 ، کشف الریبة : 90 فصل 5 ، المناقب 2/102 ، بحار 40/329 باب 98 .

در پند و اندرز به عموم بندگان

و خصوص این فرقه ذوی الشان

نخواهد بود و نفس خود را قانع نمودم به همین زحمت و روزی که مقدر شده پس تو دانی و آنهایی که به دام هلاک انداخته ای که من از ملاقات خدای تعالی می ترسم و از عذاب او خوف می کنم که همیشه است و زوالی ندارد .

در پند و اندرز به عموم بندگان و خصوص این فرقه ذوی الشانها هان ! برای این شرمنده این بیت هر يك از شما بخواند سزاوار است : گفتا غلطی زما نشان نتوان داداز ما تو هر آنچه دیده ای پایه توستهمانا در جواب گوید : هر آنچه از موعظه و نصیحت است از قول و فعل پدر بزرگوار شما حضرت شاه ولایت علیه السلام است که همیشه در عمر خویش بر کسوت فقر مباهی بود و بلایا و اذایای وارده بر آن بزرگوار لا یتناهی که کراراً فرمود : « إلیَّ وَکَمْ أُغْضِی الْجُفُونَ عَلَی الْقَدِی ، وَأَسْحَبُ ذِیْلِ عَلَی الْأَذَى وَأَقُولُ لَعَلَّ وَعَسَى » (1) . پس بیاید روزی که بگویند : « لا تَأْتُونِی بِأَنْسَابِکُمْ وَآتُونِی بِأَعْمَالِکُمْ » (2) . پس عمل و کردار این است ، از این نسبت مغرور نشوید و از سوء عاقبت بیندیشید که گفته شده است : إِنْ افْتَخَرْتَ بِآبَاءٍ مَضَوْا سَهْلًا قَلْنَا صَدَقْتَ وَلَکِنْ بِسَمَا وَلَدُوا (3) اگر اندک فضیلت در ذات شخص باشد اشرف است از فضیلت نسبت ، و اگر نه عقلاء تشنیع و فضلاء توبیخ نمایند . و قال امیرالمؤمنین صلوات الله علیه : أَنَا ابْنُ نَفْسِي وَكُنِّيْتِي أَدِيْمِي عَجْمٍ كُنْتُ أَوْ مِنَ الْعَرَبِ إِنْ الْفَتَى مَنْ يَقُولُ هَا أَنَا ذَالِيْسَ الْفَتَى مَنْ يَقُولُ كَانَ أَبِي (4) خوب است جواب مسکتي بفرمایند چون روز قیامت شود پدران شما بگویند : از این شرف نسب که شماها افتخار دارید از آن ماست آن را به ما واگذارید ، و آن شرافت را گرفتند ، دیگر چه دارید ؟

1- مناقب ابن شهر آشوب 1/380 ، لسان العرب 15/128 ماده (غضى) .

2- تاریخ یعقوبی 2/110 ، شرح مائة كلمة ، ابن میثم : 67 .

3- در شرح اصول الکافی ، ملا محمد صالح مازندرانی 9/370 ، فیض القدير 5/48 نیز بمناسبت این شعر بدون ناقل ذکر شده است .

4- بیت اخیر قبلاً نیز گذشت .

حکایت بزرگ یونانی

[حکایت] محکی است : یکی از بزرگان یونان بر غلامی افتخار کرد ، غلام گفت : اگر مایه تقاخر جامه فاخر توست که خود را زینت داده ای پس فخر در جامه است و اگر در مرکوب و اثاث البیت است نیز از آنها فخر شایسته ، و اگر از فضل پدران و مادران است صاحب این فضل هم ایشانند ، اگر هر يك حق خود را استرداد کند پس تو را چه شرف باشد ؟ و می گویند : رَحْمُ الْأَعْدَاءِ أَشَدُّ مِنْ جَفْوَةِ الْأَحِبَّاءِ ، یعنی : رحم کردن بر دشمنان شدیدتر است از جفا کردن بر دوستان ؛ بلکه رحم بر دشمن عین جفاء بر دوست است . و کدام دشمن بدتر از این عجزه فاجره دنیاست که مطلقه ثلاثه حضرت شاه اولیاء علیه السلام است ، و برای فریفتن شما در کمین است ، و کین دیگر دارد ، و خود را به لباس دوستانه بر شما جلوه می دهد ، چنانکه در ابیات مرحوم سید دانستی . و کدام دوست بهتر از جدّ والاتبّار شما حیدر کزّار است که فرموده است : « از این دشمن خونخواره غرّاره غداره مگاره حذر نمائید و از زینتهای آن فریفته نشوید که من بر مکائد و مسائل وی بینا هستم » .

[بیت] باری چو فسانه می شوی ای بخردافسانه نیک شو نه افسانه بد

در معنی فقر و ظهور حسن آن در سادات

[در معنی فقر و ظهور حسن آن در سادات] مخفی نماناد : کمال این سادات که فرزندان آن پدران و مادرانند شعار و آثار فاقه و فقر است ، علم و فقر دو ثمره اند از يك شجره ، و ظهور و بروز تمام و کمال فقر و علم از پیغمبران و فرزندان ایشان شد ، و معنی لفظ « فقر » فقدان ما یحتاج است و حقیقت آن احتیاج به حق ، هر آنکه محتاج به حق است و این معنی را دانسته است اعراض از دنیا و ابناء آن می نماید ، و این صفت محموده از این سلسله محمدیّه صلی الله علیه و آله پسندیده است تا پند ما رعایا و فقراء باشد . پس عزیز در نزد خدا و خلق کسی است [که] آنچه در نزد حق است بخواهد و آنچه در دست خلق است نخواهد . پس بنگر این فرقه مرضیه که دستشان تهی است برای چیست ؟ آیا خدا بر ایشان خشم کرده است که فقیرشان نموده است یا تهی دستی رحمت و عطوفت است ؟ اما فقره اولی نیست معاذ الله معتقد شویم ! پس انبیاء که فقراء الی الله بودند از جهت خشم خداوندی بوده است ؟ ! بلکه برای رحمت به ایشان و دوستی به سادات والا شان است و هر کس را خداوند دوست ندارد دست او را پر از جیفه دنیا می کند ، پس مانند کودکان از علاقه و بازی به آن از خداوند سبحان غافل می شود . پس تهی دستی و سبکی و آسودگی بهتر از سنگینی و گرفتاری و دست پری است که شیخ فرمود : توانگری کشدت سوی کبر و نخوت و نازخوش است فقر که دارد هزار سوز و نیاز و عجب است از بی خردان ابناء زمان که ملبس به این لباس خجسته اساسند هر صباح و مساء با حضرت علیّ اعلی معارض و مخاصمند ، پس چرا بر غالب این شاهزادگان که هر يك جان جهانند و نسل طیب و طاهر پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله منکرند بر حسب اسباب

حکایت خشم پادشاه بر دریا

حکایت مسکویه و سفیه

ظاهر مبتلا و پریشان بر وارستگی ایشان بستگی و پیوستگی دوستانشان شرط است . و فقره : « الْفَقْرُ فَخْرِي وَبِهِ أَفْتَخِرُ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ » (1) ، و کلام « مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ » (2) کجا رفت ؟ خلاصه با خداوند قهار نتوان خصمی کرد .

[حکایت] همانا حکایت آن پادشاه است هر وقت کشتی دریا دیر می آمد بر دریا خشم می کرد و حکم می نمود آب دریا را به کوهها بپاشند .

[حکایت] و حکیم ابوعلی مسکویه از سفیهی نقل کرده : هر وقت در ماهتاب می خوابید رنجور می شد از این جهت بر ماه تابنده دشنام می داد و ماه را هجو می کرد . و الحق مثل وی مثل کلاب عاویه است که گفته اند : مه نور می فشاند و سگ بانگ می زندسگ را بپرس خشم تو با ماهتاب چیستو بیت مولوی مشهور است : مه فشاند نور ، سگ عوعو کند . . الی آخره . پس به این آیه ختم کنم « أُعْطِيَ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى » (3) .

1- التحفة السنينة سيد عبداللہ جزائری : 57 ، عوالی اللالی 1/39 ، بحار الانوار 69/32 ، در بعضی از منابع قسمت اول آن (الفقر فخری و به افتخر) آمده مانند عدة الداعی : 112 ، بحار الانوار 69/30 .

2- این مضمون در منابع مختلف مذکور است از جمله : مشرق الشمسين شيخ بهائی : 405 و در بعضی از کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله دانسته شده مانند شرح الازهار ، احمد مرتضی 4/117 ، المبسوط سرخسی 10/3 ، بدائع الصنائع 2/140 .

3- طه : 50 .

فارة مسكیة : در فضائل سادات

عجب فرمود میرداماد رُوح اللّٰه روحه : ای آنکه تو را حریم گردون حرم استگر خون خوری از ساغر دوران چه غم است دنیا چو رحم دان و در آن خود را طفلخون است غذاء طفل تا در رحم است*** حال درویش همان به که پریشان باشدپر شود خانه زخورشید چو ویران باشد

فارة مسكیة: [در فضائل سادات] بمضمون « هو المسك ما كررته (1) يتصوّع » . در سادات فضایل خاصه ایست که پنجاه فضیلت از آنها از برای تأکید و توضیح خصائص سابقه از کتب علماء اعلام نقل می نماید . اول : کثرت اولاد این سلسله است که در شرق و غرب عالم منتشرند از نقباء معظّمین و اشراف مکرمین . دوّم : تمام اهل عالم مأمورند اخماس که حقوق ایشان است به کتفهای خودشان بردارند و به این فرقه شریفه برسانند ، و این فقره جز برای ایشان دائر و سائر نیست . سوّم : صدقات و زکات که اوساخ و اقدار اموال مردمان است بر ایشان حرام است تا تمیز باشد علوّ مقام ایشان با سائرین از مردم . چهارم : احدی نیست از زمان نزول آیه خمس تا روز قیامت بمیرد مگر آنکه از حقوق

1- . کلمه ناخواناست ، آنرا از بحار الانوار 17/166 نقل کردیم . مصرع اول آن چنین است : أعد ذکر نعمان لنا إن ذكره .

ایشان اشتغال ذمه دارد جز کسانی که ایشان را تکلیف نیست . پنجم : هر يك از پادشاهان و بزرگان و رعایا تمنای این شرافت و عزت را می نمایند و بدان فخر می کنند ، اما این فرقه جلیله آرزوی مقام احدی را و انتساب به کسی را نخواسته اند چنانکه عبدالله بن حسن مثنی فرمود . ششم : خداوند سبحان در فرمان قضاء جریان تصریحاً امر به دوستی ایشان فرمود که باید همه خلق ایشان را دوست بدارند . هفتم : نمازها مقبول نمی شود و صحیح نیست جز به ذکر ایشان مخصوصاً در تشهد . هشتم : در مفاخر و مناقب ایشان اختلافی نیست مگر در تقدیم و تأخیر از آنچه در صدر اسلام واقع گردید . نهم : احدی نظماً یا نثراً نتوانست از عموم این جماعت نبیله هجو و مدح کند که هجاء ایشان راجع به خدا و رسول است در دنیا ، و موجب عقوبات شدید است در عقبی . دهم : دعوی خلافت حقه از ایشان مطابق و موافق با قرآن است که « ذُرِّيَّةَ بَعْضِهَا مِنْ بَعْضٍ » (1) و ادعاء نکرد هرگز اولاد احدی از اعدای خلافت را به خلاف ذریه طاهره . یازدهم : محبت ایشان را عین محبت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و محبت حضرت رسول صلی الله علیه و آله را نیز عین محبت خود قرار داد و امر به تبعیت فرمود . دوازدهم : دولت حقه را در زمان ممتدی که سلطنت نمایند در دنیا در آخر این عالم که متصل به قیامت است برای ایشان قرار داد . سیزدهم : ایشان را در طهارت ولادت و غیر آن با پیغمبر صلی الله علیه و آله شریک فرمود به نص آیه کریمه . چهاردهم : بر ایشان در قرآن خداوند سبحان در موارد عدیده سلام فرمود از آن جمله « سَلَامٌ عَلٰی آلِ یَاسِیْنَ » (2) .

1- آل عمران : 34 .

2- صفات : 130 .

نعم ما قيل: يا نَفْسُ لا تَمْحِضِي بِالنُّصْحِ مُجْتَهِدًا عَلَيَّ الْمَوَدَّةَ إِلَّا آلَ يَاسِينَا (1) پانزدهم: علامت زنا و نفاق و فرزند حیض بودن را از عداوت و عناد به ایشان بیان کرد و فرمود: « دشمن ایشان دنس ملصق است » (2). شانزدهم: بنا بر خبری که در کتاب « معانی الأخبار » (3) است حضرت صادق علیه السلام فرمودند: « ولد الزنا را علاماتی است: اول: بغض ما اهل بیت است. دوم: میل کردن به حرامی است که از او خلق شده. سوم: استخفاف به دین است. چهارم: سوء محضر است، یعنی حاضر شدن و بد سلوکی نمودن اوست با مردم در مجالس، پس هر کس چنین است به فراش غیر پدرش متولد شده است. پنجم: مادرش در وقت حیض به او حامله شده باشد ». هفدهم: حضرت رضا علیه السلام فرمودند: « قبره را دشنام نگوئید، به اطفال ندهید تا بازی کنند با آنها، از آنکه تسبیح بسیار می گوید و تسبیح اوست: « لَعَنَ اللَّهُ مُبْغِضِي آلِ مُحَمَّدٍ » (4). و أيضاً هدهد می خواند _ و به روایتی به بال وی نوشته شده است _: « آلُ مُحَمَّدٍ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ » 5

-
- 1- از اشعار سید حمیری رضوان الله عليه است. رجوع شود به: مناقب أهل البيت عليهم السلام، مولی حیدر شیروانی: 89.
 - 2- در روایتی که ثقة الاسلام کلینی در کافی 8/316 ح 497 آمده امام صادق علیه السلامی فرماید: « واللّه لا یحبّنا من العرب والعجم إلاّ أهل البيوتات والشرف والمعدن، ولا یبغضنا من هؤلاء وهؤلاء إلاّ کل دنس ملصق ».
 - 3- معانی الاخبار: 400 ح 60، الخصال: 217 ح 40، من لا یحضره الفقیه 4/417 ح 5909، وسائل الشیعة 15/344 ح 20698.
 - 4- کافی 6/225 ح 1، التهذیب 9/19 ح 77، وسائل الشیعة 16/249 باب 41 ح 1، مسالك الافهام 12/46.

خیر البریة» . هجدهم : دعاء اطفال ذریه نبویه صلی الله علیه و آله را وعده اجابت داده اند ، و کراراً تجربه شده ، و حق همین است . نوزدهم : هر آنکه منکر حق ایشان است صلاة و عبادات دیگر وی مقبول نیست . بیستم : بعد از قرآن مقام ایشان است و کسی نزدیکتر از ایشان به قرآن نیست . بیست و یکم : بر تمام اولین و آخرین تفضیل دارند به دلیل آیه کریمه « إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ » (1) مراد از آل ابراهیم ، آل یس و آل محمد صلی الله علیه و آله است ، و اصطفاء و اجتباء اختصاص دارد به ایشان غیر از اشخاص مخصوصین . بیست و دوم : از برای محسنین از سادات دو اجر است چنانکه از برای مسیئین از ایشان نیز دو عقوبت ، چنانکه صدوق در « اعتقادات » (2) خود فرمود : « وَأَعْتَقَدُنَا فِي الْمُسَىءِ مِنْهُمْ أَنَّ لَهُ ضِعْفَ الْعَذَابِ وَفِي الْمُحْسِنِ مِنْهُمْ أَنَّ لَهُ ضِعْفَ الثَّوَابِ » . بیست و سوم : فردای قیامت مسیئین از سادات به محسنین بخشیده می شوند و ایشان را به حضرت رسول صلی الله علیه و آله می بخشند ، چنانکه در دعاء حضرت خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله عرض می کند : « اللَّهُمَّ إِنَّهُمْ عَثَرُوا رَسُولَكَ فَهَبْ مُسِيئَتَهُمْ لِمُحْسِنِهِمْ وَهَبْهُمْ لِي » (3) . بیست و چهارم : سادات بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام به بهشت می روند و کسی نتواند تقدّم جوید ، و این حدیث شریف است : قال رسول الله صلی الله علیه و آله « أَمَا تَرْضَىٰ أَنَّكَ مَعِيَ فِي الْجَنَّةِ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ (ع) ، وَذُرِّيَّاتِنَا خَلْفَ ظُهُورِنَا ،

1- آل عمران : 33 .

2- الاعتقادات : 111 .

3- ذخائر العقبی : 20 ، ینابیع المودة 2/117 و 352 .

وَأَزْوَاجُنَا حَلْفَ ذُرِّيَاتِنَا، وَأَشَدَّ يَاعُنَا عَنْ أَيْمَانِنَا وَشَمَائِلِنَا» (1). بیست و پنجم: اختصاص جامه سبز است به این سلسله چنانکه جامه سیاه که لباس دوزخیان است برای امویّه و بنی عباس. بیست و ششم: خواستن دو علویّه از فرزندان فاطمه زهراء علیها السلام برای رنجش خاطر آن مخدّره مستوره به نحوی که مذکور شد. بیست و هفتم: اختصاص لقب سیادت به ایشان که موجب بزرگواری و آفائی و علوّ شأنشان است بر دیگران. بیست و هشتم: قیام از برای سادات و لزوم تعظیم ایشان. بیست و نهم: جواز بوسیدن دست ایشان برای این نسبت عظیمه. سی ام: بقاء این سلسله تا قیام قیامت و عدم انقطاع ایشان. سی و یکم: تحسین تصدیر از برای سادات و تقدّمشان در امور کلیه. سی و دوّم: اختصاص شفاعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله در روز قیامت به کسانی که به ذریّه فاطمه علیها السلام به هر قسم اعانت کرده اند چنانکه گذشت «فَرَجَمَ اللَّهُ أُمَّرَةً يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ بِعَيْنِ الْعِنَايَةِ». سی و سوّم: در کتاب «کافی» (2) است: در بهشت نهریست که اسم جعفر است، در دست راست آن دُرّ سفیدی است که در او هزار قصر است و در هر قصری هزار قصر است از محمّد و آل محمّد علیهم السلام، و در دست چپ آن دُرّ زردی است که در آن هزار قصر است، در هر قصری هزار قصر است از برای ابراهیم و آل ابراهیم، و آل ابراهیم نیز آل محمّداند صلی الله علیه و آله. و این حدیث را خوارزمی که از علماء سنّت است در «مناقب» ذکر کرده است. سی و چهارم: زیارت ذریّه ایشان زیارت ایشان است، فی الحدیث: «مَنْ زَارَ ذُرِّيَّتَهُمَا

1- ینابیع المودة 2/178 ح 511 به نقل از احمد بن حنبل در کتاب المناقب.

2- کافی 8/152 ح 138، بحار الانوار 8/161 ح 99 منازل الآخرة: 302.

فَكَأَنَّما زارَهُما « (1) . سی و پنجم: قبور اولاد و ذریه نبویه صلی الله علیه و آله عموماً بقعه های بهشت است . سی و ششم: شفاعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله فردای قیامت اول برای ذریه طاهره است بعد الأقرَب فالأقرب ، بعد از آن انصار و اهل یمن از تابعین و مؤمنین ، بعد از آن عرب ، بعد از آن عجم ، و این حدیث شفاعت را در اول مرتبه شفاعت به ایشان می رساند . سی و هفتم: بنا بر قول مشهور گوشت بدن هاشمی بر درنده ها حرام است . سی و هشتم: در دوست سادات بیست خصله است ، ده خصله در دنیا و ده خصله در آخرت: اما در دنیا: زهد است ، و حرص بر علم ، و ورع در دین ، و رغبت در عبادت ، و توبه قبل از مردن ، و نشاط و سرور در نماز شب ، و قیام در آن ، و یأس از آنچه در دستهای مردمان است ، و حفظ در امر و نهی الهی ، و بغض دنیا ، و سخا . اما آنچه در آخرت است: حساب او کشیده نمی شود ، میزان برای او منصوب می شود ، کتاب او به دست راست او داده می شود ، و برات آزادی از آتش به او می دهند ، و صورتش سفید و نورانی می گردد ، و از حله های بهشت به وی می پوشانند ، و شفاعت صد نفر از اهل بیت خود را می کند ، و خداوند نظر رحمت به او می نماید ، و تاجی از تاجهای بهشت بر سر او می گذارند ، و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: « طوبی لمُجَبِّی وُلَدِی وَعِزَّتِی وَأَهْلِ بَیَّتِی » . سی و نهم: کراهت مخالطه زیاد با سادات است کما فی « جامع الأخبار » قال الصادق علیه السلام: « لا تُخالِطَنَّ أَحَدًا مِنَ العَلَوِیِّینَ فَإِنَّكَ إِنْ خالَطْتَهُمْ مَقَّتَ الجَمِیعَ وَلَکِنْ أَحَبَّهُمْ لِقَلْبِکَ وَلَیْکُنْ مَحَبَّتُکَ مِنْ بَعید » . یعنی: خلطه بسیار شاید باعث کدورت و ملالت شود ، و آن باعث انزجار و نفرت گردد ، و آن باعث خشم رسول اکرم صلی الله علیه و آله است . پس به عبارت معروف دوری و دوستی خوش است با محبت ثابته قلبیه اگر چه این فقره در اغلب موارد جاری است .

1- .بشارة المصطفى: 137 ، مستدرک الوسائل 10/182 _ 183 ح 11799 ، بحار الانوار 43/58 .

چهلّم: باید عترت رسول اکرم صلی الله علیه و آله از عترت مؤمن، و اهل بیت آن جناب صلی الله علیه و آله از اهل بیت مؤمن، مانند جانش از جان آن بزرگوار عزیزتر و محبوبتر باشد، و بر طبق مراد از کتاب «علل الشرایع» مرحوم صدوق و «أعلام الوری» که از مرحوم شیخ طبرسی است از حضرت نبوی صلی الله علیه و آله مرویست، بلکه فرمودند: «مؤمن نیست هر که ذریّه مرا بهتر از ذریّه خود نداند» . چهل و یکم: ابن حجر در «صواعق» نوشته است که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: «هر يك از اهل بیت من ایمان به خدا بیاورد و اقرار به تبلیغ رسالت من نماید خداوند وعده داده است او را عذاب نکند» (1). و در بعضی از کتب مناقب شیعه این فقره دیده شد. چهل و دوّم: فردای قیامت تمام مردمان به اسمهای مادرانشان خوانده می شوند مگر امیرمؤمنان علیه السلام و ذریّه آن بزرگوار که به نامهای پدران و صحّت ولادت و نسب خوانده می شوند. چهل و سوّم: ابن عباس فرمود: «خداوند منّان به اولاد عبد المطلب هفت چیز داده است: صباحت و فصاحت و سماحت و شجاعت و حلم و علم و دوستی زنّها» (2). و ظاهر این بیان عموم دارد بین سادات، کمال آن در ائمه طاهرین علیهم السلام بود. چهل و چهارم: معاویه بن ابی سفیان گفت به عقیل بن ابی طالب: إِنَّ فیکم لَشَبَقًا یا بَنی هاشم. یعنی: در شما بنی هاشم شهوت است. فرمودند: «هو مِتّا فی الرّجالِ وَ مِنْکُمْ فی النّساء» (3) یعنی: راست است شهوت ما بنی هاشم در مردان است و از بنی امیّه در زنان. نظیر این فقره کلام حضرت امام حسن علیه السلام است به مروان، خوب است عبارت آن را از

1- ینابیع المودة قندوزی 2/449 ح 235 به نقل از حاکم، الجامع الصغیر سیوطی 2/716 ح 9623.

2- ذخائر العقبی: 15، سبیل الهدی والرشد 11/5.

3- امالی سید مرتضی 1/199، الدرجات الرفیعة: 161.

« مناقب » (1) بنویسم: قال مروان: أما أن فيكم يا بني هاشم خصمًا قال: « وما هي؟ » قال: الغلظة، قال: « أجل نزعنا من نسايتنا ووُضِعَتْ في رجالنا ونزعنا الغلظة من رجالكم ووُضِعَتْ في نسايتكم فما قام لأموية إلا هاشمي ». چهل و پنجم: عمر بن الخطاب گفت: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: « هر سبب و نسبی منقطع می شود روز قیامت مگر سبب و نسب من ». و مضمون روایت به نحو دیگری گذشت. چهل و ششم: در محضری که مناقب این فرقه مذکور است ملائکه آسمانها مشرف می شوند و طلب مغفرت می نمایند و بالهای خودشان را می ساینند به پشتهای ایشان، از تمام گناهان پاک می شوند. چهل و هفتم: در کتاب « تهذیب الأحكام » (2) مرویست: حضرت رسول صلی الله علیه و آله چون مطلع می شد فوت یکی از سادات و بنی هاشم را آنچه مخصوصاً برای آن سید هاشمی می کرد برای احدی نمی کرد، بعد از نماز گزاردن و دفن کردن و آب بر قبر آن سید هاشمی پاشیدن تشریف می آورد و دست مبارکش را به طریقی وارد قبر می کرد، هر غریب و مسافر که از سفر می آمد و آن قبر جدید را می دید اثر کف رسول الله صلی الله علیه و آله را می شناخت و می دانست سید هاشمی وفات کرده است. چهل و هشتم: منع کردن ائمه طاهرین علیهم السلام مردم را در مذمت کردن دعوات و ساداتی که خروج کرده اند، و سائرین که فاعلین اعمال رذیله اند. چهل و نهم: در کتاب « عیون اخبار الرضا » (3) مرویست که: حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام فرمودند: « نظر کردن به ذریه ما عبادت است » یکی از اصحاب عرض کرد: مراد از ذریه ائمه طاهرین اند؟ فرمودند: « مراد من تمام ذریه است » ما لَمْ يُفَارِقُوا مِنْهَا جَهْدَهُ

-
- 1- مناقب ابن شهر آشوب 3/187_ 188، ترجمة الامام الحسن عليه السلام من تاريخ ابن عساکر: 195.
 - 2- تهذیب الاحکام 1/460 ح 1498، مستند الشيعة 3/310.
 - 3- عیون اخبار الرضا علیه السلام 1/55 ح 196، الامالی شیخ صدوق: 369، روضة الواعظین: 273.

در رقیمه ای که شاه طهماسب از برای قیصر روم مرقوم فرمودند

وَلَمْ يَتَلَوْنُوا بِالْمَعاصي) یعنی مادامی که آمیخته فسق و معصیت نشدند . پس النَّظْرُ إِلَى جَمِيعِ الذَّرِيَّةِ عِبَادَةٌ . و از کتب عامه و سنت مروی است : « کسی که نظر کند به صورت امیرمؤمنان علیه السلام هزار هزار حسنه برای او نوشته می شود و هزار هزار سیئه محو می شود و پانصد درجه برای او بلند خواهد شد و از برای او يك صد حسنه است و يك صد سیئه محو می گردد و يك صد درجه بلند می شود » . و این حدیث عموم دارد . پنجاهم : اختصاص صلوات به رسول صلی الله علیه و آله و ذریه اش عموماً بدین نحو است : اللَّهُمَّ اجْعَلْ صَلَوَاتِكَ وَرَحْمَتِكَ وَبَرَكَاتِكَ عَلَى سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَإِمَامِ الْمُتَّقِينَ وَخَاتَمِ النَّبِيِّينَ مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ إِمَامِ الدِّينِ وَقَائِدِ الْخَيْرِ رَسُولِ الرَّحْمَةِ ، اللَّهُمَّ ابْعَثْهُ مَقَاماً مَحْمُوداً يَغْبِطُهُ الْآءُ وَالْآخِرُونَ ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ (1) .

در رقیمه ای که مرحوم جنّت مکان شاه طهماسب از برای سلطان سلیمان قیصر روم مرقوم فرمودند و برای تأکید در تفصیل و تجلیل این ذریه مجّله صورت نامه ای که به خطّ شریف مرحوم شیخ حسین بن عبدالصمد عاملی والد ماجد مرحوم شیخ بهائی علیه الرحمه که از جانب سنّی الجوانب حضرت جنّت بارگاه شاه طهماسب اول که در جواب به قیصر روم سلطان سلیمان عثمانی مرقوم فرموده بود در سال نهصد و شصت و هفت ، و دیباچه آن بسیار فصیح و بلیغ است ، و مأخوذ از کتاب و سنّت و مجموعه ای از فضایل سادات و هاشمیین ، خوش دارم برای میمنت و زینت این اوراق بعباراتها و عینها بنویسم .

1- فضل الصلاة على النبي صلى الله عليه وآله ، جهضمی مالکی متوفای 282 صفحه 59 ، مسند ابی یعلی 9/175 ح 5267 ، المعجم الكبير طبرانی 9/115 .

واین جواب صواب و رقیمه کریمه برای آن بود که بعضی از فرزندان سلطان خوندکار از روم فرار کردند و التجاء به حضرت پادشاه خیرخواه شاه طمهاسب آوردند و سلطان رد ایشان را خواست: **أوله: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ الْمُخَاطَبِ ب_ « ما أرسد لِنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ » (1)** ، « مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ » (2) ، ذَلِكَ جَدُّنَا سَيِّدُ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ ، صَدِّ لَوَاتُ اللَّهِ وَسَدِّ لَامُهُ عَلَيْهِ صَلَاةٌ وَسَدِّ لَامًا دَائِمِينَ بِدَوَامِ الْأَعْصَارِ . وَعَلَى أَبِينَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَخِي النَّبِيِّ وَابْنِ عَمِّهِ وَوَصِيِّهِ وَوَلِيِّ الْمُؤْمِنِينَ بِنَصِّ « إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ زَاكِعُونَ » (3) « إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَذِكْرَى لَأُولِي الْأَبْصَارِ » بَابِ مَدِينَةِ الْعِلْمِ وَمَحْبُوبِ اللَّهِ وَمَحْبُوبِ رَسُولِهِ وَمَمْدُوحِهِمَا وَمَوْلَى مَنْ كَانَ النَّبِيُّ مَوْلَاهُ كَمَا شَدَّ هَدَّتْ بِهِ الْأَخْبَارُ . وَعَلَى أُمَّنَا سَيِّدَةِ النَّسَاءِ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ وَالْمَعْصُومَةَ حَقُّهَا جَهْرًا ، الْمَدْفُونَةَ لِبُعْضِهَا عَلَى غَاصِبِهَا سِرًّا ، بَعْدَ مَا سَجِعُوا : « فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي مَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي » « إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أَوْلِيكَ يُلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ » فَيَالِهَا عِبْرَةٌ لِدَوَى الْأَعْتَابِ . وَعَلَى جَدَّتِنَا خَدِيجَةَ الْكُبْرَى ذَاتِ الْفَضْلِ عَلَى نِسَاءِ الْأَنْبِيَاءِ ، الْفَائِزَةَ بِالْفَوْزِ بِشَرَفِ السَّبْقِ إِلَى الْإِسْلَامِ ، وَرَضِيَ النَّبِيُّ الْمُخْتَارِ . وَعَلَى أَبَائِنَا الْمُطَهَّرِينَ بِنَصِّ الْكِتَابِ « الَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَدْرَأُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّبِيَّةِ أَوْلِيكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ * جَنَّاتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ *

سَلَامٌ

1- انبياء : 107 .

2- فتح : 29 .

3- مائده : 55 .

در ترجمه نامه نامی و رقیمه گرامی

عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ « (1). وَعَلَى الْمُتَمَسِّكِينَ بِكِتَابِ اللَّهِ وَعِثْرَةِ النَّبِيِّ أَهْلِ بَيْتِهِ الَّذِينَ قَدْ جَاءَ النَّصُّ الصَّحِيحُ أَنَّ الْمُتَمَسِّكَ بِهِمَا لَنْ يَضِلَّ أَبَدًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ، أُولَئِكَ نَحْنُ - أَعْنَى أَبْنَاءِ أَهْلِ الْبَيْتِ وَشِيَعَتِهِمْ - لِأَنَّا لَمْ نَتَمَسَّكَ إِلَّا بِكِتَابِ اللَّهِ وَالَّذِينَ أَمَرَ الرَّسُولُ بِالتَّمَسُّكِ، فَيَالِهَا فَخْرًا يُفُوقُ كُلَّ فَخَارٍ، فَأَنسَابُنَا نُورٌ مِنْ لَيْلَةِ الْقَدْرِ، وَأَحْسَابُنَا أَشْرٌ مِنْ يَوْمِ بَدْرٍ، وَقَصْرٌ مَجْدِنَا أَقْرَبَتْ لَهُ الْقُصُورُ بِالْقُصُورِ، وَلَبَسَتْ مِنْهُ شِعْرَى غَيْرَ شِعْرِ عَارِ الْغَيْبِ، وَجَوْهَرُنَا مِنْ جَوْهَرِ الشَّرَفِ لَا مِنْ جَوْهَرِ الصَّدْفِ، وَيَوَاقِيتُنَا مِنْ يَوَاقِيتِ الْأَحْرَارِ، لَا مِنْ يَوَاقِيتِ الْأَحْجَارِ، لَسْنَا بِحَمْدِ اللَّهِ فِي شَكٍّ مِنَ الدِّينِ، وَإِنَّا لَعَلَى هُدًى يَبِينٍ، وَأَيُّ يَقِينٍ، رَأَيْنَا فِيهِ - وَلِلَّهِ الْمِنَّةُ - سَدِيدٌ، وَيَأْسُنَا شَدِيدٌ، وَكَيْدُنَا عَتِيدٌ، لِكُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ، وَحَيْنًا سَعِيدٌ، وَقَتِيلُنَا شَهِيدٌ، وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ. . . إِلَى آخِرِهِ .

[در ترجمه نامه نامی و رقیمه گرامی] خلاصه معنی این رقم مهر شمیم آن است: بعد از حمد خدا پیغمبری که به هدایت و دین حق مبعوث شد و مخاطب به خطاب « مَا أُرْسِدَ لِنَاكَ » گردید و سید اولین و آخرین است جد اکرم ماست، و ابن عم و وصی و برادر وی در نبوت و ولی مؤمنین به کریمه « إِنَّمَا » و مضمون « من كنت مولاه » و شهر علم و محبوب خدا و رسول و ممدوح ایشان امیر مؤمنان پدر ماست، و مادر ما بهترین زنهای عالم، فاطمه زهراء است که حق وی غصب شد آشکارا و به پنهان دفن شد! با نهایت بغضی که بر غاصبین حق خود داشت با آنکه شنیده بودند که رسول اکرم فرمود: « فاطمه را هر کس اذیت کند مرا اذیت کرده »، و خداوند فرموده است: هر کس خدا و رسول را اذیت کند ملعون است « و کجاست عبرتی از برای اهل اعتبار؟! وجدّه ما خدیجه کبری صاحب فضل است و افضل از زنهای مردمان، و بر همگی به

فوز و شرف سبقت دارد مانند سبقت در اسلامش ، و درود بر ایشان و پدران پاکان ما که صبر کردند برای طلب لقاء حق ، و نماز بر پا داشتند ، و انفاق کردند در پنهانی و آشکار و دفع کردند بدیها را به نیکیها و ایشان در بهشت جاویدان ساکن اند با پدران و ازواج و ذریات خودشان ، و ملائکه بر ایشان به سلام و اکرام وارد می شوند ، و آن عترت که باید به ایشان تمسک جست و نجات یافت مائیم که فرزندان اهل بیت پیغمبریم و ما تمسک نجسته ایم جز کتاب خدا و به آنچنان کسانی که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله امر فرموده است ، پس ما را فخر سزد که نسب ما مانند بدر تابنده در شب چهارده است ، و چون شب قدر با قدر و پاینده ، و از بلندی قصر مجد ما ، هر عقلی مانند جامه شعری کوتاه و قاصر است ، گوهر وجود ما را شرفی دیگر است نه چون صدف و خرز ، و یاقوت دل ما آزاد است نه مانند احجار صیلا ، و ما به طریق هدایت و طریق رشادیم ، و منت خداوند سدید است ، و بأس ما شدید ، و دشمن ما عنید ، و زنده ما سعید ، و کشته ما شهید ، و آنچه در نزد خداوند است خیر است دائم و باقی .

ص: 193

روح وريحان اول

اشاره

روح وريحان : الأولى

.

در عدد اولاد ذکور و اناث حضرت امام حسن علیه السلام است

در عدد اولاد ذکور و اناث حضرت امام حسن علیه الصلاة والسلام استبدان مرحوم شیخ مفید علیه الرحمة در کتاب «ارشاد» فرموده است: اولاد حضرت امام حسن علیه السلام پانزده تن از ذکور و اناث بودند (1). و ابن شهر آشوب مازندرانی در کتاب مستطاب «مناقب» چهارده نفر ذکر فرموده است. و برخی از عامه از اهل تواریخ و سیر بر این دو قول متفقند مگر واقدی که معروف بین الفریقین است هیجده تن یاد کرده و اسامی ایشان را ذکر نموده، و محمد بن طلحه شامی شافعی تعیین عدد نکرده است و عبارت او این است: *كَانَ لَهُ مِنَ الْأَوْلَادِ عَدَدٌ لَمْ يَكُنْ لِكُلِّهِمْ عَقِبٌ بَلْ كَانَ الْعَقِبُ لِابْنَيْنِ مِنْهُمْ الْحَسَنِ الْمُشْتَى وَالزَّيْدَ*. و سبط ابن جوزی در «مناقب» خود نقل اولاد از واقدی کرده است. ابن خشاب پانزده پسر و یک دختر نقل کرده است، و علامه مجلسی طاب ثراه در تعیین اولاد حضرت امام حسن علیه السلام عنوان و مصادر را قول مرحوم شیخ مفید قرار دادند (2). و الحق ما اختاره (3).

1- الارشاد 2/20 باب ذکر ولد الحسن بن علی علیهما السلام و عدد هم و أسمائهم و طرف من أخبارهم .

2- بحار الانوار 44/163 باب 23 ذکر اولاده صلوات الله علیه ح 1 .

3- قول دیگر در مقام که مؤلف متذکر آن نشده قول مرحوم طبرسی است در اعلام الوری که همان عدد شیخ مفید را ذکر کرده به اضافه پسری دیگر بنام ابو بکر . رجوع کنید به : بحار الانوار 44/163 باب 23 ذیل ح 1 .

بناءً على ذلك بر همان طریقه توضیح و تشریح احوال ایشان در این اوراق می شود: پس بدان دختران آن بزرگوار پنج تن اند و از مادرهای مختلف بودند: امّ عبدالله، امّ سلمه، فاطمه، رقیه، زینب. اما پسرهای آن جناب زید، و حسن مثنی، و عمرو، و قاسم، و عبدالله، و حسین اثم، و طلحه، و عبدالرحمن، و جعفر، و ابوبکر که ظاهراً موسوم به احمد بوده است. و مرحوم ابن شهر آشوب يك دختری از برای آن سرور بیشتر ذکر نکرده است. و عجاله از بنات مکرمات آن بزرگوار مشروحاً اطلاعی ندارم، و در کتب نسابه شرحی از حالات ایشان نیافتم. پس خوشتر آن است در مقام توضیح حالات خیریت علامات ذکور از اولاد آن بزرگوار که عشره کامله اند برائیم و خوانندگان را از بزرگواری ایشان بشارت حقّه دهیم، و بهتر آن است ابتداء و شروع به شهیدان کربلاء و قتلاى يوم الطفّ نمائیم. و آنچه تحقیق شده است از اولاد امام حسن علیه السلام در روز عاشوراء در خدمت عمّ اکرمشان سه نفر شهید شدند، به روایت مرحوم شیخ اسامی شریفه ایشان عمرو و قاسم و عبدالله است، و به روایت مرحوم ابن شهر آشوب عبدالله و قاسم و ابوبکر است و به روایتی عمرو نام صغیراً شهید شد. و در فقره زیارت مستخرجه از ناحیه مقدّسه که از قرار نقل علامه مجلسی (1) علیه الرحمة در سال دویست و پنجاه و دو به توسط نواب فخام استخراج شد و گویا مراد از ناحیه، ناحیه حضرت ابا محمد امام حسن عسکری علیه السلام است از آنکه امام عصر حضرت حجّة الله الأعظم علیه السلام هنوز قدم به عرصه شهود نگذارده بودند. و تاریخ تولّد آن آفتاب فلك ولایت و امامت کلمه « نور » است که دویست و پنجاه و شش است، و این فقره بر بعضی شبهه شده است، اشاره ای کردم التفات فرمایند که امام فرموده است: « السّلامُ علیّ اُبی بکرٍ

1- بحار الانوار 45/65 بقیه باب 37، 98/269 باب 19 ح 1 به نقل از اقبال الاعمال: 574.

بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ الْوَلِيِّ الْمَرْمِيِّ بِالسَّهْمِ الرَّدِيِّ، لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَقَبَةَ الْغَنَوِيَّ . السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ الْوَلِيِّ، لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ وَرَامِيَهُ حَزْمَةَ بْنَ كَاهِلِ الْأَسَدِيِّ. السَّلَامُ عَلَى الْقَاسِمِ بْنِ حَسَنِ بْنِ عَلِيِّ الْمَصْدَرُوبِ عَلَى هَامَتِهِ الْمَسْلُوبِ لَامَتُهُ حِينَ نَادَى الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ فَجَلَا عَلَيْهِ كَالصَّقَرِ وَهُوَ يَفْحَصُ بِرِجْلَيْهِ التُّرَابَ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: بَعْدًا لِقَوْمٍ قَتَلُواكَ وَمَنْ خَصَمَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ جَدُّكَ وَأَبُوكَ، ثُمَّ قَالَ: عَزَّ وَاللَّهِ عَلَى عَمِّكَ أَنْ تَدْعُوهُ فَلَا يُجِيبُكَ أَوْ أَنْ يُجِيبَكَ وَأَنْتَ قَتِيلٌ جَدِيلٌ فَلَا يَنْفَعُكَ، هَذَا وَاللَّهِ يَوْمَ كَثُرَ وَاتْرَهُ وَقَلَّ نَاصِرُهُ، جَعَلَنِي اللَّهُ مَعَكُمْ وَيَوَّأُنِي مَبُوءًا كَمَا، وَلَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَكَ عُمَرَ بْنَ سَعْدِ بْنِ عُرْوَةَ بْنِ نُفَيْلِ الْأَزْدِيِّ، وَأَصْلَاهُ جَحِيمًا، وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا أَلِيمًا». و آنچه از کتابهای نسابه یافته ام این سه بزرگوار مادرشان یکی است و وی ام ولد بوده است. و در یکی از کتب انساب نام او نجمه ذکر شده است، و در روز عاشورا هم حاضر بود، و تحمل و صبر بر شهادت فرزندان و جوانان خود فرمود. و اگر چنین است هیچ يك از خواتین مکرّمه صدمه و بلیّه او را ندید. و تأیید می نماید فقره مبارکه زیارت را آنچه در کتاب «وسيلة المآل فی مناقب الآل» مسطور است که از اولاد حضرت امام حسن علیه السلام ابوبکر است (1)، و نام (2) وی احمد. و ابی مخنف نقل کرده است: فَخَرَجَ مِنَ الْخَيْمَةِ غُلَامَانِ كَانَتْهُمَا قَمْرَانِ أَحَدُهُمَا اسْمُهُ أَحْمَدُ وَالْآخَرُ اسْمُهُ قَاسِمٌ وَهُمَا يَقُولَانِ: لَبَّيْكَ! لَبَّيْكَ! يَا سَيِّدَنَا - نَحْنُ بَيْنَ يَدَيْكَ مُرْنَا بِأَمْرِكَ. و داعی عرض می کند: مراد از ابوبکر که در فقره زیارت است همان احمد است که ابی مخنف ذکر نموده. و بعضی گمان کرده اند: قاسم همان عبدالله است، لیکن علامه مجلسی رحمه الله در جلد

1- در عدة الداعی نیز بنا بر نقل بحار 44/163 باب 23 ذیل ح 1 بدین نام تصریح شده است.

2- در اصل: نامی.

عاشر « بحار الأنوار » (1) فرموده است: ثُمَّ خَرَجَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ الَّذِي ذَكَرْنَاهُ أَوَّلًا - وَهُوَ الْأَصْحَحُ - أَنَّهُ بَرَزَ بَعْدَ الْقَاسِمِ وَهُوَ يَقُولُ: إِنَّ تَنْكِرُونِي فَأَنَا بِنُ حَيْدَرَهَضَةَ رُغَامُ أَجَامٍ وَلَيْثُ قَسْوَرَهَعَلَى الْأَعَادِي مِثْلُ رِيحٍ صَرَصَرَهَ فَقَتَلَ أَرْبَعَةَ عَشَرَ رَجُلًا، ثُمَّ قَتَلَهُ هَانِي بْنُ شَيْثِ الْحَضْرَمِيِّ (2) فَاسْوَدَّ وَجْهَهُ. پس از بیان مرحوم شیخ و مرحوم ابن شهر آشوب و مرحوم مجلسی مطابق فرمایش امام علیه السلام معلوم می شود عبدالله غیر قاسم است. و سید ابن طاوس علیه الرحمة فرمود: وَخَرَجَ غُلَامٌ كَانَ وَجْهَهُ شَدْمَةً فَمَرَّ فَجَعَلَ يُقَاتِلُ. . . إلى آخره (3)، و تعیین اسم ننمود. و سبط ابن جوزی در « مناقب » خود گفته است: وَالْقَاسِمُ وَأَبُوبَكْرٍ وَعَبْدُ اللَّهِ قَاتِلُوا مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ الطَّفِّ، وَأُمَّهُمُ أُمُّ وَلَدٍ. وَقِيلَ: اسْمُ امَّتِهِمْ نَفِيلَةَ الَّتِي قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ لِلْسَفَّاحِ: يَبْنِي فُصُورًا نَفَعَهَا لِبَنِي نَفِيلَةَ 4. پس قدر متیقن از اقوال علماء نسابه و قدماء از اهل اطلاع و مقاتل آن است: سه نفر از اولاد امام حسن علیه السلام - یعنی ابابکر و قاسم و عبدالله - در کربلاء به درجه شهادت فائز شدند و آن را عقبی نبود و نماند. و از قول ابی مخنف معلوم است احمد بزرگتر از قاسم بوده است چنانکه قاسم از عبدالله، ولیکن از ترتیب فقره زیارت و تقدم اسم عبدالله بر قاسم ظاهر می شود ترتیب

-
- 1- بحار الانوار 45/36 و 42 بقیه باب 37 (جلد 10 قدیم)، مناقب ابن شهر آشوب 4/109.
 - 2- در چاپ سنگی الخضر می هم خوانده می شود. متن فوق موافق نقل بحار است.
 - 3- اللهوف: 115 مسلك دوم.

در رفع شبهات شهادت قاسم بن حسن علیه السلام

عمر شریفشان .

در رفع شبهات شهادت قاسم بن حسن علیه السلام چون در این روح و ریحان شرح حالات فرزندان امام حسن علیه السلام است گویا شایسته باشد داعی اطاله لسان کند و بعضی از شبهات شهادت حضرت قاسم بن حسن علیه السلام را یاد نماید و رفع هر يك از آن شبهات را از آنچه مکنون خاطر و مفهوم ما فی الضمیر است بنویسد ، شاید برای جمعی مفید و آنچه دانسته ام از راه تسدید و تأیید باشد . اما شبهه اولی : جماعتی از اهل مقتل و منبر علی بن الحسین علی اکبر مقتول را اول شهداء می دانند و تمسک جسته اند به فقره زیارت مذکوره : « السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَوَّلَ قَتِيلٍ مِنْ نَسْلِ خَيْرِ سَلِيلٍ » (1) ، و مراد از خیر سلیل بنی هاشم است . و بعضی گفته اند : مراد [از] خیر سلیل بنی فاطمه است . و جمعی قلیل علی اکبر را آخر شهداء بنی هاشم دانسته اند ، و نظرشان به ظواهر بعضی از اخبار مصیبت است . و جمعی دیگر مانند مرحوم شیخ آخرین از شهدا را از بنی هاشم و اصحاب حضرت ابوالفضل عباس بن علی علیهما السلام دانسته اند . و مرحوم سید ابن طاوس نیز در « لهوف » شهادت حضرت عباس علیه السلام را بعد از شهادت تمام شهداء ذکر فرموده است . و ابی مخنف شهادت آن جناب را در روز تاسوعا دانسته ، و بر خلاف مشهور گفته است : جناب سید سعید شهید ، نعش برادر بزرگوارش را به درب خیام حرم آورد . و برخی از اهل تتبع و فحول از قدماء متبحرین قاسم بن حسن علیه السلام را آخر شهید از شهداء یوم الطفّ فهمیده اند ، و روایت کتاب « امالی » (2) صراحت و دلالت بر این می نماید ،

1- الاقبال : 573 و 713 ، بحار الانوار 98/269 باب 19 و 45/64 بقیه باب 37 .

2- امالی شیخ صدوق : 163 مجلس 30 ، روضة الواعظین 1/188 ، بحار الانوار 44/321 باب 37 .

و ملخص از آن روایت که کمال غرابت دارد آن است: قاسم بن حسن علیه السلام بعد از شهادت علی بن الحسین علیهما السلام این رجز را خواند: لا تجزعی نفسی فکلُّ فانالیوم تلقین ذری الجنایس حمله کرد و سه نفر را کشت. آن گاه (1) از اسب بر خاک افتاد، پس جناب امام حسین علیه السلام به جانب راست و چپ نظر فرمود. احدی از اعوان و یاران خود ندید. سر به آسمان بلند نمود و عرض کرد: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَرَى مَا يُصْنَعُ بِوَلَدِ نَبِيِّكَ» یعنی: ای خداوند! بدرستی که تو می بینی آنچه را که بر فرزند [نبی] تو وارد می شود. و مراد از «ولد» یا خود آن بزرگوار است یا قاسم بن حسن. و از این بیان اطلاق ولد بر سبط و فرزند وی از جهت دختر ظاهر است. و معنی این بیان و عرض شهادت جوانان بر خداوند سبحان اشاره به صدق وعد و تنجیز عهد است. و در آخر این حدیث شهادت آن بزرگوار به نحو اختصار مذکور است که اعتقاد به آن منافی با اخبار کثیره و احادیث صحیحه است مگر به طریق احتیاط عمل به قطعیات کرده شهادت آن بزرگوار و جمعی از بنی هاشم و اصحاب را که سید ابن طاوس ذکر فرموده است معتقد بشویم و از آن تخطی ننمائیم. و آنچه به نظر احقر صواب می آید اول شهداء از بنی هاشم علی اکبر بود، و آخر از شهداء از اولاد علی بن ابی طالب صلوات الله وسلامه علیه حضرت ابوالفضل علیه السلام، و آخر شهید از شهداء از اولاد حضرت امام حسن علیه السلام عبدالله بن حسن است، و بعد از شهادت عبدالله بن حسن علیه السلام جناب سید الشهداء علیه السلام به درجه شهادت فایز گردید. و احتمال می دهم از سیاق عبارت مرحوم سید علیه الرحمة هنوز آن بزرگوار از اسب بر زمین قرار نگرفته بود و جراحات عدیده بر بدن شریفش نیز وارد آمده در آن هنگام

1- لفظ «آن گاه» دوبار در متن تکرار شده است.

عبدالله از خيام حرم بیرون آمد ، پس زینب خاتون علیها السلام وی را منع می فرمود از رفتن و عبدالله اباء و امتناع می نمود و می گفت : والله لا أفارق عمی ، پس بحر (1) بن کعب یا حرمله بن کاهل اسدی در وقتی که اطراف عم بزرگوارش را احاطه نموده بودند شمشیری گرفت ، به سوی آن جناب علیه السلام شتافت ، پس عبدالله فرمود : وَيْلَكَ يَا بَنَ الْخَيْثَةِ! انْقُتِلْ عَمِّي؟ ! فَصَرَبَهُ بِالسَّيْفِ ، فَانْقَاهَا الْعُغْلَامُ بِيَدِهِ فَاطَّيَّهَا إِلَى الْجَدِيدِ فَإِذَا هِيَ مُعَلَّقَةٌ فَنَادَى الْعُغْلَامُ : يَا أُمَّاهُ! فَأَخَذَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَصَدَّمَهُ إِلَيْهِ وَقَالَ : « يَا بَنَ أَخِي ! إصْبِرْ عَلَى مَا نَزَلَ بِكَ وَاحْتَسِبْ فِي ذَلِكَ الْخَيْرَ فَإِنَّ اللَّهَ يُدْحِقُكَ بِأَبَائِكَ الصَّالِحِينَ » . قَالَ الرَّاوي : رَمَاهُ حُرْمَلَةُ بْنُ كَاهِلِ الْأَسَدِيِّ بِسَهْمٍ فَذَبَحَهُ وَهُوَ فِي حِجْرِ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ . . إلى آخره (2) . پس اعظم مصائب ، مصیبت این شهید معصوم بود که در آن حال با دست بریده و به پوست آویخته مادرش را که در خيام حرم بود ندا کرد ، و در کنف حمایت عم بزرگوارش به تیر کین حرمله بن کاهل اسدی شهید گردید . پس از شهادت عبدالله بن حسن ، جناب سید مظلومان جامه کهنه ای خواستند ، و از عبارت سید طاب ثراه معلوم نمی شود که آن جامه را از که خواستند و که آورد ، و آن عبارت این است : وَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : « إِبْعَثُوا إِلَيَّ ثُوبًا لَا يُرْعَبُ فِيهِ أَجْعَلُهُ تَحْتَ ثِيَابِي لِئَلَّا أُجْرَدَ » فَأَتَيْتُ بَيْتَانِ ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : « لَا ذَاكَ لِيَأْسَ مَنْ صَدَّ رِبَتْ عَلَيْهِ بِالذَّلَّةِ » فَأَخَذَ ثُوبًا خَلِقًا فَخَرَّقَهُ وَجَعَلَهُ تَحْتَ ثِيَابِهِ فَلَمَّا قُتِلَ جَرَدُوهُ مِنْهُ (3) . و بعضی به جای « إِبْعَثُوا إِلَيَّ » : « إِبْعَثُوا إِلَيَّ ثُوبًا » که به معنی طلب است نقل کرده اند . خلاصه در فقره زیارت دانستی قاتل عبدالله بن حسن علیه السلام حرمله بن کاهل اسدی

1- در بعضی نقلها : ابجر .

2- رجوع کنید به : لهوف : 121 مسلک ثانی ، ارشاد شیخ مفید 2/108 ، بحار الانوار 45/52 بقیه باب 37 ، مثير الاحزان : 73 .

3- .اللهوف : 121 ، بحار الانوار 45/52 بقیه باب 37 .

است، و از این حدیث نیز معلوم شد. و ابوالفرج اصفهانی گفت: کان أبو جَعْفَرٍ الباقِر عليه السلام يَدْكُرُ أَنَّ حَرَمَلَةَ بِنِ كَاهِلِ الْأَسَدِيِّ قَتَلَتْهُ (1). پس مخفی نماند بنا بر روایت اصحّ، عبدالله بن حسن علیه السلام بعد از قاسم شهید شد، و آخر شهداء است، و آنکه قاسم را آخر شهداء دانسته است شاید همان عبدالله مقصود اوست و ترتیب فقرات زیارت مسطوره با تقدیم شهادت اصحاب منافی است. و مرحوم سید نعمه الله جزائری در کتاب «انوار» فرمود در ذکر حال عبدالله بن حسن علیه السلام: وَكَانَ عَبْدُ اللَّهِ بْنِ حَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ زَوْجَهُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ مَابَيْتَهُ فَقَتَلَهُ قَبْلَ أَنْ يُنْبَى لَهَا، یعنی: حضرت سید الشهداء علیه السلام دخترش را تزویج به عبدالله کرد و شهید شد پیش از مباشرت کردن. پس از این بیان دو چیز معلوم است: یکی آنکه: عبدالله داماد آن بزرگوار است، و دیگری: واقع نشدن زفاف. و ابوبکر بن حسن علیه السلام همان احمد است و قاتلش عبدالله بن عقبه غنوی یا عمرو بن شمر (2) است. و عن جابر عن أبي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّ عَقَبَةَ بْنَ (3) الْغَنَوِيِّ قَتَلَهُ» (4). و ابوبکر بن علی علیه السلام هم در کربلا شهید شد و اسم او عبیدالله، و مادرش لیلی بنت مسعود بن خالد بن ربیع التیمی است، و ظاهراً قاتل او عبدالله بن عقبه غنوی _ علیه اللعنه _ بوده است، و ابوبکر بن علی علیه السلام غیر از اخوان امی حضرت عباس است.

-
- 1- بحار الانوار 45/36 بقیه باب 37 به نقل از ابو الفرج، عوالم العلوم، جلد امام حسین علیه السلام: 279.
 - 2- عمرو بن شمر از اصحاب امام صادق علیه السلام است که در کتب رجال تضعیف شده است (رجال النجاشی: 287 رقم 765) ولی قاتل نبوده! و ظاهراً اشتباهی که در اینجا رخ داده از عبارت مقاتل ناشی شده و عمرو راوی حدیث قتل است، عبارت بحار الانوار 45/36 چنین است: وفي حدیث عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام: «أن عقبة الغنوي قتله».
 - 3- «بن» در اکثر نقلها وارد نیست.
 - 4- مقاتل الطالبیین: 57.

و مداینی گفت: ابو بکر بن علی علیه السلام را در ساقیه لشکر مقتول یافتند و قاتل او معلوم نشد. پس برای اطلاع خوانندگان عرض می شود: از اولاد امیر مؤمنان علیه السلام، عبدالله بن علی علیه السلام به سنّ بیست و پنج ساله شهید شد، ولا عَقَبَ لَهُ. و از اولاد مسلم بن عقیل، عبدالله بن مسلم به تیر کین عمرو بن صبیح شهید گردید. و از اولاد امام حسن علیه السلام، عبدالله صغیر شهادت یافت، و از اولاد جناب سید الشهداء علیه السلام عبدالله رضیع. و در کتاب «احتجاج» (1) تصریح شده است: وَأَبْنُ آخَرُ فِي الرِّضَاعِ اسْمُهُ عَبْدُ اللَّهِ أَخَذَ الطِّفْلَ لِيُودِّعَهُ فَإِذَا بِهِ سَهْمٌ حَتَّى وَقَعَ فِي لُبَةِ الصَّبِيِّ فَقَتَلَهُ. (2) إلى آخره. و مرحوم شیخ مفید فرمود: «دَعَا ابْنَهُ عَبْدَ اللَّهِ» (3)، پس اسم علی اصغر شهید عبدالله است و کنیه پدر بزرگوارش ابو عبدالله مانند حضرت صادق علیه السلام، اگر چه در کُنی این ملاحظات مدفوع است. و در فقره زیارت ناحیه است: «السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ الرَّضِيعِ الْمَرْمِيِّ الصَّرِيعِ الْمُتَشَحِّطِ دَمًا».. إلى آخره (4). و مرحوم ابن شهر آشوب در تعداد اولاد امیرالمؤمنین علیه السلام از شهداء مع الواسطه، عبدالله بن علی اصغر را ذکر کرده است. بناءً علی هذا پنج تن موسوم به عبدالله بودند به درجه شهادت فائز گردیدند.

1- احتجاج طبرسی 2/300، بحار الانوار 45/49 بقیه باب 37.

2- سه کلمه اخیر مشوش است، آنرا از مصدر نقل کردیم.

3- بحار الانوار 45/45 بقیه باب 37 به نقل از شیخ مفید.

4- اقبال الاعمال: 574 و نیز بحار الانوار 98/269 باب 19 چنانچه گذشت.

در واقع نشدن زفاف برای قاسم بن حسن

در واقع نشدن زفاف برای قاسم بن حسنشبهه ای در عروسی فاطمه بنت الحسین علیه السلام است در روز عاشورا: بدانند مرحوم شیخ مفید دو دختر برای جناب سید الشهداء علیه السلام در کتاب مستطاب « ارشاد » (1) بیش ذکر نکرده است: اول: سکینه بنت الحسین علیه السلام که مادرش رباب دختر امرء القیس بن عدی کلبیّه معدیّه است، و مادر عبدالله رضیع صریع. دوم: فاطمه بنت الحسین علیه السلام مادرش ام اسحاق دختر طلحة بن عبدالله تمیمیّه است. و در کتاب مستطاب « امالی » (2) زمان خروج جناب سید الشهداء علیه السلام از مدینه طیبه فرموده است: وَحَمَلٌ لِأَخَوَاتِهِ عَلَى الْمَحَامِلِ وَأَبْنَتِهِ وَأَبْنِ أَخِيهِ الْقَاسِمِ بْنِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. و این عبارت صریح است يك دختر بیشتر نیاوردند با خود به سوی عراق. و صاحب « مناقب » (3) علاوه از این دو دختر، زینب نیز نقل کرده است و فرمود: عقب جناب سید الشهداء علیه السلام از پسری است: علی بن الحسین علیهما السلام، و این دو دختر. و صاحب کتاب « كشف الغمّة » (4) از کمال الدین بن طلحة چهار دختر نقل کرده است. و عجب است غیر از زینب و سکینه و فاطمه نام دختری دیگر مذکور نیست، و آنچه صحیح و مشهور بین علماء است و اهل خبر و سیر است دو دختر برای جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء نتوان تعیین نمود. و ابو الفرج اصفهانی گفت: إِنَّ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِنْتَيْنِ فَاطِمَةَ وَسُكَيْنَةَ.

-
- 1- الارشاد 2/135 باب ذکر ولد الحسین بن علی علیهما السلام، مناقب ابن شهر آشوب 4/76، بحار 45/330 باب 48.
 - 2- امالی شیخ صدوق: 150 مجلس 30.
 - 3- مناقب ابن شهر آشوب 4/76، نیز دلائل الامامة: 74.
 - 4- كشف الغمة 2/38 التاسع فی اولاده علیه السلام.

و در حدیث صحیح است: وقتی که حسن مثنی خطبه کرد دختر جناب امام حسین علیه السلام فرمودند: « از این دو دختر هر يك را می خواهی انتخاب و اختیار کن »، و خود آن بزرگوار فرمود: « چون فاطمه شباهت تامّ به مادر، صدیقه طاهره، دارد و از حسن و جمال أحسن نسوان است او را تزویج به تو نمودم ». دیگر (1) دختری فاطمه نام نداشت مگر سکینه خاتون، و ظاهراً سکینه لقب ایشان است. و در کتاب « مقاتل الطالبیین » او را امیمه و امینه نوشته است، و عبارت اوست: **وَاسْمُ سَكِينَةَ أَمِيَّةَ وَإِنَّمَا غُلِبَتْ عَلَيْهَا سَكِينَةُ وَلَيْسَ بِاسْمِهَا** (2). بلی، مرحوم مجلسی از بعضی مؤلفات قدیمه کیفیت فاطمه صغری و غراب (3) البین را ذکر فرمود، و این خبر را از مفضل بن عمر جعفی و حضرت صادق علیه السلام نقل کرد، و در شهر کوفه خطبه فصیحه بعد از خطبه صدیقه صغری که بهترین خطب و مقالات است نیز نگاشت (4) و فرموده است: در محضر یزید عنید فاطمه بنت الحسین علیه السلام نداء کرد: یا یزید! بِنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَبَّ بَايَا! فَبَكَى النَّاسَ وَبَكَى أَهْلُ دَارِهِ حَتَّى عَلَتْ الْأَصْوَاتُ (5). و در کتاب « امالی » فرموده است که: آن فاطمه دختر علی بن ابی طالب علیه السلام بود (6). و فقره آن مرد شامی و مقاله « هَبْ لِي هَذِهِ الْجَارِيَةَ » فاطمه بنت علی علیه السلام است (7). پس از آن فرمود: فَأَخَذْتُ بِثِيَابِ أُخْتِي وَهِيَ أَكْبَرُ مِنِّي وَأَعْقَلُ، فَقَالَتْ: كَذِبْتَ وَلُعْنَتْ، مَا ذَلِكَ

-
- 1- در چاپ سنگی: دیگری.
 - 2- بحار الانوار 45/47 به نقل از ابوالفرج در مقاتل الطالبیین.
 - 3- در چاپ سنگی: عزاب.
 - 4- درباره این خطبه رجوع کنید به: بحار الانوار 45/110 باب 39، مشیر الاحزان: 87.
 - 5- بحار 45/132 باب 39، مشیر الاحزان: 99.
 - 6- امالی شیخ صدوق: 167 مجلس 31 ح 3.
 - 7- چنانچه صریح عبارت لهوف: 186 است که شامی پرسید: من هذه الجارية؟ یزید پاسخ داد: هذه فاطمة بنت الحسين.

لَا تَكْ وَلَا لَهُ . . إلى آخر الحديث (1). پس بر این قول متذکر باید شد که از دختران حضرت امیر مؤمنان علیه السلام هم فاطمه کبری و صغری در کربلا بوده اند بر بعضی اشتباه شده است . و أيضاً در آن کتاب است از فاطمه بنت علی علیه السلام که : ماها را به مجلس یزید بردند و از سرما و گرما محفوظ نبودیم . و در کتاب « عوالم العلوم » خود دیده ام : فاطمه دختر امیر مؤمنان علیه السلام عمرش طولانی شد تا حضرت صادق علیه السلام را ملاقات کرد . و عبارت اوست : إِنَّ فَاطِمَةَ بِنْتُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَدَّ لَهَا فِي الْعُمُرِ حَتَّى رَأَاهَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ (2) . و شوهر فاطمه اَبی سعید بن عقیل است ، و حمیده از او متولد شد . و در بعضی از کتب مقاتل (3) منقول است که : در روز عاشوراء جناب سید الشهداء علیه السلام در حین وداع نداء فرمود : « يَا سَكِينَةَ يَا فَاطِمَةَ يَا زَيْنَبَ وَيَا أُمَّ كُلْثُومَ ! عَلَيَكُنَّ مِنِّي السَّلَامُ » . . إلى آخره . و در « مقتل اَبی مخنف » به جای فاطمه ، رقیه و عاتکه و صفیه است . و در حدیث مشهور « قالت فاطمة الصغرى : كُنْتُ وَاقِفَةً فِي بَابِ الْخَيْمَةِ . . » إلى آخره مرسل است ، و مرحوم مجلسی طاب ثراه نسبت به کتابی صحیح نداده است (4) .

-
- 1- .امالی شیخ صدوق : 167 مجلس 31 ح 3 ، بحار الانوار 45/156 باب 39 ، روضة الواعظین 1/191 .
 - 2- .این عبارت را در قرب الاسناد : 163 ح 594 و بحار الانوار 42/106 ح 32 نیز ملاحظه کنید .
 - 3- .بحار الانوار 45/47 ، عوالم : 289 ، ینایع المودة 3/79 .
 - 4- .بحار الانوار 45/59 بقیه باب 37 بدین عبارت : رأیت فی بعض الكتب . بحرانی نیز در عوالم : 305 می فرماید : فی بعض کتب الاصحاح .

در اینکه حضرت سید الشهداء علیه السلام دو دختر بیشتر نداشت و دلیل دیگر بر منع زفاف

در اینکه حضرت سید الشهداء علیه السلام دو دختر بیشتر نداشت و دلیل دیگر بر منع زفافو جمع بین اخبار دو قسم است: اول: تمسک به روایت مشهور است که بگوئیم: آن جناب را علاوه از دو دختر نبود، يك دختر را مرحمت فرمود به حسن مثنی و دیگری سکینه خاتون است، و مراد از فاطمه اوست از آنکه پسرهای جناب امام حسین علیه السلام بنا بر روایات صحیحه به علی موسوم شدند، و سکینه نیز موسومه به اسم جدّه مطهره و خواهرش بود برای امتیاز به این لقب خوانده شد از آنکه موجب سکون خاطر پدر بزرگوارش بود، و علاقه آن جناب نیز از اخبار معتبره ظاهر است سیما قلت اولاد از ذکور و اناث برای آن سرور اختصاص داشت. و در حدیث « ما أَقَلُّ وُلْدَ أُبَيِّكَ » (1) صحیح است. بناءً علی هذا، آنچه از اخبار مرسله است و راوی آنها غیر معلوم اعتنائی و اعتمادی نباید کرد و مقام احتیاط را از دست دادن بر خلاف صواب است. دوّم: بنابر بعضی اقوال که اشاره شد دو دختر بگوئیم در کربلا بوده است و فاطمه ای که در مدینه بود حلیله حسن مثنی بود، و به جهات کثیره مأذونه نشد شرفیاب شود اگر چه شوهرش در کربلا حاضر بوده است، و از شهادت برادران و بنی اعمام متحسّر و اندوهگین، و بر حسب حکمت الهیّه شهید نشد تا عقب از وی بماند مانند حضرت علی بن الحسین، و تا از برادران خرد سالش نیز نگاهداری نماید، و راه منعی نیز در این قول نیست جز آنچه در تعیین عدد ذکر کردیم.

1- مرحوم مجلسی این روایت را از عقد الفرید ابن عبد ربه نقل کرده در بحار الانوار 44/196 ح 10 و نیز حر عاملی در وسائل الشیعة 4/100 ح 4620 بدین عبارت: قیل لعلی بن الحسین علیهما السلام: ما أَقَلُّ وُلْدَ أُبَيِّكَ؟ فقال: « العجب کیف ولدت له! کان یصلی فی الیوم واللیلۃ ألف رکعة ». نیز رجوع کنید به: اللهوف ابن طاوس: 75.

و روایتی که در کتاب « امالی » (1) است در باب سی و یکم عبدالله بن حسن علیه السلام از مادرش فاطمه بنت الحسین علیه السلام روایت کرده که فرمود: در میان خیمه ما ریختند و من جاریه صغیره ای بودم و دو خلخال از طلا در پای من بود، مردی بر می آورد و گریه می کرد... . . . إلى آخر الحديث. پس از نقل این مقدمه اگر قاسم بن حسن در کربلا عروسی کرده باشد خبری صحیح السند می خواهد، و بنابر روایت مرحوم سید هاشم بحرانی در کتاب « مدینه المعاجز » (2) اگر دختری از آن جناب مخطوبه و معقوده قاسم بن حسن گردید دیگر ازدواج و مضاجعه از کجا معلوم است؟ و اتفاق علماء نسابه (3) است جز حسن مثنی و زید اعقاب از اولاد دیگر حضرت امام حسن علیه السلام نماند. و اگر این امر خیر، صحیحی داشت علامه مجلسی علیه الرحمة در کتابهای عربی و فارسی خود اشاره ای می فرمود. بلی، داعی از کتاب سابق الذکر دختری از جناب سید الشهداء علیه السلام [را] مخطوبه قاسم بن حسن علیه السلام می داند و ایقاع خطب و اجراء خطبه را نیز از آن کتاب نقل می نماید، دیگر امور بعد از عقد از اخبار و آثار دور، و عقل عاقلی در قبول آن استعفاء دارد و عاجز است. خلاصه بنا بر نقل ابی مخنف، احمد بن حسن شانزده ساله بود، و رجز احمد است مکتبی به ابوبکر: اِنِّي اَنَا النَّجْلُ الامام ابن علی (4) اَصْرِبُكُمْ بِالسَّيْفِ حَتَّى يَفْلَلِ نَحْنُ (5) وَبَيْتِ اللّٰهِ اَوْلَىٰ بِالنَّبِيَّاتِطَعْنُكُمْ بِالرُّمْحِ وَسَطَ الْقَسْطِلِ (6) و هشتاد نفر از اهل کفر را کشت. خدمت عم بزرگوار ندا کرد و از تشنگی چشمهایش فرورفته بود. پس آب خواست تا از آشامیدن آن قوتی گیرد، آن جناب فرمودند: « اِصْبِرْ قَلِيلاً حَتَّى تَلْقَى جَدَّكَ رَسُولَ اللّٰهِ فَيَسَّ قَمِيكَ شَرْبَةً مِنَ الْمَاءِ لَا نَظْماً بَعْدَهَا اَبَدًا » (7). پس حمله کرد و این رجز خواند: اصْبِرْ قَلِيلاً فَالْمُنَا بَعْدَ الْعَطَشِ فَاِنَّ رُوْحِي فِي الْجَهَادِ تَنْكَمِشْ لَا اَرْهَبُ الْمَوْتَ اِذْ الْمَوْتُ وَحَشَوْلَمُ اَكُنْ عِنْدَ اللِّقَاءِ ذَاتُ رَعَشٍ پس پنجاه نفر از ایشان را به نیران فرستاد و این ابیات خواند: اِلَيْكُمْ مِنْ بَنِي الْمُخْتَارِ ضَرْبًا يَشِيْبُ لِهَوْلِهِ رَأْسُ الرِّضِيِّعِ يَبِيْدُ مَعَاشِرَ الْكُفَّارِ جَمْعًا يَكُلُّ مَهْتَدٍ عَضْبٌ قَطِيْعٌ 8 پس حمله کرد و شصت نفر را به خاک انداخت تا آنکه شهید گردید. و در کتاب « امالی » است: از مدینه طیبه جناب سید الشهداء علیه السلام ابوبکر بن حسن و قاسم بن حسن علیه السلام را آورد. و به زعم داعی ابوبکر همانا احمد است، و داعی بر این خبر و این جملات و ابیات و قتلی عجب دارد از آنکه در مقاتل دیگر بر این گونه مقاتل از احمد بن علی علیه السلام بلکه از سائرین شهداء طف مغازی و حروب دیگری ندیده است، اگر چه از خانواده رسالت صلی الله علیه و آله این نحو شجاعت بعید نیست، اما قاسم بن حسن به روایت ابی مخنف چهارده ساله بوده است، و قبل از احمد بن حسن شهید شد، و کشتگان از سواران به دست قاسم بن حسن

1- امالی شیخ صدوق 1/164 مجلس 31 ح 2.

2- عبارت مدینه المعاجز 3/368 چنین است: وَلَفَّ [اَى الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَام] عَلَى رَأْسِهِ عِمَامَةَ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ مَوْسِكٌ بِيْدِهِ ابْنَتُهُ الَّتِي كَانَتْ مَسْمُومَةً لِلْقَاسِمِ عَلَيْهِ السَّلَامِ، فَعَقَدَ لَهَا عَلَيْهَا وَأَفْرَدَ لَهَا خِيْمَةً، وَأَخَذَ بِيْدِ الْبِنْتِ وَوَضَعَهَا بِيْدِ الْقَاسِمِ وَخَرَجَ عَنْهُمَا، فَعَادَ الْقَاسِمُ يَنْظُرُ إِلَى ابْنَةِ عَمِّهِ وَبِيْكِي إِلَى أَنْ سَمِعَ الْاَعْدَاءَ يَقُولُونَ: هَلْ مِنْ مَبَارِزٍ؟ فَرَمَى بِيْدِ زَوْجَتِهِ..

3- در چاپ سنگی: نسیاه.

4- کذا، ظاهراً: نجل صحیح است بدون الف و لام.

5- در چاپ سنگی: ونحن.

6- در چاپ سنگی: القسطلی. شبیه به این رجز از علی اکبر علیه السلام در ینابیع المودة 3/78 منقول است.

7- رجوع کنید به: لهوف: 112.

هفتاد تن معین است ، ورجزی از وی ذکر نکرده . ولیکن در « بحار الأنوار » (1) این رجز را نقل فرموده : **إِنْ تُنْكِرُونِي فَأَنَا بِنُ الْحَسَنِ سَبْتُ النَّبِيَّ الْمُصَوَّبَ طَفِي الْمُؤْتَمَنُ هَذَا حُسَيْنٌ كَالْأَسِيرِ الْمُرْتَهَبِينَ أَنَا لِي لَا سَقَّوْا صَوَّبَ الْمَزْنُونَ** در آن کتاب است : با صغر سن سی و پنج نفر را کشت ، و بالغ نبوده است . و عبارت « **وَهُوَ غُلَامٌ صَغِيرٌ لَمْ يَبْلُغِ الْحُلْمَ** » (2) در افواه والسنه مشهور است .

1- بحار الانوار 45/34 ، المناقب 4/106 .

2- عبارت بحار 45/34 چنین است : **ثم خرج من بعده عبدالله بن الحسن بن علي بن ابي طالب عليه السلام ، وفي اكثر الروايات انه القاسم بن الحسن عليه السلام وهو غلام صغير لم يبلغ الحلم . .**

در اشکالات و شبهات وارده بر جهاد و شهادت قاسم بن الحسن و رد آنها

در اشکالات و شبهات وارده بر جهاد و شهادت قاسم بن الحسن و رد آنها بر این عبارت دو اشکال وارد می آید: یکی آنکه: بالغ نبود چگونه تزویج و مباشرت فرمود؟ پس مضاجعه و زفاف واقع نگردید، و حق همین است. و یکی آنکه: با عدم بلوغ تکلیف به جهاد و برآز (1) برایش جایز نبود از آنکه جهاد بر مکلفین است و نه طایفه را فقهاء عظام از جهاد کردن مستثنا فرموده اند، از آنها طفل غیر بالغ است. اما جواب از این دو اشکال توان داد: اول: فرق است بین جهاد و دفاع و آنچه قاسم بن حسن علیه السلام کرد دفاع بوده و علماء ما فرموده اند: اگر طایفه ای از روی جور و ظلم بغتةً به خانه ای روند و زنی یا طفلی در آن خانه باشند اگر می توانند باید در مقام دفع آنها برآیند، و معنی دفاع همین است، و این مقام نظیر و شبیه او است در آن وقت آن همه دشمن اطراف سراپرده عصمت و طهارت را گرفته

1- «برآز» یکی از مصادر باب «فَاعِلٌ يُفَاعِلُ» همان «مبارزه» است.

و مردان ایشان را شهید کرده بودند، و هر لحظه حمله به خیام حرم می آوردند، پس قاسم بن حسن علیه السلام برای دفع لئام و رفع فرقه طعام حمله فرمود و جماعتی از ایشان را کشت تا شهید گردید. دوّم: این گونه مجاهده به امر امام و در حضور امام علیه السلام حجّتی است قاطع، چنانکه اهل علم تمثّل به قبول توبه حر بن یزید ریاحی رضی الله عنه با حالت اولیه اش که خروج بر امام زمان بود جسته اند، و در وقوع شهادتش امام علیه السلام به چه نحو گریستند و بر وی ترحیم فرمودند، پس عمل امام حجت است و تکلیف ایشان را مانند تکالیف بندگان نتوان فرض کرد از آنکه جناب امام حسین علیه السلام در روز عاشر محرم سنه شصت و یک در کربلاء از جانب علیّ اعلی و جدّ بزرگوار خود مأمور و مکلف به شهادت بود با عدد معین. و صدوق طاب ثراه حدیثی نقل فرمود که خلاصه اش این است: اگر تمام روی زمین با وی مقاتله می کردند و همه را آن جناب می کشت، عاقبت مأمور به کشته شدن بود. و سرّ این شهادت را خدای متعال می داند و خود ایشان. چون خدا دل خستگی و درد می خواهد زتوخته را مرهم میار و درد را درمان مکنو این اسرار متداوله اجوبه افتناعیه است بر حسب افهام و اوهام خودمان، و اگر نه در حقّ طفل چهارده ساله ای که فرزند امام حسن علیه السلام است و به تنهائی سی و پنج نفر را می کشد نمی توان گفت بالغ نبود. و در کتب فقهاء به طریق تحقیق طفلی که چهارده ساله است از ابناء جنس ماها او را ممیّز و بالغ و عاقل می دانند چه رسد به فرزند ارجمند امام حسن علیه السلام که ده سال در کنف حمایت و حضانت (1) عمّ اکرم خود حضرت امام حسین علیه السلام تربیت شده باشد. و علاوه از آنچه اشاره نموده تحسّر و تأسف و تعزیه امام علیه السلام برای هر یک یوم الطّف،

در پایمال نشدن بدن حضرت قاسم از سم ستوران

پس بر حسب رتبه و مقام و شأن معنوی بوده است نه جهت نسبت . بنگر در مصیبت جناب قاسم بن حسن علیه السلام آن بزرگوار چه ها کردند ، و چه بیانات سوزناک فرمودند که امام علیه السلام بعینها آن بیانات را در فقره زیارت حکایت فرموده است ، برای حرقه قلوب شرح و نقل آن مطلوب است .

در پایمال نشدن بدن حضرت قاسم از سم ستورانشبهه ثالته : در تاختن اسب است بر بدن قاسم بن حسن علیه السلام و پایمال نمودن آن بدن شریف لطیف . و این فقره در السنه و افواه سالهاست شایع است ، و اهل منبر و ابکاء از هر طبقه ای بدین خبر متعرضند . خوب است پیش از شروع ، اقوال علماء را بنویسم : اما ترجمه عبارت مرحوم سید ابن طاوس در کتاب « لهوف » (1) این است که : راوی گفت : غلامی بیرون آمد از خیام حرم ، صورت شریفش مانند شقه قمر درخشنده بود ، پس جنگ کرد ، ابن فضیل از دی شمشیری بر فرق مبارکش زد ، پس قاسم بن حسن علیه السلام به روی درافتاد و عمومی خود را ندا کرد ، پس مانند باز و مرغی که از آسمان به زمین بیاید جناب امام حسین علیه السلام تشریف آوردند ، ثم شدَّ شِدَّةً لَيْثٍ أُعْصَبَ ، یعنی مانند شیر خشمگین حمله فرمود ، پس بر ابن فضیل ضربتی زد . وی خواست به ساعد خود نگاهدارد از مرفق دست او قطع شد . پس صیحه عظیمه ای زد که تمام لشکر شنیدند ، پس اهل کوفه خواستند ابن فضیل را از دست آن جناب رها نمایند ، از هجوم و ازدحام سواران (2) ابن فضیل هلاک شد . و عبارت مرحوم سید است : فَضَّ رَبَّ ابْنِ فَضَّيْلٍ بِالسَّيْفِ فَاتَّقَاهَا بِالسَّاعِدِ فَأَطْنَهْ عَنْ لَدُنْ بِالْمِرْفَقِ فَصَاحَ صَيْحَةً سَمِعَهُ أَهْلُ الْعُسْكَرِ وَحَمَلَ أَهْلُ الْكُوفَةِ لَيْسْتَقْدُوهُ فَوَطَّأَتْهُ الْخَيْلُ حَتَّى

1- لهوف ابن طاوس : 115 ، اعلام الوری : 246 ، الارشاد 2/106 .

2- در چاپ سنگی : سوران .

هَلَكَ (1). راوی گفت: چون غبار برداشته شد آن جناب را دیدند بر بالای سر قاسم ایستاده است، و قاسم بن حسن علیه السلام پاهای خود را بر زمین می زند. و عبارت مرحوم سید است أيضاً: وَأَنْجَلَتِ الْعَبْرَةُ فَرَأَى الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَائِمًا عَلَى رَأْسِ الْغُلَامِ وَهُوَ يَفْحَصُ بِرِجْلَيْهِ (2). و ابی مخنف گفت: وَكَمِنَ لَهُ مَلْعُونٌ فَصَدَّ رَبُّهُ عَلَى أُمَّ رَأْسِهِ فَفَجَّرَ هَامَتَهُ فَأَنْصَرَعَ يَخُوضُ (3) فِي دَمِهِ فَنَازَكَ عَلَى وَجْهِهِ وَهُوَ يُنَادِي: يَا عَمَاءَ! أَدْرِكُنِي، فَوَثَبَ إِلَيْهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَفَرَّقَهُمْ عَنْهُ وَوَقَفَ عَلَيْهِ وَهُوَ يَصْرَبُ الْأَرْضَ بِرِجْلِهِ حَتَّى قَضَى نَحْبَهُ وَنَزَلَ إِلَيْهِ وَحَمَلَهُ عَلَى ظَهْرِ جَوَادِهِ وَهُوَ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُمْ تَدْعُونَا لِيُنْصَرَّوْنَا فَخَذَلُونَا وَأَعَانُونَا عَلَيْنَا أَعْدَاءَنَا، اللَّهُمَّ احْبِسْ عَنْهُمْ قَطْرَ السَّمَاءِ وَأَحْرِمْهُمْ بَرَكَاتِكَ، اللَّهُمَّ فَرِّقْهُمْ شِدًّا عِبَادًا وَاجْعَلْهُمْ طَرَائِقَ قُدَدًا وَلَا تَرْضَ عَنْهُمْ أَبَدًا، اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ حَبَسْتَ عَنَّا النَّصْرَ فِي الدُّنْيَا فَاجْعَلْ ذَلِكَ لَنَا فِي الْآخِرَةِ وَأَنْتُمْ لَنَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ». پس نظر بر آن کشته فرمود و گریست و عباراتی که در فقره زیارت است فرمود. و آنچه در کتاب «بحار الأنوار» 4 است از حمید بن مسلم که گفت: نظر می کردم به آن غلام که ازار و قمیص پوشیده بود و بند یک نعل او گسیخته بود و فراموش نمی کنم که آن بند نعل چپ بود، پس عمر بن سعد از دی که ذکر اسم شوم وی در فقره زیارت شد گفت: واللَّهِ! بر او حمله می کنم. گفتم: سبحان الله! چه می خواهی از این طفل؟! به خدا اگر شمشیر کشد بر من دست به سوی او نمی کشم. بس است او را این همه جماعت. گفت: واللَّهِ! بر او حمله می کنم. پس چنان شمشیر بر فرق او زد که به روی افتاد و عمویش را خواند. آن گاه جناب

1- اللهوف: 115.

2- در چاپ سنگی: یخوز.

3- بحار الانوار 45/35 بقیه باب 37، نیز ارشاد شیخ مفید 2/106، اعلام الوری: 246.

در آمدن جناب سید الشهداء برای استخلاص قاسم و هلاکت قاتل او

امام علیه السلام کالصقیر المُنْقَضِ به سوی وی آمد فَتَحَلَّلَ الصُّفُوفُ وَشَدَّ شِدَّةَ اللَّيْثِ الحرب فَضَرَبَ عُمَرَ (1) قَاتِلَهُ بِالسَّيْفِ تا آنکه دست او را قطع فرمودند . ثُمَّ تَنَجَّى (2) عَنْهُ وَحَمَلَتْ خَيْلُ أَهْلِ الْكُوفَةِ لَيْسَ تَتَقَدُّوا عُمَرَ (3) مِنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاسْتَقْبَلَتْهُ بِصُدُورِهَا وَجَرَحَتْهُ بِحَوَافِرِهَا وَوَطِنَتْهُ حَتَّى مَاتَ الْعُغْلَامُ فَأَنْجَلَتِ الْعَبْرَةُ فَإِذَا بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَائِمٌ عَلَى رَأْسِ الْعُغْلَامِ وَهُوَ يَفْحَصُ بِرِجْلِهِ .

در آمدن جناب سید الشهداء برای استخلاص قاسم و هلاکت قاتل او در کتاب « مدينة المعاجز » (4) است : فَوَقَعَ الْقَاسِمُ عَلَى الْأَرْضِ يَحُورُ بِرِجْلَيْهِ وَنَادَى : يَا عَمَّ ! أَدْرَكْنِي . فَجَاءَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَتَلَ قَاتِلَهُ وَحَمَلَ الْقَاسِمَ إِلَى الْخَيْمَةِ فَوَضَعَهُ فِيهَا فَفَتَحَ الْقَاسِمُ عَيْنَهُ فَرَأَى الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ احْتَضَنَهُ وَهُوَ يَبْكِي وَيَقُولُ : « يَا وَلَدِي لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلِيكَ ! يُعِزُّ وَاللَّهِ عَلَيَّ عَمَّكَ أَنْ تَدْعُوهُ وَأَنْتَ مَقْتُولٌ يَا بُنَيَّ قَتَلُوكَ الْكُفَّارُ كَانْتَهُمْ مَا عَرَفُوكَ وَلَا عَرَفُوا (5) [جَدُّكَ وَأَبُوكَ] » إِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَكَى بُكَاءً شَدِيداً وَجَعَلَتْ ابْنَةُ عَمِّهِ تَبْكِي وَجَمِيعٌ مِّنْ 6 كَانَ مِنْهُمْ وَلَطَمُوا الْخُدُودَ وَشَقَّقُوا الْجُيُوبَ وَنَادُوا بِالْوَيْلِ وَالثُّبُورِ وَعِظَامِ الْأُمُورِ . وَآنچه از بیانات مرحوم سید واضح است حضرت قاسم بن حسن علیه السلام ، در خیام حرم چشم مبارکش را گشود ، و عمم اکرم را بر بالین خود یافت . و این فقره منافی فقرات سابقه است سیما فقره « ومات الغلام » . خلاصه : پایمال مراکب و خیول اهل کوفه شدن یا مخصوص به قاسم است یا قاتل قاسم ، آنکه می گوید قاسم بن حسن علیه السلام پایمال اسبان گردید و خورد شد متمسک است به

1- در چاپ سنگی : عمراً .

2- در چاپ سنگی : تنجی .

3- مدينة المعاجز 3/371 .

4- در چاپ سنگی : ولا أعرف .

5- در چاپ سنگی : ما .

کلمه « حتی مات الغلام » که بعبارة اخري عطف است بر هاء « فاستقبلته وجرحته ووطئته » پس این هجوم و ازدحام عامه اهل کوفه سبب شد برای هلاکت قاسم بن الحسن عليه السلام . و اگر چنین [نبود] وقاسم از سم ستوران خورد و پايمال گرديد و وفات نمود فقره ای که بعد ذکر نموده است : « وَهُوَ يَفْحَصُ بِرِجْلِهِ » یا « رجليه » منافی با مردن است یعنی کسی که پاهای خودش را به زمین می سازد (1) نتوان گفت مرده است ، و این اشکال دیگری است غیر از تاختن اسب بر بدن قاسم ، و این فقره « يفحص برجله » در همه کتب مقاتل ضبط است ، اما فقره « مات الغلام » نیست . پس این عبارت مغشوش است ، و قول حمید بن مسلم که حال او نیز مغشوش است . پس عبارت صحیح درست به مشرب داعی ، فرمایش مرحوم سید ابن طاوس است ، و ملخص معنی فرموده ایشان است : چون جناب سید الشهداء عليه السلام دست قاتل قاسم را قطع نمود و صیحه وی _ که عمر بن سعد است _ بلند شد ، لشکر شقاوت اثر آواز او را شنیدند حمله کردند که او را خلاص نمایند و استنقاذ کنند ، پس فرمود : فَوَطَّأَتْهُ الْخَيْلُ حَتَّى هَلَكَ ، یعنی اسبها بر عمر بن سعد تاختند تا هلاک شد . بعد از آن سید مرحوم فرمود : فَأَنْجَلَتِ الْغَبْرَةُ فَرَأَى الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَائِمًا عَلَى رَأْسِ الْغَلَامِ وَهُوَ يَفْحَصُ بِرِجْلِهِ . پس هلاکت از آن قاتل قاسم است و اسب تاختن هم به واسطه استنقاذ و أخذ و استخلاص و حمل به جهت اوست نه قاسم بن حسن عليه السلام . و از عبارت « فرأى الحسين عليه السلام قائماً على رأس الغلام » ظاهر است بعد از انجلاء غبار ، آن بزرگوار عليه السلام از قاسم بن حسن عليه السلام جدا نشد و بر بالای سرش از وقتی که آمده بود ایستاده بود ، فقره « ثُمَّ تَنَحَّى عَنْهُ » یعنی آن جناب از عمر بن سعد دور شد برای آنکه او را بردارند و صدمه ای بر قاسم بن حسن عليه السلام وارد نیاید ، و از این قرار نیامد .

خلاصه در فقره زیارت ناحیه عبارت « مات الغلام » نیست و اسب تاختن بر بدن قاسم هم نیست ، علاوه مرحوم شیخ مفید تصریح فرمود که : قاتل قاسم پایمال ستوران گردید . و در کتاب « غوالی اللالی » مخصوصاً گفته است _ بِاسْمِهِ _ : عمر بن سعد کوبیده سم اسبان و ستوران شد . و در مقتل ابی مخنف نیز این فقره [را] ندارد . و در کتاب « مدینه المعجزات » (1) سید فرمود : « قتل قاتله » یعنی امام علیه السلام قاتل او را کشت ، و زنده بودن قاسم بن حسن علیه السلام تا درب خیام حرم و گشودن چشمهای شریف قاسم با « مات الغلام » معارض و منافست . و ایضاً ابی مخنف گفت : « وحمله علی ظهر جواده » (2) یعنی : بر روی اسب برداشته به سوی خیمه اش آورد ، و اگر خورد شده بود مانند بدن شریف لطیف حضرت ابوالفضل علیه السلام به خیام نمی آورد ، و در آن کتاب نیز تعرض نکرده ، پس به گفتار حمید بن مسلم اعتمادی نباید کرد خصوصاً تعارض و تنافی از گفتارش معلوم و واضح است . و عبارت مرحوم سید بن طاوس احسن و امتن عبارات است ، و مؤیدات و شواهد خارجیّه بر متانت و صحّت عبارت آن مرحوم مؤید بسیار است ، و اصرار بر این قول که اسب تاختن بر سینه قاسم است بلکه اظهار آن را شایسته و سزاوار نمی دانم . و داعی اصرار ندارم به استحسانات عقلیه منکر این فقره معروفه شوم ، همانا مسلک و مشربم تمسک به اقوال فحول از قدماء علماء است ، البته اجتهاد در برابر نصّ جائز نیست ، و خوش دارم در خاتمه احوال قاسم بن حسن _ سلام الله علیه و علی آیه و عمّه _ این حدیث که دالّ بر جلالت قدر قاسم است از کتاب « مدینه المعاجز » به فارسی بنویسم :

1- همان مدینه المعاجز است ، بنگرید به : مدینه المعاجز 3/371 .

2- کلمات الامام الحسین علیه السلام ، شریفی : 473 به نقل از ابو مخنف .

در بیان حدیث شریف از کتاب مدینه المعاجز

در معرفت و محبت قاسم بن حسن علیه السلام

در بیان حدیث شریف از کتاب مدینه المعاجز در معرفت و محبت قاسم بن حسن علیه السلام از ابو حمزه ثمالی مرویست (1) که گفت: حضرت علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام فرمودند: در شهادت پدرم، اصحاب و شیعیان خود را خواست و فرمود: ای شیعیان من! در این شب بر شترهای خود سوار شوید و بروید که این لشکر مرا طلب می نمایند، اگر مرا کشتند دیگر شما را نمی خواهند، پس خودتان را نجات بدهید _ رَحِمَكُمُ اللَّهُ _ و من بیعت خودم از شما برداشتم و وسعت می دهم شما را در ترک عهدی که با من کردید. پس برادران و اهالی و انصار آن بزرگوار به لسان واحد عرض کردند: تو را تنها نمی گذاریم، و قسم بخدا! نخواهد شد که مردم بگویند این جماعت امام و کبیر و سید خودشان را تنها گذاردند تا آنکه کشته شد، و چه عذر بیاوریم در نزد خداوند؟! پس دست بر نمی داریم تا آنکه به حضور تو شهید شویم. آنگاه فرمود: «ای قوم! من فردا با شما جمیعاً کشته می شویم و یک نفر از شما باقی نمی ماند. پس گفتند: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَكْرَمَنَا بِنَصْرِكَ وَشَرَّفَنَا بِالْقِتْلِ مَعَكَ، آیا راضی نمی شوی _ یابن رسول الله! _ فردا در درجه تو باشیم؟ فرمود: «جَزَاكُمُ اللَّهُ خَيْرًا!» و دعاء خیر فرمود. پس در روز عاشوراء تماماً با آن جناب شهید شدند، پس قاسم بن حسن علیه السلام در شب عاشوراء خدمت آن بزرگوار عرض کرد: أَنَا فِيمَنْ يُقْتَلُ؟ یعنی: من از کسانی هستم که کشته می شوم؟ پس آن جناب علیه السلام به وی شفقت کرد و فرمود: «ای پسرک من! چگونه است مرگ در نزد تو؟». عرض کرد: شیرین تر است از عسل. فرمود: «ای والله! فَدَاكَ عَمَّكَ! تو از مردهائی هستی که کشته می شوی با من بعد از

1- مدینه المعاجز 4/214 ح 295 تسلسل 1242، روایت از الهدایة الکبریٰ حنینی نیز نقل شده است.

در بیان شدت تشنگی امام علیه السلام

ابتلاء به بلاء بزرگ، و همچنین پسر من عبدالله». عرض کرد: ای عموی! لشکر به سوی زنها می آیند و عبدالله رضیع بین ایشان کشته می شود؟! فرمودند: «فداك عمُّك! عبدالله کشته می شود در وقتی که جان من از تشنگی خشک می شود» _ و این فقره اشاره به شدت عطش است _ «پس به سوی خیمه ها بیایم آب و شیر طلب کنم و نیابم، پس بگویم: پسر مرا بیاورید تا از دهان او پر آب شوم، پس بیاورند (1) و به دست من گذارند (2)، پس او را به نزدیک دهان خود بیاورم. فاسقی تیری بر او زند و او را نحر کند که خون گلوی او به دست من بریزد، پس آن خون را به آسمان بریزم و بگویم: اللَّهُمَّ صَبِّراً وَاحْتِسَاباً فَيْكَ . . .» الی آخر الخبر. (3) مَوْضِعَ الْحَاجَةِ . و این حدیث که در کتاب مذکور است چه قدر دلالت بر علو معرفت و بصیرت حضرت قاسم بن حسن علیه السلام می کند. بلی، اشکالی در این فقره است که: حضرت امام حسین علیه السلام فرمودند: «آب از دهان علی اصغر بیاشامم از شدت تشنگی». جواب آن مکیدن زبان عبدالله علی اصغر رضیع است فرقی نیست با آنچه به علی اکبر فرمودند: «هَاتِ لِسَانَكَ»، فَمَصَّهُ . والبتة رطوبت دهان عبدالله رضیع و رطوبت زبان شریفش به جهت اغذیه رطبه لبنیه لینه از دهان آن بزرگوار زیادتر بوده است .

در بیان شدت تشنگی امام علیه السلام بلکه در این حدیث مذکور شد که آن جناب فرمودند: «روح من از تشنگی خشک شد»، مراد همان رطوبت دهان و فوران و جریان خون بدن است که از آثار عطش شدید

- 1- در چاپ سنگی: بیاوردند .
- 2- در چاپ سنگی: گذاردند .
- 3- کذا، ظاهراً: اخذت منه .

است، و این بیان کمال تشنگی امام زمان علیه السلام را می‌رساند کقولہ علیہ السلام: «فَقَدْ نَشَفْتُ كَبَدِي مِنَ الظَّمَا» و معنی «نشف» خشک کردن آب است یا عرق بدن است از پارچه (1)، و این معنی نزدیک به مراد است. و به عبارت «صراح اللُّغَة» حوضی که آب را به خود می‌کشد و کاغذ سیاهی را و جامه رنگ را، و همچنین زمین و سنگهای سوخته و سیاه شده از آفتاب نشف است (2). پس معنی کلام امام علیه السلام که به قاسم فرمود: «جَفَّتْ رُوحِي (3) عَطَشًا» همان «نشفت کبَدی» است از آنکه کَبَد، جالب و جاذب غذا و شراب است و مُقَسَّم آنها و رکن رکن در بدن انسانی است مانند قلب و دماغ، چون آب به وی نرسد و مددی نشود ناچار مانند گیاه با اعصاب و اوتار و عروق دیگر خشک می‌شوند. و تعزیه حضرت احدیت آدم ابوالبشر را از برای جناب سیدالشهداء علیه السلام بدین عبارت «حَتَّى يَحُولَ الْعَطَشُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ السَّمَاءِ كَالدُّخَانِ» (4) نیز منتهای تشنگی را می‌فهماند. و ظاهر این عبارت در افواه خواص و عوام شایع است که می‌گویند: چشم من آسمان را نمی‌بیند از شدت و نقاهت گرسنگی و تشنگی، و حال آنکه آسمان از تمام اجسام

1- بنا بر معنایی که خلیل در العین 6/267 می‌گوید نشف دخول آب در زمین و پارچه است. معانی که مؤلف ذکر کرده با اختلافاتی در لسان العرب 9/329 ماده (نشف) آمده. خلاصه عبارت ابن منظور چنین است: نَشَفَ الْمَاءُ: يَبَسُ، وَنَشَفَ الْمَاءُ: اخذه من غدیر أو غيره بخرقة أو غيرها. ابن السكيت: النشف مصدر نَشَفَ الحوضُ الماء. وَنَشَفَ الثوبُ العرقُ: شربه. قال ابن الأثير: أصل النشف: دخول الماء في الأرض والثوب.

2- ظاهراً همان سنگ پا را گویند بنا بر توضیح خلیل در العین 6/267: والنشف: حجارة على قدر الأفهار ونحوها، سود كأنها محترقة تسمى نشفة ونشفاً، يحكُّ بها وسخ الأديم وقدما الإنسان وبدنه في الحمام، سميت به لتشفها الماء. ويقال: بل سميت به لانتشافها الوسخ عن مواضعه. نیز رجوع شود به: لسان العرب 9/329.

3- کذا، ظاهراً رُوعی _ به عین _ صحیح باشد که بمعنای قلب است. در لسان العرب 8/135 ماده (رُوع) می‌گوید: والرُّوع موضع الرُّوع وهو القلب.

4- بحار الانوار 44/245 باب 30 ح 44 به نقل از الدر الثمین.

در بیان اینکه تشنگی سید الشهداء علیه السلام

از تشنگی فرزندش شدیدتر بود

و اجرام حسیه اظهر و اوسع است ، نظیر آن این آیه کریمه است در جوع که خداوند فرموده است : « صَدْرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصَدِّعُونَ » (1) . در علم بیان و تفسیر گفته اند : اذاقه مناسبت با کسوت لباس ندارد بلکه از لوازم اکل است یعنی لباس جوع و خوف را باید پوشانید ، چشاندن چه مناسبت دارد ؟ چند نحو جواب گفته اند از آن جمله اثر جوع ، هزال و صفرت است یعنی زردی و لاغری ، پس زردی و لاغری را استعاره تشبیه به جامه فرموده اند ، کقوله تعالی « وَلِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ » (2) . و این مطلب مشروحاً در تجرید استعاره و ترشیح ، تشریح شده است در بعضی از استعارات و تشبیهات در تشنگی و امثال آن .

در بیان اینکه تشنگی سید الشهداء علیه السلام تشنگی فرزندش شدیدتر بود و داعی در حین تحریر این حدیث و تذکر این عبارت « وَجَفَّتْ رُوحِي عَطْشًا » (3) با عبارت « نَاوِلُونِي ابْنِي لِأَشْرَبَ مِنْ فِيهِ فَأَحْمَلُهُ لِأُذِيئُهُ مِنْ فِيٍّ » (4) اعلی مرتبه عطش و تشنگی را برای آن جناب تشنه کام دانسته است ، و آن نهایت تشنگی است که خواست از دهان و زبان طفل رضیع خود استسقاء نماید ، و از این حدیث و احادیث دیگر تشنگی عبدالله رضیع چندان معلوم نیست و اگر هم تشنه بوده ، پدر بزرگوارش از او تشنه تر بوده است . و همین قسم است آنچه را که با علی بن الحسین علیه السلام فرمود ، در وقتی که آمد خدمت

1- .نحل : 112 .

2- .اعراف : 26 .

3- .قبلاً از مدینه المعاجز 4/216 گذشت .

4- .ادامه فقره سابقه است .

پدر و عرض کرد: العطش! فرمود: «هاتِ لسانك»، فَمَصَّهُ وَدَفَعَ إِلَيْهِ خَاتَمَهُ وَقَالَ: «أَمْسِكْهُ فِي فَيْكِ» (1). پس زبان علی اکبر را خواست و مکید از آنکه زبان، مجمع رطوبات است و مجرای چشمه که منضج غذا و حیات بعضی از اجزاء و قوی است، و اگر علی اکبر از آن جناب تشنه تر بود ناچار زبان پدر را می مکید. پس زبان دادن برای سیراب کردن است و زبان مکیدن برای سیراب شدن است كما روی فی «البحار» (2) عن علی علیه السلام أنه قال: «عَطَشَ الْمُسْلِمُونَ عَطْشًا شَدِيدًا فَجَاءَتْ فَاطِمَةُ بِالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنَّهُمَا صَدَّغِيرَانِ لَا يُطِيقَانِ الْعَطَشَ، فَادْعَا الْحَسَنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ فَادْعَا لِسَانَهُ فَمَصَّهُ حَتَّى أَزْتَوِيَ، ثُمَّ دَعَا الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ فَادْعَا لِسَانَهُ فَمَصَّهُ حَتَّى أَزْتَوِيَ». و حدیث شریفی که در «مناقب» است: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَمُصُّ لِعَابَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ كَمَا يَمُصُّ الرَّجُلُ التَّمْرَةَ» (3)، از روی رأفت و عطوفت است و التذاذ از طریق محبت. و هم چنین است فرموده امیر مؤمنان علیه السلام: «هَذَا لِعَابُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، هَذَا مَا رَفَّنِي» (4) رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ رَقًّا» (5). و ایضاً مروی است در حق جناب سیّد الشّهداء علیه السلام: فَأَخَذَهُ فَجَعَلَ لِسَانَهُ فِي فَمِهِ، فَجَعَلَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَمُصُّ حَتَّى قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «إِنَّهَا حُسَيْنٌ! إِنَّهَا حُسَيْنٌ!» (6).

-
- 1- بحار الانوار 45/43. العوالم: 286.
 - 2- بحار الانوار 43/283، مناقب ابن شهر آشوب 3/156.
 - 3- مناقب آل ابی طالب 3/156، بحار الانوار 43/284 ح 50.
 - 4- در چاپ سنگی «ذقنی» و سپس «ذقا» _ به ذال _ آمده که صحیح نیست، وَرَقٌّ _ به زاء _ غذا دادن با دهان را گویند و بیشتر در مورد پرندگان استفاده می شود، چنانچه در لسان العرب 5/14 ماده (زقق) و غیره بدان تصریح شده است.
 - 5- امالی شیخ صدوق: 422، التوحید: 305، روضة الواعظین: 118، المسائل العکبرية، شیخ مفید: 123.
 - 6- مناقب ابن شهر آشوب 3/209، مدينة المعاجز 3/494 ح 59.

و ايضاً در حديث ديگر است : « فَكَانَ يَأْتِيهِ فَيَلْقِمُهُ إِبْهَامَهُ فَيَمُصُّهَا وَيَجْعَلُ اللَّهُ لَهُ فِي إِبْهَامِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رِزْقًا يَغْذُوهُ ، وَيُقَالُ : بَلْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَخْلُ لِسَانَهُ فِي فِيهِ فَيَغْرُهُ كَمَا يَغْرُ الطَّيْرُ فَرَحَهُ فَيَجْعَلُ اللَّهُ لَهُ فِي ذَلِكَ رِزْقًا فَعَلَّ ذَلِكَ أَرْبَعِينَ يَوْمًا وَلَيْلَةً فَنَبَتَ لَحْمُهُ مِنْ لَحْمِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ » (1). خلاصه از تمام اين اخبار در دادن زبان ، همان سيراب کردن را می فهماند . پس در روز عاشورا آن ينوع علم الهی خواست از شدت تشنگی از زبان دو ثمره فؤاد و قلب خود سيراب شده قوت يابد ، چون زبان علی اکبر را مکيد او را مانند خویش تشنه دید ، اما زبان و دهان علی اصغر عبدالله رضيع ممکن نشد و تير کين حرمله مانع گرديد . اما در جواب اظهار تشنگی علی اکبر فرمود : « فَإِنِّي أَرْجُو أَنَّكَ لَا تُمَسِّي (2) حَتَّى يُسْقِيَكَ جَدُّكَ بِكَأْسِهِ الْأَوْفَى شَرْبَةً لَا تَظْلَمُ أَبَدًا » (3) پس علی اکبر بعد از قتال با اعداء و افتادن بر خاک خواست تصديق قول پدر بزرگوار را کرده باشد و خاطر مبارکش را تسليت دهد ، ندا کرد : يَا أَبَتَاهُ ! هَذَا جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَدْ سَقَانِي بِكَأْسِهِ الْأَوْفَى شَرْبَةً لَا أَظْمَأُ بَعْدَهَا أَبَدًا وَهُوَ يَقُولُ : « الْعَجَلُ الْعَجَلُ فَإِنَّ لَكَ كَأْسًا مَذْخُورَةً حَتَّى تَشْرَبَهَا السَّاعَةَ . . » إلى آخر الخبر . و شاید از عبارت «أوفى» که افعل تفضيل است توان فهميد که انگشتر اسکان عطش کرد ، اما وافی تر جامی است که از دست جدش سيراب شد ، و به همان نحوی که فرمود عرض نمود .

1- مناقب ابن شهر آشوب 3/209 ، مدينة المعاجز 3/493 ح 58 ، بحار 43/254 ح 32 .

2- در چاپ سنگی : تمشی .

3- اللهوف في قتلى الطفوف : 67 ، بحار الانوار 43/45 .

در بیان مکیدن علی اکبر و قاسم بن حسن انگشتر را

در بیان مکیدن علی اکبر و قاسم بن حسن انگشتر را در کتاب «مدینه المعاجز» (1) مروی است: وقتی که قاسم بن حسن علیه السلام از قتال و جدال اعادی مراجعت نمود عرض کرد: یا عمّاه! اَلْعَطَشُ! اَلْعَطَشُ! اذْرِكْنِي بِشَرِّ رِيَّةٍ مِنَ الْمَاءِ. پس آن جناب انگشتر به وی مرحمت کرد و فرمود: در دهان بگذار. چون در دهان گذارد قاسم فرمود: چشمه آبی یافتم و سیراب شدم. و این حدیث را در کتب مقاتل ندیدم، و گویا امام علیه السلام بیان واقع از حال سیرابی قاسم بن حسن علیه السلام کرده باشد. و مرحوم بحرالعلوم طاب ثراه در رثاء خود فرمود: لَهْفَى عَلِيٍّ مَا جِدَّ اَزْبَتْ اَنَا مِلْهُ عَلَيَّ السَّحَابِ غَدَاً سَقِيَاءَ خَاتَمِ هُدْرٍ صَوْرَتِ صِحَّةِ اِيْنِ حَدِيْثٍ، این بیت شامل حال علی بن الحسین و قاسم بن حسن علیهما السلام می شود. اما در مکیدن خاتم و دادن آن به این دو جوان ناکام، وجهی وجیه نیافته ام جز آنکه جمعی گویند: در برخی از فلزات و معدنیات اثر و برودت خاصه ای است بالطبع که امتصاص آن موجب تسکین عطش است یا جالب رطوبات حلقیه است و مُطْفِئِ حرارت کبدیه و قلبیه، پس چنانکه سنگ بر شکم بستن رافع و دافع حرارت جوع و گرسنگی است همین طور است مکیدن خاتم و فلز خاص، و ندانستم نگین آن دو خاتم از چه بوده است، لیکن علی اکبر اقوی صبراً و أشجع قلباً بود سیرابی او از قاسم بن حسن، لهذا او را حواله به جدش فرمود. و این اخبار خود مشعر بر شهادت و موت علی اکبر است، یعنی: ای فرزند! امروز کشته می شوی و از دست جدت سیراب خواهی شدن، و علی اکبر را به این دو خبر صدق قوتی دیگر پیدا شد و مرگ را مقدمه وصول و حضور جدش رسول صلی الله علیه و آله قرار داد و باکی از مرگ نداشت، چنانکه در وقت آمدن به عراق شبی به پدرش عرض کرد: مگر ما بر حق

نیستیم؟ فرمودند: «چرا ای نور دیده!» . عرض کرد: «فَإِذَا لَا نُبَالِي مِنَ الْمَوْتِ» . پس آن جناب در حق آن جوان عزیز دعاء خیر فرمود (1). و همچنین قاسم بن حسن علیه السلام در شب عاشورا عرض نمود: «الْمَوْتُ أَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ عِنْدِي» (2). پس در روز عاشورا زمان اظهار تشنگی او انگشتر به وی مرحمت کرد که قبل از ورود و وصول خدمت جدّ امجدش از همان انگشتر آبی احلی از غسل به وی خورانید . و اگر قاسم بن حسن علیه السلام به مقام عرفان علی بن الحسین علیه السلام بود او را نیز حواله به جدّ بزرگوارش می فرمود . یا آنکه گوئیم: انگشتر علی اکبر از پدر مهر انورش بود ، باید مانند آن بزرگوار تشنه بماند تا شهید شود ، و از این جهت زبان او را خواست که تشنگی خود را بر فرزند ارجمند معلوم سازد که دهان من مانند زبان تو خشک است . ولیکن از حدیث سابق دانستی که جناب سیّد مظلوم علیه السلام زبان قاسم را به دهان نگرفت و انگشتر به وی داد ، و انگشتر شاید از پدر بزرگوارش امام حسن علیه السلام بود ، و سیرابی وی اشاره به سیرابی حضرت امام حسن علیه السلام است از آب ، چنانکه تشنگی علی اکبر اشاره به تشنگی پدر است . پس سیّد الشهداء علیه السلام را مع اولاده تشنه کشته و به خون آغشته خواستند ، اما حضرت امام حسن علیه السلام را مع اولاده فلا .

1- .اللهوف : 70 المسلك الاول ، بحار الانوار 44/367 باب 37 .

2- .مدينة المعاجز 4/215 و 228 . حضرت می پرسد : « یا بنی ! کیف الموت عندك ؟ » جواب می دهد : یا عم ! أحلی من العسل .

در شیر دوشیدن حضرت رسول صلی الله علیه و آله از ناقه

و به حضرت امام حسین علیه السلام دادن

در شیر دوشیدن حضرت رسول صلی الله علیه و آله از ناقه و به حضرت امام حسین علیه السلام دادن گویا خلاصه از مقصود داعی از ذکر این حدیث که مروی از «بحار الأنوار» (1) است معلوم شود که ام سلمه گفت: شبی حضرت امام حسن علیه السلام از جد بزرگوارش آب خواست، پس آن جناب از لحاف خود برخاست و از منیحه - که ناقه شیرده یا گوسفند شیرده است - در قدحی شیر دوشید و داد بدست حضرت امام حسن علیه السلام، پس حضرت امام حسین علیه السلامخواست آن قدح را بگیرد، منع فرمود. فاطمه زهرا - علیها و علی آبیها و بعلها و آبناها السلام - عرض کرد: گویا امام حسن را بیشتر از امام حسین می خواهی؟ فرمود: چون امام حسن اول برخاست و استقساء نمود لهذا او را سیراب کردم، بعد فرمود: «إِنِّي وَإِيَّاكَ وَهَذَيْنِ وَهَذَا الْمُتَجَدِّلِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي مَكَانٍ وَاحِدٍ» یعنی: من و تو و این دو طفل و این منجدل یعنی به خاک افتاده - که حضرت امیر علیه السلام است - در روز قیامت به یک مکان هستیم. مراد ظاهراً حوض کوثر است؛ و معنی باطنی ندادن شیر به امام حسین علیه السلام همان تشنگی خواستن اوست و اظهار نمودن سر آن برای سوزش قلب صدیقه طاهره علیها السلام بوده است. پس عرض می کنم: جناب سید الشهداء علیه السلام این تشنگی سالها معتاد و مهیا بود تا روز عاشورا حرارت آن مشتعل شد و سوزاندن قلوب ظامئه (2) دوستان و شیعیانش را الی یوم القیامة. بیت آب کم جو تشنگی آور بدستتا بجوشد آبت از بالا و پست

-
- 1- بحار الانوار 43/283 باب 12 به نقل از ابو صالح مؤذن در اربعین، و ابن بطه در ابانه، و احمد بن حنبل در مسند العشرة و فضائل الصحابة. نیز رجوع کنید به: مناقب ابن شهر آشوب 3/385.
- 2- در چاپ سنگی: ضامئه.

در سقاییت علی بن الحسین علیه السلام زمان احتضار

در سقاییت علی بن الحسین علیه السلام زمان احتضار و خوب است در آخر این بیان اشعاری شود از کیفیت سقاییت به علی بن الحسین علیه السلام مبنحو اجمال: بدان در حین احتضار استحباب دارد به هر محتضری جرعه آبی دهند و زندگان راضی نشوند متوفی ایشان تشنه بمیرد، و علی بن الحسین علیه السلام این کأس اوفی را که آشامید قبل از ذهاق (1) روح [و] وصول آن به تراقی بود، از آنکه خود پدر بزرگوار را ندا کرد و از ماجرا اخبار نمود چنانکه از عبارت «بحار الانوار» (2) ظاهر است: فَأَإِذَا بَلَغَتِ الرَّوْحُ التَّرَاقِيَّ قَالَتْ: يَا أَبَتَاهُ! هَذَا جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَقَانِي بِكَأْسِهِ الْأَوْفَى. یعنی: این سقاییه در حال حیات بوده است نه بعد از ذهاق (3) روح، پس چرا آن جناب با تمکّن، سقاییه نفرمود آن جوان عطشان را؟ همانا سقاییه پدر مر پسر را در حین احتضار امری است صعب، از این جهت حواله به جدش فرمود، و جدّ و الاتبارش نیز سقاییه کامل نمود. و شاید به مفاد «وَأَعْطَاهُ خَاتَمَهُ، وَقَالَ: أَمْسِكْهُ فِي فَيْكٍ» در زمان احتضار از همان خاتم که کأس اوفی بود به ید کریمه جدّ بزرگوارش سیراب شده باشد، یعنی: قاسم بن حسن علیه السلام بعد از اخذ خاتم بدون فاصله سیراب گردید، اما علی بن الحسین علیه السلام زمان لقاء آثار موت، کامیاب و به خدمت جدّش شرفیاب شد. پس آبی که تشنگی ندارد و نمی آورد آب کوثر و سلسبیل از رحیق مختوم (4) است که

1- کذا، ظ: زهاق.

2- بحار الانوار 44/45 باب 37.

3- کذا، ظاهراً: زهاق.

4- در اصل مختوم.

شرح حال عمرو بن حسن بن علی بن ابی طالب (ع)

« خِتَامُهُ مِسْكٌ » (1) در حق اوست و گویا اخذ خاتم علامت است برای فک رحیق مختوم . و در معنی آن دیده ام : ای ممنوعٌ مِنْ أَنْ تَمَسَّهُ يَدُ أَحَدٍ حَتَّى يَقُوكَ خَتْمُهُ لِلْأَبْرَارِ (2) . پس از برای علی بن الحسین علیه السلام که سید ابرار بنی فاطمه بود رحیق مختومی ذخیره شده که گشودن خاتم آن به دادن این خاتم از جانب سنّی الجوانب آن امام غریب شهید علیه السلام گردید ، و سیراب شدن از آن آب به حوالت آن بزرگوار بدست سید مختار در دار دنیا فضیلتی است عظیم و نعمتی است کریم . پس بهتر ختم سخن است ، و استدعاء دعاء از اهل ولاء و بکاء در هر انجمن .

شرح حال عمرو بن حسن بن علی بن ابی طالب (ع) بدان یکی از اولاد حضرت امام حسن علیه السلام عمرو است ، و به روایت شیخ مفید مادرش همان مادر قاسم و عبدالله است ، و سابقاً بنا بر قولی مادر ابوبکر بن حسن علیه السلام که احمد نام داشت و شهید شد نیز بوده است . و علامه مجلسی طاب ثراه در جلد عاشر از «بحار الانوار» (3) فرمود : واما عمرو و القاسم و عبد الله بن الحسن بن علی علیه السلام فَإِنَّهُمْ اسْتَشْهَدُوا بَيْنَ يَدَيْ عَمَّهِمُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بِالطَّفِّ وَأَوْضَاهُمْ وَأَحْسَنَ عَنِ الدِّينِ وَالْإِسْلَامِ وَأَهْلِهِ جَزَاهُمْ . پس از این بیان ظاهر است که به جای احمد ، عمرو شهید گردید . و این خبر منافی است با آنچه مرحوم سید در «لهوف» (4) فرمود : « وَكَانَ مَعَ النِّسَاءِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ مَرِيضٌ بِالذَّرْبِ قَدْ نَهَكَتُهُ الْعِلَّةُ ، وَالْحَسَنُ بْنُ الْحَسَنِ الْمُثَنَّى عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَكَانَ قَدْ

1- .مطففین : 26 .

2- .بدین معنا مرحوم طریحی در مجمع البحرین 1/622 ماده (ختم) تصریح کرده است .

3- .بحار الانوار 44/167 ، نیز ارشاد شیخ مفید 2/26 .

4- .لهوف : 143 ، بحار الانوار 45/108 باب 39 .

در شرح شعری که یزید بن معاویه خواند

واسی عمّه و امامه فی الصبر علی الرّماح ، واثما ارتت (1) وقد اثنّ بالجراح وكان معهم زید وعمرو وولد الحسن علیه السلام بسبط .
ملخص معنی آن است : در ورود سبایای آل عصمت بر اهل کوفه از رجال کسانی که با ایشان بوده است حضرت علی بن الحسین علیه السلام و حسن بن حسن و زید بن حسن و عمرو بن حسن علیه السلام . و این قول در کمال قوت است و آنچه از اولاد امام حسن علیه السلام تعداد نمودیم از شهداء طفّ تأیید می نماید یعنی : عمرو از شهدا نبوده است بلکه با اسراء و سبایا بود .

در شرح شعری که یزید بن معاویه خواند و همین طور تأیید می کند آنچه را که مرحوم سیّد فرمود (2) : روزی یزید عنید علی بن الحسین علیه السلام را خواست با عمرو بن حسن علیه السلام ، و عمرو صغیر بود که گفته می شد یازده ساله است ، پس یزید به عمرو گفت : آیا با پسر خلد کشتی می گیری ؟ عمرو فرمود : نه ، ولیکن کاردی به من بده و کاردی به خالد تا مقاتله کنیم . یزید این شعر خواند : شَنِئْتُهُ أَعْرِفُهَا مِنْ أَخْزَمٍ مَهْلٍ تَلِدُ الْحَيَّةُ إِلَّا الْحَيَّةَ (3) ملخص معنی بیت آن است : این طبیعت و خوئی است که از اخزم است ؛ از مار ، مار متولد می شود . و « اخزم » بنا بر گفتار صاحب « قاموس » (4) مار نر است ، و شارح و مترجم « قاموس » (5) گفته است در لغت « خَزَم » : ابو اخزم طائی جدّ حاتم طائی یا جدّ جدّ او است ، اخزم پسر او

1- در چاپ سنگی : ارتت .

2- لهوف : 194 .

3- در باره شرح این بیت همچنین رجوع کنید به : شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید 12/125 .

4- القاموس المحيط 4/105 ماده (خزم) .

5- مراد زبیدی است در تاج العروس 8/275 همان ماده .

مرد و ماند پسرهای او، پس روزی جستند بر جدّ خویش و او را خونین کردند، پس گفت: **إِنَّ بَنِيَّ رَمَلُونِي بِالِدَّمِ مَنْ يَلِقُ آسَادَ الرِّجَالِ يَكْلِمُ وَمَنْ يَكُنْ دِرْءٌ بِهِ يَقْوَمِ شَيْئُهُ أَعْرِفُهَا مِنْ أَحْزَمِ** یعنی: فرزندان من آلوده کردند مرا به خون، و کسی که می بیند شیر مردان را زخم خورده می شود، و کسی که بوده است به او کژی به او راست کرده می شود، این خوئی است که شناخته ام من این خوی را از اخزم که نافرمان بوده است بر پدر. یعنی: اینها هم خوی اخزم را دارند. در این دو بیت جدّ اخزم خواست اخزم و برادرانش را مدح نماید، و یزید هم مدح کرد عمرو بن حسن علیه السلام را در شجاعت و بسالت و نسبت به حضرت شاه ولایت علیه السلام. بعبارة اخری که در افواه معروف است: شیر را بچه همی ماند بدو (1) از شیر، شیر متولد می شود و از مار نر نیز مار آید، و ذمّ و مدح او در این بیت ظاهر است، و اظهار جُبن و عجزش نیز اظهر. پس اخزم اگر به معنی مار نر باشد مصرع ثانی شاهد است و اگر ملاحظه مصدر و شأن و روش باشد مصرع اول از ابو اخزم است و شاید مصرع ثانی را خود یزید گفته باشد، زیاده از این نظر ندارم. پس از این قول سیّد معلوم است عمرو بن حسن علیه السلام در کربلاء شهید نشد و با اسیران و دختران رسول صلی الله علیه و آله بوده است. و صاحب کتاب «مناقب» (2) فرمود: **عبدالله و قاسم و ابوبکر فرزندان امام حسن علیه السلام**

1- امثال و حکم دهخدا 2/1044.

2- مناقب ابن شهر آشوب 3/259. عبارت وی چنین است: **وأربعة من بنی الحسن: أبوبکر و عبدالله و القاسم، وقیل بشر، وقیل عمر، وکان صغیراً.**

در شرح حال عبدالرحمن بن حسن بن علی بن ابی طالب (ع)

کربلا شهید شدند و قیل : عمرو (1)، وکانَ صَ غَیْراً . و گویا قول قیل صحیح نباشد . وَالْحَقُّ مَا اخْتَارَهُ السَّيِّدُ طَابَ ثَرَاهُ . و مرحوم شیخ مفید تصریحاً نفرمود عمرو از شهداء طف است ، بلی فرمود : این سه تن از یک مادرند . و داعی نیز به قول قائل مجهول اصراری ندارد . و در فقره زیارت ناحیه نیز اسمی از وی مذکور نیست ، چنانکه بین قاسم و عبدالله بن حسن علیه السلام بعضی شبهه کردند ، محتمل است بین احمد و عمرو شبهه شده باشد . و آنچه علامه مجلسی طاب ثراه در کتاب «بحار» نقل فرمود مرسل است نه مُسند ، معلوم است خبر مرسل با خبر مُسند مقاومت ندارد ، و دیگر خبری از عمرو بن حسن علیه السلام ندارم .

شرح حال عبدالرحمن بن حسن بن علی بن ابی طالب (ع) این بزرگوار نیز مادرش امّ ولد است ، و عبارت «بحار» (2) را در حَقّ او می نویسد : و عبدالرحمن بن حسن علیه السلام خرج مَعَ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْحَجِّ فَتَوَفَّيَ بِالْأَبْوَاءِ وَهُوَ مُحْرِمٌ . و این مضمون از کتاب مستطاب « اصول کافی » است از حضرت صادق علیه السلام مرویست که آن جناب فرمودند : عبدالرحمن بن حسن علیه السلام با عمّ خود حضرت امام حسین [علیه السلام] در ابواء _ که منزلی است بین مکه و مدینه _ به حج می رفت ، در حین احرام وفات یافت . عبدالله و عبیدالله دو فرزند عباس بن عبدالمطلب نیز حاضر بودند ، او را کفن کرده صورت و سرش را پوشانیدند ، و ظاهراً در زمان وفات او پدر بزرگوارش نیز حاضر بود ، بلکه در روایتی قبل از ذکر نام حضرت امام حسین علیه السلام آن بزرگوار نیز مذکور است .

1- در مناقب : عمر .

2- بحار الانوار 44/167 باب 23 ، الارشاد 2/25 ، كشف الغمة 1/580 فصل 10 .

در شرح حال حسین اثرم ابن حسن بن علی بن ابی طالب (ع)

و بعضی گمان کرده اند: مراد از عبدالله و عبیدالله فرزندان عباس بن علی بن ابی طالب علیه السلامند نه فرزندان عباس بن عبدالمطلب، چون بعید دانستم لهذا تصریح به نسبت نمودم. و از کتاب «عمدة المطالب» (1) معلوم است مادر عبدالله و عبیدالله عیال و زوجه حضرت عباس بن علی علیه السلام دختر عباس بن عبدالمطلب است. و برخی از عامه (2) از اهل سنت و جماعت عبدالرحمن و حسین اثرم و أمّ سلمه را از کنیزی که مدعوّه و موسومه به ظمياء بود دانستند، و اسم عبدالرحمن در عداد اولاد ائمه علیهم السلام بواسطه و با واسطه مانند اسم شریف حضرت عبدالعظیم علیه السلام کم تسمیه و تعیین شده است. و عجب است با آنکه این گونه اسماء که مشعر بر عبودیت است و ممدوح حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام در این زمان به ملاحظات خیالیّه متروک و مهجور است.

در شرح حال حسین اثرم ابن حسن بن علی بن ابی طالب (ع) و این بزرگوار بنا بر بعضی از اخبار با عبدالرحمن مذکور از مادر یکی است، و او را پسری بود محمّد نام، و ابن ابی الحدید شارح (3) «نهج البلاغه» در باب اظهار خطابه و فصاحت و سؤدد و علم و آداب و انساب بنی هاشم به مناسبتی نقل کرده است: جعفر بن حسین بن حسن بن علی علیه السلام منازعه کرد با زید بن علی و مردمان در محاوره و مکابره ایشان جمع می شدند و گوش می دادند. و از این بیان معلوم است حسین اثرم غیر از محمّد پسری جعفر نام (4) داشت.

1- کذا، مشهور، عمدة الطالب.

2- حاشیه بحار 44/169 به نقل از طبقات ابن سعد.

3- در چاپ سنگی: شارع.

4- در چاپ سنگی: نامی.

در شرح حال طلحة بن حسن بن علی بن ابی طالب (ع)

و در کتاب «وسيلة المآل فی مناقب الآل» دیده ام : وكان لِحُسَيْن (1) الأثرُم و عمراً عقباً ايضاً وانقرضَ عقبُهُما ، یعنی : این دو بزرگوار اولاد داشتند اما منقرض گردیدند ، و دیگر عقبی ندارند . و «اثرم» نامیدند حسین را برای آنکه دندان جلو از دهان مبارکش شکسته بود و هر که چنین باشد به این لقب خوانده می شود (2) . و گویا «مثرم» (3) مبشّر ولادت حضرت شاه ولایت علیه السلام بدین مناسبت موسوم گردید .

در شرح حال طلحة بن حسن بن علی بن ابی طالب (ع) ابوالحسن مدائنی گفته است : كان الحسنُ عليه السلام كثير التزويج ، تزوج امّ اسحاق بنت طَلْحَةَ بن عُبَيْدِ اللَّهِ فَوَلَدَتْ ابناً سَمَاءَ طَلْحَةَ (4) . از این بیان معلوم است مادر طلحة بن حسن ، ام اسحاق دختر طلحة بن عبیدالله است ، و فرزندش منحصر به همان طلحه بود . و محمد بن شهر آشوب در کتاب «مناقب» (5) فرمود : ابوبکر و طلحه از يك مادرند و وی امّ اسحاق است . و شیخ علیه الرّحمة فرمود : حسین اثرم با طلحه و دختری فاطمه نام از يك مادرند . و مرحوم مجلسی فرمود : وطلحة بن الحسن عليه السلام كان جَوَاداً (6) .

-
- 1- در چاپ سنگی : الحسين .
 - 2- جوهری در صحاح اللغة ، ماده (ثرم) می گوید : الثَّرْم بالتحريك : سقوط الثنية ، تقول منه : ثرم الرجل بالكسر ، فهو أثرم . نیز رجوع کنید به : العين ، خليل 8/224 .
 - 3- ابن منظور در لسان العرب 12/76 ماده (ثرم) پس از توضیح معنای ثلاثی مجرد ، از ابوزید نقل می کند که : أثّرت الرجل إثراً حتى ثرّم ، إذا كسرت بعض ثنيته .
 - 4- بحار الانوار 44/173 باب 23 به نقل از ابو الحسن مدائنی .
 - 5- مناقب 4/28 ، بحار الانوار 44/168 باب 23 .
 - 6- بحار الانوار 44/167 باب 23 ، الارشاد 2/25 ، كشف الغمة 1/580 .

در شرح حال جعفر بن حسن بن علی بن ابی طالب (ع)

در شرح حال جعفر بن حسن بن علی بن ابی طالب (ع) نام وی در کتاب «ارشاد» و امثال آن دیده نشده است اما در کتاب «حییب السیر» جعفر بن حسن علیه السلام را در تعداد اولاد آن جناب می نویسد. و در بعضی از کتب معتمده به جای نام جعفر، عقیل و حمزه مذکور است، و شاید صحیح باشد، لیکن در یکی از کتابهای نسابین نظر دارم که جعفر را با حمزه و فاطمه از ام کلثوم دختر فضل بن عباس بن عبدالمطلب که در حباله حضرت امام حسن علیه السلام بود دانسته است. علی ای حال، بنا به روایت شیخ مفید علیه الرحمة و جمعی از نسابین و علماء این فن، قدر متیقن از اولاد حضرت امام حسن علیه السلام میانه تن است: سه نفر در وقعه طف شهید شدند، و از این پنج تن که به نحو ایجاز و اجمال اشاره نمودم خوانندگان دیگر اعقابی از برای ایشان ندانند جز حسن مثنی و زید بن حسن علیه السلام چنانکه فرموده اند: «والمُعَقَّبُونَ مِنْ اولادِهِ اِثْنَانِ: زَيْدُ بنِ الحَسَنِ والحَسَنُ بنِ الحَسَنِ عليهما السلام» (1).

1- مناقب ابن شهر آشوب 4/28، بحار الانوار 44/168 باب 23.

روح وريحان دوم

اشاره

روح وريحان: الثانية (1)

1- عنوان این روح وريحان در چاپ سنگی درج نشده، با توجه به فهرست مطالب، در این مکان درج گردید.

در شرح حال حسن مثنی

در شرح حال حسن مثنی ابن حسن بن علی بن ابی طالب (ع) شرح حال خیریت مآل آن سید شریف مؤتمن در کتب انساب و تواریخ مدوّن است، و از آن بزرگوار نسل و عقب بسیار به روزگار ماند، و وی را حسن مثنی خواندند برای آنکه حسن دوّم است، و کنیه اش ابو محمّد است، و مادرش خوله فزاریّه . و ابن ابی الحدید در شرحی که بر «نهج البلاغه» نوشته است او را سید جلیل و نبیل دانسته . و شیخ مفید طاب ثراه در کتاب «ارشاد» (1) و زبیر بن بکّار در کتاب «انساب قریش» گفته اند: حسن مثنی متولّی صدقات امیر مؤمنان علیه السلام بوده است . بعد از چندی با عمر بن علی بن ابی طالب علیه السلام در عمل تولیت منازعه کردند و حکومت آن راجع شد به حجاج بن یوسف ثقفی در وقتی که در مدینه حاکم بود . پس حجاج خواست عمر بن علی علیه السلام را شریک نماید با حسن مثنی، قبول نفرمود و از محضر او عزلت گزید، و حجاج از او غافل گردید تا آنکه حسن مثنی از مدینه به شام آمد برای آنکه شکایت کند در نزد خلیفه معاصر جائر عبدالملک بن مروان، پس به درب خانه عبدالملک یحیی بن امّ الحکم را ملاقات کرد که از بستگان عبدالملک بود، از وی تمنا نمود در نزد خلیفه توسّطی کند، یحیی قبول نمود، چون حسن مثنی وارد شد و او را شناخت بسیار اکرام کرد و مرحبا گفت و به کنیه اش خواند و گفت: ای ابا محمد! زود پیر شدی!

1- ارشاد شیخ مفید 2/23 . سپس خبر وی با حجاج را به نقل از زبیر بن بکّار نقل کرده است، نیز رجوع کنید به: تاریخ ابن عساکر 4/164 .

در شرح حال عمر بن علی بن ابی طالب (ع)

یحیی بن امّ الحکم که وعده شفاعت داده بود گفت: آرزوهای اهل عراق _ که اشاره به دعوی خلافت بود _ حسن را پیر کرده است. حسن مثنی فرمود: ای یحیی! بد وساطت کردی لیکن ما اهل بیتی هستیم زود پیر می شویم. پس عبدالملک بعد از پذیرایی وصله زیاد کتابتی به حجّاج نوشت که حقّ وی را بدهد. چون مرخص شد و بیرون آمد یحیی خطاب فرمود که: بد کردی و رعایت نمودی حقّ مرا. یحیی گفت: واللّه! از هیبت تو بوده است که حاجتت را برآورد، اگر نه حاجب تو را در نزد عبدالملک راه نمی داد.

در شرح حال عمر بن علی بن ابی طالب (ع) و مرحوم مجلسی فرمود: همین عمر بن علی بن ابی طالب علیه السلام با عبیداللّه بن عبّاس بن علی بن ابی طالب علیه السلام در ارث برادرش نزاع کرد و خواست او را از ارث بردن پدر منع نماید، بلکه مواریث برادرانی که از شهداء کربلاء به عبّاس بن علی علیه السلام و از وی به عبیداللّه فرزندش رسید طلب می کرد، و عاقبت به چیز اندکی صلح کردند. و همین عمر بن علی علیه السلام با حضرت علی بن الحسین علیهما السلام به روایت صاحب «عوامل العلوم» (1) معارضه نمود در تولیت صدقات حضرت رسول صلی الله علیه و آلهو حضرت امیر المؤمنین علیه السلام تظلم کرد در نزد عبدالملک بن مروان و شکایت از آن جناب نمود، عبدالملک در جواب گفت: من می گویم آنچه را که ابن ابی الحقیق (2) گفت: إِذَا إِذَا مَالَتْ دَوَاعِي الْهَوَا وَأَنْصَتَ السَّمْعُ لِلْقَائِلِ وَاصَّ طَرَعَ الْقَوْمُ بِالْبَابِ مَنْقُضِي بِحُكْمِ عَادِلٍ فَاصِدِّ لِي لَا نَجْعَلِ (3) الْبَاطِلَ حَقًّا وَلَا نَلْطَطَ (4) دُونَ الْحَقِّ بِالْبَاطِلِ لِ تَخَافُ أَنْ تُسَدَّ فَهَ أَحْلَامًا مَنَاقِيخَ مَل (5) الدَّهْرَ مَعَ الْخَامِلِ خِلَاصَه مَعْنَى أَنَّهُ اسْت: ما (6) در وقتی که اغراض و دعوی هوا مرفوع شود و شنونده را ساکت نماید برای آنچه گوینده می گوید، و مردم به عقلهای خودشان بیفتند حکم می نمایم به طریق عدل و فصل، پس حق و باطل مخلوط نمی شود، و تو نمی توانی مخلوط کنی، و می ترسی از تسفیه تو عقول ما را روزگار با آنکه پست است و نباهتی ندارد مخفی شود. و این مضامین تعریض بر عمر بن علی علیه السلام است که حقّ تولیت از آن علی بن الحسین علیهما السلام است که ذوالحقّ است و دعوی تو بر باطل، اگر چه گفته اند: «إِنَّ الدُّنْيَا تَرْفَعُ الْخَمِيلَ وَتَضَعُ الشَّرِيفَ» (7). خلاصه، عمر بن علی با رقیه که زوجه مسلم بن عقیل است توأم اند و مادرشان ام حبیب بنت ربیع است و همیشه در نزاع و جدال بوده است در باب تولیت صدقات و به مراد خود هم نمی رسید. و وی را عمر اطرف می خواندند برای امتیاز وی با عمر اشرف ابن علی بن الحسین علیهما السلام از آنکه يك طرف نسب او هاشمی است و کنیه اش ابوالحسین است، و ابونصر گفت: مادرش موسومه به صهباء و مکناة به امّ حبیب دختر عباد بن ربیع است، و حضرت امیر علیه السلام او را از سبایای یمامه خریداری فرمود، و از عُمَرُ عُمَرِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَشْتَاد و پنج سال گذشت و در ینبُع وفات کرد.

1- رجوع کنید به: ارشاد شیخ مفید: 259، مستدرک الوسائل 14/61 ح 16109.

2- وی ربیع بن ابی الحقیق یهودی است. نگاه کنید به: شرح الاخبار قاضی نعمان 3/191، اعلام الوری 1/417.

3- در چاپ سنگی: تجعل.

4- در لسان العرب 7/389 می گوید: لَطَّ فُلَانٌ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ: أَي سَتَرَ الْحَقَّ وَأَظْهَرَ الْبَاطِلَ.

5- در مستدرک: فنخمل.

6- در چاپ سنگی: من.

7- مضمون حدیث صحیفه امام سجاد علیه السلام است: «لَا تَرْكَنُوا إِلَى مَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا... إِنَّهَا تَرْفَعُ الْخَمِيلَ وَتَضَعُ الشَّرِيفَ». رجوع

کنید به : کافی 8/14 ، امالی شیخ مفید : 199 مجلس 23 .

وزمانی که جناب امام حسین علیه السلام از مدینه حرکت می فرمود وی را دعوت کرد، اجابت ننمود. چون خبر شهادت آن بزرگوار رسید به درب خانه اش نشست و گفت: **أَنَا الْعُلَامُ الْحَازِمِ** اگر من هم به کربلاء می رفتم کشته می شدم (1). و قوی است که در کربلاء حاضر شد و در شب عاشورا فرار کرد. و ابوالحسن عمری که یکی از اکابر نسابین است از اولاد اوست ظاهراً.

1- شرح الاخبار 3/185، عمدة الطالب : 362.

محبوس شدن حسن مثنی و فضیلت دعای کرب و فرج

محبوس شدن حسن مثنی و فضیلت دعای کرب و فرج خلاصه ، حسن مثنی را جلالت قدر بسیار است و ابتلائات وی نیز بشمار ، از آن جمله مدتی در مدینه محبوس بود ، چنانکه مرحوم سید علی بن طاوس طاب ثراه در کتاب «مهج الدعوات» (1) نقل کرده است : ولید بن عبدالملک به صالح بن عبدالله بثری که حاکم و عامل ولی در مدینه بود نوشت : حسن مثنی را از محبس بر آورد ، و در مسجد رسول صلی الله علیه و آله پانصد تازیانه بزند . پس صالح بن عبدالله بر حسب حکم ولید عتید در مجمع ناس در حضور قبر شریف نبوی صلی الله علیه و آله خواست متصدی این خطب عظیم شود ، بر منبر رسول صلی الله علیه و آله نامه ولید را در شکنجه حسن مثنی خواند و حاضرین شنیدند ، آنگاه حضرت علی بن الحسین علیهما السلام از مسجد و جوار جدش به نزدیک حسن مثنی آمد و فرمود : «ای پسر عم ! دعاء کرب و فرج را بخوان» . حسن مثنی عرض کرد : آن کدام است ؟ فرمود : «لا- إله الا- الله الحلیم الکریم ، لا- إله الا- الله العلی العظیم سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَرَبِّ الْأَرْضِينَ السَّبْعِ وَرَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» . پس حسن مثنی خواند و آن جناب مراجعت فرمود . اما صالح بن عبدالله بعد از اینکه از منبر پیغمبر صلی الله علیه و آله به زیر آمد تأملی کرد و گفت : سجدیه حسن مثنی را مظلوم می بینم . پس در جواب ولید نوشت که : حسن مثنی را از حبس رها نماید و ظلمی بر وی

مصاهرت حسن مثنی با فاطمه بنت الحسین علیه السلام

روا ندارد. و از این حدیث شرافت دعاء کرب معلوم است، و در حین احتضار از برای متوفی نیز استحباب دارد، و حضرات ائمه در قنوت صلوات یومیّه و نوافل می خواندند و علماء اعلام از سابقین و لاحقین امر فرمودند ما را تا از قرائت و تلاوت دعاء مذکور غافل نشویم.

[مصاهرت حسن مثنی با فاطمه بنت الحسین علیه السلام] او یکی از بزرگواری حسن مثنی آن است که مفتخر گردید به مصاهرت جناب سیّد الشهداء علیه السلام عمّ اکرم افخم خود، و جناب سیّد مظلومان او را مختار فرمود در قبول کردن و خواستن فاطمه یا سکینه، پس فاطمه که شبیه ترین زنان بود به فاطمه زهرا علیها السلام در حسن و جمال مشهوره و شباهت به حورالعین داشت به وی مرحمت فرمودند، و در کربلا حاضر شدند، و جنگ کردند و جراحات کثیره بر بدن شریف ایشان رسید و شهید نشد. اسماء بن خارجه که کنیه اش ابی حسّان است و برادر مادرش بود از عمر بن سعد خواهش کرد و او را از اسیران جدا کرده و جراحات او را مداوا کرد و در کوفه به روایت سابق با اهل بیت بوده است، و سی و پنج سال از سنّ وی گذشت، و در مدینه وفات کرد. و وصیّت در حین وفات به برادر مادری خود نمود با آنکه برادرش زید حضور داشت. پس فاطمه بنت الحسین علیه السلام خیمه ای بر بالای قبر او زد و یک سال تمام گریه کرد تا آنکه شبی هاتقی فریاد کرد: هَلْ وَجَدُوا مَا فَقَدُوا؟ یعنی: آنچه را که گم کردند آیا یافتند؟ دیگری در جواب گفت: بَلْ يَسُؤُوا فَأَنْقَلَبُوا، یعنی: مایوس شدند و برگشتند (1). و در کتب سنیان است: فاطمه بنت الحسین علیه السلام بعد از رحلت حسن مثنی زوجه عبدالرحمن بن عمرو بن عثمان بن عفّان شد و از وی محمّد دیباج متولّد گردید. و در «بحار» (2) مروی است: فاطمه بنت الحسین علیه السلام بعد از نداء هاتق شعر

1- بحار الانوار 44/167 باب 23 ح 4، الارشاد شیخ مفید 2/25.

2- بحار 44/168 باب 23 ح 4.

در بیان حال عبدالله محض فرزند حسن مثنی

لبید را خواند: إِلَى الْحَوْلِ ثُمَّ [اسْمُ] السَّلَامِ عَلَيْكُمْ وَمَنْ يَبْكِ حَوْلًا كَامِلًا فَقَدْ دِ اعْتَدَزُوا از بیان دیگر برمی آید که این نداء بیت لبید بود، و خطاب به حسن مثنی و فاطمه بنت الحسین علیه السلام کرد. و از فاطمه بنت الحسین علیه السلام در خانه حسن مثنی سه پسر و دو دختر متولد شدند: عبدالله محض، و حسن مثلث، و ابراهیم عمر، و زینب، و ام کلثوم. و فرزندان دیگر از ازواج دیگر نیز بدین اسامی داشت: جعفر، داود، فاطمه، ام القاسم، و ملیکه. و اغلب اولاد حسن مثنی در حبس منصور دوانیقی وفات کردند، و بر ایشان مصائب صعبه و نوائب شدیدة وارد آمد که شرح حال هر يك موجب فرع قلب و حرقت فؤاد است و لسان این بنده کلیل است و زبان از بیان تمام آن شکسته و عاجز، اما اطلاع از حال عبدالله محض بن حسن مثنی در این اوراق خالی از فائده و ثمر نیست و اطاله لسان را در بسط حال عبدالله بن حسن، منتج فروع کثیره از این شجره طیبه می دانم.

در بیان حال عبدالله محض فرزند حسن مثنی عبدالله محض ابن حسن مثنی بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام. این سید شریف والاتبار مادرش فاطمه بنت الحسین علیه السلام و پدر بزرگوارش حسن مثنی است، و کنیه اش ابومحمد، و لقب شریفش محض است از آنکه خالص از دو سبط است: از جهت پدر به حضرت حسن مجتبی علیه السلام منتهی می شود، و از طرف مادر به حضرت سید الشهداء علیه السلام، و منزلش در مدینه بود تا دولت بنی امیه زوال یافت، در زمان عبدالله سفاح از مدینه به انبار آمد و با جمعی از طالبیین بر وی وارد شد. عبدالله سفاح بعد از شناسائی اکرام و احترام بسیار به وی نمود و جائزه کثیره داد که به احدی نداده بود، و او را با خود نگاهداشت، و شبها با عبدالله می نشست و صحبت می داشت. پس شبی عبدالله سفاح

در معنی شعر عمرو بن معدیکرب که عبدالله سفاح خواند

حَقَّه ای که در او جواهر نفیسه بود حاضر کرد و گفت: این جواهر از بنی امیه به من رسیده است و با تو قسمت می کنم و چنین کرد. چون به خواب رفت عبدالله محض این دو بیت را خواند: **أَلَمْ تَرَ حَوْشَ بَأْ أَمْسَى وَبَيْنَيْ قُصُوراً نَفَعَهَا لِبَنِي نَفِيلَةَ يُؤْمَلُ أَنْ يُعَمَّرَ عُمَرُ نَوْحاً مَرُّهُ لَلَّهِ يَأْتِي كُلَّ لَيْلَةٍ (1)** یعنی: نمی بینی حوشب شام کرد و بناء نمود قصری که نفع آن به اولاد نفیله عاید می شود. و یکی از ازواج امام حسن علیه السلام موسومه به نفیله بود. یعنی: آن قصرها را برای ما گذاردند و آرزو داشتند عمر نوح کند، و امر و تقدیر الهی هر شب می آید. پس سفاح برخاست و خواندن این دو بیت را تعریض بر خود دانست و به فال بد گرفت و گفت: من به تو محبت می کنم و تو این دو شعر را بر خرابی و زوال ملک من می خوانی؟! و از عبدالله برنجید. هر قدر معذرت خواست مفید نشد. بعضی نقل کرده اند: عبدالله سفاح، عبدالله محض را در قصرهای خود می گردانید و دست او را گرفته بود از راه مهربانی، چون این دو بیت را خواند دست خود را کشید و در جواب، بیت عمرو بن معدی کرب زبیدی را خواند: **أُرِيدُ حَبَاءَهُ (2)** ویریدُ قَتْلِعَذِيرِكَ مِنْ خَلِيلِكَ مِنْ مُرَادٍ

در معنی شعر عمرو بن معدیکرب که عبدالله سفاح خواند یعنی: من به وی عطا می کنم و او زوال و فناء مرا می خواهد، پس بیاور کسی را که از تو در این جسارت معذرت بخواهد، گویا اشاره باشد به هیچ دوستی نتواند عذر خواهی کند. و بعضی نقل کرده اند در باب محمد صاحب نفس زکیه: این شعر را عبدالله سفاح برای

1- درباره این دو بیت رجوع کنید به: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید 19/259، العدد القویة: 356. مطلب فوق در مصدر اخیر مذکور است.

2- در بعضی نقلها: حیاته، چنانچه مؤلف بدان تصریح می کند.

در جهت حبس عبدالله محض

عبدالله محض نوشت که هر حباء و عطاء او را طالبم و محمد بر من خروج می نماید . عبدالله در جواب نوشت : وکیف یرید ذاک وانت منه بمنزلة النیاط من الفؤاد و برخی به جای لفظ «حباء» کلمه «حیات» نقل کرده اند . و این بیت را نیز حضرت امیر علیه السلام برای عبدالرحمن بن ملجم مرادی ذکر فرمود 1 . و جزری گفت : «عذیرک من فلان» بطریق نصب خوانده می شود ، آی هات من یعذیرک . خلاصه پس از زمانی که منصور دوانیقی در مقام سفک دماء سادات و هتک حرمت بنی فاطمه برآمد و عبدالله محض را در مجلس خود حبس نمود ، و زجر شدید کرد به نحوی که در آن اوقات دختر کوچکی از عبدالله محض ، فاطمه نام ، برای استخلاص پدرش در برابر منصور دوانیقی ایستاد و گفت : اِزْحَمْ کَبِیراً سَنُّهُ مُتَهَدِّمَافِی السَّجَنِ بَیْنَ سَلَاسِلٍ وَفُیُودِ اِنْ جُدَّتْ بِالرَّحِمِ الْقَرِیْبَةِ بَیْنَنا مَا جَدُّنا مِنْ جَدِّکُمْ بِبَعِیدِ (1) خلاصه معنی آن است : رحم کن بر این پیرمرد سالخورده ای که قوای او شکسته شده و در زندان به زنجیرها مقید و بسته است ، اگر به رحم نزدیکی که ما بین ما است رحم کنی جدّ ما و شما دور نیست و نزدیک است ، یعنی جزاء می یابی . منصور چون مقاله آن دختر را شنید رقت کرد و گذشت و اعتنائی ننمود .

[در جهت حبس عبدالله محض] و جهت حبس عبدالله محض آن شد : دو پسر از وی یکی ابراهیم قتیل باخمرای ،

و یکی محمّد صاحب نفس زکیّه بر منصور خروج کردند، و این دو تن از ائمه زیدیه اند، و مدّتی در زمان منصور در حجازات و یمن و بصره و هند و سند و بیابانها منزل گرفته از خوف منصور پنهان و ترسناک بودند، و منصور می دانست این دو تن داعیه خلافت دارند. در سال یکصد و چهل به مدینه آمد و عبدالله محض را طلب کرده ابراهیم و محمّد را از وی خواست. در جواب فرمود: مرا اطلاع به حالشان نیست. به روایت صاحب «مناقب» عبارت بدی گفت که ذکر آن را جائز نمی دانم در این اوراق تحریر کنم، آنگاه در مدینه طیبه امر و حکم به حبس عبدالله کرد. و در خبر است: عبدالله فرمود: اگر دو فرزند من در زیر قدم من پنهان شوند پاهای خود را بلند نمی کنم تا ایشان را ببینی. بقدری در حبس ماند و زجر و صدمه دید که او را ملامت کردند و گفتند: عجب است خبری از فرزندان خود نمی دهی! عبدالله در جواب فرمود: امر من اعجب است از ابراهیم خلیل از آنکه آن بزرگوار در طاعت پروردگار مأمور به ذبح شد و برای آن طاعت و اراده اش فدا آمد «إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ» (1) از اینکه این مرد مرا زجر می کند او را دلالت کنم به دو فرزند عزیز خودم! و آن معصیت است. پس سه سال در زندان محبوس بود با جمعی از اولاد و احفاد حضرت امام حسن علیه السلام هر سال و ماه و هفته و روز و شب منصور تأکید می نمود زندانبان بر ایشان سخت گیرد و حلقه های زنجیر را تنگ نماید تا بر پاهای ایشان اثر کند، و گاهی در ریزه در برابر آفتاب ایشان را می نشانید و منصور نیز در ریزه بر احوالشان نگران بود و تققّدی نمی نمود و رحم بر این سلسله جلیله نمی کرد. بعد از چندی محمد دیباج را خواست که دختر وی رقیه در حباله محمد بن عبدالله صاحب نفس زکیّه بود، و محمّد را از وی طلب کرد و گفت: این دو کذاب فاسق چه شدند؟ فرمود: نمی دانم. پس امر کرد در آن روز چهار صد تازیانه به او زدند و تازیانه ای به چشم

محمد دیباج رسید و عاقبت او را به نزد برادر امی وی عبدالله محض در زندان بردند و حبس کردند. پس محمد دیباج اظهار تشنگی کرد. کسی به وی آب نداد. پس عبدالله فریاد (1): **يَا مَعْشَرَ الْمُؤْمِنِينَ! أَيُّمُوتُ أَوْلَادُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَطْشَانًا (2)؟** ! برآورد یعنی: ای مردمان! آیا اولاد پیغمبر خدا رواست تشنه بمیرند و کسی بر ایشان رحم نکند؟! و روزی عبدالله به منصور دوانیقی فرمود: **هَكَذَا فَعَلْنَا بِكُمْ يَوْمَ بَدْرٍ؟** ! یعنی: در روز بدر به شما ما چنین کردیم (3)؟! این بیان اشاره به حکایت اسیری عباس بن عبدالمطلب است که در وقعه بدر بعد از اسیری در زیر قید و زنجیر ناله می کرد، حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: **(مَنْعَنِ أَنْبِيَاءِ الْعَبَّاسِ اللَّيْلَةَ أَنْ أَنَامَ)** یعنی: ناله عباس نگذارد بخوابم (4). خلاصه عبدالله بسیار صفات پسندیده داشت که مخالف و مؤالف او را مرضی دانستند. و معروف است مصعب زبیری می گفت: **كُلُّ حَسَنِ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَسَنٍ**، یعنی: هر نیکوئی از عبدالله است (5). و چون کثیر السن بود او را شیخ بنی هاشم می گفتند. و برخی گفته اند: عبدالله محض جمیل و کریم و فاضل و سخی ترین مردمان بود، (6)

-
- 1- در چاپ سنگی کلمه «زد» اضافه شده (فریاد زد..). ولی چون پس از جمله عربی، کلمه «برآورد» آمده، کلمه «زد» زائد بنظر می رسد.
 - 2- در حاشیه لفظ «عطاشاً» آمده که ظاهراً نسخه بدل از «عطشاناً» می باشد.
 - 3- مقاتل الطالبیین: 150، المسائل الجارودية: 5.
 - 4- شرح ابن ابی الحدید 14/182، تاریخ الطبری 2/462 (چاپ معارف مصر)، الاغانی 4/205_206 چاپ دارالکتب، کنز العمال 10/419.
 - 5- المجدی فی انساب الطالبیین: 347 به نقل از مقاتل الطالبیین.
 - 6- المجدی: 347.

در بیان پیغام دادن عبدالله محض به حضرت صادق علیه السلام

و فرزندانش نیز اقتداء و اقتفاء (1) به آثار پدر و پدران دیگر خودشان نمودند، و در علوم و فضائل مانند و نظیری نداشتند. بلی، چند حدیث از کتب معتبره و دواوین معتمده اهل حدیث و خبر برای اطلاع بعضی از اهل تبصره و نظر در این مورد مقتضی است بنویسد:

حدیث اول: در بیان پیغام دادن عبدالله محض به حضرت صادق علیه السلام در کتاب روضه «کافی» (2) مروی است که: ابو محمد عبدالله بن حسن مثنی فرستاد رسولی خدمت حضرت صادق علیه السلام تا عرض کند از زبان وی: من از تو شجاع تر و سخی تر و اعلم هستم، پس آن رسول ابلاغ کرد پیغام عبدالله را. حضرت صادق علیه السلام جواب فرمودند: اما شجاعت تو امتحان می خواهد تا جُبِن تو در موقف معلوم شود؛ اما سخی کسی است که چیزی را از جهتی که منسوب به اوست بردارد و در مقامش که حق است بگذارد. اما علم، پدیرت علی بن ابی طالب علیه السلام هزار بنده آزاد کرد و نام پنج تن را گذارد آیا تو عالمی به آنها؟ بیان کن. پس رسول مراجعت کرده گفت: عبدالله می گوید: تو ای جعفر بن محمد! تصحیف کننده ای؟ آن جناب علیه السلام فرمود: بلی قسم بخداوند که من صِدِّحُف ابراهیم و موسی و عیسی هستم که از پدران خود ارث بردم. و این بنده نخواستہ ام در این اوراق سوادى که مشعر و مذمت بعضی سادات و بنی حسن علیه السلام بوده باشد کرده باشم که بقاء آن در روزگاران موجب سواد وجه این

1- در اصل: اقتفاء.

2- کافی 8/363 ح 553، من لا یحضره الفقیه 4/418 ح 5914.

در اسیر کردن عبدالله محض و بنی الحسن از مدینه به سوی بغداد به امر منصور

شرمنده است. اما این حدیث را برای آن نقل نمودم تا وضع اکرام و اعظام آن جناب علیه السلام را نسبت به اولاد فخام کرام سید انام بدانی با اینگونه کردار و رفتار از بنی حسن علیه السلام، امام علیه السلام به ایشان چگونه مراعات اداب می فرمودند و حمایت می کردند و اظهار خشم و غضب نمی فرمودند، چنانکه حدیث مشروح مشهوری که در کتاب ثقة المحدثین کلینی از خدیجه دختر عمر اشرف روایت شده حکایت از مراد می کند، خلاصه آن را بنویسم تا از تلطّفات و تقوّدات امام زمان ایشان، حضرت صادق علیه السلام، آگاه شوی. آنگاه می دانی که این سلسله کریمه را چه مقدار علوّ درجات و سموّ مقامات درخور است.

در اسیر کردن عبدالله محض و بنی الحسن از مدینه به سوی بغداد به امر منصور موسی پسر عبدالله محض گفت: به امر منصور دوانیقی پدرم را با تمام اعمام از بنی حسن مقید و مغلول کردند، و در محامل بی روی پوش نشانیدند، و از برابر ضریح مطهر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله عبور دادند، و به باب جبرئیل نگاه داشتند، و مردم مدینه بر خواری و ذلت ایشان ناله و شیون کردند. و حضرت صادق علیه السلام در خانه اش نشسته بود و بر ایشان نگران و اشکهای پیایی بر رخساره و محاسن مبارکش جاری می گردید. آنگاه بر اهالی مسجد رسول صلی الله علیه و آلهنگریست و فرمود: لَعَنَکُمُ اللّٰهُ يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ! خوب مراعات نکردید اولاد پیغمبر را و وفا به عهد و میثاق آن بزرگوار ننمودید. و در خدمت آن بزرگوار بود حسین ذوالدمعة پسر زید بن علی بن الحسین علیهما السلام و غلامی از غلامان، پس امر فرمود به غلامش: هر وقت ایشان را حرکت دادند مرا اطلاع بده. چون بنی حسن را به مصلائی مدینه رسانیدند که به سوی ربه ببرند حضرت

در شرح تعلیقه حضرت صادق علیه السلام برای عبدالله محض و سادات دیگر و تسلیت ایشان

صادق علیه السلام از خانه به مسجد رفت و گریه شدیدی در روضه منوره جد بزرگوار خود نمود و بیرون آمد تا آنکه رسید به محمل عبدالله محض . خواست با عبدالله صحبتی دارد ، یکی از گماشتگان منصور به طریق شدت و سختی مانع گردید ، و جسارت به آن جناب کرد که از کنار محمل به کناری رو . آن جناب فرمودند : دور شو خداوند شرّ تو و سائرین را کفایت فرماید . پس آن مرد دیو سیرت پست فطرت بد عاقبت ، هنوز از بقیع نگذشته شتری لگدی بر وی زد که استخوان اسفل او شکست و به هاویه مأوی گرفت . و حضرت صادق علیه السلام از شدت آن بلیّه عظمی که از برای سادات دید بیست شب تب شدیدی فرمود ، و رنجش عظیمی یافت که بیم هلاکت از آن حضرت داشتند (1) .

در شرح تعلیقه حضرت صادق علیه السلام برای عبدالله محض و سادات دیگر و تسلیت ایشان چون بنی حسن را به ریزه رسانیدند آن بزرگوار تعلیقه ای در تسلیه عبدالله مرقوم داشت که بسیار شایسته است دوستان ایشان در شدائد وارده ، خودشان را از خواندن آن تعلیقه رفیع و رقیمه کریمه تسلیه دهند و تأسّی جویند ، و مأخذ و سند این نامه مشکین شمامه عجاله از کتبی که سهل الأخذ است و از علماء متأخرین تصحیح کرده و ضبط نموده است : اولاً : مرحوم شهید ثانی در رساله «مُسْكُنُ الْفُوَادِ فِي فَقْدِ الْاِحْبَابِ وَالْاَوْلَادِ» (2) از شیخ طوسی طاب ثراه ، و وی از شیخ مفید علیه الرّحمة ، و وی از ابن غضائری ، و وی از صدوق قدس سره ، و وی از محمد بن حسن صفّار نقل کرده است ، تا منتهی می شود سلسله این سند به امام علیه السلام . و ثانیاً : مرحوم سیّد نعمت الله جزائری است در کتاب معروف به «انوار التّعماّیّه» خوشتر

1- کافی 1/360 ح 17 ، بحار الانوار 47/283 ح 19 به نقل از کافی .

2- مسکن الفؤاد : 126 .

آن است در شرح این خط شریف متن و سطح ورقی را بعد از نقل مضمون بلاغت مشحون آن مشکاة علم و عمل به فارسی ترجمه نمایم تا هر خواننده ای بهره ای بی حد یابد ، و این گناه کرده را به یادی شاید شاد نماید . و آغاز سخن آن پیشوای عالمیان به استشهاد از کتاب الله است ، و انجام آن به حدیث و سنت ، لهذا برای سهولت حفظ و نظر به دو قسمت کرده می نگارد . بسم الله الرحمن الرحيم الى الخلف الصالح والذرية الطاهرة من ولد اخيه وابن عمه . اما بعد ، فَلَإِنْ كُنْتَ قَدْ تَفَرَّدْتَ أَنْتَ وَأَهْلُ بَيْتِكَ مِمَّنْ حُمِلَ مَعَكَ بِمَا أَصَابَكُمْ مَا أَنْفَرَدْتَ بِالْحُزْنِ وَالْغَيْظِ وَالكَابَةِ وَالْأَلِيمِ وَجَعِ الْقَلْبِ دُونِي ، وَلَقَدْ نَالَنِي مِنْ ذَلِكَ مِنَ الْجَزَعِ وَالْغَلَقِ وَحَرِّ الْمُصِيبَةِ مِثْلَ مَا نَالَكَ ، وَلَكِنْ رَجَعْتُ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ جَلَّ وَعَزَّ بِهِ الْمُتَّقِينَ مِنَ الصَّابِرِ وَحُسْنِ الْعِزَاءِ حِينَ يَقُولُ لِنَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ : « وَأَصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا » (1) وَحِينَ يَقُولُ : « فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ » (2) وَحِينَ يَقُولُ لِنَبِيِّهِ حِينَ مِثْلِ بِحَمْرَةَ : « وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوْقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ » (3) فَصَبَرَ رَسُولُ اللَّهِ وَلَمْ يُعَاقِبْ ، وَحِينَ يَقُولُ : « وَأُمِرُ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى » (4) وَحِينَ يَقُولُ : « الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ * أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ » (5) [وَحِينَ يَقُولُ : « إِنَّمَا يُوفِّي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ » (6) وَحِينَ يَقُولُ لِقَمَانَ لِأَبْنِهِ : « وَأَصْبِرْ عَلَيَّ مَا أَصَابَكَ إِنْ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ » (7) وَحِينَ

1- طور : 49 .

2- قلم : 48 .

3- نحل : 126 .

4- طه : 132 .

5- بقره : 156 _ 157 .

6- زمر : 10 .

7- لقمان : 17 .

در ترجمه چهارده آیه ای که در این تعلیقه رقم شده است

يَقُولُ عَنْ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: « قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ » (1)
 وَحِينَ يَقُولُ: « الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ » (2) وَحِينَ يَقُولُ: « ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ
 وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ » (3) وَحِينَ يَقُولُ: « وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالشَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ » (4)
 وَحِينَ يَقُولُ: « وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيِّ قَاتَلَ مَعَهُ رَبِّيُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ » (5)
 وَحِينَ يَقُولُ: « وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ » (6) وَحِينَ يَقُولُ: « وَاصْبِرْ حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ ۗ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ » (7) وَأَمْثَالُ ذَلِكَ مِنَ الْقُرْآنِ كَثِيرٌ .

[در ترجمه چهارده آیه ای که در این تعلیقه رقم شده است] خلاصه از ترجمه آن است : حضرت صادق علیه السلام فرمود : این نامه به سوی عبدالله محض و سادات دیگر از فرزندان برادر و پسر عموی اوست ، و مراد از خلف صالح عبدالله است ، و مراد از ذریه طاهره ، دیگران از بنی الحسن اند ، و افتتاح به نام عبدالله در عنوان آن نامه دلالت بر شأن وی می کند . بعد از آن فرمود : اگر چه تو و اهل بیت تو بر این گونه بلاء و رنج اختصاص یافتی و بدین گونه گرفتار آشراز گردیدی لیکن بر حسب واقع من در حزن و اندوه و دل سوختگی با شما شریکم و شکیبائی را خواسته ام ، پس آنچه به شما رسیده است ، به من رسیده است ،

1- .أعراف : 128 .

2- .عصر : 3 .

3- .بلد : 17 .

4- .بقره : 155 .

5- .آل عمران : 146 .

6- .أحزاب : 35 .

7- .یونس : 109 .

اما بازگشت می کنم به سوی آنچه خداوند امر فرمود به پرهیزکاران از بندگان از صبر کردن و خود را به نیکوئی تسلیم دادن، از آن جمله می فرماید به پیغمبرش: « وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ » یعنی: شکیبائی کن و نگاهدار خود را در اطاعت کردن فرمان پروردگار خودت که تو در برابر مائی و بر کردارت نگرانیم. از آن جمله می فرماید: « وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ » یعنی: شکیبائی نمائی از برای فرمان پروردگارت و مانند یونس نبی علیه السلام مباش. از آن جمله می فرماید از برای پیغمبرش صلی الله علیه و آله در وقتی که حمزه سید الشهداء را مثله کردند: « وَإِنْ عَاقَبْتُمْ . . . » یعنی اگر عقاب نمائید در زمان غلبه به همان قسمی که عقوبت کرده شدید نیز شما عقوبت نمائید، و اگر بگذرید و صبر نمائید هر آینه بهتر است از برای صبر کنندگان. پس آن جناب صلی الله علیه و آله در مقام مکافات بر نیامد و صبر فرمود. از آن جمله می فرماید: « وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ . . . » یعنی: بستگان خود را امر به نماز کن و بر آن صبر فرما و ما پرسش از روزی نمی کنیم و ما تو را روزی می دهیم و عاقبت از برای پرهیزکاری است. از آن جمله می فرماید: « الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ . . . » کسانی که مصیبت بر ایشان وارد شود بگویند: ما بندگان خداوندیم و بازگشت ما به سوی اوست، بر آنها درود و رحمت پروردگارشان است، و ایشان هدایت کرده شده اند. از آن جمله می فرماید: « إِنَّمَا يُؤَفِّي الصَّابِرُونَ . . . » یعنی اجر صبر کنندگان را حسابی نیست. از آن جمله می فرماید: آنچه لقمان به پسرش فرمود: « وَاصْبِرْ عَلَى مَا . . . » یعنی: صبر کن بر آنچه می رسد به تو از آنکه صبر امر لازم است. از آن جمله می فرماید: از موسی بن عمران « قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ » یعنی: در وقتی که موسی فرمود به قوم خود: از خداوند استعانت جوئید و صبر کنید که زمین از آن خداوند

است ، می دهد آن را به هر کس که می خواهد از بندگانش و عاقبت از برای پرهیزکاران است . از آن جمله می فرماید : « الَّذِينَ آمَنُوا . . » یعنی : کسانی که گرویدند و کردار نیک کردند وصیت به حق و صبر نمودند . از آن جمله می فرماید : « ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ . . » یعنی : بود از کسانی که ایمان آوردند و وصیت به صبر و رحم کردند . از آن جمله می فرماید : « لَنْبَلُوكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ . . » یعنی : بیازماییم شما را از ترس و گرسنگی و کم کردن از مالها و جانها و میوه ها ، و مژده بده صبر کنندگان را . از آن جمله می فرماید : « وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيِّ . . » یعنی : چه بسیار از پیغمبری که بسیاری از کسانی ایشان با وی مقاتله کردند ، در راه خداوند سُستی و ضعفی ایشان را نرسید ، و خداوند صبر کنندگان را دوست می دارد . از آن جمله می فرماید : « وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ . . » یعنی : مدح صبر کنندگان از مردها و زنها فرمود . از آن جمله می فرماید : « وَاصْبِرْ حَتَّى . . » یعنی : صبر کن تا خداوند حکم کند و خداوند بهتر از حکم کنندگان است . و مانند این گونه آیات در قرآن بسیار است . پس بعد از استشهاد به چهارده آیه از آیات قرآنی که هر یک دلالت وافیه کافی بر حسن صبر و شکیبائی داشت آن گاه حضرت صادق علیه السلام در این نامه در مقام نصیح و موعظه برآمدند . از بی قدری دنیا و بلائی که بر بندگان خاصان حضرت علیّ اعلا وارد آمد تا از آن تسلیت یابند و به جزع و بی قراری عادت نمایند .

در شرح احادیث مسلیه ای که در این تعلیقه است

در شرح احادیث مسلیه ای که در این تعلیقه استوار علمم ائی عمم و ابن عمم! ان الله عزوجل لم یبال بضرب الدنيا لولیه ساعه قط ولا شیء أحب الیه من الصبر والجهد والبلاء والأذى مع الصبر وأنه تبارک وتعالی لم یبال بنعيم الدنيا لعدوه لو لا ذلك ما كان أعداؤه يقتلون أولیاءه ویخوفونهم ویمنعونهم وأعداؤه آمنون مطمئنون عالمون ظاهررون، ولو لا ذلك لما قتل زکریا ویحیی بن زکریا ظلماً وعدواناً فی بغی من البغایا، ولو لا ذلك ما قتل جدك علی بن ابی طالب علیه السلام لما قام بأمر الله جل وعز ظلماً، وعمك حسین بن فاطمة صلی الله علیهم اضطهاداً وعدواناً، ولو لا ذلك ما قال الله جل وعز فی کتابه « ولو لا أن ینزل الناس أمة واحدة لجعلنا لمن ینکر بالرحمن لیبوتهم سقفاً من فضة ومعارج علیها یظهرون » (1)، ولو لا ذلك لما قال فی کتابه « أیحسبون أنما نمدهم به من مال وبنین * نسارع لهم فی الخیرات بل لا یسرعون » (2) ولو لا ذلك لما جاء فی الحدیث: « لو لا أن یحزن المؤمن لجعلته للكافرین عصابة من حدید فلا یصدع رأسه أبداً » (3)، ولو لا ذلك لما جاء فی الحدیث: « ان الدنيا لا تساوی عند الله جناح بعوضة » (4)، ولو لا ذلك لما جاء فی الحدیث: « ما سقی کافر منها شربة من ماء »، ولو لا ذلك لما جاء فی الحدیث: « لو أن مؤمناً علی قلة جبل لا بتعت الله کافراً ومناقفاً یؤذیه » (5)، ولو لا ذلك لما جاء فی الحدیث: « انه إذا أحب الله فوما أو أحب عبداً صب علیه البلاء صباً فلا یخرج من غم إلا وقع فی غم » (6)، ولو لا ذلك لما جاء فی الحدیث: « ما من جرعتین أحب إلى الله عزوجل أن یجرعهما عبده المؤمن فی الدنيا من جرعة غیظ کظم علیها وجرعة حزن عند مصیبتیه صبر علیها بحسن عزاء

1- زخرف: 33.

2- مؤمنون: 55_56.

3- بحار الانوار 79/148، این حدیث و دیگر احادیث در مسکن الفؤاد: 127_128 که مصدر اصلی نقل این سطور است نیز وارد می باشد.

4- اقبال الاعمال 3/85، بحار 47/301.

5- بحار الانوار 47/301.

در ترجمه احادیث مسطوره

وَاحْتِسَابٍ « (1)، وَلَوْ لَا ذَلِكَ لَمَا كَانَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَدْعُونَ عَلِيَّ مَنْ ظَلَمَهُمْ بِطُولِ الْعَمْرِ وَصِدِّحَةِ الْبَدَنِ وَكَثْرَةِ الْمَالِ وَالْوَالِدِ، وَلَوْ لَا ذَلِكَ مَا بَلَّغْنَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا خَصَّ رَجُلًا بِالرَّحْمِ عَلَيْهِ وَالِاسْتِغْفَارِ اسْتَشْهَدَ . فَعَلَيْكُمْ يَا عَمَّ وَابْنَ عَمِّ وَبَنِي عُمُومَتِي وَإِخْوَتِي! - بِالصَّبْرِ وَالرِّضَا وَالنَّسَمِ لَيْمٍ وَالتَّقْوِيضِ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَالرِّضَا بِالصَّبْرِ، وَالصَّبْرَ عَلَى قَضَائِهِ، وَالتَّمَسُّكَ بِطَاعَتِهِ، وَالتَّزْوِيلَ عِنْدَ أَمْرِهِ، أَفْرَغَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَعَلَيْكُمْ الصَّبْرَ وَخَتَمَ لَنَا وَلَكُمْ بِالْأَجْرِ وَالسَّعَادَةِ، وَأَنْقَذَنَا وَإِيَّاكُمْ مِنْ كُلِّ هَلَكَةٍ بِحَوْلِهِ وَقُوَّتِهِ، إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى صِفْوَتِهِ مِنْ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ وَأَهْلِ بَيْتِهِ .

در ترجمه احادیث مسطور هخلاصه از ترجمه آن است: حضرت صادق علیه السلام فرمودند: ای عم و پسر عم! خداوند سبحان باک ندارد از اینکه برای دوستش به دنیا ضرری رسد، و هیچ چیز دوست تر نیست در نزد خدا از تحمل بلا و اذی و صبر کردن، و خداوند سبحان باک ندارد نعمت دنیا را به دشمن خود دهد، و اگر اینطور نبود دشمنانش نمی توانستند دوستان خدا را بکشند و بترسانند و منع نمایند و همگی آسوده و مطمئن باشند، و اگر نه زکریا مقتول نمی گشت و یحیی بن زکریا از روی ظلم و عدوان کشته نمی شد به دست زناکاری از زناکاران، و اگر نه جد تو علی بن ابی طالب علیه السلام کشته نمی شد از روی ظلم در وقتی که قیام به امر الهی کرد، و اگر نه حق تعالی نفرمودی: «اگر اراده آن نبود تا همگی در غنا و فقر بر یک قسم بوده باشند هر آینه سقف خانه های کفار و نردبانهای آنها را از طلا می کردیم»، و نفرمودی که: «بعضی از اهل نعمت گمان کنند آنچه از مال و اولاد روزی کردیم خیر است برای ایشان»، و «اگر نبودى کراهت مؤمن هر آینه پیشانی کافر را از دستمال آهن می بستم تا صداعی نبیند»، و اگر نبودى حدیث که «دنیا را در نزد خداوند به قدر بال پشه قدر نیست» و اگر

در گفتار ابن حجر در حق عبدالله بن حسن

نبودی «کافر جرعه آبی ننوشیدی»، و اگر نبود «مؤمن بر قُله کوه رود هر آینه کافری یا منافقی برانگیخته شود تا او را اذیت کند»، و اگر نبودی «خداوند بنده ای را که دوست دارد بلا بر وی ریخته شود، پس از غمی خلاص نشود مگر اینکه غم دیگری بر وی وارد آید»، و اگر نبودی که: «خداوند دوست دارد دو جرعه: یکی جرعه کظم غیظ و یکی جرعه مصیبت را بر مؤمن بنوشاند و نیکی صبر او را اجر دهد»، و اگر نبودی «اصحاب و یاران رسول صلی الله علیه و آله دشمنان خودشان را به طول عمر و صحت بدن و زیادتی مال و اولاد دعا می کردند»، و اگر نبودی «هر کس را که حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله رحمت می فرستاد و آمرزش می فرمود کشته می شد». پس بر شما باد - ای عم و پسر عم و ای فرزندان عموی من و برادران من! - به صبر کردن و سرور و تسلیم فرمان الهی و تقویض امر و ملازمت در طاعت و چنگ زدن به آن از آنچه بر ما و شما ریخته است از صبر کردن، و ختم فرمود برای ما و برای شما اجر و سعادت را، و نجات داد ما را از هر هلاکتی به حول و قوت خود، و خداوند شنوا و نزدیک است، و صلی الله علی محمد و آله.

[در گفتار ابن حجر در حق عبدالله بن حسن] او بدان ابن حجر در «صواعق محرقة» نقل کرده است: عبدالله محض در خردسالی نزد عمر بن عبدالعزیز آمد، پس او را دربرگرفت و تعظیم تمام کرد و حاجاتش برآورد و گفت: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: «فاطمه پاره جگر من است، هر کس او را خوشحال کند مرا خوشحال کرده است» (1)، و من می دانم هر که به ذریه وی محبت نماید موجب خوشحالی فاطمه زهرا صلوات الله علیها است و هر يك از بنی هاشم قدرت بر شفاعت دارند، و من امیدوارم در شفاعت عبدالله بن حسن باشم.

در شرح حال محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام

خلاصه، اخبار مختلفی در تزلزل حال عبدالله محض از کتاب «اصول کافی» و غیره دیده شده است، شرح تمام آن، این بنده را از مراد دور دارد. و عبدالله محض به قولی قبل از خروج محمد و ابراهیم فرزندان او و به قولی دیگر بعد از خروج ایشان رحلت فرمود، لیکن از مسعودی (1) در کتاب «مروج الذهب» ظاهر است که سر ابراهیم را در زندان ربیع حاجب به نزد عبدالله پدرش آورد و وی نماز می کرد، یکی از برادرانش گفت: تعجیل نما. چون فراغت یافت و سر ابراهیم را دید برداشت و گفت: أهلاً وسهلاً! یا ابا القاسم! لقد وفیت بعهد الله وميثاقه، خوش وفا کردی. ربیع گفت: چگونه بود پسرت؟ ابراهیم گفت: فتی کان یحمله من الضیم نفسه ینجیه من دار الهوان اجتنابها و این فقره دلالت دارد وفات عبدالله بعد از خروج ابراهیم بوده است. عجاله از حالات دیگر عبدالله محض می گذریم و به شرح احوال برادران و فرزندانش برمی آئیم.

[در شرح حال محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن] [بن علی بن ابی طالب علیهم السلام] این سید جلیل کریم الفعال و محمود الخصال است، و وصف بزرگواریش دیوانی علی حده می خواهد. و محمد راست مکتوبی با ابوجعفر منصور دوانیقی، برای خوف تطویل از آن گذشتیم. و از سن شریف وی چهل و پنج سال گذشت. و از مدینه طیبه با دوستان و پنجاه سوار در ماه رجب المرجب از شدت ظلم ظالمین و حاکم جائر خروج فرمود، و در چهاردهم ماه رمضان المبارک همان سال شهید گردید،

در بیان حال حسن افضس که به رمح آل ابی طالب معروف است

و جماعتی که با وی خروج کردند غالباً بنی الحسن و سادات بودند .

در بیان حال حسن افضس که به رمح آل ابی طالب معروف استو سید احمد حسینی در کتاب «عمدة الطالب فی نسب آل ابی طالب علیه السلام» (1) از ابو نصر بخاری نقل کرده است : حسن افضس که حال وی مذکور می شود رایت سفیدی در دست داشت ، و حسن افضس را رمح آل ابی طالب گفتندی به جهت طول قامتش ، و با (2) محمّد صاحب نفس زکیّه از وی شجاعتی نبود بلکه صابتر از او دیده نشد . پس از شهادت محمّد پنهان گشت تا آنکه حضرت صادق علیه السلام به عراق آمد و به منصور فرمود : اگر می خواهی حقی به رسول اکرم صلی الله علیه و آله داشته باشی از حسن افضس بگذر . پس از وی گذشت . و مادر محمد و ابراهیم یکی است و نامش هند دختر ابو عبیده است ، و یک شوهر قبل از عبدالله محض کرده بود با آنکه میراث بسیار به هند از شوهرش رسیده و عبدالله کمال فقر را داشت ، به توبه ط مادرش فاطمه بنت الحسین علیه السلام ابو عبیده پدر هند پذیرفت و اطاعت کرد ، و از هند قبول این دعوت را مسألت نمود و گفت : عبدالله فرزند پیغمبر است . پس هند خود را زینت و آرایش کرده عبدالله را در خانه خویش خواست و جامه فاخر در وی پوشانید که فاطمه مادرش در عجب شد . و این مرد و زن را با هم علاقه و انس غریبی پیدا گردید . و در دوستی هند ، عبدالله اشعاری گفته است از آن جمله : هِنْدُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ مَالِي وَرَوْحِي فَارْجِعَا وَعَصِيَّتُ فِيهِ عَوَازِلِيوَاطَعْتُ قَلْبًا مُوجِعًا (3) یعنی : ای هند ! تو از مال و جان من عزیزتری ، پس در دوستی تو ملامت کنندگان را مخالفت می کنم و اطاعت قلب دردناک را می نمایم .

1- عمدة الطالب ابن عنبه : 339 ، و نیز رجوع کنید به : سر السلسلة العلوية ، ابو نصر بخاری : 77 ، الكنى واللقاب 2/47 .

2- کذا .

3- مقاتل الطالبیین : 159 .

در شرح حال محمد بن عبدالله صاحب نفس زکیه

[در شرح حال محمد بن عبدالله صاحب نفس زکیه] خلاصه ، زیدیه محمد را امام ششم دانند و گویند : چون رسول صلی الله علیه و آله فرمود : « مهدی از فرزندان من است اسم او اسم من است و اسم پدر او اسم پدر من می باشد » ، پس همان مهدی موعود این محمد بن عبدالله است . و چون در مدینه ظاهر شد یکی فریاد کرد : ای اهل مدینه ! مهدی است مهدی است . و مدتی بود سادات و دوستان ایشان انتظار فرج می کشیدند ، بعد از خروج محمد و اجتماع جماعتی از بنی حسن گمانشان به محمد رفت ، و در وقتی که منصور به حج آمد بنی حسن با آنکه قدرت بر قتل وی داشتند محمد ایشان را منع فرمود و راضی نگردید ، و چون سادات خروج نمودند اول در زندان خانه مدینه را که به دست ریاح بن عثمان زندان بان بود شکستند و محبوسین را از زندان بر آوردند و رها کردند ، و محمد بر منبر رفت و خطبه خواند و فرمود : منصور مرد طاغی است چنانکه فرعون « أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى » (1) گفت این ظالم طاغی نیز در قبه خضرا می نشیند و تحقیر می کند خانه کعبه را ، پس وی عدو الله است ، البته احق و اولی به دفع او ، مهاجرین و انصارند . و از منبر بزییر آمد ، در اندک زمان مکه و مدینه و یمن را تصرف کرد و به همراهی جماعتی از سادات و غیرهم بر تمام بلاد آن حدود مستولی شد . منصور چون محمد را دانست عیسی بن موسی را با چهار هزار نفر مأمور نمود برای قتال با وی ، و شرط کرد قبل از مقاتله وی را امان دهند . چون به «فید» _ که منزلی در راه

در رثاء ابراهیم برای برادرش محمد

مکه است _ رسیدند محمد آگاه شد ، قریب يك صد هزار نفر با وی بودند . همگی متفرق شدند جز سیصد و سیزده نفر به عدد اصحاب بدر کسی باقی نماند . پس محمد فرمود : **إِنَّ الْمَوْتَ فِي عِزٍّ خَيْرٌ مِنَ الْحَيَاةِ فِي ذُلٍّ** ، یعنی : مردن با عزت بهتر است از زندگانی با ذلت . پس تماماً غسل کردند و مرکبهای خودشان را پی نمودند و حمله کردند بر لشکر شقاوت اثر منصور ، با قلت اعوان و انصار سه مرتبه ایشان را شکست دادند . عاقبت محمد شهید شد و حمید بن قحطبه سر مبارکش را جدا کرد و روانه کوفه نمود ، و مدتی بر دروازه کوفه آویخته بود . بعد از چندی به شهرهای دیگر گردانیدند ، و بدن محمد را خواهرش زینب و دخترش فاطمه از فید نقل کرده به بقیع غرقد سپردند .

در رثاء ابراهیم برای برادرش محمد و چون خبر شهادتش را به برادرش ابراهیم دادند به روایت زمخشری در «ربیع الأبرار» این ابیات بخواند . **سَابَكِيكَ بِالْبَيْضِ الرَّقَاقِ وَبِالْقِنَافَانِ بِهَا مَا يُدْرِكُ الطَّالِبُ الْوَتْرَ وَإِنَّا أَنَا لَا تَقِيضُ دُمُوعُنَا عَلَى هَالِكٍ مِنَّا وَلَوْ قَصَمَ الظُّهْرَ وَكُنْتُ كَمَنْ يَبْكِي أَخَاهُ بَعْبْرَةَ يُعَصِّرُهَا مِنْ جَفْنٍ مُقْلَتِهِ عَصْرًا وَلَكِنِّي أَشْفَى فَوَادِي لِعَارَةِ تَلَهَّبَ فِي قُطْرَى كِتَابِهَا الْجَمْرُ (1)** یعنی : ای برادر ! زود است که از برای تو با تیغ تیز و نیزه خون ریز گریه کنم از آنکه مرد خونخواه به آلات حرب و جنگ طلب خون نماید ، و من مانند آن کس نیستم که در مصیبت برادر خود اشک ریزد و مژه چشم خود را برای جریان اشک بیفشرد ، بلکه از آن که در گذشت دیدگان ما گریان نشود هر چند از مرگ وی پشت ما بشکند ، اما شفاء دل سوخته من به غارت کردنی است که از دو طرف لشکریان غارت کننده برای غارت

1- مقاتل الطالبیین : 205 ، در تاریخ مدینه دمشق 23/285 این ابیات با اختلافات و اضافاتی به صادر بن کامل بن بدر عسبی نسبت داده شده است .

در شرح حال ابراهیم بن عبدالله قتیل باخمیری و شهادت وی

و یغما مهیا شدند . و ایضاً ابراهیم قتیل باخمیری (1)، بعد از شنیدن شهادت برادر این سه بیت انشاد کرد : *أَيَا الْمَنَازِلِ يَا خَيْرَ الْفَوَارِسِ مَنِيْفَجِع بِمِثْلِكَ فِي الدُّنْيَا فَقَدْ فَجِعَا اللَّهَ يَعْلَمُ إِنِّي لَوْ خَشِيْتُهُمْ وَأَوْجَسَ الْقَلْبُ مِنْ تَلْقَائِهِ فَرَعَا لَمْ يَقْتُلُوكَ وَلَمْ أَسْلَمْ أَخِي لَهُمُحْتَى نَعِيشَ جَمِيعاً أَوْ نَمُوتَ (2) مَعَا (3) مَلَخَّصَ مَعْنَى أَن اسْت : اى دلاورى كه بهترين سواران و دلاوران عالم بودى ! هر كس مصيبت تو يافت مُصاب است ، خداوند مى داند من اگر ترس از اين گروه داشته باشم و اگر مى دانستم كشته مى شود برادر من از وي جدا نمى شدم مگر آنكه هر دو با هم كشته شويم . و ابراهيم بعد از استماع اين قضيه هايله گريه كرد و دست به دعا برداشت و گفت : *اللَّهُمَّ ! إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ مُحَمَّدًا خَرَجَ لِيَطْلُبَ مَرَضَاتِكَ وَيَبْغِيَ طَاعَتَكَ وَيُؤْتِرُ أَنْ تَكُونَ كَلِمَتِكَ الْعُلْيَى وَأَمْرُكَ الْمُطَاعَ الْمُتَّبِعَ فَاعْفِرْ لَهُ وَأَرْحَمْهُ وَأَرْضِ عَنْهُ وَاجْعَلْ مَا نَقَلْتَهُ إِلَيْهِ مِنْ الْآخِرَةِ خَيْراً لَهُ مِمَّا نَقَلْتَهُ عَنْهُ مِنَ الدُّنْيَا (4)* . و اين عبارات ، كمال جلالت قدر ابراهيم و حسن عقیده اش را مى فهماند ، و شرح حالات شهداء از بنى الحسن در حضرت محمد صاحب نفس زكيه محتاج به رجوع كتب تواريخ و انساب است .*

در شرح حال ابراهیم بن عبدالله قتیل باخمیری و شهادت وی ابراهیم بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام ابوالحسن از آل ابی

- 1- در چاپ سنگی : باخمیری قتیل .
- 2- در چاپ سنگی : نعیش .
- 3- مقاتل الطالبيين : 228 و 248 . ابیات بنا بر نقل اغانی 21/177 از ابن خثرم است كه در آن به تعزیه هدبه پرداخته . نیز رجوع كنید به : شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید 3/309 .
- 4- مقاتل الطالبيين : 228 .

در شهادت ابراهیم بن عبدالله قتیل باخمیری به امر منصور دوانیقی

طالب ابراهیم بن عبدالله محض قتیل باخمیری . امام هفتم زیدیه در شجاعت و دین داری و تبخّر در علوم از فقه و ادب و خطابه و شعرسرائی با کمال فصاحت بیان و بلاغت لسان از تمام اقران زمان خود ممتاز بود ، و مادرش هند بنت ابو عبیده مادر محمّد است . بعد از شنیدن شهادت برادر در غرّه شهر شوال به فاصله شانزده روز از انقضاء رحلت محمّد خروج فرمود ، و بر بصره و اهواز و فارس غالب شد ، و منصور مشغول به عمارت بغداد و بناء آن بود ، و تمام لشکر و عسکر او در شام و خراسان و افریقیّه متفرّق بودند ، جز دو هزار نفر از سپاهیان باقی نبودند و از این طرف يك صد هزار نفر با ابراهیم انجمن شدند و متّفق بر قتل منصور گردیدند .

در شهادت ابراهیم بن عبدالله قتیل باخمیری به امر منصور دوانیقیمنصور ناچار عیسی را با حمید بن قحطبه و جمعی از سپاهیان برای دفاع ایشان فرستاد ، به کرات عدیده مغلوب و مقهور شدند ، و خود ابراهیم به نفس نفیس مباشر حرب و جنگ بود ، و هر قدر او را مانع شدند نپذیرفت ، و هر لحظه خشم وی زیادتی می کرد ، و اتباع ابراهیم هم چون شعله های جواله با جلادت قلب و اطمینان خاطر بر ایشان حمله می نمودند . در آن هنگامه مردی بلند بالا ازرق چشم فریاد کرد : ای اصحاب ابراهیم ! من کشنده محمد هستم . پس از اطراف دوستان ابراهیم هر يك به مثابه باز شکاری بر وی هجوم آوردند و از دم تیغهای برنده پاره پاره اش کردند و سرش را به نزد ابراهیم انداختند . و از لشکریان منصور نتوانستند در مقام حمایت برآیند و منصور و حشمت کرده نمی دانست چه حيله انگیزد ، و چون منزهمین سپاه خود را به دروازه کوفه یافت خیال فرار

کردن داشت که از دروازه دیگر هزیمت نماید و جان عاریت را نجات دهد، عاقبت به مفاد *أَرَدْنَا أَمْرًا وَآرَادَ اللَّهُ غَيْرَهُ*، تیری از دست قضا بر گلوی ابراهیم رسید و معلوم نشد آن که بود و خون جاری گردید. پس ابراهیم بر روی اسب افتاد، و از معرکه به کناری رفت. یاران وی خواستند او را مستور نمایند. حمید بن قحطبه از این واقعه موجهه آگاه گشت و بشاشت نمود، و سر مبارکش را جدا کردند. و عیسی سجده شکرگزارد و سرش را به جانب کوفه روانه نمود، در روز دوشنبه بیست و پنجم ذی قعدة الحرام در سال يك صد و چهل و پنج از هجرت. و ابراهیم چهل و هشت ساله بود که شهید شد، و پانصد نفر از یارانش نیز در آن وقعه شهید گردیدند، در محلی که باخمی معروف است و نزدیک به کوفه. اما منصور بعد از زیارت آن رأس شریف مسرت بی پایان اظهار کرد و این بیت بخواند: *فَالْقَتُّ عَصَاهَا وَاسْتَقَرَّ بِهَا النَّوِيُّ كَمَا قَرَّ عَيْنًا بِالْإِيَابِ الْمُسَافِرِ (1)* و به آورنده آن رأس مبارك جائزه وفیره بخشید، لیکن در عاقبت بر آن سر نگریست و گریست که اشکهای وی بر صورت ابراهیم آمد و خطابات مشفقانه کرد. و گفته اند: از حالت رقت منصور کسی را دیگر جرأت بر تهنیت نشد و در تعزیت هم تأملی داشتند تا آنکه مردی بد سیرت نااصل آب دهان به سوی ابراهیم انداخت، منصور برافروخت و حکم نمود بر کوبیدن سرش تا اینکه از حمیم جحیم به عوض آب دهان خود عوض گرفت. پس امر نمود آن سر را در زندان به نحوی که اشاره ای سابقاً شد به نزد عبدالله بردند، علاوه از آنچه فرموده بود به ربیع حاجب گفت: به منصور بگو: *قَدْ مَضَى مِنْ يَوْمِنَا أَيَّامٌ وَمِنْ*

1- از اشعاری است که هنگام استقرار و آرامش پس از اضطراب و نقل و انتقال بدان تمثل می شود، و قائل آن سلیمان بن ثمامه است هنگامی که همسرش را از یمامه به سوی کوفه می بردند. چنانچه در حاشیه شرح ابن ابی الحدید 4/249 مذکور است، ولی در حاشیه تبیان شیخ طوسی 4/491 بیت از ابن عبد ربه سلمی دانسته شده به نقل از ابن بری.

نَعِيمِكَ مِثْلَهَا وَالْمُلْتَقَى بَيْنَنَا الْقِيَامَةَ وَاللَّهَ الْحَاكِمُ . یعنی : روزهای عمر ما گذشت و همین طور ایام نعمت و مسرت تو ، ملاقات ما و تو در روز قیامت است و خداوند قهار جبار حکومت می فرماید . ربیع گفت : از این عبارت که حکایت از دلسوختگی و سوزش دل عبدالله می کرد یقین به هلاکت منصور نمودم و بر خود لرزیدم . و دعبل بن علی خزاعی در قصیده اش فرموده است : وَأُخْرَى بِأَرْضِ الْجَوْزَجَانِ مَحَلُّهَا وَقَبْرُ بِيَاخَمِرِي لَدَى الْقُرْبَاتِ (1) و مراد از جوزجان مدفن یحیی پسر زید شهید است در حدود خراسان ، و مراد از باخمیری مقتل و مصرع ابراهیم است ، و آن قریه ای از قرای کوفه است . و به روایت مسعودی شانزده فرسخ از کوفه به کنار است . و ابوالفرج اصفهانی گفت : کان ابراهیم من كبار العلماء من (2) فُنُونٍ كَثِيرَةٍ وَكَانَ جَارِيًا عَلَى شَاكِلَةِ أَخِيهِ مُحَمَّدٍ فِي الدِّينِ وَالْعِلْمِ وَالشَّجَاعَةِ وَالشَّدَّةِ (3) . و برای رفع اشتباه خوانندگان بدانند که ابراهیم غمر بن عبدالله و ابراهیم مُجَاب فرزند موسی بن جعفر علیهما السلام و ابراهیم بن موسی الجون و ابراهیم طباطبای بن اسماعیل غیر از ابراهیم قتیل باخمیری می باشند ، و برادران این دو بزرگوار ، بزرگواران بنی هاشم اند : حسن مثلث و جعفر بن حسن و داود بن حسن . و دانستن اعقاب محمد و ابراهیم موقوف (4) است به ملاحظه کتب نسابین . اما این بنده ناگزیر است از شرح حال دو تن از فرزندان دیگر عبدالله محض که در ابتلاء

1- تمامی قصیده دعبل را مرحوم علامه مجلسی در بحار 49/247 _ 248 نقل کرده ، و در نقل وی « الغربات » دارد بجای « القربات »

2- کذا ، ظاهراً : فی .

3- مقاتل الطالبیین : 112 ، الغدير 3/273 به نقل از ابو الفرج .

4- در چاپ سنگی : موقوفی .

در شرح حال یحیی صاحب الدیلم فرزند عبدالله محض علیه السلام

بلايا و اهتداء طرق الی الله با دو برادر شهید قتیل محمد و ابراهیم سهیم و شریک اند :

[در شرح حال یحیی صاحب الدیلم فرزند عبدالله محض علیه السلام] یحیی بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام . این بزرگوار از صدمات روزگار ناچار روی به دیلم و طبرستان گذارد ، از این جهت به صاحب دیلم معروف شده است ، و اهل آن حدود با وی بیعت کردند و بر گرد وی جمع شدند . پس هارون الرشید فضل بن یحیی برمکی را با پنجاه هزار سوار و خزانه بسیار فرستاد برای گرفتن یحیی ، چون به طالقان لشکریان رسیدند چندی رحل اقامت انداختند و به والی طبرستان و سائرین از اعیان مکاتبتی محبت آمیز فضل بن یحیی از جانب هارون الرشید نوشت ، و مکتوبی نیز با وعده امان برای یحیی فرستاد با هدایا و تحف کثیره . پس قضاة و رؤساء آن بلد محضری نوشتند و آن را مهر کردند که هارون صدمه ای به یحیی نرساند ، و به اتفاق فضل او را به بغداد روانه نمودند . هارون در بدو ورود یحیی نهایت تکریم و تعظیم و منزلی شایسته تعیین کرد و صله و افری اهدا داشت ، ، و مردم را امر کرد برای تهنیت قدوم وی روند ، و شعراء برای مقدم یحیی بن عبدالله قصیده ها و شعرها انشاد کردند ، از آن جمله از مروان بن ابی حفصه بیتی نظر دارم که در قصیده اش گفت : لَعْمَرُكَ مَا وُدَّ الْعَوَانِي بِدَائِمِوَلَا لَيْلٍ مَن نَعْنِي بِهِنَّ بِدَائِمِاَعَقِبْتَ هَارُونَ بِدَانَ عَهْدِ وَفَا نَكَرَدَ وَ بَرِوِي حَسَدِ بَرَدَ ، و جمعی از اهل هوا و غرض هم از یحیی وشایت (1) و سعایت کردند و گفتند : یحیی مردم را به خویش دعوت می نماید و خود را امام می داند .

1- . وشایت به همان معنای سعایت است .

در قسم خوردن زبیری و هلاک وی

[در قسم خوردن زبیری و هلاک وی] یکی از بدگویانی که موسوم به عبدالله بن مصعب بن ثابت بن عبدالله زبیری بود در نزد هارون مدعی شد یحیی مرا دعوت به امامت خود نمود و از من خواست تا با وی خروج کنم . یحیی برای رفع این تهمت و کذب فاحش فرمود : اگر راست است در حضور خلیفه قسم بخور بر صدق قول خویش . عبدالله بن مصعب قبول کرد . پس یحیی فرمود : بدین گونه که من می گویم باید قسم بخوری ، و آن قسمی است هر کس بدان اتیان کرد خداوند در عقوبت او تعجیل فرمود . هارون اصرار نمود ، یحیی گفت : عبدالله بگوید : *بَرِئْتُ مِنْ حَوْلِ اللَّهِ وَقُوَّتِهِ وَاعْتَصَمْتُ بِحَوْلِي وَقُوَّتِي وَتَقَلَّدْتُ الْحَوْلَ وَالْقُوَّةَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّهُ تَكْبَارٌ عَلَى اللَّهِ وَاسْتِعْلَاءٌ عَلَيْهِ وَاسْتِغْنَاءٌ عَنْهُ إِنَّ كُنْتُ كَاذِبًا* ، یعنی : از حول و قوه خداوند متعال بری باشم و به حول و قوت خودم چنگ زنم و بر حول و قوه بندگان خدا اعتماد نمایم در حالتی که بر خداوند تکبر و علو جویم و بی نیاز باشم ، اگر من دروغ گویم . اجزاء محضر هارون از این بیانات بلرزیدند و به آن مرد زبیری هر قدر تکلیف کردند بر این یمین مؤکد و حلف شدید مبادرت کند قبول ننمود . عاقبت به امر هارون فضل بن ربیع به پای خود او را رنجه داد که البته از خوردن این قسم ناگزیری . چون این کلمات را خواند و این یمین کاذبه را بر زبان راند صورتش تغییر کرد و به لرزه آمد . یحیی دستی بر کتف زبیری زد و فرمود : *يَا بَنَ مَصْعَبِ! قَطَعْتَ عُمْرَكَ لَا تُفْلِحُ بَعْدَهَا أَبَدًا* ، یعنی : عمر خودت را قطع نمودی دیگر رستگار نمی شوی . پس از آن مجلس بر نخاست مگر آنکه مبتلا به جذام شد و گوشت صورتش ریخت و مویی در بدنش نماند ، بعد از سه روز دوزخیان را از قدوم خویش شادان نمود . چون در قبرش گذاردند لحد آن به زمین فرو رفت و غبار شدیدی برخاست ، هر قدر قبرش را انباشته از خاک کردند باز فرو می رفت تا آنکه بالای قبر را از چوبهای ضخیم پوشانیدند . و هارون الرشید بعد از هلاکت آن مرد زبیری زُعبی شدید از یحیی در دل گرفت ، سیما

در قسم دادن حضرت صادق علیه السلام مردی را و هلاکت وی

دلهای مردم را به وی مایل یافت . پس از روی حسد منصور از عهد معهود خود شد و در تهیه شهادتش حيله ها نمود (1).

در قسم دادن حضرت صادق علیه السلام مردی را و هلاکت وی و نظیر این حکایت قضیه حضرت صادق علیه السلام است در حضور منصور دوانیقی ، خلاصه ای از آن مقتضی است مذکور شود : منصور خدمت آن جناب عرض کرد : به من خبر داده اند مُعَلَّى بن حُنَيس گماشته شما مردم را در خفاء دعوت به امامت تو می کند و اموال کثیره برای خروج تو از مردمان اندوخته کرده است . آن جناب فرمودند : « وَاللَّهِ مَا كَانَ ذَلِكَ » . پس منصور حکم کرد مردی را حاضر کردند و گفت : این مرد یکی از ایشان است . حضرت صادق علیه السلام فرمود : « آیا من دعوی کرده ام و این امر را برای خود خواسته ام ؟ » گفت : بلی ، فرمود : « آیا قسم می خوری ؟ » گفت : آری . و آن مرد بدین گونه قسم خورد : وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ لَقَدْ فَعَلْتُ . آن جناب فرمودند : « این گونه قسم نخور . من از پدرم شنیدم که فرمود : رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود : هر کس قسم به خدا خورد و تعظیم نماید خداوند را به ذکر اوصاف خاصه اش و توصیف نماید حق تعالی را به صفات حسنی برای تجلیل و تعظیم او بر گناهی که کرده است از این قسم دروغ خداوند او را عقوبت نمی کند ، اما بگو آنچه را من می گویم . آن مرد قبول نمود . پس فرمود : بگوی : « بَرِئْتُ مِنْ حَوْلِ اللَّهِ وَقُوَّتِهِ وَالْجَبَّاتِ إِلَى حَوْلِي وَقُوَّتِي إِنْ كُنْتُ كَاذِبًا » . آن مرد هنوز تمام نکرده بود که به روی در افتاد و بمرد . منصور گفت : دیگر قول احدی را در حق تو تصدیق نمی کنم (2) .

1- مقاتل الطالبیین : 317 ، بحار الانوار 48/184 .

2- کافی 6/445 _ 446 ح 3 ، وسائل الشیعة 23/270 ح 29550 ، مدینه المعاجز 6/65 ح 276 تسلسل 1846 .

در مذمت قسم خوردن است

مستثنیات قسم دروغ

در مذمت قسم خوردن استهان هان! بترسند ابناء زمان از ایمان کاذبه که هر کس قسم دروغ خورد کافر است و هر آن کس قسم راست خورد گناهکار، و این بیان ترجمه حدیث مشهور است: « مَنْ حَلَفَ بِاللَّهِ كَاذِبًا فَقَدْ كَفَرَ وَمَنْ حَلَفَ بِاللَّهِ صَادِقًا فَقَدْ آثَمَ » (1) و هر کس قسم دروغ خورد با شیطان لعین محشور می شود از آنکه شیطان اول کسی است قسم دروغ خورد، و آیه کریمه « وَقَسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ » (2) شاهد بر مراد است. و در حدیث است: « احمق آن کسی است که از پی هر کلامش قسمی است ». و در حدیث است: « اگر کسی گوید خداوند شاهد است، و می داند که راست نمی گوید و بر قولش کاذب است عرش اعظم به حرکت می آید ». و چه شهرها و خانه ها برای دروغ گفتن و قسم خوردن به نام علیّ اعلا خراب و ویران گردید، بلکه احلاف و ایمان کاذبه مانع برکات و قاطع اعمار است و باعث نزول بلایا و عقوبات می شود، سیّما اهل بازار که از صبح تا شام بر این شعار افتخار می نمایند.

[مستثنیات قسم دروغ] بلی فقهاء فخام رضون الله عليهم در چند مورد قسم دروغ را مستثنا کرده اند: یکی در جنگ است بشرط استثناء. و یکی در مقام صلح است. و یکی در مقام تقیّه است. و یکی برای دفع ظلم است از مال و جان کفوله تعالی: « إِحْلِفْ بِاللَّهِ كَاذِبًا وَأَنْتَجَ أَخَاكَ » .

1- کافی 7/435 ح 4، من لا- يحضره الفقيه 3/373 ح 4311، تهذيب الاحكام 8/282 ح 1035، وسائل الشيعة 23/199 ح 29358.

2- اعراف: 21.

قصه هارون کشتن یحیی را

مِن الْقَتْلِ». و یکی یمین و قسم منکر است در صورتی که دعوی مدعی بر باطل باشد. و یکی یمین مردوده است. خلاصه اگر بتواند به وجه قلیل مدعی را راضی نماید و قسم نخورد اگر چه باطل باشد ممدوح است چنانکه حضرت سید سجّاد علیه السّلام چهار صد دینار به حلّیله خارجیّه که مطلقه اش بود داد و نگذارد قسم بخورد. خلاصه دامن این سخن بدون مقصود دراز شد لیکن برای اهل ایمان التفات به این گونه سخنان گاهی لازم می شود، البته از این صفت ذمیمه که ترضیه نفس شوم آماره است احتراز کردن واجب است و به واسطه قسم دروغ رشته عمر را گسستن به حکومت عقل قبیح است.

[قصه هارون کشتن یحیی را] خلاصه پس از چندی ابوالبحتری و محمد بن حسن شیبانی که هر دو مصاحب ابو حنیفه بودند به محضر هارون الرشید حاضر شدند. هارون به ایشان گفت: شما چه می گوئید در این عهدنامه و امانی که برای یحیی نوشته ایم، آیا صحیح است؟ محمد بن حسن گفت: چون شما نوشته اید صحیح است. هارون از وی روی بگردانید و بر او خشم کرد. بعد از آن از ابوالبحتری سؤال نمود. وی برای خوشنودی هارون گفت: تخلف از آن جائز است و بر این عهد و فائی نشاید، هارون او را بنواخت و گفت: أَنْتَ قَاضِي الْقَضَاةِ وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِذَلِكَ. پس نسخه امان را به ابوالبحتری داد و آب دهان بر آن بینداخت و حکم به حبس یحیی کرد و او را به زهر شهید نمود. و مرحوم قاضی نورالله شوشتری این بیت را از ابوفراس همدانی در معذرت هارون ذکر کرده است: يَا جَاهِدًا فِي مَسْأُولِهِمْ يُكْتَمُهَا عَدْرٌ (1) الرَّشِيدِ بِيحْيَى كَيْفَ يَنْكُتِمُ (2)

1- در چاپ سنگی: عذر.

2- عمدة الطالب: 153، الغدير 3/401.

در شهادت ادريس بن عبدالله به امر هارون الرشيد

[در شهادت ادريس بن عبدالله به امر هارون الرشيد] ادريس بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علي بن ابي طالب (ع) . اين بزرگوار که از نژاد حسن مجتبی علیه السلام است سید سادات بنی حسن بود و بر بلایا و شدائد اختبار یافته ممتحن گردید ، و در وقعه فح حاضر بود . بعد از چندی فرار کرده به سوی مصر رفت و از آنجا به شهر اندلس توجه فرمود . جماعتی همّت بر حمایت وی گماشتند و به هر شهر و دیار توجّه کرد همراهی کردند تا آنکه به اقصای مغرب زمین متوقف گشت ، و از این جهت صاحب المغرب معروف شد برای آنکه از ضرر و شرّ هارون الرشيد محفوظ و مصون ماند . پس گروهی از اهل بربر به ادريس بن عبدالله گرویدند . هارون از میل نفوس و اجتماع انام و اقبال قلوب خاص و عام مضطرب گردید . داود نام که از ملازمین و منادمین حضورش بود به آن حدود فرستاد تا به هر حيله ای که بتواند او را شهید سازد . داود بعد از ورود و مراوده تامّه و خلطه کثیره از محرمان ادريس گردید و از خواصّ اصحاب وی محسوب گشت . بعد از چندی ادريس به درد دندان مبتلا شد . داود دوائی که در او زهر بود برای علاج تسکین درد دندان به ادريس داد . چون خورد از آن زهر به درجه شهادت فایز گردید . ادريس را جاریه ای بود که از او حامله بود . اولیاء دولت و امناء حضرت ادريس تاج و کلاه وی را بر شکم آن جاریه گذاردند و آن جاریه پس از انقضاء چهار ماه پسری آورد . او را ادريس نام نهادند ، و در اسلام به غیر از او کسی را در شکم مادر بنام سلطنت نخواندند .

و مرحوم قاضی در کتاب « مجالس المؤمنین » روایتی غریب نقل کرده است که در کتاب دیگر نظر ندارم 1 و آن روایت مروی از حضرت نبوی صلی الله علیه و آله است که فرمودند: « عَلَیْكُمْ بِادْرِيسِ بْنِ اِدْرِيسٍ فَانَّهُ نَجِيبٌ اَهْلُ الْبَيْتِ وَشَجَاعُهُمْ » یعنی: بر شما باد به ادريس بن ادريس، به درستی که او نجیب اهل بیت من و شجاع ایشان است. و در حق ادريس گفته شد: حَصَلَتْ لِادْرِيسٍ مَمْلَكَةٌ سَنِيَّةٌ، وَاسْتَبَدَّ وَخَطَبَ لِنَفْسِهِ بِالْخِلَافَةِ، وَكَانَ فَصِيحاً شَاعِراً. و از اشعار ادريس است که در جنگ فرمود: اَلَيْسَ اَبُونَا هَاشِمٌ شَدَّ اَزْهَوَاوَصِي بَنِيهِ بِالطَّعَانِ وَبِالضَّرْبِ فَلَسْنَا نَمَلُ الْحَرْبَ حَتَّى يَمْلَنَّا وَلَا نَسْتَكِي مِمَّا يُلَاقِي مِنَ النِّكْبِ (1) یعنی: آیا نیست پدر ماها که کمر برای جنگ استوار کرده و سخت تنگ بیست و به فرزندان خویش وصیت بر زدن شمشیر و نیزه فرمود، پس ماها از جنگ دلتنگی نداریم و ملول نمی شویم تا اینکه ما را ملول کند و شکایت نداریم، و گله نمی کنیم از آنچه بر ما از بلا و شدت می رسد. و از ادريس ثانی فرزندان بسیار بماند که اسامی شریفه ایشان در کتب نسابه مضبوط است.

1- بیت اول در مناقب ابن شهر آشوب 1/57 از ابو طالب والد گرامی امیر مؤمنان علیه الصلاة و السلام، و در ضمن اشعاری دیگر نقل شده است، و در حلیة الابرار سید هاشم بحرانی 1/96 به نقل از کتاب المغازی هر دو بیت فوق در ضمن ابیاتی دیگر از ابو طالب منقول است: بنابراین با توجه به تأخر زمانی ادريس، وی بدین اشعار استشهاد کرده است. نیز رجوع کنید به: بحار 35/160.

در حال موسی بن عبدالله معروف به جون

و این چهار تن که فرزندان عبدالله محض اند به واسطه بسیاری بزرگواری در ذیل سلسله نسب حسن مثنی به مقدار اطلاعی که داعی داشت اشاره ای از حالاتشان نمود تا از رشته نسب زید بن حسن که جدّ اُمّجد حضرت عبدالعظیم است خواننده را اطلاع و آگاهی پیدا شود، و ارتباط و اتصال سلسلتین را به نحو اوفی بدانند، و دیگر تنزل از این حد و تخطی از این خط باعث تزلزل خیال و موجب تسلسل است الی یوم المآل .

[در حال موسی بن عبدالله معروف به جون] لیکن از اولاد عبدالله محض بعد از این چهار نفر فرزندی که معروف باشد جز موسی الجون بن عبدالله محض نیست و کُنیه وی ابوالحسن است، و بعضی ابو عبدالله دانسته اند و نسل وی از دو نفر است: عبدالله که معروف به شیخ صالح بود و او را نیز رضا خواندند، و در زمانی که حضرت رضا علیه السلام به نزد مأمون آمد زیاده از حد طلب از عبدالله می نمود تا با وی بیعت کند. عبدالله بگریخت و در میان اعراب پنهان شد تا آنکه وفات کرد. و یک نفر دیگر از اولاد موسی، ابراهیم است و نسل او از یوسف که ملقب به اجصر بود بماند. و از برادران حسن مثنی ابراهیم غمر ابو اسماعیل است، در کوفه رحل اقامت انداخت، شصت و نه سال عمر کرد. عاقبت در حبس منصور وفات کرد، و جماعتی از سادات منسوب به وی اند. یکی از برادران حسن مثنی جعفر است، هفتاد سالی از عمرش گذشت. فصیح و بلیغ و چرب زبان بود و خطیب خوش بیان، در حبس منصور وفات کرد. و از برادران عبدالله محض حسن مثلث است، یعنی حسن بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام که مادرش فاطمه بنت الحسین علیه السلام است، و با عبدالله و ابراهیم از یک مادرند. آن جناب در حبس منصور نیز رحلت فرمود. و وی را پسری بود علی مشهور به زاهد و معروف به عابد.

در مختصری از حال حسین بن علی شهید فح به امر هادی بالله

در مختصری از حال حسین بن علی شهید فح به امر هادی بالله و پسر علی حسین است در فح که اسم مکانی است، و شش میل تا مکه معظمه مسافت دارد با جمعی از سادات شهید شد. و به روایت مسعودی حسن بن عبدالله محض نیز با ایشان شهادت یافت، و شهادت شهداء فح فظیع و موجع است بلکه مروی است بعد از شهادت جناب حسین بن علی علیه السلام مصیبتی بزرگتر از آن نبوده، و شهادت ایشان بعد از قتل محمد و ابراهیم است به امر هادی که موسی بن محمد نام داشت، در سال یکصد و شصت و نه، و مباشر قتل ایشان موسی بن عیسی بود. و عجب است هادی برای اقدام موسی بدین عمل بر او خشم کرد و اموالش را تصرف نمود، و چون رؤوس مطهره ایشان را با اسرای سادات به محضر او آوردند بسیار گریه کرد، و هر آنکه استبشار نمود و به قتل حسین بشارت داد از وی منزجر گشت. و به روایت مسعودی (1) گفت: **أَتَيْتُمُونِي مُسْتَبْشِرِينَ كَأَنَّكُمْ أَتَيْتُمُونِي بِرَأْسِ رَجُلٍ مِنَ التَّرْكِ أَوْ الدَّيْلَمِ! إِنَّهُ رَأْسُ رَجُلٍ مِنْ عَتْرَةِ رَسُولِ اللَّهِ (ص)**. **أَلَا إِنَّ أَقْلَ جَزَاكُم عِنْدِي أَلَّا أَثَبِّتُكُمْ شَيْئاً،** یعنی: به سوی من آمده اید و مرا مژده می دهید گویا شما برای من سر مردی از ترک و دیلم آوردید! این سر مردی از اولاد پیغمبر (ص) است، کمترین جزاء شما در نزد من آن است که به شما جزاء وصله ای ندهم. و برای حسین بن علی، عابد مذکور، مرثیه ها گفته، چند بیتي از کتاب «مروج الذهب» (2) خاطر دارم بنویسم: **فَلَا بَكِيْنَ عَلَى الْحَسِّ بْنِ عَلِيٍّ وَعَلَى الْحَسَنِ وَعَلَى ابْنِ عَاتِكَةَ الَّذِي أَبَقَوْهُ لَيْسَ لَهُ كَفَنٌ تَرَكَوْا بِفَحٍّ غَدَوْفِي غَيْرِ مَنْزِلِهِ الْوَطَنِ كَانُوا كِرَاماً قَتَلُوا طَائِشِينَ وَلَا جَبْنَ غَسَّ لِمَا الْمَذَلَّةَ عَنْهُمْ وَعَنِ الثِّيَابِ مِنَ الدَّرَنِ (3)** هدی العباد بجد همفلهم علی الناس السنن (4) یعنی: گریه می کنم بر تو ای حسین و بر حسن به سوزش دل و فریاد، و بر پسر عاتکه که او را بدون کفن بر روی خاک انداختند و گذاردند بدن وی را در وقت صبح به زمین فح در وقتی که از وطن خود دور و مهجور بود، چه بسیار بزرگان از سادات شهید شدند که ایشان را ترس و خوفی نبود، و آن بزرگواران ذلت و خواری را از خودشان شستند مانند شستن چرک و پلیدی را از جامه ها، و آنها بندگان بودند که جد ایشان را بر مردمان منتها بوده است. و دعبل بن خزاعی شاعر آل عصمت در قصیده معروفه اش فرمود: **فُبُورٌ بِكُوفَانٍ وَأُخْرَى بِطَبِيبَةٍ وَأُخْرَى بِفَحٍّ نَالَهَا صَلَوَاتٍ (5)**

1- مروج الذهب 3/337، به نقل از تهذیب المقال ابطحي 2/423.

2- مروج الذهب 3/337.

3- در چاپ سنگی: الدون.

4- مقاتل الطالبیین: 305، شرح الاخبار قاضی نعمان 3/329، معجم البلدان 4/238، اشعار از عیسی بن عبدالله می باشد.

5- روضة الواعظین، فتال: 221، مناقب ابن شهر آشوب 3/506 و منابع بسیار دیگر.

ص: 275

روح وريحان سوم

اشاره

روح وريحان : الثالثة

.

زید بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام

زید بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلامین بزرگوار فرزند بلا واسطه حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام است، و مادرش امّ بشر بنت ابی مسعود عقبه بن عمرو انصاری یا امّ طلحه است. و در زمره اولاد امام حسن علیه السلامین از وی نبود و او را شریف بنی هاشم خواندند، و جدّ سوّم حضرت عبدالعظیم است. و زید را دو فخر سزد: از جهت عالی فرزند امام حسن علیه السلام بودن، و از جهت نازل فرزند ابی چون حضرت عبدالعظیم داشتن. الحق مؤلف و جامع «نامه دانشوران» حضرت شاهزاده اعظم و نواب کامیاب افخم اعتضاد السّ لطنه وزیر علوم _ دام اعتضاده و تأییده المِلّة والدّولة _ در وجیزه مختصری که از احوال حضرت عبدالعظیم مرقوم فرمودند بدین عبارت ملیحه معذرت خوشی خواسته اند، ولیکن بزرگواری زید به جهت بودن جدّ حضرت عبدالعظیم است و در میان شیعه به همین جهت بزرگ شد. کما عَلَتْ بِرَسُولِ اللَّهِ عَدْنَانُ 1 و از حُسن حال زید از آنچه در کتاب «ارشاد» (1) شیخ مفید علیه الرحمة است اسلامیان

1- ارشاد مفید 2/20 _ 21، بحار الانوار 44/163 ح 2.

را کفایت می کند: واما زید بنُ الحسن علیه السلام فكان يلى صدقات رسول الله صلى الله عليه وآله، وكان جليل القدر كريم الطبع، ظريف النفس، كثير البر، ومدحه الشعراء وقصده الناس من الآفاق لطلب فضله. و ترجمه این عبارت واضح است. و در همان کتاب است (1): و زید بن الحسن كان مسالماً عن بني امية و متقلداً من قبلهم الأعمال وكان رأيه التعمية لإعدائه والمدارة، وهذا يضاد عند الزيدية، یعنی: زید با بنی امیه در مقام تسلیم بود و متصدی اعمال راجعه از ایشان می شد و جز تقیه رای نداشت و مدارات می فرمود. همانا احتراز و اجتناب از تقیه مذهب متقن فرقه زیدیه است و دعاة زیدیه خروج به سیف را از لوازم دین خودشان می دانستند، و از این جهت خروج کردند و کشته شدند، لیکن زید بن حسن بر خلاف ایشان و به طریقه امام زمان سلوک می نمود. و در بعضی از کتب متأخرین دیده ام: جماعت زیدیه را نسبت به زید بن حسن داده اند و این عقیده بر خطاست، همانا زیدیه منتسبند به زید الشهدی بن علی بن الحسین علیه السلام و بیاید اخباری در مدح زید بن علی و قدح زیدیه. خلاصه زید از طبقه دوّم تابعین است و با فرقه امویّه خلطه و آمیزش می نمود و تولیت صدقات حضرت رسول در عهده کفایت او شد، و چندی حاکم مدینه به امر سلیمان بن عبدالملک او را عزل کرد چنان که مرحوم مجلسی طاب ثراه از بعضی اهل سیر نقل کرده است: سلیمان بن عبدالملک به حاکم مدینه این نامه نوشت: اما بعد، فإذا جاء بك كتابي هذا فأعزل زيدا عن صدقات رسول الله صلى الله عليه وآله وأدفعها إلى فلان بن فلان رجُلٍ من قومه وأَعْنَهُ عَلِي ما اسْتَعَانَكَ عَلَيْهِ، والسلام (2). خلاصه معنی آنکه: چون نامه من به تو رسید زید را عزل کن از صدقات رسول صلی الله علیه و آله و الهو بده آن را به شخص مخصوصی و او را اعانت نما.

1- ارشاد 2/23.

2- ارشاد 2/21.

پس از وصول نامه به حاکم مدینه زید معزول گردید تا زمان عمر بن عبدالعزیز، عمر زید را نصب نمود و نامه ای نوشت به حاکم مدینه: اما بعد، فان زید بن الحسن شریف بنی هاشم و ذو سید نهم، فاذا جاءك كتابي فاردد إليه صدقات رسول الله صلى الله عليه وآله وأعنه على ما استعانك عليه، والسلام. حاکم مدینه نیز بر حسب مأموریت تولیت را تفویض داشت (1). و محمد بن بشر (2) خارجی در مدح زید عجب گفته: اذا نزل ابن المصطفى بطن تلعة (3) نفی (4) جذبها فأخذ ر بالنبت عودها وزید ربيع الناس في كل شتوة إذا أخلقت أنوارها ورعودها حمولاً لأشناق الديات كأنه سراج الدجى إذ قارنته سعودها (5) محصل معنی آن است: اگر زید به زمین خشک به سیل گاهی وارد شود آن زمین را از قدوم خود سبز و خرم می کند، و زید مانند بهار و بارانی است که در آخر سال قحط، مردمان انتظار وی را می کشند، همان نحوی که از دیدن باران مسرور می شوند از ورود و قدم زید نیز شادانند، و اوست که مانند چراغ در تاریکی فتنه ها روشنائی می دهد و اداء دیات می نماید و متحمل صلوات می شود. و در بعضی از کتابهای سنن زید بن حسن را « ابلج » خوانده اند، و از این لقب در خشننگی رخسار وی ظاهر است. خلاصه، عمر شریف زید از نود سال گذشت، و بعضی می گویند: صد ساله بود.

-
- 1- ارشاد 2/21، نیز: سیر اعلام النبلاء 4/487 شماره 186، بحار الانوار 44/163 ح 2، تهذیب الکمال 10/53.
 - 2- در کشف الغمه: بشیر.
 - 3- در چاپ سنگی: نلغه. متن موافق نقل تهذیب الکمال 10/53 است. در حاشیه، واژه چنین توضیح داده شده: التلعة بوزن القلعة: ما ارتفع من الأرض وانهبط، وهو من الأضداد.
 - 4- در چاپ سنگی: کفی. معنای آن مناسب بنظر نمی رسد، والله العالم.
 - 5- تهذیب الکمال 10/53، کشف الغمة 2/199.

و پسرش امیر حسن جدّ دوم حضرت عبدالعظیم است به نحوی که مذکور می شود و جمعی ستنی نفیسه که مدفون در مصر است دختر زید داند، و قول بعضی بر خلاف آن است، و شرح حال ستنی نفیسه بیاید. و واقدی نقل کرده: زید چند میل به مدینه مانده در منزلی که بطحا نامند وفات کرد، وی را به بقیع نقل کردند، و به قولی در حاجز که بین مکه و مدینه است مدفون شد. و به روایت سبط ابن جوزی در کتاب « مناقب » زید دو خواهر داشت: یکی ام الحسن، و دیگری ام الخیر. و سابقاً عرض شد: به روایت مرحوم شیخ مفید دختران امام حسن علیه السلام پنج نفر بودند. و در وفات زید شعراء مرثی بسیار انشاء کرده اند از آن جمله: **فَإِنْ يَكُ زَيْدٌ غَالَتْ الْأَرْضُ** **شَخَصَ هَفَقْدَ بَانَ مَعْرُوفٌ هُنَاكَ وَ جُودٌ وَإِنْ يَكُ أَمْسَى زَهْنَ رَمْسٍ فَقَدْ ثَوَى (1)** به وَهُوَ مَحْمُودُ الْفِعَالِ فَقَيْدٌ سَمِيعٌ إِلَى الْمُعْتَرِّ يَعْلَمُ أَنَّهُ سَيْطَلِبُهُ الْمَعْرُوفُ ثُمَّ يَعُودُ وَلَيْسَ بِقَوْلٍ وَقَدْ حَطَّ رَحْلُهُ لِمَلْتَمَسِ الْمَعْرُوفِ أَيْنَ تُرِيدُ أُسُودٌ إِذَا قَصَرَ الْوَعْدُ الدَّنِي (2) نمی بهالی المجد آباء له و جدود مبادیل للمولی محاشید للقری و فی الرّوع عند الثّانیات [أسود] إذا انتحل العز الطریف فإتھملھم اژٹ مجد ما یرام تلید إذا مات منهم سیّد قام سیّد کریم بیٹی بعدہ ویثید (3) خلاصه از ترجمه این طور می نماید: زید بن حسن اگر چه در خاک پنهان است لیکن جود و سخا و نیکی های او پنهان نیست و مستور نمی شود، و اگر چه زید گرو خاک شد و در

1- در چاپ سنگی: توی.

2- در چاپ سنگی: الوعد الدنا.

3- ارشاد شیخ مفید 2/22، تاریخ مدینه دمشق 6/302 (19/381 از چاپ دیگر)، بحار الانوار 44/164، کشف الغمة 2/200، العدد القویة: 353.

زیاده

شرح حال زید بن علی بن حسین بن علی علیهم السلام

صفات حمیده مانند نداشت ، لیکن می شنود سؤال اهل فاقه و حاجت را ، و می داند آنچه را که از وی طلب می نمایند ، باز خواهشمند است از طالب معروف تا طلب حاجت از وی کند ، و بلندی مجد از پدران و اجداد اوست هر چند دنی لئیم پستی او را خواهد ، و پدران او به بندگان بخشش ها کردند ، و به مهمانها مهربانی ها نمودند ، و در زمان ترس و نزول نوائب مانند شیرها بودند ، پس از برای ایشان بزرگی و بزرگواری ارثی است که از پدرانشان یافته اند و عطاء به عزت است ، و چون بزرگی از ایشان بمیرد به جای آن بیاید مانند آن تا اصلاح امور بندگان را کند .

زیاده بعد از شرح حال زید بن حسن خالی از فائده نیست از برای رفع شبهات بعضی از بی خبران ، در مقام بیان و توضیح حال زید بن علی بن الحسین و زید النار بن موسی بن جعفر (ع) برائیم .

[شرح حال زید بن علی بن حسین بن علی علیهم السلام] اما زید بن علی شهید ، کمالات نفسانیته اش لا تحصی است و عبارت مرحوم شیخ مفید است : وَكَانَ زَيْدُ بْنُ عَلِيٍّ عَيْنَ إِخْوَتِهِ بَعْدَ أَبِي جَعْفَرِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَفْضَلَهُمْ ، وَكَانَ وَرِعًا عَابِدًا فَقِيهًا سَخِيًّا شُجَاعًا دَعَا بِالسَّيْفِ يَأْمُرُ بِالْأَمْرِ وَيَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَيَطْلُبُ بَثَارَاتِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَهُوَ جَمُّ الْفَضَائِلِ عَظِيمِ الْمَنَاقِبِ وَحَلِيفُ الْقُرْآنِ وَالْأَسْطَوَانَةِ (1) . و آنچه کرد با طایفه امویّه و زمره مروانیه برای خدا و خونخواهی دماء طاهره و نفوس مطهره جدّ بزرگوار و سائرین از اولیاء الله بوده ، و حضرت صادق علیه السلام در خبری که مشروح است فرمود : « وَيَلُّ لِمَنْ سَمِعَ وَاعِيَتَهُ وَلَمْ يُجِبْهُ » (2) ، یعنی : وای به کسی که ناله زید را بشنود و او را یاری ننماید .

1- ارشاد 2/171 ، نیز روضة الواعظین : 270 ، احتجاج طبرسی 2/135 .

2- عیون اخبار الرضا علیه السلام 2/255 ح 1 ، احتجاج طبرسی 2/135 ، بحار الانوار 46/174 ح 27 .

و این عبارت دلالت بر حسن حال زید و وجوب رعایتش می کند . و مرحوم شیخ مفید (1) طاب ثراه فرمود : خروج زید از برای طلب خون جناب سید الشهداء علیه السلام بود و مردم را به رضاء آل محمد سلام الله عليهم می خواند ، و مردمان گمان کردند داعیه امامت برای خود دارد . و مرحوم طبرسی در کتاب « اعلام الوری » همین طریق را روایت کرده (2) . و مرحوم میرزا محمد استرآبادی در « رجال و سیط » نوشته است : زید بن علی در سال يك صد و بیست و يك شهید شد و چهل و دو سال از عمرش گذشت ، و عبارت شیخ علیه الرحمه را بیان فرمود (3) . و مرحوم میر سید علیخان در « شرح صحیفه سجادیه » حدیثی روایت نمود که خلاصه آن است : « خداوند اذن در هلاکت بنی امیه داد بعد از قتل زید بن علی به هفت روز » (4) . و حضرت رضا علیه السلام به مأمون الرشید فرمودند : « برادرم زید را قیاس مکن به زید بن علی بن الحسین علیهما السلام از آنکه زید از علماء آل محمد صلی الله علیه و آله بوده است ، مجاهده کرد با اعداء الله تا در راه خدا شهید شد » (5) . و ابو خالد واسطی گفت : حضرت صادق علیه السلام هزار تومان (6) مرحمت کردند تا بین عیال زید قسمت نمایند ، و همچنین برای عیال کسانی که در خدمت زید شهید شدند (7) .

1- ارشاد 2/172 .

2- اعلام الوری 1/493 ، نیز رجوع کنید به : روضة الواعظین : 270 ، بحار الانوار 46/186 ، كشف الغمة 2/341 .

3- نیز رجوع شود به : شجره طوبی : 143 ، مستدرک السفینة 5/218 .

4- روایت از امام صادق علیه السلام در کافی 8/161 ح 165 نقل شده و ملا محمد صالح مازندرانی در شرح اصول کافی 12/185 به توضیح آن پرداخته است . نیز رجوع کنید به : تفسیر العیاشی 1/326 و در آن بجای قتل زید ، احراق وی آمده است . همچنین : البرهان 1/478 ، الصافی 1/448 .

5- عیون اخبار الرضا علیه السلام 1/248 ح 1 ، وسائل الشیعه 15/52 _ 53 ح 19974 .

6- در منابع « دینار » آمده که مؤلف از آن در مقام تعبیر به « تومان » کرده است .

7- اختیار معرفة الرجال : 338 ح 622 ، ارشاد مفید 2/173 ، بحار 46/187 .

در خراب کردن در خانه امیر مؤمنان علیه السلام که زید در او ساکن بوده است و علت خروج وی

و ابن حجر _ که قساوت قلبیه اش اقسی من الحجر است _ در کتاب « صواعق محرقه » گفته است: زید بن علی بن الحسین علیه السلام امامی و جلیل القدر است. و آن جناب معاصر زمان عبدالملک بن مروان و هشام بن عبدالملک بود، و صدمات افزون از حدّ از ایشان دید. اما از عبدالملک بن مروان آنچه در نظر دارم و از کتاب « لؤلؤ المضى فى مناقب آل النبى » که از مؤلفات و اقدی است نقل می نمایم آن است: بعد از اینکه حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله به فرمان خداوند سبحان سدّ ابواب از مسجد فرمودند جز باب ولایت که امر به فتح آن شد چنانکه فرمودند: « ما أَنَا سَدُّتُ أَبْوَابِكُمْ وَلَا أَنَا فَتَحْتُ بَابَ عَلِيٍّ وَلَكِنَّ اللَّهَ سَدَّ بِأَبِكُمْ وَفَتَحَ بَابَ عَلِيٍّ » بعد از آن اولاد امیر مؤمنان در آن خانه ساکن بودند و باب آن خانه هم مفتوح بود (1).

[در خراب کردن در خانه امیر مؤمنان علیه السلام که زید] [در او ساکن بوده است و علت خروج وی] و از این فقره علوّ مقام ذریّه طاهره نیز معلوم است با توقّفشان در آن خانه و فتح باب آن مسجد بر ایشان تا در زمان عبدالملک بن مروان. پس آن خبیث خواست سدّ آن باب کند نتوانست جز آنکه امر نمود آن خانه را خراب نمایند و جزء مسجد کنند. زید بن علی در آن ساکن بود. هر قدر اصرار کردند از آن خانه بیرون رود قبول نفرمود تا آنکه تازیانه ها بر بدن آن جناب زدند، و وی را به عنف از آن خانه بر آوردند که فریاد و فغان بنی هاشم و اهل مدینه بلند گردید. پس زید از شکنجه و رنجه زیاد پناه به قبر مطهر حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله آورد و در مسجد رسول معتکف گردید، و آن خانه را خراب کردند، و بر این کرامت و فضیلت راضی

1- روایت به طرق مستفیضه و الفاظ مختلفه نقل شده، از جمله در مناقب امیرالمؤمنین، محمد کوفی 2/460، مجمع الزوائد 9/117، بحار الانوار 31/428 _ 429، المسترشد: 448، المراجعات: 220، الغدير 3/205 _ 213 طرق مختلف را بیان فرموده است.

در حدیث شریفی که دلالت بر جلالت قدر زید

بن علی بن الحسین می نماید

نشدند عترت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بمانند، و خانه خرابی خانواده وحی و تنزیل از آن وقتی شد که آتش برای سوزاندن در آن خانه خواستند، و با کمال جسارت آن را سوزاندند، یعنی دری که حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله به سوی مسجد خود گشود سزاوار سوختن است!! و نباید بنی فاطمه از این نحو تجزّی ملول شوند از آنکه معارضه و مخاصمه نوع بشر با خداوند اکبر به حدی طغیان یافت [که] به کرات عدیده در مقام تخریب خانه خداوند برآمدند و بیت الله را بیت الشیطان نامیدند (1)! و اجزاء آن را نیز سوزانیدند و خداوند سبحان خانه وجودشان را به آتش قهر و غضب خود بسوخت و اثری از ایشان نگذاشت چنانکه از مبغضین آل محمد صلوات الله علیهم در دار دنیا انتقام فرمود، و جزاء کردارشان را به آخرت نینداخت. خلاصه با آنکه زید بن علی علیه السلام بدین بلیّه عظمی مبتلا گردید التزام و مجاورت قبر شریف حضرت نبوی صلی الله علیه و آله را ترک نمود، و از مدینه مشرفه _ علی مُشرفها السلام _ هجرت و حرکت نکرد تا عبدالملک گذشت، و نوبت به هشام بن عبدالملک رسید، وی نیز بر طریقه پدر مشی نمود و در مقام اذیت اهل آن خانه که آواره و بیچاره بودند برآمد. حاکم مدینه خالد بن عبدالملک بن حارث از قبل وی به زید جسارت ها کرد، ناچار بسوی شام برای تشکّی از حاکم ظالم نهضت کرد، و رفتن زید بن علی به سوی شام نزد هشام شوم، تسلیم و تفویض او را می فهماند و احتمال خروج نمی رود.

[در حدیث شریفی که دلالت بر جلالت قدر زید] [بن علی بن الحسین می نماید] و در کتاب «کفایة الاثر فی النصوص علی الائمة الاثنا عشر» (2) از محمد بن بکیر مروی

1- بدین مطلب در حدیث وسائل الشیعه 2/177 ح 1865 به نقل از احتجاج طبرسی: 346 اشاره شده است.

2- کفایة الاثر: 300، بحار الانوار 46/202 ح 77.

است: زمانی که زید بن علی خواست از مدینه حرکت نماید خدمتش رسیدم. صالح بن بشیر نیز در خدمت آن بزرگوار بود. سلام کردم و عرض نمودم: حدیثی بیان فرمائید که بدون واسطه از پدر بزرگوار خود شنیدید. فرمود: « پدرم از پدرش از جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرد که فرمودند: هر کس را نعمتی داد حمد کند و هر آن کس رزقش دیر رسد استغفار نماید، و هر آن کس محزون شود لا حول ولا قوه الا بالله خواند». عرض کردم: زیاده فرمائید. فرمود: « حضرت صادق علیه السلام مرا خبر داد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: چهار نفر را من شفاعت می کنم: کسی که به ذریه من اکرام کند، و کسی که حاجات ایشان را برآورد، و کسی که در امور ایشان ساعی باشد، و کسی که به زبان و دل، ایشان را دوست دارد». عرض کردم: زیادت بفرمائید از آنچه خداوند به شما تفضیل داده است. فرمود: « حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس ما را دوست دارد با ما محشور می شود و در بهشت با ماست. ای پسر بکیر! مَنْ تَمَسَّكَ بِنَا فَهُوَ مَعَنَا فِي الدَّرَجَاتِ الْعُلَى، ای پسر بکیر! خداوند، پیغمبر صلی الله علیه و آله را برگزید و ما را ذریه او قرار داد. اگر ما نبودیم دنیا و آخرت نبود. ای پسر بکیر! از ما خداوند عبادت کرده و شناخته می شود، و ما راهیم به سوی خدا، و از ماست سید انبیاء صلی الله علیه و آله و سید اوصیاء علیه السلام و از ماست قائم این امت». عرض کردم: آیا رسول الله صلی الله علیه و آله عهد گرفته است چه وقت قائم شما قیام می نماید؟ فرمود: « ای پسر بکیر! این امر بعد از شش نفر از اوصیاء است و تو درک نمی کنی، بعد از آن قائم ما علیه السلام آید و زمین پر از عدل می شود». عرض کردم: شما صاحب این امر نیستید؟ فرمودند: « من از عترت هستم». باز مکرر عرض نمود، فرمودند: « من از عترت هستم». عرض کرد: این فرمایش شما از رسول مختار صلی الله علیه و آله است؟

در جواب این آیه را خواند: « لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَأَسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ » (1) یعنی: من اگر علم غیب داشتم خیر بسیاری را مرتکب بودم. پس این اشعار را زید بن علی خواندند: نَحْنُ سَادَاتُ قُرَيْشٍ وَقَوْمِ الْحَقِّ فِينَا نَحْنُ أَنْوَارُ النَّبِيِّ مِنْقَبِلِ كَوْنِ الْخَلْقِ كُنَّا نَحْنُ مِنَ الْمُصْطَفَى الْمُمْتَارِ وَالْمَهْدِيِّ مِمَّا فِينَا قَدْ عُرِفَ الْإِلَهَ وَبِالْحَقِّ أَقْمَنَا سَوْفَ يَصْلِيهِ سَعِيرٌ مَن تَوَلَّى الْيَوْمَ عَنَّا (2) و این حدیث صحیح السند نهایت جلالت زید را می‌رساند، یعنی: ما آقایان و بزرگان قریشیم و بنیان حق از ماست و از ما حق خارج نیست و ما نورها و روشناییهای پیغمبریم که پیش از ایجاد خلق بوده ایم و از ما پیغمبر مختار صلی الله علیه و آله و از ما مهدی علیه السلام اطهار است، به واسطه وجود ما خداوند متعال شناخته شد و به حق، ما ایستاده و برپائیم. پس هر کس از ما اعراض کند در درکات سعیر مأوی خواهد گرفت. و برای تأیید مراد این روایت را اگر بخوانی می‌دانی جلالت قدر زید را و آنچه محلّ حاجت است می‌نویسد: راوی « صحیفه سجادیّه » از یحیی پسر زید شهید در وقتی که به خراسان می‌رفت سؤال کرد: چه چیز پدرت را به خروج کردن و قتال این طاغی محرّک شد؟ فرمود: پدرم از پدرش خبر داد که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله دست مبارک را بر پشت جناب سید الشهداء علیه السلام گذارد، فرمود: از صلب تو فرزندی بیرون می‌آید که نام او زید است و کشته می‌شود با گروهی از یارانش. چون روز قیامت شود بر گردنهای مردمان پای می‌گذارند و می‌گذرند و به بهشت می‌روند. پس من دوست دارم آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله در وصف من فرمود ظاهر

1- اعراف: 188.

2- تتمه حدیثی بود که از کفایة الاثر نقل شد.

شود. آن گاه یحیی گفت: رَحِمَ اللهُ أَبِي! كَانَ [وَاللَّهِ!] (1) أَحَدَ الْمُتَعَبِّدِينَ قَائِمٌ لَيْلَهُ صَائِمٌ نَهَارَهُ مُجَاهِدٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ. عرض کردم: پدرت ادعاء امامت کرد و خروج فرمود و مجاهده نمود، و هر کس دعوی کذب نماید این مقام را جازز نیست. فرمود: اِنَّ أَبِي كَانَ أَعْقَلَ مِنْ أَنْ يَدَّعَى مَا لَيْسَ بِحَقٍّ، إِنَّمَا قَالَ أَدْعُوكُمْ إِلَى الرِّضَاءِ مِنَ آلِ مُحَمَّدٍ عَنِّي بِذَلِكَ عَمِّي جَعْفَرًا. قُلْتُ: فَهُوَ الْيَوْمَ صَاحِبُ الْإِمْرِ؟ قَالَ: نَعَمْ هُوَ أَفْقَهُ بَنِي هَاشِمٍ (2). و از این کلمات تصدیق به حجیت امامت حضرت صادق علیه السلام واضح است. خلاصه چون زید از شرارت و جلادت خالد بن عبدالملک به شام آمد هشام بن عبدالملک او را اذن نداد به محضر وی آید و لب از شکایت گشاید هر چند به هشام شرح حال خود را نوشت و تشکی نمود در جواب زید در آخر همان مکتوب می نوشت: اِرْجِعْ إِلَى أَرْضِكَ، یعنی: برگرد به مدینه. زید می فرمود: وَاللَّهِ! بَرْنَمِيْ غَرْدَمَ بِهٖ سُوِيْ پَسْر حَارِثِ هَرَكِزِ، تا آنکه از هشام مأیوس گردید. خواست از شام بیرون آید، هشام او را خواست به حضور خود. چون وارد محضر وی گردید به هر طرفی که روی آورد کسی زید را جای نداد تا بنشیند، بنا بر قولی در برابر هشام نشست. آن ظالم غشوم گفت: شنیده ام داعیه خلافت داری و آرزوی آن می نمائی و تو فرزند کنیزی بیش نیستی. زید فرمود: کسی از بندگان خدا اولی از اسماعیل بن ابراهیم علیهما السلام نبود با آنکه پیغمبر معظّم است مادرش کنیز بود و حضرت خیرالبشر صلی الله علیه و آله از نسل طیب ظاهر مطهر آن سرور است. هشام گفت: چه می کند آن بقره برادرت؟ زید غضب کرد و برآشفته نزدیک به آن رسید جانش از بدنش برآید فرمود: حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را باقر نامید و تو او را بقره می نامی،

1- از کفایة الاثر اضافه شد.

2- کفایة الاثر: 308، بحار الانوار 46/199.

در شهادت زید بن علی علیه السلام در کوفه

چه قدر فرق دارد!! برای همین نحو مخالفت شما فردای قیامت مقرّر و مکان شما مخالفت و مباينت خواهد داشت، یعنی حضرت باقر علیه السلام به بهشت می رود و توبه آتش می روی. پس هشام به غضب آمد و گفت: خُذُوا بِيَدِ هَذَا الْأَحْمَقِ الْمَائِقِ. آن گاه دست زید را گرفتند و کشیدند و بیرون بردند، و چند نفر بر او گماشتند تا از حدود شام دور کنند او را (1).

در شهادت زید بن علی علیه السلام در کوفه چون از حدود شام زید گذشت مراجعت فرمود به سوی کوفه، و جمعی از اهل کوفه با وی بیعت کردند و عامل کوفه یوسف بن عمر مردم را تحریص بر قتل زید کرد و تخویف از مخالفت نمود. پس از بستگان زید قلبی باقی ماندند، و اهل کوفه سجویه خویش را به نحو سابق اظهار داشتند و آن جناب را تنها گذاردند و اطراف وی را سپاهیان کوفه گرفتند و زید تنها جنگ می کرد. و به قول مسعودی این دو بیت را تمثّل جست: فَذَلَّ الْحَيَاةَ وَعَزَّ الْمَمَاتُ كَلَّا أَرَاهُ طَعَامًا وَيِيلاً فَإِنْ كَانَ لَا بُدَّ مِنْ وَاحِدٍ فِسِيرِي إِلَى الْمَوْتِ سَيْرًا جَمِيلاً (2) یعنی: زندگی خوار است و عار، و مردن عزّت است و آسودگی، اگر چه هر دو طعام ناگوار است به جهاتی لیکن از این دو یکی باید قبول شود، و آن خوب است مردن باشد. پس آن هنگام تیری بر طرف جبهه چپ زید رسید که بر دماغش اثر کرده به شهادت فائز شد. و شهادت آن جناب در روز دوشنبه بیست و هشتم شهر صفر در سال یکصد و بیست و یک هجری بود.

1- این قضیه را ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه 3/287 نقل کرده است.

2- شجره طویبی 1/147.

طعن حکم کلبی بر شیعه و نفرین امام صادق علیه السلام

پس از وقوع این خطب عظیم، بدن شریف زید را چهار سال بر دار آویختند و سرش را بردند در برابر قبر رسول اکرم صلی الله علیه و آله چندی نصب نمودند و فَوَاحِش (1) بر شکم او آستانه گذاردند و عنکبوت به عورت زید تنید تا آنکه ولید بن زید به یوسف بن عمر نوشت: عجل عراق را از دار به زیر بیاور و بسوزان و خاکسترش را به باد بده. و چنین کرد. و عجب دارم از اهل کوفه در این مدّت جرأت نکردند شفاعتی نمایند و بدن زید را دفن نمایند، و خرمافروشهای ایشان در حقّ ابو سالم میثم تمار جز این قسم معامله نمودند.

[طعن حکم کلبی بر شیعه و نفرین امام صادق علیه السلام] و حکم بن عباس کلبی چون این شعر گفت: صَدَّ لَبْنَا لَكُمْ زَيْدًا عَلَيَّ جِدْعٍ نَخْلَةٍ فَلَمْ أَرْ مَهْدِيًّا عَلَيَّ الْجِدْعُ يُصَلِّبُ!!² یعنی: آویختیم از برای شما زید را بر شاخه درخت، و ندیدم مهدی بر شاخه درخت آویخته شود. و این بیت طعن بر شیعه است، چون حضرت صادق علیه السلام این شعر را شنیدند بر او نفرین کردند، پس شیری او را در کوفه پاره کرد. چون حضرت صادق علیه السلام شنید به سجده رفت و فرمود: « الحمد لله الذي أنجزنا ما وعدنا » (2). و در کتاب « عیون اخبار الرضا علیه السلام » در حدیث مبسوط است: اهل کوفه به اهل مدینه کیفیت شهادت زید را نوشتند، خلاصه آن را می نویسد: زید در روز چهارشنبه غره شهر صفر خروج کرد و روز جمعه شهید شد و از این تاریخ

1- فَوَاحِش جمع فاخته، همان پرنده کوکومی باشد (فرهنگ معین 2/2466).

2- دلایل الامامة: 253، نوادر المعجزات: 142 ح 11، مدینه المعاجز: 391 ح 111، مناقب ابن شهر آشوب 4/234، کشف الغمة 2/203.

تمجید زید بن علی علیه السلام بر لسان مبارک امام صادق علیه السلام

تصحیف تاریخ سابق معلوم است، و مشهور قول مسطور است .

[تمجید زید بن علی علیه السلام بر لسان مبارک امام صادق علیه السلام] او مضمون آن نامه را بر حضرت صادق علیه السلام خواندند بسیار گریست و فرمود: « انا لله وانا اليه راجعون عند الله احتسب عمي انه كان نعم العمم، ان عمي كان رجلاً لدنيانا و آخرتنا، مضي والله عمي شهيداً كشهداء استشهدوا مع رسول الله صلى الله عليه وآله وعلى والحسن والحسين عليهم السلام » (1). چه قدر حضرت صادق علیه السلام در این فقرات شریفه تمجید از زید فرموده است، و چه گونه قسم خورده است: والله شهیدی است از شهداء با رسول الله و امیر مؤمنان و حسنین علیهم السلام. و فضیل بن یسار که در آن وقعه حضور داشت و شش نفر از مخالفین را به نیران فرستاد. چون خدمت حضرت صادق علیه السلام رسید و خیر شهادت زید را رسانید چنان گریه کرد که اشکهای آن جناب مانند مروارید از اطراف محاسن شریفش ریخته می شد. بعد فرمود: « ای فضیل! گویا شك داری در کشتن این شش نفر که آیا به حق بود یا به باطل؟ » عرض کرد: اگر باطل نمی دانستم نمی کشتم. فرمود: « خداوند مرا شریک کند در این خونها، مضي والله عمي شهيداً مثل ما مضي عليه علي بن ابي طالب عليه السلام أصحابه » (2). و در حدیث است: حضرت صادق علیه السلام از ابی ولاد کاهلی سؤال کردند: « عموی من زید را دیدی؟ ». عرض کرد: بلی، رأيتُهُ ورأيتُ النَّاسَ بَيْنَ شَامَتِ خَنْقٍ وَبَيْنَ مَحْزُونٍ مُحْتَرِقٍ. فقال: « أما الباكي فَمَعَهُ فِي الْجَنَّةِ وَأَمَّا الشَّامِتُ فَشَرِيكٌ فِي دَمِهِ » (3). و در حدیث دیگر است: حضرت صادق علیه السلام فرمود: « رَحِمَهُ اللهُ، أما إنه كان مؤمناً وكان

1- عیون اخبار الرضا علیه السلام 2/228 ح 6، بحار 46/175 ح 28، الغدير 3/70.

2- عیون اخبار الرضا علیه السلام 2/229 ح 7، امالی شیخ صدوق: 430 ح 567.

3- كشف الغمة 2/422 _ 423.

در خواب دیدن زید بن علی و امر کردن رسول خدا صلی الله علیه و آله

به اطاعت جعفر بن محمد علیهما السلام

عارفاً وكان عالماً صدوقاً، أما إنه لو ظفر لوفى، أما إنه لو ملك لعرف كيف يصنعها» (1). معنی فقره اخیره آن است: زید اگر ظفر می یافت و فاء می کرد و اگر مالک می شد می دانست چه کند، یعنی: حق ما را اداء کرده تسلیم می نمود. و در حدیث طویل است که: حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمود که: «پدرم فرمود: خدا رحمت کند زید را که مردم را به رضاء آل محمد دعوت کرد. و پدرم فرمود: اگر خروج کنی کشته می شوی و آویخته می گردی. اگر راضی هستی خروج کن..» الخبر (2). و اخبار کثیره در مدح زید در کتب رجال از شیعه ماثور است.

در خواب دیدن زید بن علی و امر کردن رسول خدا صلی الله علیه و آله به اطاعت جعفر بن محمد علیهما السلام در کتاب «مناقب ابن شهر آشوب» (3) حدیث غریبی مرسلأ مروی است که خلاصه آن بدین گونه است: زید نیمه شبی خدمت حضرت صادق علیه السلام مشرفیاب شد و خواست با آن جناب بیعت نماید، قبول نفرمود. پس عرض کرد: شما با من بیعت نمائید تا در مقام خونخواهی برآیم. آن جناب فرمودند: «اليس الصَّيْحُ بِقَرِيبٍ». پس برخاست و رفت و زمانی نگذشت با دیده گریان فریادکنان مراجعت نمود و عرض کرد: إرض عني، رضى الله عنك، إرحمني يرحمك الله، إغفر لي غفر الله لك. پس آن جناب فرمودند: «رضي الله عنك ويرحمك الله وغفر الله لك» تو را چه می شود؟! . عرض نمود: در خواب دیدم حضرت رسول صلی الله علیه و آله با حربه ای بر من وارد شد و حضرت امیر در برابر و حضرت صدیقه طاهره در عقب سر و حسنین علیهم السلام در یمین و یسار وی

1- احتجاج 2/135، بحار الانوار 47/325 ح 22 به نقل از رجال کشی، الغدير 3/70.

2- عيون اخبار الرضا عليه السلام 1/248 ح 1، وسائل الشيعة 15/54 ح 19974، شرح الاخبار قاضي نعمان 3/287، احتجاج طبرسي 2/135.

3- مناقب آل ابی طالب 3/352.

بودند و فرمود: اگر ترضیه از جعفر بن محمد نجویی و برای تو ترحیم و استغفار ننماید این حربه را بر تو می زنم. پس با آن جناب معانقه فرمود و برخاست و رفت. و حضرت صادق علیه السلام قرض او را اداء کرد. و از ابیات زید است در منقبت امیر مؤمنان علیه السلام، برای زینت این اوراق می نویسد: وَمَنْ أَشْرَفُ الْأَقْوَامِ قَوْمًا بِرَأْيِهِ (1) وَأَنَّ عَلِيًّا سَرَفَتْهُ الْمَنَاقِبُ وَقَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ وَالْحَقُّ قَوْلُهُوَانِ رَغَمَتْ (2) مِنْهُ أُتُوفُ كَوَازِبُ بِأَنَّكَ مِنِّي يَا عَلِيُّ مُعَالِنًا (3) كَهَارُونَ مِنْ مُوسَى أُخُّ لِي وَصَاحِبُ دَعَاةٍ بَدْرٍ فَاسْتَجَابَ لِأَمْرِهُوَطَاعَنَ (4) فِي ذَاتِ الْإِلَهِ يَضَارِبُ (5) فَمَا زَالَ يَعْلُوهُمْ بِهِ وَكَأَنَّهُ شَهَابٌ تَلَقَّاهُ الْقَوَائِسُ ثَاقِبُ (6) ملخص معنی آن است: مثل علی بن ابی طالب علیه السلام کیست که مجموعه مناقب است و رأی شریف وی بهترین رأیها، و فرمایش حضرت رسول صلی الله علیه و آله حق است اگر چه موجب ارغام اناف و ذلت دروغ گویان شد که فرمود به آواز بلند: علی علیه السلام از برای من چون هارون است از برای موسی، و در وقتی که جناب امیر مؤمنان علیه السلام در بدر اجابت نمود امر آن بزرگوار را و برای خداوند شمشیر زد و بر اعدای دین همیشه برتری داشت چون شهاب ثاقب

- 1- در تاریخ دمشق: یوماً برأیهم .
- 2- در چاپ سنگی: زعمت .
- 3- در تاریخ دمشق: مغالباً، که به تصحیف اُشْبَه است .
- 4- در فصول مختاره بجای « و طاعن » چنین آمده: « ولا زال »، و در تاریخ ابن عساکر: « فبادر » .
- 5- در چاپ سنگی: بضارب .
- 6- الفصول المختارة: 25، مناقب ابن شهر آشوب 2/223، الصراط المستقیم 1/324، تاریخ مدینه دمشق 42/531 .

در رثاء یحیی بن زید شهید و سید اسماعیل حمیری مر زید بن علی علیه السلام را

در رثاء یحیی بن زید شهید و سید اسماعیل حمیری [مر زید بن علی علیه السلام را] و سید اسماعیل حمیری در شهادت زید خوش گفته است: مِتَّ لَيْلًا مُسَدَّ هَدَّاسَاهِرَ الْعَيْنِ مَقْصِدًا وَلَقَدْ قُلْتُ قَوْلَهُ وَأَطَلْتُ التَّبَلُّدَا لَعْنُ اللَّهِ حَوْشَبًا وَخِرَاشًا وَمَرِيدًا (1) [و زیداً] فَأَنَّهُ كَانَ أَعْتَى وَأَعْتَدَا (2) الْفَ الْفِ وَالْفَ أَلْفٌ مِنَ اللَّعْنِ سَرَّمَدًا إِنَّهُمْ حَارَبُوا الْأَلَّةَ وَأَذُوا مُحَمَّدًا شَرَكُوا فِي دَمِ الْحُسَيْنِ وَزَيْدٍ تَعْنَدَا ثُمَّ عَالُوهُ فَوْقَ جِدْعٍ صَرِيحاً (3) مُجَرَّدًا يَا خِرَاشَ (4) ابْنَ حَوْشَبَانَتِ أَشَقَى الْوَرَى غَدَا (5) و خلاصه ای از معنی این ابیات مدح زید و لعن بر قاتل زید و اذیت به حضرت رسول صلی الله علیه و آله است. و یحیی فرزند ارجمند زید که شانزده ساله شهید شد در مرثیه پدرش فرمود: خَلِيلِي عَنِّي بِالْمَدِينَةِ نَبِيًّا (6) بَنِي هَاشِمٍ مِنْهُ النَّهْيُ وَالتَّجَارِبُ لِكُلِّ قَتِيلٍ مَعَشَرَ يُطْلُبُونَهُوَلَيْسَ لَزَيْدٍ بِالْعِرَاقِيِّنِ طَالِبُ (7) سَأَبَغِي بِحَدِّ السَّيْفِ مَا قَدْ تَرَكْتُمُوضِيْعَتُمْ مَادَامَ بِالسَّيْفِ ضَارِيْعِنِي: ای دو دوست من! و شاید مراد از این دو دوست محمد و ابراهیم فرزندان عبدالله محض باشند. سلام مرا به از کیا بنی هاشم برسانید: و بگوئید هر کشته ای خونخواهی دارد که طلب خون او را می کند، و در عراقین برای خونخواهی پدرم کسی نیست، من طلب می کنم از دم شمشیر خون کسی را که شما بنی هاشم گذاردید و ضایع نمودید مادامی که می توانم. و در کتاب «ربیع الاخبار» اشعاری که مشعر بر شجاعت زید است ذکر کرده، سه بیت آن را بنویسم و ختم کنم: فَلَمَّا تَرَدَّى بِالْحَمَائِلِ وَانْتَهَيْصُولُ بِأَطْرَافِ الْقَنَاةِ الدَّوَابِلِ تَبَيَّنَتِ الْأَعْدَاءُ أَنَّ سَنَانَهُيْطِيلُ حَنِينِ الْأُمَهَاتِ الثَّوَاكِلِ تَبَيَّنَ فِيهِ مَيْسَمُ الْعِزِّ وَالتَّقْيُولِيدُ يُفَدَى بَيْنَ تِلْكَ الْقَوَاتِلِ (8)*** چون در این کتاب حالات غالب از ابناء ائمه هدی علیهم السلام از دعا و غیرهم بمناسبات ملحوظه ذکر شد و بعد از این هم ذکر می شود، و اکثر از مقتولین ایشان ظاهراً بر مذهب زید بودند، و ایشان را زیدیّه خوانند، و این فقره باعث اختلال عقاید خاص و عام شده است، و شاید بعضی به این ملاحظه به زیارت قبور ایشان نروند و از فاتحه خواندن به مزارشان دریغ نمایند از آنکه خرویشان را برخلاف رضاء آل محمد صلی الله علیه و آله یافتند، چنانکه بعضی از

1- در حاشیه ایضاح: مزیدا.

2- در حاشیه ایضاح: وأعددا.

3- در چاپ سنگی: صریح.

4- در چاپ سنگی: خراشب.

5- تاریخ طبری 5/506، ایضاح فضل بن شاذان (حاشیه): 398، الغدير 3/72.

6- در چاپ سنگی: نبیا، در شرح الاخبار: بلغا.

7- این بیت در مواضع مختلف ذکر شده از جمله: سیر أعلام النبلاء 5/391، شرح الاخبار 3/320، در حاشیه شرح الاخبار بجای

بیت اخیر، این شطر را آورده است: فحَتَّى مَتَى لَا تَطْلُبُونَ بَثْرًا كَمَا مِيةَ إِنْ الدَّهْرُ جَمَّ الْعَجَائِبِ

8- اشعار از حزین کنانی است که مرحوم شریف مرتضی در امالی خود 2/113 نیز آن را ذکر کرده است. در امالی «القوابل» آمده

بجای «القوابل».

اهل احتياط بنا بر تقرير مرحوم سيد نعمت الله جزائري از تحريم و فاتحه خواندن به مزار حرّ بن يزيد رياحي كه شهيد يوم الطّف است تأمّلي دارند ، نظير آن مزار مختار بن ابى عبیده ثقفی است ، و پناه می برم به خداوند سبحان از اين گونه احتياط اگر برای دين است نه چنین است ، لهذا داعی عاصی در اين مورد از سه مطلب اشاره می نماید :

مطلب اول: در بیان مذهب زیدیه است

[مطلب] اول: در بیان مذهب زیدیه است آنچه صاحب « ملل و نحل » می گوید این است: كلُّ فاطمِيٍّ عالمٍ شجاعٍ سَخِيٍّ زاهدٍ خَرَجَ بِالْإِمَامَةِ يَكُونُ إِمَاماً وَاجِبٌ طَاعَتُهُ سِوَاءَ كَانَتْ مِنْ أَوْلَادِ الْحَسَنِ الزَّكِيِّ أَوْ مِنَ الْحُسَيْنِ الشَّهِيدِ ، وَلَيْسَ الْإِمَامُ مِنْ جَلَسَ فِي بَيْتِهِ وَأُزْحِيَ سِتْرَهُ (1) وَإِنَّمَا الْإِمَامُ مَنْ خَرَجَ بِالسَّيْفِ يَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ (2) . یعنی: هر آنکه از فرزندان فاطمه است و عالم و شجاع و سخی و زاهد است و در خانه اش ننشیند و بیرون آید و امر به معروف و نهی از منکر کند چه از اولاد امام حسن علیه السلام چه اولاد امام حسین علیه السلام بوده باشد چنین کسی امام است و اطاعت او لازم و واجب است . و علی بن حسین مسعودی در کتاب « مروج الذهب » نقل کرده است: زیدیه در زمان خودشان هشت فرقه بودند: اول: جارودیّه . دوّم: مزنیّه . سوّم: ابرقیّه .

1- در چاپ سنگی « ارحنی سرّه » خوانده می شود .

2- رجوع کنید به: المسائل الجارودیة: 12 .

در فرق بین ناصبی و زیدیه

چهارم: یعقوبیه. پنجم: عقیبیه. ششم: ابتریه، و آنها بسیارند. هفتم: جویریّه، و آنها اصحاب سلیمان بن جویرند. هشتم: یمانیّه، و آنها اصحاب محمد بن یمانی کوفی اند. و در کتاب «صراط المستقیم» (1) زیدیه را سه قسم دانسته است: سلیمانیه (2) و صالحیه و جارودیه. و دو طایفه اول و دوم قائل اند به امامت شیخین. و گویند: علی علیه السلام راضی شد به خلافت آنها. طائفه سوم تبرّی می جویند لیکن در امام عصمت و نصّ جلی را شرط نمی دانند، خَذَلَهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا!

در فرق بین ناصبی و زیدیّهس طایفه زیدیه مطعون و ملعون اند و بر ذمّ ایشان حدیثی که در «روضه کافی» (3) است کفایت می نماید: عبدالله بن مغیره خدمت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام عرض کرد: من دو همسایه دارم یکی ناصبی است _ یعنی دشمن امیر مؤمنان علیه السلام است _، و یکی زیدی است و من ناچارم در معاشرت آن دو نفر، آیا با کدام یک بیشتر معاشرت نمایم؟ فرمودند: «هر دو در تکذیب خدا و کتاب خدا مساوی اند، و کسی که اسلام را به عقب سر خود بیندازد مُکذَّب است به تمام قرآن، و خداوند در قرآن تعیین فرموده است امام را «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...» (4) الی آخر الآیة. اما فرق بین ناصبی و زیدی آن است: ناصبی دشمن داشته است امیر مؤمنان علیه السلامرا،

1- الصراط المستقیم 2/269.

2- در چاپ سنگی: سلمانیه. متن از مصدر نقل شد.

3- کافی 8/235 ح 314.

4- مانده: 55.

و زیدی ما را دشمن است». این بنده عرض می کند: آیه «عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ * تَصَلِّي نَاراً حَامِيَةً» در حق ناصبی است (1)، و نصب به معنی عداوت است چنانکه فیروزآبادی در «قاموس» (2) گفته است: اهل النَّصْب المتدينون ببغضة عليٍّ لأنَّهم نَصَبُوا لَهُ اى عَادُوهُ . بناءً على هذا، زبان جسارت را در حق عموم سادات از دعوات و غیر ایشان جز فرقه ای که منسوبند به زید و آنها را زیدیّه می گویند باید بست از آنکه خروج ایشان شاید مانند زید باشد، یعنی مردم را به رضاء آل محمد صلی الله علیه و آله دعوت نمودند، و معلوم است اولاد رسول صلی الله علیه و آله جز ائمه طاهرین علیهم السلام عصمت نداشتند، و از کجا سادات دعوات نفی امامت از امامان شیعه کرده باشند و بر این طریقه مرده باشند. بلی، جماعتی بعد از شهادت زید طریقه زید را برای خودشان مذهبی مستقلّ قرار دادند، و از ائمه طاهرین علیهم السلام منحرف شدند، و مذهب زید بن علی فی الحقیقه بر این طریقه نبوده است. پس برای آنکه زید خروج فرمود و ایشان تقیّه کردند و در خانه نشستند و خروج نمودند، مناط و مدارشان بر عمل زید و یحیی و محمد صاحب [نفس] زکیّه و ابراهیم قتیل باخمیری و امثال آنها شد. و این مسألت داعی ناشی از فرمایش امام است که صریحاً ما را نهی فرمود از مذمت کردن سادات سیّما شرار ایشان به بیانی که عنقریب ذکر می شود، پس سادات را از زیدیّه خارج کن و هر چه خواهی در مذمت زیدیّه بگویی.

1- در باره این معنای رجوع کنید به: بحار الانوار 64/104، مستدرک سفینه البحار 10/59.

2- القاموس المحيط 1/133، به نقل از وی در مجمع البحرین 4/316، نیز تاج العروس فی شرح القاموس 1/487.

مطلب دوم: در معنی دعوات و ترك مذمت سادات

مطلب دوم: در معنی دعوات و ترك مذمت سادات آیا تکلیف ماها که رعایا هستیم در حق سادات دُعوات چیست؟ آیا امام معصوم در مدح و ذم آنها قراری داده اند یا نه؟ بدان دعوات ساداتی بودند که مردم را دعوت می نمودند برای اینکه ایشان را در جهاد و قتال با اعداء و خصماء دین اعانت و رعایت نمایند، فرقه ای از ایشان نسب را به زید بن حسن بن علی علیه السلام می رسانند از اسماعیل پسر حسن بن زید بن حسن بن علی علیه السلام و زید بن زید دوم حضرت عبدالعظیم علیه السلام است. و لقب داعی کبیر از آن حسن بن زید بن اسماعیل جالب الحجارة بن حسن بن حسن بن زید بن علی علیه السلام است، و برادرش محمد بن زید داعی صغیر است. و خروج ایشان در طبرستان سال دویست و پنجاه از هجرت گذشته بود. همانا با زمان حضرت عبدالعظیم معاصر بودند، و خروجشان پیش از تولد امام عصر علیه السلام بود. طبرستان و جرجان به تصرف ایشان آمد، و در نیشابور خطبه به نامشان خواندند، و مدت هفده سال و هفت ماه استیلاء داشتند. و بعضی داعی کبیر را داعی الحق الی الخلق خوانند، و برخی داعی اکبر. پس بر این بیان خواهی دانست ساداتی که در زمان ائمه خروج کردند ایشان را دُعوات نخوانند، و این لقب برای این فرقه از فرزندان حسن بن زید بن حسن علیه السلام است، و معنی دعوت کردن عموم دارد از خواندن خلق را به خدا و مذهب حق اثناعشریه، و به خود و به مذهب زید بن علی علیه السلام یا زیدیه. و معنی حق همان است که بدان ملقب شده اند و همیشه حق را برای مردم می خواستند، و طلب می کردند و جز مذهب امامیه ایشان را مذهبی نبود.

در حدیث شریف از روضه کافی

پس دعوات دو قسم بودند وصفاً و اسماً: اما قسم اول مردم را به رضاء آل محمد صلی الله علیه و آله دعوت می کردند و معاصرین زمانهای ائمه هدی علیهم السلام بودند مانند زید و اتباع و امثال او. قسم دیگر که اسم داعی بر خود گذاردند در زمان غیبت صغری غالباً از نسل حسن بن علی بودند و نباید بر مذهب زیدی باشند، و نشاید ایشان را زیدی خواند مگر آنکه هر يك به طریق غیر رشاد و سداد و به نحو استقلال کافه عباد را دعوت نموده باشد. بلی، از اخبار و آثار نهی کردن ائمه اطهار علیهم السلام به خروج کردن سادات بدیهی است، اما بعد از شهادت ایشان ترحیم و استغفار و گریه کردن و اظهار حزن و اندوه نمودن نشان نیز معلوم است و شبهه ای در آن نیست چنانکه از اخبار سابقه دانستی. اما جهت آنکه نهی از خروج فرمودند برای آن بود می دانستند هر کس پیش از ظهور فرج اعظم خروج نماید بر حسب تقدیرات حتمیه کشته می شود، و البته به شهادت ایشان راضی نبودند. و حضرت صادق علیه السلام به زید بن علی فرمودند: « اگر خروج کنی کشته می شوی و مصلوب خواهی شد، به این شرط که دادن جان است اگر راضی هستی فَشَأْنُكَ ».

[در حدیث شریف از روضه کافی] او در کتاب « روضه کافی » (1) است: حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمودند: « وَاللَّهِ ! لَا يَخْرُجُ وَاحِدٌ مِنَّا قَبْلَ خُرُوجِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا كَانَ مَثَلَهُ مَثَلِ فَرْخِ طَارٍ مِنْ وَكْرِهِ قَبْلَ أَنْ يَسْتَوِيَ جَنَاحُهُ فَأَخَذَهُ الصَّبِيَانُ فَعَبَثُوا (2) بِهِ »، یعنی: قسم به خدا! خروج نمی کند يك نفر از ما پیش از خروج قائم علیه السلام مگر آنکه مثل او مثل جوجه ای است که از آشیان خود طیران کند و هنوز بالهایش

1- کافی 8/264 ح 382، شرح اصول کافی ملا محمد صالح مازندرانی 12/367، بحار الانوار 52/303 ح 68، وسائل الشیعه 15/51 ح 19965، قریب به آن است حدیث مروی در غیبت نعمانی: 199، و به نقل از وی در مستدرک الوسائل 11/37 ح 12372.

2- در چاپ سنگی: فبعثوا.

تماماً روئیده نباشد ، اطفال او را بگیرند و بازی کنند . پس از این اخبار دانسته ای سادات و بنی فاطمه به واسطه ناملائمات و صدماتی که از خلفاء جور دیدند از جانهای خودشان گذشتند و راضی به شهادت شدند از آنکه نفوس زکیه ایشان حمیه و آبیّه (1) بود چنانکه جناب سید الشهداء علیه السلامدر وقعه عاشورا به اهل کوفه فرمودند : « أَلَا إِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ (2) : السَّلَّةُ (3) وَالذَّلَّةُ هَيْهَاتَ مَا أَخَذَ الدَّيِّيَّةَ ! أَيْ اللَّهُ ذَلِكُ وَجُدُودِ طَابَتْ وَحُجُورِ طَهَّرَتْ وَأَنْوَفِ حَمِيَّةٍ وَنُفُوسِ أَيْبَةٍ لَا تُؤَثِّرُ طَاعَةُ مَضَارِعِ اللَّئَامِ عَلَى مَصَارِعِ الْكِرَامِ إِلَّا قَدْ أَعْدَرَتْ وَأَدْرَتْ . أَلَا إِنِّي زَا حِفٌّ بِهَذِهِ الْأَسْرَةِ عَلَى قَلَّةِ الْعِتَادِ وَخَذَلَةَ الْأَصْحَابِ » . ثمَّ أَنشَأَ يَقُولُ : « فَإِنْ نَهَزِمَ فَهَرَّامُونَ قَدَمًا وَإِنْ نُهَزِمَ فَغَيْرُ مُغَلَّبِينَ وَمَا إِنْ طَبْنَا جُبْنَ وَلِيَكُنْمُنَا يَانَا وَدَوَّلَةً آخِرِينَ » (4) و مرحوم سید ابن طاوس فرمود : جناب سید الشهداء علیه السلام در روز عاشورا فرمود به اصحابش : « قُومُوا _ رَحِمَكُمُ اللَّهُ _ إِلَى الْمَوْتِ الَّذِي لَا بُدَّ مِنْهُ فَإِنَّ هَذِهِ السَّهَامَ تَرُسَلُ الْقَوْمَ إِلَيْكُمْ » (5) . و در کتاب عاشر « بحار الانوار » مروی است : شهداء یوم الطف را «مُسْتَمِيتِينَ» خواندند یعنی طلب موت می کردند . اکنون حالات سادات از ورود بلایا و صدمات همین نحو بوده است که از جان خودشان به تنگ آمده بودند ، پس ما رعایا نظر نباید به خروج سادات کنیم بلکه باید نظر

1- در چاپ سنگی : امیّه .

2- در چاپ سنگی : اثنین .

3- در چاپ سنگی : القلة . متن را موافق منابع مورد رجوع نقل کردیم .

4- بحار 45/83 _ 84 ح 11 ، لهوف : 122 ، ابن طاوس در لهوف تصریح می کند که اشعار از فروة بن مسیك مرادی است .

5- لهوف : 60 و 126 ، بحار 45/12 ، عوالم : 255 ، لواعج الاشجان : 136 .

ما به فرمایش امام علیه السلام باشد که بعد از خروج و شهادت ایشان به ماها چه فرمودند و چه امر نمودند . در کتاب « تحفة الابرار » منقول است : از حضرت قائم آل محمد صلی الله علیه و آله سؤال کردند : آیا جائز است لعن جعفر کذاب و امثال وی ؟ جواب فرمودند : « جعفر عمّم را لعنت نکنید که ما اهل بیت نبوتیم و خداوند ما را امر فرموده است اقتداء به پیغمبران نمائیم » « أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمُ اقْتَدِهْ » (1) چنانکه حضرت یوسف صدیق علیه السلام به برادران فرمود : « لَا تَثْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَعْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ » (2) ما نیز چنان کنیم و از ایشان عفو نمائیم . و در کتاب « روضه کافی » (3) از زرارة بن اعین مروی است که : خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم . بین ایشان و فرزندان امام حسن علیه السلام کلامی چند گفته شد . من خواستم کلامی که مشعر بر ذمّ ایشان بود بگویم ، فرمود : « خود را داخل مکن بین ما بنی هاشم ، مثل ما و مثل بنی عمّم ما مثل مردی است که در بنی اسرائیل بود و دو دختر داشت ، یکی را به زارعی داد و دیگری را به کوزه گری . روزی خواست به دیدن ایشان رود ، اوّل به خانه زارع آمد و از دختر سؤال کرد که : بر شما چه می گذرد ؟ دختر گفت : اگر خداوند از آسمان مرحمت خود رحمتی بباراند به زراعت ما حال ما از تمام بنی اسرائیل بهتر است . چون به منزل کوزه گر رفت و از حالشان سؤال نمود آن دختر گفت : اگر چندی خداوند مهربان باران نباراند از تمام بنی اسرائیل حال ما بهتر است . پس آن مرد برخاست و گفت : اللَّهُمَّ أَنْتَ لَهُمَا ، یعنی : ای خداوند ! تو به بندگان خودت مهربان تری . و راضی نشد در حقّ یکی دعا کند که آن دعا ضرر بر دیگری باشد » . آن گاه امام باقر علیه السلام فرمودند : « وَكَذَلِكَ نَحْنُ » یعنی : مثل ما هم این طور است . یعنی : نباید به بدگویی طرفین راضی شد از آنکه هر قدر بد باشند از اهل بیت

1- انعام : 90 .

2- یوسف : 92 .

3- کافی 8/84 _ 85 ح 45 .

در ملاحظه اہم

پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم خارج نمی شوند و فرزند عاق مقطوع الارث نیست . پس امام علیہ السلام می خواهد بفرماید : ضرر ایشان هم ضرر ماست . اما در کتاب « احتجاج » مضمون توقیعی که از امام عصر عجل اللہ فرجه بیرون آمد بدین گونه است : « اما ما سَأَلْتَهُ عَنْهُ _ اَرَشَدَكَ اللهُ وَثَبَّتَكَ _ مِنْ اَمْرِ الْمُنْكَرِينَ مِنْ اَهْلِ بَيْتِنَا وَبَنِي عَمَّنَا ، فَاعْلَمْ اَنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ وَبَيْنَ اَحَدٍ قَرَابَةً ، وَمَنْ اَنْكَرَ بِي فَلَيْسَ مِنِّي ، وَسَبِيلُهُ سَبِيلُ ابْنِ نُوْحٍ ، وَاَمَّا سَبِيلُ عَمِّي جَعْفَرٍ وَوَلَدِهِ فَسَبِيلُ اِخْوَةِ يُوسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ » (1) . و از جمعی اهل علم شنیده ام خروج سادات به منزله ترك اولی بود مانند گناهان صادره از پیغمبران ، و خداوند ایشان را به آن ترك اولی به شفاعت سید انبیاء صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم هدی علیہم السلام معفو می فرماید . و اگر شخصی گناه کار باشد واقعاً و چهل نفر مؤمن بر حسب ظاهر شهادت بر خوبی او بدهند خداوند مجید اجازه می فرماید شهادت‌های ایشان را ، و او را می آمرزد . اکنون قرب بنی فاطمه را به ساحت حضرت مقدس نبوی صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم ملاحظه نما ، و این عمل را برای ایشان گناه یا ترك اولی فرض کن ، و در صورتی که حضرت ختمی مآب صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم از ایشان شفاعت نماید البته خداوند اجازه می فرماید اگر چه بر حسب اخبار صحیحہ خروج سادات را داعی محض رضای محمد و آل محمد علیہم السلام می داند .

در ملاحظه اہم یکی از علماء معاصرین فرمود : نفس نفیس امام علیہ السلام اولی است از نفوس خلائق مانند نفس زکیہ نبویہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم پس شهادت بنی فاطمه و سادات باعث حفظ دماء طاهرہ ائمہ برہ شد ، یعنی خلفاء جور چون در مقام اراقہ دماء سادات برمی آمدند از ائمہ هدی علیہم السلام منصرف می شدند ، اگر چه عاقبت به درجات عالیہ شهادت فائز گردیدند ، لیکن بقاء ایشان

1- . احتجاج 2/283 ، کمال الدین : 484 ، الغیبة شیخ طوسی : 290 ح 247 ، بحار الانوار 50/227 ح 1 .

در تفسیر آیه کریمه که دلالت بر حسن جلالت و عاقبت هر هاشمی می کند و منع از مذمت سادات

به قدری که مقدر شد موجب آسایش اهل عالم و ابقاء شریعت سید ولد آدم بوده است. نظیر این فقره شهادت سید الشهداء علیه السلام است که باعث و سبب در بقاء شرع شد، و همین طور شهادت بنی فاطمه نیز سبب بقاء وجود ائمه دین گردید، پس مانند دین و شرع مبین وجود امام علیه السلام اهم و الزم است، از این جهت لازم و واجب بود بقاء وجودش. و نظیر دیگر ایثار جناب امیر مؤمنان علیه السلام است در لیلۃ المبیت. و نظیر دیگر ایثار سید مختار صلی الله علیه و آله است ابراهیم، فرزندش را، بر جناب سید الشهداء علیه الصلاة والسلام. و نظیر دیگر فداء کردن شهداء یوم عاشوراست جانهای خودشان را برای شخص شریف امام علیه السلام. و نظایر دیگر به جهت رعایت اهم بسیار است. خلاصه این ابیات را خوب گفته است: **أَحِبُّ الْقُرْبَ مِنْ سَكَّانِ نَجْدٍ وَإِنْ طَابُوا نَفُوساً بِالْعِبَادِ وَأَخْلَصُوا فِي مَحَبَّتِهِمْ صَمِيرٍ وَإِنْ لَمْ يَعْرِفُوا حَقَّ الْوِدَادِ وَأَنْظَرَهُمْ بَعَيْنِ الْوَصْلِ حَقّاً وَأَسْكُنَهُمْ بِسُودَاءِ الْفُؤَادِ**

[در تفسیر آیه کریمه که دلالت بر حسن جلالت و عاقبت] [هر هاشمی می کند و منع از مذمت سادات] در تفاسیر اهل بیت عصمت مرویست در معنی آیه کریمه « **ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصَّطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بإِذْنِ اللَّهِ - ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ** » (1) به میراث دادیم قرآن را به آنان که برگزیدیم از بندگان خود، پس بعضی از این بندگان برگزیده ستمکارند بر نفس خود، و برخی از ایشان میانه رو و متوسط الحال،

و گروهی از ایشان سبقت گزیده اند به نیکوئیها که پیوسته عمل به احکام قرآنیته کنند به فرمان خدا، و این اصطفای بخشایش بزرگی است از جناب علیّ اعلیٰ . ائمه طاهرین علیهم السلام فرمودند: این طایفه ثلاثه تمام ذریّه نبویّه صلی الله علیه و آلهاند چنانکه در «تفسیر مرحوم علی بن ابراهیم قمی» (1) که از مشایخ مرحوم محمد بن یعقوب کلینی علیه الرّحمه است و از تفاسیر معتبره شیعه است روایت شده که: این آیه در حقّ اولاد رسول صلی الله علیه و آله مطلقاً نازل گردید، و مراد از «ظالم لنفسه» کسی است که انکار امامت نماید، و مراد از انکار حق رتبه تکریم است نه انکار اصل امامت، و مراد از «و منهم مقتصد» کسی است که اقرار به امامت امام نماید، و مراد از «و منهم سابق بالخیرات» ائمه معصومین اند. و گفته اند: «الخیرات» جمع محلیّ به لام است، دلالت بر عموم می کند. دیگر آنکه از کلمه «الذین اصطفینا» تمام ذریّات و اولاد حضرت رسول صلی الله علیه و آله مفهومی می شود (2)، و این شرافتی است بزرگ، و آیه کریمه «الذین اصطفینا من عبادنا» (3) نیز مؤید مراد است. و حضرت سید سجاد علیه السلام فرمودند: «والله این آیه نازل شد در حقّ ما اهل بیت» (4). پس این سه فرقه تماماً ذریّه نبویّه صلی الله علیه و آله هستند. و اسامه بن زید (5) از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرد که آن جناب فرمودند: «سابقنا»

1- تفسیر القمی 2/209 .

2- بدین معنا مرحوم ابن طاوس در کتاب سعد السعود: 79 تصریح فرموده، نیز مرحوم مجلسی در بحار الانوار 23/219 و حویزی در نور الثقلین 4/362 .

3- فاطر: 32، پس از این آیه در متن سنگی کلمه «ذریه» آمده که مربوط به این آیه نیست، و احتمالاً منظور مؤلف ذکر آیه 33 و 34 سوره آل عمران بوده: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ * ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» .

4- روایت سوره بن کلیب از امام باقر علیه السلام نیز به همین مضمون است. رجوع کنید به: بصائر الدرجات: 66 ح 11، نیز بقیه روایات باب ملاحظه شود، توضیحات جالبی مرحوم شریف مرتضی در باره آیه مورد نظر در رسائل خود 3/102 بیان داشته است.

5- در منابع موردی که روایت را از اسامه بن زید نقل کرده باشند نیافتیم، احتمالاً بین روایت اسامه و روایت بعد آن که در پاره ای از منابع نقل شده خلط شده است. به عبارت قرطبی در تفسیرش 14/346 توجه فرمائید: وروی اسامه بن زید أن النبی صلی الله علیه و آله [وآله] وسلم قرأ هذه الآية وقال: كلهم في الجنة. وقرأ عمر بن الخطاب هذه الآية ثم قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله [وآله] وسلم: سابقنا سابق . .

سابقاً و مُقتصدناً ناجٍ وظالمناً مغفوراً» (1). پس ائمه طاهرين عليهم السلام سابقين اند و مقتصدین از ذريه نبويه صلى الله عليه و آله ناجين و ظالمين از ايشان مغفورين . و ايضاً مرويست در معنى آيه « قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ » (2) اهل بيت رسول صلى الله عليه و آلهاند (3). پس بر اين آيات كريمه و اخبار صحيحه مرويه ، اولاد ائمه طاهرين كه خروج كردند و شهيد شدند اگر ظالم به نفس بودند داخل در عنوان مصطفين اند و عاقبت عملشان خير است و از اين جهت روايتى كه دلالت كند بر مذمت ايشان نيست . و عجب فرمود صاحب كتاب « فوائد العلماء وفرائد الحكماء » (4) : ذريه نبويه صلى الله عليه و آلهدر نزد من مانند كتاب الله اند ، صالح ايشان آيه محكمه است كه بايد بوسيد و بر سر گذارد ، و اطاعت كرد ، و آنكه طالح است مانند آيه منسوخه يا متشابه است كه ببوسند و بر سر گذارند ليكن متابعت نمايند ، فوالله ما نرجو الخير فى الدنيا والآخرة الا بفضل الله تعالى ورحمته ومحبه و محبة رسوله صلى الله عليه وآله وليس لنا عمل نرجوه سوى ذلك . و در كتاب ستيان است : محبت و مودت سيد شريف و اجب است اگر چه رافضى باشد براى آنكه شيخين به واسطه سب كردن از سيد شريف مؤاخذه نمى كنند .

-
- 1- روضة الواعظين : 298 ، كنز العمال 2/485 ، و مجمع البيان 8/245 به نقل از عمر بن الخطاب ، و سيوطى در الدر المنثور 5/252 از انس از رسول خدا صلى الله عليه و آله نقل کرده است .
 - 2- نمل : 59 .
 - 3- بحار الانوار 43/279 ، مناقب ابن شهر آشوب 3/380 به نقل از ابن عباس .
 - 4- كتاب از سيد محمد بن محمد بن حسن بن قاسم حسيني عينائى جزينى عاملى صاحب كتاب معروف « الاثنا عشرية فى المواعظ العددية » است . رجوع كنيد به : ذريعه 16/333 ش 1541 و 16/349 ش 1622 .

و گفته اند: اگر شریف دزدی کرد و دست او را بریدند دست بریده او را باید بوسید. پس این بنده رو سیاه که رجائی جز شفاعت ذریه طیبه حضرت صدیقه طاهره علیها سلام الله ندارد عرض می کند: اگر شرّی یا ظلم بر نفسی از سادات ظاهر شود به جهت طهارت طینت و ولادتشان منجر به توبه و مغفرت می شود و سوء عاقبت برای کسی است خبث طینت و سریرت داشته باشد و بر عداوت و عناد این فرقه حقّه بمیرد. و در حدیث است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: « اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْعَبْدَ وَيُبْغِضُ عَمَلَهُ وَيُحِبُّ الْعَمَلَ وَيُبْغِضُ بَدَنَهُ ، وَاَعْلَمُ اَنَّ لِكُلِّ عَمَلٍ نَبَاتًا وَكُلُّ نَبَاتٍ لَا غِنَىٰ بِهِ عَنِ الْمِيَاهِ وَالْمِيَاهُ مُخْتَلِفَةٌ فَمَا طَابَ سَقْيُهُ طَابَ غَرْسُهُ وَحَلَّتْ ثَمَرَتُهُ ، وَمَا خَبِثَ سَقْيُهُ خَبِثَ غَرْسُهُ وَأَمَرْتُ ثَمَرَتُهُ » (1) یعنی: به درستی که خداوند دوست می دارد بنده ای را و دشمن دارد عمل او را، و دوست می دارد عمل بنده ای را و دشمن می دارد بدن او را، پس بدان هر عمل مانند گیاهی است و هر گیاهی لازم دارد آب را، و آبها مختلف است، پس هر آنچه آب دادن او خوب است کشت او خوب می شود و میوه اش شیرین می گردد، و هر آنچه خبیث است میوه اش تلخ می گردد. خلاصه. این طایفه اند حق پرستانباقی همه خویشتن پرستند اگر ایشان نباشند و نبودند دین و شریعت و اسلامی نیست از آنکه سادات نشانه ها و نمونه های پیغمبر صلی الله علیه و آلهاند. بیت سلام علی الإسلام فهو مودعاذا ما مضى آل النبي فودع فقدنا العلى والمجد عند افتقادهمواضح غرؤش المكرمات تضعضع

1- از احادیث نبوی است که امیر مؤمنان علیه السلام در ضمن کلامش بدان استشهاد فرموده است. رجوع کنید به: شرح ابن ابی الحدید 9/178، بحار الانوار 29/601.

مطلب سوم: در شرح حال زید النَّار بن موسی بن جعفر علیهما السلام و مدفن وی

مطلب سوم: در شرح حال زید النَّار بن موسی بن جعفر علیهما السلام و مدفن وی در شرح حال زید بن موسی بن جعفر است و امامزاده زیدی که در طهران مدفون است. اما زید بن موسی بن جعفر علیه السلام معروف است در کتب نسابین به زید النَّار، از بهر آنکه در بصره خروج کرد و آتش در خانه های بنی عَبَّاس زد و هر کجا می رسید می گفت: النَّار النَّار، و نسل او از حسن و حسین محدث و جعفر و موسی اصم است، و از نسل حسین محدث ابن زید النار، زید بن محمد بن زید بن حسین مذکور است، و از اعقاب زید الناراند سادات بنو مکار در مشهد امیرالمؤمنین علیه السلام، و همچنین سادات بنو صعب. و مرحوم صدوق طاب ثراه در کتاب «عیون اخبار الرضا» در باب پنجاه و هفت چند حدیث در باب زید مذکور نقل فرموده است (1) از آن جمله: چون زید در بصره خروج کرد و منازل و املاک بنی عَبَّاس را آتش زد او را به اشاره مأمون گرفتند به خراسان آوردند. پس مأمون زید را به نزد حضرت امام رضا علیه السلام فرستاد و گفت: اگر به جهت خاطر آن جناب نبود زید را می کشتم. حضرت رضا علیه السلام به زید فرمودند: «تورا مغرور کرده است اقوال سخیفه اهل کوفه که گفته اند که: چون فاطمه زهراء عصمت داشت خداوند ذریه اش را به آتش نمی سوزاند. مراد از ذریه حسن و حسین علیهما السلام آیا می خواهی خدا را معصیت کنی و به بهشت بروی؟! و پدرم موسی بن جعفر علیه السلام برای اطاعت خداوند به بهشت رفت، تو آیا در نزد خداوند تبارک و تعالی از موسی بن جعفر علیه السلام عزیزتر و گرامی تری؟! پس تقرب به خداوند از طاعت است نه از معصیت، بد گمانیست کرده ای».

1- عیون اخبار الرضا علیه السلام 1/257 به بعد، در چاپ حاضر (مؤسسة الاعلمی - بیروت) این باب، پنجاه و هشتم واقع شده است

زید عرض کرد: من برادر شما و پسر پدر شما نیستم؟ فرمود: «برادر من هستی مادامی که اطاعت خدا را بنمائی، حضرت نوح عرض می کند: «رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ» ، و خداوند می فرماید: «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ» . پس خداوند پسر نوح را از اهلیت وی بواسطه معصیت کردن خارج کرده «(1) . و در کتاب مذکور (2) مرویست: زید بن موسی بن جعفر علیه السلام منادم منتصر بود و زبانش گرفتگی داشت و بر مذهب زید بن علی بن الحسین علیه السلام بود و در بغداد در نهر کرخایا نازل و وارد شد و در زمان ابوالسرایا حکومت کرد . بعد از قتل ابوالسرایا طالبیین فرار کردند، به کوفه و بغداد رفتند، و زید بن موسی علیه السلام مخفی بود تا آنکه حسن بن سهل وی را گرفت و حبس نمود و خواست او را به قتل رساند . حجاج بن خثیمه گفت: ای امیر! تعجیل مکن که مرا نصیحتی است: آیا از امیرالمؤمنین مأمون امری رسیده است که زید را به قتل رسانی؟ گفت: نه . گفت: از برای چه پسر عموی امیرالمؤمنین را بدون اذن او می کشی؟ پس حدیث قتل عبدالله بن حسن افضس را که ذکر می شود و فرستادن سر او را به نزد هارون و خشم هارون را بر جعفر برای حسن بن سهل ذکر نمود . حسن بن سهل گفت: جزاك الله خيراً پس او را به حبس بردند تا زمان ظهور ابراهیم بن مهدی . پس اهل بغداد زید را از حبس بیرون آوردند و او را فرستادند به نزد مأمون . بعد از چندی رفت به سرّ من رأی، و در زمان متوکل وفات یافت و در همانجا مدفون شد . و مضمون آنچه حضرت رضا علیه السلام به زید فرمود از این مضامین شریفه، خواص از کتاب «عیون اخبار الرضا» بخوانند خوب است . عن ابراهیم بن محمد الهمدانی قال: سَمِعْتُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ : مَنْ أَحَبَّ عَاصِيًا فَهُوَ عَاصٍ وَمَنْ أَحَبَّ مُطِيعًا فَهُوَ مُطِيعٌ وَمَنْ أَعَانَ ظَالِمًا فَهُوَ ظَالِمٌ وَمَنْ خَذَلَ عَادِلًا فَهُوَ خَازِلٌ إِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ

1- عیون اخبار الرضا علیه السلام 1/259 ح 4 .

2- عیون اخبار الرضا علیه السلام 1/258 ح 3 .

وَبَيْنَ أَحَدٍ قَرَابَةٌ وَلَا يَنَالُ أَحَدٌ وِلَايَةَ اللَّهِ إِلَّا بِالطَّاعَةِ وَلَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَبْنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ: «إِتُونِي بِأَعْمَالِكُمْ لَا بِنَسَائِبِكُمْ وَاحْسَابِكُمْ»، وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ» (1) «فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ* وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ» (2) «(3). برای آنکه دوست دارم در خاتمه حال هر يك از امامزادگان چند بيتی عربياً او فارسياً نوشته باشم تا نقل ناقل و قول قائل از شيعه اثنا عشریّه تحریرات غير مليحه داعی را جبران کند؛ لهذا برای جبران ماجری من القلم عرض می کنم خدمت بنی فاطمه: أَنْتُمْ بَنُو طَاهَا وَقَافِ وَالضُّحْيُونَ تَبَارَكَ وَالكِتَابِ الْمُحْكَمِ وَبَنُو الْأَبَاطِحِ وَالْمَسْلُخِ وَالصَّفَا (4) وَالرُّكْنِ وَالْبَيْتِ الْعَتِيقِ وَزَمَرِ بَكْمِ النَّجَاةِ مِنَ الْجَحِيمِ وَأَنْتُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ مِنْ سِمْلَةِ آدَمَ أَنْتُمْ مَصَابِيحُ الدُّجَى لِمَنْ اهْتَدَى وَالْعُرْوَةُ الْوُثْقَى الَّتِي لَمْ تُفْصَمِ (5) وَالْيَكْمُ فَصَدَّ الْوَلِيَّ وَأَنْتُمْ عَوْنٌ لَنَا فِي كُلِّ خَطْبٍ مُؤَلِّمٍ بِكُمْ يَفُوزُ غَدَاً إِذَا (6) [مَا] أَضْرِمْتُمْ فِي الْحَشْرِ لِلْعَاصِينَ نَارَ جَهَنَّمَ مَنْ مَثَلَكُمْ فِي الْعَالَمِينَ وَعِنْدَكُمْ عِلْمُ الْكِتَابِ وَعِلْمٌ مَا لَمْ يُعَلِّمْ جِبْرِيلُ خَادِمَكُمْ وَخَادِمٌ جَدُّكُمْ وَلِغَيْرِكُمْ فِيمَا مَضَى لَمْ يَخْدَمْ ابْنِي رَسُولِ اللَّهِ! إِنَّ أَبَاكُمْ (7) مِنْ دَوْحَةٍ فِيهَا الثُّبُوءُ يَنْتَمِي آخَاهُ مِنْ دُونِ الْبَرِيَّةِ أَحْمَدٌ وَاخْتَصَّهُ بِالْأَمْرِ لَوْلَا يَظْلَمُ (8)

- 1- مؤمنون: 101 .
- 2- اعراف: 8 و 9 .
- 3- عيون اخبار الرضا عليه السلام 1/260 _ 261 ح 7 ، بحار الانوار 7/241 ح 11 و 46/177 ح 31 .
- 4- در چاپ سنگی مصرع اول بدون وزن چنین آمده است: وبنو طسم والصفاء . متن را موافق نقل الغدير آوردیم .
- 5- در چاپ سنگی: يغصم .
- 6- در چاپ سنگی: إذ . متن را موافق نقل علامه امینی در غدیر آوردیم .
- 7- در چاپ سنگی: آباءکم .
- 8- اشعار از ابن عودی نیلی ، شاعر مخلص اهل بیت علیهم السلام ، و در گذشته 528 است . این اشعار و ابیاتی دیگر از وی را علامه امینی در الغدير 4/372 _ 379 نقل فرموده است . ادامه ابیات مذکور در متن چنین است: نص الولاية والخلافة بعد هیوم الغدير له برغم اللوم ودعا له الهادی وقال ملبيأيا رب قد بلغت فاشهد واعلم حتى اذا قبض النبي واصبحوا مثل الذباب تلوح حول المطعم نكثت بيعته رجالاً أسلمتأفواهم وقلوبهم لم تسلم وتداولوها بينهم فكانهاكأس تدور على عطاش حوم

در شرح حال امامزاده زید و مأخذ صحّت نسب آن

در شرح حال امامزاده زید و مأخذ صحّت نسب آنما امامزاده زید که در بحبوحه شهر ناصره طهران است، و در جوار وی مقبره مشهور به سیّد ولی است و در وسط بازار بزازها واقع است، و بر حسب تجربه نذورات کثیره برای روضه باهره وی سالهاست اهداء و ایفاء می شود جمعی از رجال دولت و بزرگان دین در این اوقات از داعی خواهش کردند با فراغت و آسودگی به طریق صحیح از نسب زید معروف مذکور که مزور است در این کتاب شرحی بدهم، و آنچه به نظر دارم بنویسم تا موجب مزید معرفت و یقین و باعث تشویق و رغبت زائرین گردد، چون شرحی از زید بن حسن علیه السلام و زید بن علی علیه السلام و زید بن موسی علیه السلام بیان نمودم مقتضی دیدم در همین محل آنچه می دانم بنگارم، و آنچه معلوم داعی شده است در این نامه بسپارم. پس بطریق تحقیق این امامزاده زید که در جامعه طهران است زید بن حسن بن علی نیست و وی یا در حاجز یا در بقیع مدفون است. و زید بن علی بن الحسین هم نیست، و وی به تاریخ مسطور در کوفه شهید شد، و یقیناً

استخوان او را نیاوردند (1) و بدن شریفش را نقل نکردند . وزید بن موسی بن جعفر هم نیست و وی در سرّ من رأی رحلت کرد و مدفون شد . و ایضاً زید بن حسن بن موسی ثانی که از فرزندان موسی الجون پسر عبدالله محضی که آل او را زُیود خوانند نیز نیست از آنکه مدفن وی جزری معین است . و بر کتب فارسیّه حالیه انساب نیز اعتمادی نتوان کرد و باعث اطمینان خاطر نمی شود ، پس بدانیم این امامزاده زید کیست و نسبش به کدام امام منتهی می شود . عجالاً از برکات حضرت عبدالعظیم علیه السلام کتابی موسوم به « منتقلة الطالبية » که جامع آن ظاهراً در سال پانصد هجری بوده است و از کتب معتبره انساب است 2 ، و در این بلد دو نسخه بیش بدست نیامده است ، و در آن کتاب ابوابی است به قانون حروف تهجی به نام شهرها ، هر يك از امام زاده ها که نقل از اوطان خودشان یا بلدان دیگر کرده اند و در بلدی وارد شده اند و وفات نموده اند نام آن بلد را عنوان کرده است چنانکه داعی تمام امامزاده هائی که در ری و حدود آن نزول نمودند و مدفون گردیدند از حرف راء بعباراتها

1- در چاپ سنگی : نیاورند .

نقل کرده ام ، و در اواخر این کتاب درج نمودم که آنها از حسن تعبیر صاحب کتاب ، به طور واردین ری اند . پس در آن کتاب آنچه به نظر داعی آمده است از واردین ری همین امامزاده زید است لیکن به این طریق که عرض می شود : صاحب کتاب مسطور از واردین ری در دو مورد بیانی صریحاً از نام زید فرمود : یکی در تعداد اولاد جعفر بن حسن مثنی امام حسن مجتبی علیه السلام است . و ترجمه عبارت اوست : در ری ابوالحسن علی بن حسن بن ابی عبدالله محمد بن عبیدالله الامین بن عبدالله الحسین بن جعفر بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام است ، و عقب او ابوالقاسم عبدالله معروف به امیرکا ملقب به اطیب است ، و برادرش ابوطالب است که نام او عبیدالله است و ملقب به طره ، مادرشان از اهل ری بود و هاشمیّه نبود . و بعد از آن فرمود : در کتاب « مشجره » است : احمد امیر و زید و ابوطالب محمّد و ابو احمد محمد و ابو هاشم محمد در ری می باشند . و در مورد دیگر در ذیل اولاد قاسم بن حسن بن زید بن حسن مجتبی علیه السلام فرمود : ابوالقاسم [بن] زید معروف به حسنی است که در ری وارد شد . و این دو فقره از جهتی تنافی دارد و آن اختلاف نسبت است و انتهای نسب به حسن مثنی ، و از جهتی تنافی ندارد که زید مذکور در مورد اول همان ابوالقاسم زید معروف به حسنی باشد ، و آنچه قدر متیقن است این امامزاده زید از اولاد حضرت امام حسن علیه السلام است و مانند حضرت عبدالعظیم در کتب تعریف به حسنی شده است ، و ابوالحسن علی اصغر بن حسن بن عیسی بن محمد که نیز در ری است از فرزندان ابوالقاسم زید معروف است ، و حسن امیر که جدّ دوم حضرت عبدالعظیم است پسری داشت موسوم به زید ، و کنیه اش ابوطاهر است از آنکه پسری طاهر نام داشت که بعبارۀ اخیری ابو طاهر زید نام را

در (1) جدّ اوّل حضرت عبدالعظیم است که موسوم به علی شدید است . و شیخ ابو نصر بخاری حکایاتی جیدّه از وی نقل کرده است ، و از سیاق عبارات بعضی از نسابه گمان می رود این امامزاده زید همان است ، و امامزاده طاهر که شرح حال وی خواهد آمد شاید فرزند ارجمند اوست ، و از برادران حضرت عبدالعظیم زید نام در کتاب « عمدة الطالب » قول قیل است ، و برخی بر حسب خیال یا قاعده ظاهره گفته اند : بعید نیست امامزاده زید برادر حضرت عبدالعظیم باشد . چون بیان صریحی از نسابین ندیده ام بسیار بعید است قبول آن . علی ای حال ، آنچه از کتاب مذکور معلوم است به طریقی که عرض کردم زید نامی از امامزادگان که حسنی است به چند فاصله و واسطه به حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام در ری آمده است ، و وفات نموده است ، و جز این بزرگوار در ری و اطراف آن مزاری که به این اسم معروف باشد نیست ، و به واسطه فاصله کثیره که بین امامزاده مکرم است با حضرت امام حسن علیه السلام معلوم می شود بعد از حضرت عبدالعظیم به ری آمده است و گویا آن وقت در طهران آبادی بوده است که اهل آن راضی نشده اند جسد شریف را از محلّ وفات ، نقل به مزار حضرت عبدالعظیم علیه السلام نمایند چنانکه در ازمنه سابقه نقل موتی به اماکن شریفه چندان مرسوم و معمول نبود ، و آبادی ری در عهد قدیم در اطراف حضرت عبدالعظیم علیه السلام بوده و طهران از بناهای جدیده است و آثار شهر قدیم ری خود آشکار است . و آنچه در خرابی شهر ری داعی دانسته است از ظلم و عناد و ترك و دادی بود که اهالی آن با یکدیگر کردند ، و از کمال عدل و دادی که در این عهد فیروز مهد واضح و لایح است روز به روز آبادی و وسعت این شهر که بنیان آن بر تقوی و ایمان است زیاده می گردد ، و عمل صادر از اهل طهران ، مطهّر و مُکفّر اعمال صادره از اهل ری قدیم است ، چنانکه

در تشریف حضرت اقدس همایون به مزار فیض آثار امامزاده زید و ثمرات آن

پیاده رفتن شاه عباس به مشهد رضوی

خانه های خراب ایشان عبرت حاضرین و ناظرین است .

در تشریف حضرت اقدس همایون به مزار فیض آثار امامزاده زید و ثمرات آنو بحمد الله تعالی به امر و فرمان حضرت اقدس همایون اعلی در این اوقات که مورّخه هزار و دویست و نود و شش هجری است در عمارت صحن شریف این امامزاده جلیل تأکیدات اکیده شد و بنحو خوشی زینت یافت ، و به طرز مطبوعی اصلاح خرابیهای حجرات آن گردید که فی الواقع ظاهر آن از برای اهل ظاهر چون باطن وی روضه ای از ریاض جنت است ، و بر این عمارات پسندیده ثمراتی که مترتب شده است در این اوراق احصاء نتوان کرد ، جملتی از آن را می نویسد : اول : توجّه حضرت اقدس سلطانی و پیاده آمدن به آن مزار و تشرفّ بدان بقعه عالیه با رجال دولت و به مرآی و منظر رعایای و برایای اهالی این بلد ، خود مشوّق و مروّجی است مخصوص و تیت صافیة سلطانی مؤثر است در انقلاب نیات رعایا ، سیّما پیاده به زیارت آمدن باعث میل نفوس و توجّه قلوب و رعیت است ، اگر مردم در زمان سابق به آن مزار نمی رفتند و فاتحه نمی خواندند به واسطه اقبال خسروانه در خواصّ و عوام ، این ایّام شوق دیگری در زیارت این امامزاده جلیل پیدا شده است . بلی « الناس علی دین ملوکهم » (1)

[پیاده رفتن شاه عباس به مشهد رضوی] و داعی گاهی از حالات سلاطین صفویّه _ نَوَّرَ اللهُ مَرَاقِدَهُمْ أَجْمَعِينَ _ در تواریخ نظر می نماید از حال جنّت مکان شاه عبّاس ماضی صفوی متعجّب است که چگونه بر حسب

1- ذکر این فقره و منابع آن قبلاً گذشت .

در پیاده رفتن قیصر روم به روضه منوره حضرت شاه ولایت علیه السلام

نذر شرعی پیاده از اصفهان به خراسان برای تقبیل عتبه رضویّه حضرت امام همام ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیهما السلام شتافت، و وفا به عهد و میثاق خود فرمود، و در آن راه مصارف کلیّه بذل نمود، و چون به آستان عرش بنیان حضرت ثامن ضامن شرفیاب شد چگونه اظهار شوق و رقت کرد و خود را یکی از آحاد زائرین از رعایا شمرد، و الحق آن پادشاه دین خواه در آن راه کرد آنچه شایسته و سزاوار بوده است، و اعتقاد دعاگو آن است که آن اجر برای این پادشاه جمجاه مقرر است از آنکه بدون نذر شرعی واجب برای تعظیم و تکریم حضرت ختمی مآب _ علیه صلوات الله وآله _ پیاده بدین مزار قدم نهاد و از قدوم خویش روح پر فتوح این امامزاده معظم را شاد فرمود اگر چه احترام برای امام و امامزاده همان فرق بُعد و قرب مسافت بین زائر و مزور را دارد، لکن بر حسب تفضّل گاهی ثواب احترام کل را به جزء می دهند، چنانکه در ثواب زیارت حضرت عبدالعظیم روایت مشهور شاهدهی است قویم، و معروف بین عرب و عجم است.

در پیاده رفتن سلطان مراد قیصر روم به مزار و روضه منوره حضرت شاه ولایت علیه السلام سلطان مراد که از سلاطین عثمانیه است در وقتی که قصد زیارت حضرت امیر مؤمنان علیه السلام نمود و قبه علویّه را از دور دید خواست از چهار فرسخ پیاده بیاید، یکی اهل نصب و عداوت گفت: علی بن ابی طالب علیه السلام خلیفه رسول صلی الله علیه وآله بود، و تو نیز خلیفه رسول خدائی، جائز نیست این گونه حرمت کردن. پس آن سلطان مسلمان قرآن خواست و تفأل زد برای انجام این قصد، و اتیان این خیال. این آیه کریمه آمد: « فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى » (1) پس پیاده با تمام ارکان دولتش تشرّف جست، و امر نمود گردن آن ناصبی ناهی را زدند، و این دو بیت

ظاهراً از خود سلطان است که در برابر روضه امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد: **تُرَاجِمُ تَيْجَانُ الْمُلُوكِ بِبَابِهِوَ يَكْثُرُ عِنْدَ الْإِسْدِ تِيْلَام (1)** **إِزْدِحَامُهَا إِذَا مَا رَأَتْهُ عَن قَرِيبٍ (2)** **تَرَجَّلَتْوَان هِيَ لَمْ تَفْعَلْ تُرَجَّلُ هَامُهَا (3)** **دَوْم**: از قدوم بهجت لزوم آن پادشاه خیر خواه، سکنه اطراف صحن شریف از اشخاص متفرقه که مجاورین نااهل آن امامزاده بودند تبدیل بما هو احسن شد، ناچار بعد از تغییر محلّ و تعمیر مکان، حال و تمکن به آن تغییر یافت. اکنون طلاب علوم دینیّه و اهل علم از هر قسم در آن ساکن و متحصّن اند و این گونه مردم که به صورت صاحب شرع اند و کردارشان برای آموختن آداب شریعت است و قصدشان کلاً او بعضاً برای تکمیل نفس خود یا سائرین بندگان است یا هر دو، هر قدر بیشتر باشند، و منازل و مساکن ایشان خوشتر موجب خوشنودی خدا و رسول صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام است، و این گروه نیز جنود سلطنت اند و اسلحه ایشان دعاهائی است که از راه دانش و دانائی می نمایند و تقویت و بقاء دولت از توجّهات ایشان است، و هر قدر مدارس و این گونه ابنیه عالیّه در مملکت زیاد باشد لابد ساکنین آنها زیاد می شود، و هر قدر این فرقه زیاد شوند اگر چه در فرد فرد ایشان اثری نباشد در مجموع من حیث المجموع ایشان اثر است. و چگونه اثر و ثمر بر وجودشان و عملشان مترتب نگردد با آنکه اخبار کثیره در ارادت و محبّت ایشان رسیده، قطع نظر از عمل، احادیث معتبره بر طلب علم وارد شده.

1- در صراط المستقیم: «فی یوم السلام» بجای «عندالاستلام».

2- در صراط المستقیم: بعید.

3- الصراط المستقیم 2/99، الفوائد الرجالیة، بحرالعلوم 1/91، عده ای از جمله شیخ کاظم ازری و سید مهدی بحرالعلوم به تخمیس این اشعار پرداخته اند. شیخ جعفر نقدی برخی از این تخامیس را در انوار العلویه: 425 _ 426 نقل کرده است.

در آبادی و عمارات روضه امامزاده زید از حسن

تقدیم حضرت اقدس شهر یاری

در آبادی و عمارات روضه امامزاده زید از حسن تقدیم حضرت اقدس شهر یاری پس آبادی هر شهر و مملکت از کثرت شعائر و علائم است، و از شعائر اسلام کثرت مدارس است، و مدارس اهلی لازم دارد که ساکن شوند، و اهل مدارس طلاب علوم دینی اند، و تعظیم و تکریم ایشان نوعاً یا شخصاً خود از شعار اسلام و دین خاتم النبیین صلی الله علیه و آله است، و هر قدر مدارس در جوار مزار امامزاده باشد دو قسم تعظیم از شعائر شده است، چنانکه از مدرسه جدیده امینیه که در جوار حضرت عبدالعظیم بنا شده است آثار خیری که از آن پدیدار است احتیاج به بیان ندارد. و در تواریخ قدیمه خوانده ایم: در شهر قدیم ری چهار صد مدرسه بوده است، و لابد در این مدارس علوم حقّه تعلیم و تعلّم می شد، از علم الهی و علم فقه آل محمد صلی الله علیه و آلهو علم اخلاق و آداب و علوم دیگری که متفرع بر این سه علم است که امّهات و اصول علوم اند. و سلاطین صفویّه _ انار الله براهینهم _ که همگی بر ترویج شرع و اهل علم گماشتند در زمانشان چگونه رونق و رواجی اعمال و افعال خیریه پیدا کرد که از حسن نیت ایشان قزوین و اصفهان و بلاد دیگر هر چه بود مدارس علم و منازل خیر و بقاع متبرکه و قباب کریمه همانا عمل رعیت متفرّع و منشعب از نیت خالصه سلطنت است. پس این آثار، قطع نظر از ثمرات حالیه الی یوم القیامة نتایج خیریه می دهد، و سرمشق خوشی است برای آیندگان از بندگان خدا. خلاصه این بنده دعاگوی امیدوار است از این بنای جدید و تنظیف خاصّه ی که از فضاء و حجرات صحن مبارک، گماشتگان دولت به امر قدر قدرت حضرت اقدس سلطنت کرده اند پادشاه دنیا و دین در عوض و جزاء آن در حجرات غیبیه لا-ریبیه اش تمکین دهد. سوم: اقامه نماز جماعت است. اگر چه در زمان سابق از قرار مسموع اقامه جماعت می شد، ولیکن در این اوقات

برای تجدید بناء و تحسین فضاء و تغییر امام جماعت ، مجمع این عمل خیر رونقی دیگر دارد ، و مردم را رغبتی زیادتراست . و یکی از ثمرات اینگونه عمارات شیوع طاعات و عبادات است . بحمدالله تعالی عجالاً این روضه مزار و مدرسه و مسجد شریف نظیفی است که غیر از مزار حضرت عبدالعظیم علیه السلام محلّ طاعتی جامع تر از آن در این حدود نداریم . بلی مزار امامزاده سیّد ولی که در جوار آن بزرگوار است و چند گامی فاصله بیش ندارد ، مسجد و مدرسه تازه به قدر استعداد محلّ بنیان شده است که در خور آن فضا جماعتی اوفی دارد ، و به تدریس و امامت جماعت جناب فحل المجتهدین و مقرر مسائل الرّسائل لطلاب علوم الدین شمس الفقهاء ویدر المحققین الذی لیس له ثانی آقا میرزا محمد حسن آشتیانی _ مَتَّعَ اللهُ الْمُسْلِمِينَ بِطَوْلِ بَقَائِهِ _ مزین است . الحقّ انجمنی که از اهل علم در این زمان خدمت ایشان می شود در بلدان اسلامیان ندیده ام . پس هر علمی که در این مدارس تحصیل می شود و هر سجده طاعتی که در این مساجد تکمیل می گردد البته حضرت اقدس اعلی شریک و سهیم است ، و هر آن کس دعا به بانی خیر نکند در او خیری نیست بلکه آن بناء و زمین برای این گونه از ساکنین لعن و نفرین کنند . چهارم : تحدید و تعیین موقوفات و املاک موقوفه و متعلقه به این امامزاده است . از حسن تقدیم پادشاه جمجاه شد ، پس ثمره این توجّهات ملوکانه منافع موقوفات قدیمه که تعطیل در اداء آن می شد ، و به صاحبان تولیت و اولیاء موقوفه نمی دادند بر حسب تعیین جدید و رسیدگی کامل به متولیان آنها می رسد ، و منافع املاک معلومه موقوفه به صلاح دید ایشان به أَحْسَنِ ما کان صرف عمارات این بقعه می شود . علاوه از مصرفی که سابق می شد در این اوقات طلائی که سکنه حجرات اطراف صحن شریفند و کمال استحقاق دارند از منافع و ارباح آنها منتفعند ، و آنچه معلوم و مقطوعاً به داعی است مصارفی که در تعزیه داری جناب سیّد الشهداء علیه السلام در تکیه واقعه در جنب

در خواب دیدن مرحوم شیخ عبدالحسین طهرانی طاب ثراه

حضرت امامزاده زید هر سال می نمایند با کمال مواظبت و نهایت نظم و اطعام به فقراء و تکریم از طلاب در بعضی از تکایای دیگر نمی شود، خصوصاً مجمع روضه خوانی آن نقلی دیگر دارد. خلاصه تقویت از دولت در تعیین موقوفه باعث ابقاء آن می شود، و ابقاء این گونه املاک و اوقاف باعث ازدیاد عمر و دوام دعاگوئی اهل دعاء است، و منافع این گونه امور و اعمال در دنیا و عقبی لا تُعَدُّ ولا تُحْصَى . و چون در این مقام از حفظ موقوفه و وقف املاک یادی شد حکایتی که واقعیت دارد و خلافی در وقوع آن نمی رود همانا ملك و ققی است که مرحوم میرزا نبی خان مشهور به امیر نمود، و مجمل از مفصل آن را در این عنوان می نویسم برای خوانندگان فائده کثیره دارد :

[در خواب دیدن مرحوم شیخ عبدالحسین طهرانی طاب ثراه] مرحوم شیخ اجلّ العلامة الرّبانی شیخ عبدالحسین طهرانی _ رَفَعَ اللهُ مقامه فی الدّارین _ فرمود : چون مرحوم میرزا نبی خان وفات نمود، برای سابقه دوستی که با وی داشتم و از حالات وی مطلع بودم می خواستم او را در خواب ببینم که بر او چه گذشته است و چه می گذرد، شبی در عالم رؤیا دیدم در باغها و عمارات عالیه جنان تفرّج کنان راه می روم، و کسی است با من که صاحب هر يك از قصور و عمارات را می شناسد و می شناساند، تا آنکه به قصری رسیدم و از صاحب آن جويا شدم . گفت : این قصر از آن میرزا نبی خان است که از خواصّ خدام مرحوم محمد شاه قاجار بود، اگر می خواهی شخص او را ببینی اکنون نشسته است . چون نظر کردم در تالاری او را نشسته یافتم، چون مرا دید بر همان عادت و رسمی که در حیات خود با من داشت برخاست و مرا در صدر مجلس جای داد، و من متفکّر و متعجّبم از علوّ مقام وی با آنکه مُنْهَمِك در معاصی بود، گویا بالفراصة دانست گفت : ای

شیخ! تعجب می نمائی و جای تعجب هم هست از آنکه مرا عذاب الیم سزا و جزاء بود، لیکن من معدن نمکی در طالقان دارم که هر ساله وجه اجاره آن را به سوی نجف اشرف می فرستادم تا آنجا صرف تعزیه داری جناب سید الشهداء علیه آلاف التحية والثناء شود، و این مکان و بستان در عوض آن است. مرحوم شیخ در مجلس بحث و درس این حکایت را با کمال تعجب ذکر فرمود، و نمی دانست امیر سابق الذکر در طالقان معدن نمکی دارد که برای این مصرف وقف کرده است. یکی از ابناء مرحوم ملا مطیع طالقانی که از ملتزمین حوزه درس مرحوم شیخ بود عرض کرد: این فقره صحیح است و این خواب از رؤیای صادقه می باشد، به همین نحوی که بیان فرمودید معدن نمکی است که به دست والد ماجد من است و هر ساله اجاره آن را به نجف اشرف می فرستند صرف تعزیه داری می شود. خلاصه هر چند این گونه املاک موقوفه در مملکت زیادتر باشد دلالت بر حسن حال رعیت و توسعه در امورشان می کند بلکه یکی از شعائر اسلام سید انام_ علیه و آله صلوات الله_ است، و حفظ و ضبط و نگاهداری آنها سبب می شود برای تشویق حاضرین و غائبین، و چون مصارف آن غالباً برای فقراء اهل دعاء است اگر به ایشان برسانند فراغت و آسودگی دیگر دولت را حاصل است و مردگان نیز از آنچه برای آخرتشان اندوخته کردند بهره می یابند، و از زندگان خردسند می شوند. پس هر زنده ای که زاد و توشه مرده ای را خورد و قطع روزی او کند از رحمت الهی منقطع است. بیت کار امروز به فردا نگذاری زنهارزانکه فردا چو رسد نوبت کار دگر استکما قال الامام علیه السلام:

بیت لا تُؤخَّرُ شُغْلَ يَوْمٍ لِغَدٍ إِنَّ فِي كُلِّ غَدٍ يَأْتِي عَمَلٌ

ص: 321

روح وريحان چهارم

اشاره

روح وريحان: الرابعة

.

در حال حسن امیر فرزند زید بن حسن است که جد دّوم حضرت عبدالعظیم می باشد

در حال حسن امیر فرزند زید بن حسن است که جد دّوم حضرت عبدالعظیم می باشد و این بزرگوار از کبار و مشایخ سادات بنی حسن است، و زید مکتبی به ابوالحسن گردید از این جهت است که فرزندش موسوم به حسن بود، و کنیه حسن ابو محمد است، و لقب وی امیر، از آنکه پنج سال از جانب منصور دوانیقی در مصر و مکه و مدینه امارت و حکومت کرد. پس منصور بر وی غضب کرد و آنچه داشت گرفت، و در مجلس منصور بود تا آنکه منصور وفات کرد، مهدی خلیفه او را از حبس برآورد و آنچه منصور گرفته بود داد و با مهدی به حج رفت و زمان سه نفر از خلفاء بنی عباس را درک کرد: منصور و مهدی و هادی، بعد از آنکه به حاجز رسید در سال يك صد و شصت و هشت هجرت رحلت فرمود، و از سنّ وی هشتاد و پنج سال گذشته بود، و علی بن مهدی بر او نماز گزارد. و «حاجز» پنج میل یا چهار میل است به مدینه رسول صلی الله علیه و آله. و قولی است: در «مقبرة الخیزران» بغداد مدفون است. و در میان بنی الحسن و علویین به وفور عقل و بزرگواری مشهور بوده است، و با بنی عباس کمال خلطه داشت بدون اینکه خیانتی به ایشان کرده باشد بلکه به لباس ایشان ملبّس شد یعنی جامه سیاه پوشید، و رسم نبود حضرات علویین جامه سیاه بپوشند چنانکه جامه سبز شعار سادات بود جامه سیاه شعار بنی امیّه و بنی عباس بوده است.

پوشیدن مأمون لباس سیاه را

و هیچ يك از بنی عباس جامه سبز نپوشیدند مگر مأمون (1) پسر هارون الرشید، و خوش داشته بنی عباس هم این جامه را بپوشند، عاقبت مأمون را منصرف نمودند، چنانکه علی بن حسین مسعودی در کتاب «مروج الذهب» نقل می کند، ملخص از آن نوشته شود خوب است :

[پوشیدن مأمون لباس سیاه را] چون مأمون به بغداد آمد برای استمالت علویین جامه سبز را اختیار نمود. عباسیین هر چند استدعا کردند شعار پدران خود را ترك نماید مفید نشد، ناچار به زینب که دختر سلیمان بن علی بود توسل جستند، و آن زنی معمّره و محترمه بود. پس خواهش کردند که از مأمون خواهش نماید تا این رنگ جامه را تغییر دهد، زینب قبول نمود و به نزد مأمون رفت و گفت: نیکی و احسانی که به فرزندان علی می کنی بیشتر است از احسان به ماها، آخر ما منسوب به تو هستیم، چرا به رویه پدرانیت حرکت نمی کنی؟! و مردم را بر ماها می شورانی؟! و ایشان را از شدت احسان به طمع می اندازی؟! پس شعار بنی عباس لباس سیاه است چرا لباس سبز می پوشی؟! گفت: ای عمّه! این حرف را احدی به من اینطور نزده است و هیچ کلامی در دل من وقعش بیشتر از کلام تو نیست، اما ای عمّه! نگاه کن وقتی که رسول خدا (ص) از دنیا رحلت فرمود ابوبکر در حقّ جدّ ما عباس چه کرد، و بعد از وی عمر چها کرد، و بعد از این دو نفر عثمان اقبال به بنی امیه نمود و از سائرین معرض شد، و داد به بنی امیه آنچه را که داد. چون امر راجع به حضرت امیر مؤمنان (ع) شد عبدالله بن عباس را والی بصره کرد و عبیدالله بن عباس را والی یمن کرد و قثم بن عباس را به بحرین فرستاد و حکومت مکه را در عهده سعید قرار گذارد، و هیچیک از سابقین به اولاد عباس اینگونه مهربانی نکردند،

1- در نسخه سنگی واو عطف آمده است.

در شرح حال سنی نفیسه دختر زید بن حسن علیه السلام

و باید ما بر احسانهای وی جزاء بدهیم به فرزندانش و مکافات نمائیم ، آن گاه لباس سیاه پوشید . و مأمون در این باب ابیاتی دارد : أَلَامَ عَلِيَّ شَكْوَى الوَصَّى أَبِي الحَسَّةِ نُوذِلِكِ عِنْدِي مِنْ عَجَائِبِ ذِي الزَّمَنِ خَلِيفَةُ خَيْرِ النَّاسِ وَالْأَوَّلُ الَّذِي أَعَانَ رَسُولَ اللَّهِ فِي السِّرِّ وَالْعَلَنِ وَلَوْلَاهُ مَا عَدَّتْ لِهَاشِمٍ إِمْرَةٌ وَكَانَتْ عَلَى الْإِيَامِ تَقْضَى وَتُمْتَهَنُ فَوَلَّى بَنِي الْعَبَّاسِ مَا اخْتَصَّ غَيْرَهُمْ مِنْهُ أَوْلَى بِالتَّكْرُمِ وَالْمِنَّةِ وَأَوْصَحَ عَبْدَ اللَّهِ بِالْبَصْرَةِ الْهُدَى وَفَاضَ (1) عُبَيْدُ اللَّهِ جُوداً عَلَى الْيَمَنِ (2) وَقَسَمَ أَعْمَالَ الْخِلَافَةِ بَيْنَهُمْ فَلَا زِلْتُ مَغْبُوطاً (3) بِذِي الشُّكْرِ مُرْتَهَنٌ (4) وَبَعْضَى مِنْ مِضَامِينِ ابِيَاتِ مَقَالَاتِ مَأْمُونٍ سَابِقاً گزشت . و عجب است از این شیعه عبّاسی با آنکه اظهار تشیع می نمود در قتل و اذیت اولاد رسول صلی الله علیه و آله با قلب قاسی کوتاهی نکرد _ خَذَلَهُ اللَّهُ تَعَالَى وَأَصْلَاهُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ _ .

در شرح حال سنی نفیسه دختر زید بن حسن علیه السلام اما مادر حسن بن زید بن حسن بن علی علیه السلام لبابه دختر عبدالله بن عبّاس بن عبدالمطلب است که در حباله عباس بن علی بن ابی طالب علیه السلام بود ، بعد از شهادت حضرت ابوالفضل عبّاس بن علی علیه السلام در وقعه یوم الطفّ زید بن حسن او را خواست و به حباله وی آمد .

-
- 1- در چاپ سنگی : فاز .
 - 2- در چاپ سنگی : باليمن .
 - 3- در طرائف و دیگر منابع : مربوطاً .
 - 4- این اشعار را صولی در کتاب الاوراق ذکر کرده بنا بر آنچه ابن طاوس در طرائف : 30 و 275 بیان فرموده ، نیز بنگرید به : الصراط المستقیم 1/259 ، نهج الايمان : 179 (دو بیت نخستین) .

و از لبابه در خانه زید بن حسن پسر و دختری بیش متولد نگردید ، اما پسر حسن است ، اما دختر موسوم به نفیسه گردید ، و بعضی گمان کردند نفیسه دختر حسن است ، و قول ابن خلکان در «وفیات الاعیان» مشهور بر خلاف آن است (1) . و در بعضی کتب اهل سنت و جماعت است در مدح نفیسه : *إِنَّهَا مِنْ أَهْلِ الْفِقْهِ* (2) . و او را سیده نفیسه و ست نفیسه که به معنی خانم است می نامند . و در کتابهای ایشان است : از کثرت زهد و تقوی قبر خودش را به دست خود کند و روز و شب میان قبر می رفت و نماز می گزارد و در حالت احتضار روزه بود ، هر قدر تکلیف کردند افطار نماید قبول نمود ، و گفت : سی سال است می خواهم خداوند را با زبان روزه ملاقات نمایم . و این ابیات از او است که در زمان احتضار خواند : *إِصْرُفُوا عَنِّي طَبِيبِي وَدُعُونِي وَحَبِيبِي زَادَ بِي شَوْقًا إِلَيْهِ وَعِزَامِي وَنَحِيبِي* (3) یعنی : بردارید این طبیب را و بگذارید مرا با دوست من که شوق و محبت و ناله من از برای من لقاء دوست افزون است . و جمعی از علماء شیعه نقل کرده اند : نفیسه به زهد و عبادت و صیام نهار و قیام لیل مشهوره گردید . و تولدش در سال يك صد و چهل و پنج است در سال شهادت محمد و ابراهیم قتیل باخمري ، و نفیسه دو شوهر کرد ، یکی ولید بن عبدالملک بن مروان است ، و از این سبب هر وقت پدر نفیسه بر ولید وارد می شد کمال احترام می کرد . يك روز سی هزار دینار به وی

1- بنگرید : عمدة الطالب : 70 ، سُرّالسلسلة العلوية : 29 ، الاعلام زرکلی 8/44 .

2- در چاپ سنگی : القوة .

3- در چاپ سنگی : « وحبیبی » که معنای صحیحی بنظر نمی رسد . لفظ را با توجه به معنایی که مؤلف از آن آورده « ناله من » ثبت کردیم .

عطا کرد، و شوهر دیگرش ابو محمد اسحاق بن جعفر الصادق علیه السلام است که معروف به مؤتمن بود، و در صورت، شباهت به حضرت رسول صلی الله علیه و آله داشت، و نشر حدیث می کرد، و سفیان بن عیینه می گفت: حَدَّثَنِي الرَّضَا اسْحَاقُ بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ (1). و از بیان ابوالحسن عمری که یکی از نسابین است معلوم می شود که شوهر دوم لبابه عبدالملک بود، و در حباله او با حمل از دنیا رفت، و در مصر مدفون شد در ماه رمضان سال دویست و هشت هجری. و از کتابهای برخی از عامه معلوم است در حباله اسحاق بن جعفر علیه السلام بود که رحلت نمود، خواست از مصر او را نقل نماید به بقیع، اهل مصر برای تبرک به مزارش منع نمودند، چون شب شد حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله را در خواب دید، فرمود: «بگذار در قاهره مصر مدفون شود لِأَنَّ الرَّحْمَةَ تَنْزِلُ عَلَيْهِمْ بِبَرَكَاتِهَا». و ایضاً نقل کرده اند: ستّ نفیسه شش هزار ختم قرآن در قبر خود کرد، در زمان احتضارش سوره انعام خواند، چون رسید به آیه «لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ» (2) دنیا را وداع نمود. و چه قدر عامه را اعتقاد مفرط به مزار او است و همیشه شموع و نذورات از اطراف مصر برای مقبره اش می آورند. و گویند: محمد بن ادريس شافعی که رئیس یکی از مذاهب اربعه است در خدمت ستّ نفیسه حاضر می شد و استماع حدیث می نمود. خلاصه در زمره خواتین بنی الحسن ستّ نفیسه کمال امتیاز داشت، و این مخدّره بنا بر قول مشهور خواهر حسن امیر است. علی ایّ حال، فرزندان امام حسن علیه السلام را سزد به وجود این محترمه مکرمه، فخریه و مباحات نمایند چنانکه فرزندان حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به وجود فاطمه

1- بحرالعلوم در فوائد رجالیه 4/66 این مطلب را به نقل از ابن کاسب گزارش کرده است.

2- انعام: 127.

در شرح حال دختر مرحوم شیخ شهید اوّل علیه الرّحمة و اخوان وی

معصومه علیها السلام که مدفون در بلده قم است ، و ما رعایا را نیز سزاوار است بر دختر شهید سعید اوّل ، رکن عمید ، ابو عبدالله محمد بن شیخ جمال الدین ابن مکی ابن شیخ شمس الدّین عاملی جزینی مفاخرت نمائیم .

در شرح حال دختر مرحوم شیخ شهید اوّل علیه الرّحمة و اخوان وی در حین تحریر بنظر آوردم از حالت پسندیده آن مخدره مبروره خوب است اشاره ای شود از کتاب «امل الآمل فی احوال علماء جبل عامل» (1) . بدان دختر شهید کنیه اش ام الحسن است موسوم به فاطمه مدعوّه به ستّ المشایخ ، یعنی : خانم مشایخ از اهل علم ، و در عداد اولاد مرحوم شهید او را بدین گونه وصف کرده اند : «الانسانُ الخاصُّ ورُبدةُ الخواصِّ وزینةُ اهلِ الفضلِ والاخلاصِ بنتُهُ الْمَسْعُودَةُ الْمَخْدَرَةُ شَيْخَةُ الشَّيْخَةِ وَعَيْبَتُهُ ، الْعَلَمُ الْبَاذِخُ فَاطِمَةُ الْمَدْعُوءَةُ بِسِتِّ الْمَشَايِخِ ، وَهِيَ سَيِّدَةُ رِوَاةِ الْأَخْبَارِ ، وَرَئِيسَةُ نَقْلَةِ الْأَثَارِ ، عَنِ السَّادَةِ الْبَرَّةِ الْأَطْهَارِ ، وَكَانَتْ عَالِمَةً فَاضِلَةً فَقِيهَةً عَابِدَةً سَمِعَتْ مِنَ الْمَشَايِخِ وَأَخَذَتْ عَنْ أَبِيهَا وَمِنَ السَّيِّدِ ابْنِ مَعِيَّةِ إِجَازَةً ، وَهِيَ الَّتِي كَانَ أَبُوهَا يَأْمُرُ النِّسَاءَ بِالْإِقْتِدَاءِ بِهَا وَالرَّجُوعِ إِلَيْهَا فِي مَسَائِلِ الْحَيْضِ وَفُرُوضِ الصَّلَاةِ» . از این بیانات ، نهایت جلالت شأن و مقامات وی از علم و عمل و زهد و اجتهاد و فقاها و اطلاع به اصول فروع مسائل و بزرگواری بر تمام راویان اخبار و ریاست بر همه ناقلین آثار با اجازه ای که مرحوم شهید حمید سعید به ایشان مرحمت فرمودند معلوم است . علاوه از آنها این لقب شریف ستّ المشایخ است ، و برادرانش نیز در فضل و علم

1- امل الآمل 1/193 شماره 213 . عبارت وی چنین است : أم الحسن فاطمة المدعوة بست المشايخ بنت الشهيد محمد بن مكي العاملی الجزینی ، سپس از عبارت « كانت عالمة فاضلة » تا انتهای مطلب متن را دارد .

فقره اولی: در شرح حال ابن هر مه شاعر

و عمل نادره زمان خودشان بودند: اول: فرزند اکبر و نجل افخر، محمد بن محمد است، و او از فحول مجتهدین علماء شمرده می شود، و لقب او رضی الدین. دوم: علی است، و لقب او نجیب الدین است. سوم: حسن، و لقب او جمال الدین است. و اولاد آن مرحوم چهار تن بودند. و از بنات مکرّمات علماء متأخرین نیز مانند دختر مرحوم مجلسی بزرگ ملا محمد تقی بن مرحوم ملا مقصود علی که در حباله مرحوم آخوند ملا محمد صالح مازندرانی بود، و والده ماجده مرحوم آقا هادی نیامد رحمة الله علیها و علی ابيها و أخيها و بعلها و ائنها و زاد الله نظراءها. و از آنجائی که حسن بن زید جلیل الشأن عالی المکان بود، بناءً علی ذلك هر آنچه از حالات حسنه اش و از مادر مکرّمه و خواهر محترمه اش می دانستم زحمت دادم، و سه فقره دیگر برای تکمیل اطلاع خوانندگان از کتب انساب و احادیث معتبره زحمت می دهد:

فقره اولی: در شرح حال ابن هر مه شاعر و منع حسن بن زید او را از شرب خمر (1) چون حسن بن زید حاکم مدینه شد ابن هر مه شاعر را ندیم خود نمود و ابن هر مه در خوردن شراب بسیار مولع و حریص بود. و ابن هر مه همان است وقتی از منصور دوانیقی عباسی خواهش کرد بنویسد مکتوبی

1- در باره احوال ابن هر مه و قضایای مربوطه اش رجوع کنید به: الاغانی 4/375، خزانه الادب 3/259، المجدی: 338.

در توبه ابن هر مه و اشعار وی

به حاکم مدینه هر وقت در هر کجا او را مست ببیند حدی بر او جاری ننماید. منصور با آنکه به ابن هر مه نهایت اکرام می نمود و می خواست حاجت او را بر آورد از این فقره استیحا ش کرد و گفت: نباید حدود الهیه را ابطال و تعطیل نمود، و گفت: حاجت دیگر بخواه تا بر آورم. باز برای حرص و رغبتی که به شرب خمر داشت همین مطلب را اعاده نمود، عاقبت منصور نوشت به حاکم مدینه: هر وقت ابن هر مه شراب خورد هشتاد تازیانه بر او بزن تا حدّ الهی معطل نماند و هر آنکه او را بیاورد به نزد تو در حالت مستی يك صد تازیانه مأذونی بر او زنی. دیگر در کوچه و بازار هر کس ابن هر مه را مست می دید نزدیک او نمی آمد و حاکم مدینه را خبر نمی کرد. و شاید آن حاکم حسن بن زید بوده است. اگر چه این فقره مسطوره مخالف است با این فقره که مجمل آن را می نویسد: يك روزی حسن بن زید به ابن هر مه فرمود: من کسی نیستم از مدح تو مسرور و از هجو تو خائف باشم، شرافتی که خداوند عالم به واسطه پیغمبر مکرّمش به ما داده است جامع هر مدحی است و از هر ذمی ما را دور دارد، و حقّ جدّ بزرگوار من آن است اغماض ننمایم در حقّ کسی که خلاف شریعت حرکت نماید، قسم می خورم به ذات اقدس الهی اگر دیگر تو را مست ببینم دو حد بر تو جاری می کنم: یکی برای خوردن شراب، و یکی برای مستی که اظهار می کنی با آنکه ندیم من هستی، پس همت بگمار و از این عمل شنیع بگذر برای رضای خدا و خوشنودی حضرت سیّد انبیاء صلی الله علیه و آله. پس ابن هر مه از این تهدید ترسید و ترك نمود، و آن وقت نود سال از عمرش گذشته بود.

در توبه ابن هر مه و اشعار وی و این اشعار از ابن هر مه است در توبه از شراب خوردن گفته است: نهانی ابن الرّسول عن المدامو ادبني بأداب الكرام (1) یعنی: پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا از شرب شراب نهی کرد و به آداب بزرگواران مؤدّب فرمود. وقال لي اصطبر عنها و دعها الخوف لله لا خوف الأنامو گفت به من: خود را نگاهدار از آشامیدن شراب برای ترس از خدا، نه ترس از مردمان، پس من گفتم: وكيف تصبّري عنها و حبيبتها حبّ تمكّن في عظامي چگونه خود را نگاهداری کنم از خوردن شراب، و دوستی آن در استخوانهای من جای گرفته است؟ أرى طيب الحلال على خبثا و طيب النفس في خبث الحرامو می بینم آنچه پاک است و حلال در طبع من زشت و پلید می نماید و آنچه ناپاک و حرام است نفس خبیث من او را پاک می داند. و عجب است در این زمان هر قدر بر مُنادمین خمر از پیر و جوان به قدر امکان با لسان رطب و بیان عذب، نصایح و مواعظ بر زجر و منع از بزرگی حرمان و حرمت آن گفته می شود در جواب مضمون این سه بیت را خوانند: غذای روح دهد باده حریق الحقیقه رنگ و بوش زند رنگ و بوی گل را دق به طعم تلخ چو ببند پدر و لیک مفید به پیش مبطل باطل به نزد دانا حق حلال گشته به فتوای عقل بر دانا حرام گشته به احکام شرع بر احمق (2) نعوذ بالله من شرور أنفسنا و من هذه العُقُولِ المَعْقُولَةِ. خلاصه ابن هر مه در شعر خود حسن بن زید را بر محمد و ابراهیم برتری داده است

1- الغدير 7/127 این بیت را نقل کرده از زهر الآداب 1/81. هر چهار بیت در شرح ابن ابی الحدید 15/169 مذکور است، نیز المجدی: 338.

2- اشعار منسوب به بوعلی سیناست.

وگفته است : اللّٰهُ اَعْطَاكَ فَضلاً فَوْقَ فَضْلِهِمْ عَلٰى هٰنٍ وَهٰنٍ فِى حَاسِدٍ وَهٰنٍ (1)

1- .المجدي فى انساب الطالبين : 21 ، 337 .

فقره ثانیه : در اشعار داود بن مسلم در مدح حسن بن زید و سلیمان بن عباس

فقره ثانیه: در اشعار داود بن مسلم در مدح حسن بن زید و سلیمان بن عباس ابوالفرج اصفهانی گفته است: میانه حسن بن زید و جعفر بن سلیمان بن عباس حاکم مدینه عداوت سختی بود. داود بن مسلم، جعفر بن سلیمان را در قصیده اش مدح نمود، در وقتی که حسن بن زید به مکه معظمه مشرف بود، چون مراجعت کرد داود بن مسلم خدمت وی شرفیاب شد، حسن بن زید بر وی خشم کرد که: چرا جعفر را مدح کردی؟ عرض کرد: فدایت شوم! چون صله و افره به من داد او را ستودم به این اشعار: وَكَتَبْنَا حَدِيثًا قَبْلَ تَأْمِيرِ جَعْفَرٍ (1) وَكَانَ الْمُنَى فِي جَعْفَرٍ أَنْ يُؤْمَرَ حَوَى الْمَنْبَرِينَ الطَّاهِرِينَ كِلَاهُمَا إِذَا مَا خَطَا عَنْ مَنْبَرٍ أُمَّ مَنْبَرًا كَأَنَّ بَنِي حَوَاءَ صَفُّوا أُمَّهُمْ فَخَيْرٌ فِي أَنْسَابِهِ فَتَخَيَّرَا (2) حاصل معنی آنکه، ما آرزوی حکومت و امارت جعفر بن سلیمان را پیش از آنکه امیر ما شود داشتیم پس او را دو بزرگواری و دو منبر است: اگر یکی از او سلب شود قصد دیگری کند، و شاید مراد از دو منبر اشاره به حکومت مکه و مدینه بوده باشد، پس فرزندان حواء در برابرش ایستاده اند و از انساب او را اختیار کرده اند و خلاصه نمودند.

-
- 1- در چاپ سنگی: جعفری. یاء آخر اطلاق است که به اشمام راء خوانده می شود، ولی غالباً کتابت نمی شود.
 - 2- تاریخ مدینه دمشق 17/150، بعضی از این ابیات در آغانی 6/15 و الوافی بالوفیات 13/468 نیز نقل شده است.

فقره ثالثه : در برخورد منصور با حضرت امام صادق علیه السلام

بعد از آن گفت : شما در نزد من برتر و بهتر از جعفر هستید از آنکه در مدح شما بالاتر عرض کرده و خوشتر ستوده ام در این ابیات :
 لَعْمَرِي إِذَا عَافَيْتُ أَوْ جَدْتُ مُنْعَمًا بِعَفْوِي مِنَ الْجَانِي وَإِنْ كَانَ مُعْذِرًا لَأَنْتَ بِمَا قَدَّمْتُ أُولَى بِمَدْحِهِوَ أَكْرَمُ فَخْرًا إِنَّ فَخْرَتَ وَعَنْصُرًا هُوَ الْعُرَّةُ الزَّهْرَاءُ
 مِنْ فَخْرِ هَاشِمٍوَيَدْعُو عَلِيًّا ذَا الْمَعَالِي حَيْدِرًا وَزَيْدُ النَّدَى وَالسَّبْبُ سَبَطُ مُحَمَّدٍوَعَمَّكَ بِالطَّفِّ الْمُطَهَّرِ جَعْفَرًا بِحَقِّكُمْ نَالُوا ذُرَاهَا فَاصْبِحُوا يَرُونَ
 بِهِ عِزًّا عَلَيْكُمْ وَمَظْهَرًا خَلَّاصَهُ مَعْنَى أَنْكَه : در وقتی که من معذرت بخواهم و عفو از گناهان را طلب کنم در تو نعمت عفو می بینم ، و تو—
 ای حسن !— سزاوارتری به مدح من از دیگری و از جهت عنصر و فخر ذاتی کریمتر ، و تمام بزرگواری و حسب و نسب تو راست و دیگران
 را نارواست .

فقره ثالثه در برخورد منصور با حضرت امام صادق علیه السلام از حضرت جعفر بن محمد علیهما السلام مروی است که فرمود : « بعد از
 وقعه عظیمه از مصیبت محمد و ابراهیم ، بنی هاشم را از مدینه کوچ دادند و در عراق مأوی گرفتند ، پس همگی منتظر شهادت و مترصد
 قتل بودیم تا آنکه روزی ربیع حاجب آمد و گفت : از حضرات علویّه دو نفر که عاقلند منتخب شوند تا به حضرت منصور ایشان را ببرم .
 پس من و حسن بن زید برخاستیم و به نزد منصور خلیفه عباسی رفتیم . پس روی به من کرد و گفت : توئی که علم غیب می دانی ؟ من
 گفتم : « لَا يَعْلَمُ . . الْعَيْبُ إِلَّا اللَّهُ » (1) . گفت : توئی که خراج مملکت را به نزد تو می آورند ؟

گفتم: خراج هر مملکت از آن امیرالمؤمنین است. گفت: آیا می دانید از برای چه شما را خواسته ام؟ گفتم: برای چیست؟ گفت: برای آنکه خانه های شما را خراب کنم و دلهای شما را بترسانم و نخلهای شما را قطع نمایم و شما را بدین حال با کمال ابتدال نگاهدارم تا اهل حجاز و عراق مایل به شما نشوند و با شما مراوده نمایند که مورث فساد است. پس گفتم: یا امیرالمؤمنین! سلیمان علیه السلام بر عطاهای خداوندی شاکر بود، و ایوب علیه السلام بر بالای آسمانی صابر، و یوسف صدیق علیه السلام با آنکه مظلوم شد از برادران گذشت، و تو از این نسل می باشی، شایسته آن است بدانها تأسی جوئی. پس منصور از این عبارات خرسند گردید و خندان شد و گفت: این سخنان را اعاده نما، چون اعاده کردم گفت: مِثْلُكَ فَلْيَكُنْ زَعِيمَ الْقَوْمِ. یعنی: مانند تو کسی باید بزرگ قوم باشد، از شما طالبین گذشتم. اما حدیثی که در زمان گذشته از پدران نقل نمودی اکنون بیان کن. پس گفتم: حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «صِدْقَةُ الرَّحِمِ تَعْمُرُ الدِّيَارَ وَتُطِيلُ الْأَعْمَارَ وَإِنْ كَانُوا كُفَّارًا». یعنی: پدرم از پدران از حضرت امیرمؤمنان از حضرت رسول سلام الله عليهم اجمعين روایت کرده: صله رحم شهرها را آباد می کند و عمرها را دراز می نماید اگر چه کفار باشند. منصور گفت: مراد من حدیث دیگر بود. پس گفتم: حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «الْأَرْحَامُ مُعَلَّقَةٌ بِالْعَرْشِ تُنَادِي: صِلْ مَنْ وَصَّ لَنِي وَاقْطَعْ مَنْ قَطَعَنِي». به حذف اسناد یعنی: رسول صلی الله علیه و آله فرمود: رحم به عرش خدا آویخته است و خدا را می خواند که: ای خدای من! پیوند کن هر آنکس مرا پیوند نماید و قطع کن هر آنکه از من قطع نماید و گسسته شود. منصور گفت: مرادم حدیث دیگر است.

تحسین : در احوال امامزاده حسن

پس گفتیم : حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : « إِنْ كَانَ مَلِكًا مِنْ الْمُلُوكِ فِي الْأَرْضِ كَانَ بَقِيَ مِنْ عُمُرِهِ ثَلَاثَ سِنِينَ فَوَصَلَ رَحِمَهُ فَجَعَلَهَا ثَلَاثِينَ سَنَةً » . یعنی : حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود : هر پادشاهی از پادشاهان زمین سه سال از عمرش باقی بود چون صله رحمت کرد خداوند سی سال به وی مرحمت فرمود . پس ما را منصور اکرام کرد و گفت : مراد من همین حدیث بود . و بنی هاشم را روانه مدینه نمود « (1) » .

تحسین: [در احوال امامزاده حسن] در ضمن احوال حسن بن زید خوب است آنچه از حال امامزاده حسن که نزدیک طهران مزور است و مدفون بنویسم : بدان امامزاده حسن که مرقد شریفش در طرف دست راست و جهت غربی دارالخلافة باهره واقع است و اهل این بلد سالهاست بدین مزار توجه دارند و بقعه عالیہ نیز دارد ، البته دانستی حسن مثنی فرزند امام حسن مجتبی علیه السلام نیست ، از آنکه حسن مثنی داماد حضرت سید الشهداء در مدینه نبویّه علی مُشْرِفِهَا السَّلَام رحلت فرمود ، و در بقیع مدفون گردید ، و از عمرش سی و پنج سال گذشت ، و فاطمه بنت الحسین علیه السلام بعد از این که يك سال بر قبر وی خیمه زد و گریست و نداء هاتف آسمانی شنید ، شوهر دیگر اختیار فرمود ، و محمّد دیباج از وی متولد گردید . پس به طریق تحقیق این امامزاده حسن ، حسن مثنی نیست و هر کس به این عقیده برود به کتاب مجعول مجهولی از انساب تمسک جسته است و اعتمادی بر آن نتوان کرد ،

1- . مقاتل الطالبیین : 233 تمامی جریان را نقل کرده ، نیز الفرج بعد الشدة 1/70 ، بحارالانوار 47/211 .

و داعی که سالهاست رجوع به کتب معتبره نسائین کرده ام از آنچه می گویند و بعضی از عوام اعتقاد کرده اند صحّتی نیافته ام ، و «رُبَّ شُهْرَةٍ لَا أَصْلَ لَهَا» از امثال مشهوره است . پس این تحریرات از برای نفی و اثبات صحت و سقم انساب امامزادگان مدفونین در ری است ، و این زحمات برای آن است که هر زائری که زحمت می کشد به زیارت امامزاده می رود او را بشناسد و بداند کیست ، و نسب را به کدام يك از ائمه طاهرین علیهم السلامی رساند ، و نسبت وی به هر يك از ائمه دین بواسطه است یا بلا واسطه ، و آیا حسنی است یا حسینی ؟ آیا موسوی است یا رضوی ؟ البته بر حسب معرفت و شناسائی که دارد تکلیف خود را می داند و الاّ بنا بر قول مشهور به هر مزار فاتحه و سلام و تلاوت سوره قدر و توحید به عدد معین مشروع کفایت است . و عجب دارم از بعضی از اهل هوا و غرض و مرض که گفته اند : داعی علی رُووس الأثّ هاد عرض کرده ام : امامزاده حسن بر مذهب اسلام نیست یا آنکه از طایفه زیدیه است ، و البته خوانندگان در شرح حالات زیدیه و حسن عاقبت دُعَات که به رضایت آل محمّد صلی الله علیه و آله خروج نمودند اطلاعی از عقیده دعا گوی حاصل کرده اند ، از کجا تخصیص می توانم بدهم این امامزاده را به این مذهب یا مذهب دیگر با آنکه مذهب و مشرب خود را بر نصّ صحیح و تعیین علماء نسابه می دانم تا کنون از این امامزاده مخصوصاً بیانی که مشعر بر ذمّ و قدح باشد ندیده ام و نگفته ام . بلی آنچه عرض شده است نیامدن حسن مثنی است به ری ، و این مزار قطعاً حسن مثنی نیست و تکذیب می نمایم هر آنکه به این عقیده معتقد شود برای آنکه اخبار بر خلاف آن تصریح شده است ، پس هر کس حسن است نباید او را حسن مثنی دانست . خلاصه در کتاب « مُنتَقَلَةُ الطَّالِبِيَّةِ » که سابقاً از وضع آن اشاره نمودم نقل کرده است : از مدفونین ری حسن امیر است ، و او نسب را به حسن امیر پسر زید بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام صاحب همین ترجمه می رساند بدین گونه : بالری الحسن أمير بن أبي عبد الله محمد بن عزيز بن أحمد الخطيبي بن الحسن بن جعفر بن هارون بن إسحاق الكوكبي ابن الحسن الأمير بن

زید بن الحسن بن علی ابن ابی طالب علیه السلام . به عبارت دیگر : شش پشت نسب را به حسن بن زید جدّ دوم حضرت عبدالعظیم می رساند ، و به هشت فاصله به حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام . پس بر این بیان حضرت امامزاده حسن ملقب به امیر است مانند جدّ بزرگوارش ، و حسنی است ، و اسحاق کوکبی که فرزند حسن بن زید است کنیه اش ابوالحسن است ، و او را کوکبی خواندند برای آنکه سفیدی بر سیاهی چشم وی بود مانند کوکب ، و جعفر بن هارون که از اجداد آن بزرگوار ، و امامزاده حسن امیر مذکور نسب را از او به حسن بن زید می رساند در شهر آمل شهید شد به دست رافع بن لیث ، و قبر او را زیارت می نمایند . و بدان فرزندان حسن بن زید بن حسن علیه السلام بسیارند و اعقابشان زیاد است : یکی عبدالله بن حسن بن زید است ، و کنیه اش ابو زید و ابو مهر است . و یکی زید بن حسن بن زید بن حسن علیه السلام است ، و کنیه اش ابو اسحاق است . و یکی اسماعیل بن حسن بن زید بن حسن علیه السلام است ، و کنیه اش ابو محمد است ، و او را جالب الحجارة _ به جیم یا به حاء _ خوانده اند ، و نسل او از محمد است . و از محمد بن اسماعیل داعی کبیر ، محمد بن زید بن محمد مذکور منتهی می شود ، و همین محمد داعی و برادرش حسن داعی مالک طبرستان شدند در سال دویست و پنجاه که در اوراق سابقه بیان نمودم . و یکی از اولاد حسن امیر ، قاسم بن حسن بن زید بن حسن علیه السلام است ، و قاسم بن حسن نیز کنیه اش ابو محمد است . و قاسم بن حسن زاهد و عابد و شجاع بود و با بنی عباس آمیزش می نمود ، و نسل او از محمد بطحائی و عبدالرحمن شجری است . و یکی علی شدید است که جدّ اول حضرت عبدالعظیم است و کنیه اش ابوالحسن است .

واردین به ری

پس اولاد حسن بن زید بن حسن علیه السلام شش تن اند ، و بنا بر این عرض داعی امامزاده حسن از بنی اعمام حضرت عبدالعظیم است و انتهای نسبشان به یک شجره است ، اما حضرت عبدالعظیم به دو فاصله نسب را به حسن بن زید بن حسن علیه السلام می رساند از علی شدید فرزند صلبی وی ، و امامزاده حسن به شش فاصله و واسطه از فرزند صلبی وی اسحاق کوکبی نسبش منتهی به حسن بن زید می شود ، و اسحاق کوکبی و علی شدید برادر بودند . پس در این عنوان دو چیز معلوم شد : یکی عدد اولاد حسن امیر بن زید بن حسن بن علی علیه السلام . و دیگری نسب صحیح امامزاده حسن . و در شهر ری جز امامزاده حسن نظر ندارم امامزاده به این اسم وارد شده باشد با این وصف و لقب . و آنچه داعی دانسته است از کتاب مذکور است و هر آنکه جز آن می داند برهانی روشن و دلیلی متقن می خواهد .

[واردین به ری] بلی ، از واردین ری در آن کتاب ابو محمد حسن بن محمد است که به چند واسطه بعیده نسبش منتهی به عبدالله اعرج می شود ، و وی در شهر ری در سال چهار صد و پنجاه در ماه محرم وفات کرد . و عبدالله اعرج پسر حسین اصغر است . و وی فرزند علی بن الحسین علیه السلام است ، و عقب حسن بن محمد از ابوالحسین یحیی و ابوهاشم محمد و سکینه خاتون است . علی ایّ حال بر صحت نسب این امامزاده محترم همانا بقاء آثار و ظهور انواری است که در هر صباح و مساء می شود والاّ خداوند سبحان او را ابقاء نمی فرمود ، و بدین گونه

اهل این بلد اظهار ارادت و میل به زیارت وی نمی نمودند . پس سزاوار است برای خاطر جد اکرم وی حضرت حسن بن علی علیه السلام پای از مزارش نکشند و بر حسب مقدور توفیق را مدد نمایند و رفع بعضی از خیالات نموده ، بعد از زیارت حضرت عبدالعظیم ، زیارت او را غنیمت شمارند که در زیارت کردن عموم امامزادگان فیوضات کلیه است ، و در امامزادگانی که حالات و انسایشان معلوم است مخصوصاً به مزارشان حاضر شوند و فیض خاص بخواهند ، البته از برکات و میامن ایشان که اعضاء و اجزاء وجودیه حضرت نبویه اند فیضها و فضلهای کامل ، واصل و عاید می گردد . و این ابیات را در مدح محبت سادات و ذریه سید کاینات صلی الله علیه و آله خوش گفته اند : يَلُومُنِي فِي هَوَا اَبْنَاءِ فَاطِمَةَ قَوْمٌ وَمَا عَدَلُوا فِي اللّٰهِ اِذْ عَدَلُوا وَالْيَتُّ قَوْمًا تَمِيدُ الْاَرْضُ اِنْ رَكِبُوا وَتَطْمَئِنُّ وَتَهْدِي اَنْ هُمْ نَزَلُوا اِنْ يَغْضِبُوا صَفَحُوا اَوْ يُوْهَبُوا سَدِّ مَحْوَا اَوْ يُؤْزِنُوا رَجَحُوا اَوْ يَحْكُمُوا عَدَلُوا يُوْفُونَ اِنْ نَدَرُوا يَعْفُونَ اِنْ قَدَرُوا وَاِنْ يَقُولُوا مَقَالًا يَرْتَضُوا فَعَلُوا اِنْ خِفْتَ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا بِحُبِّهِمْ مِمَّا عَلَيَّ عَدَاً خَوْفٌ وَلَا وَجَلٌ (2) و عجب فرمود دعبل بن علی خزاعی : فَيَا وَارِثِي عِلْمِ النَّبِيِّ وَالْهَيْعَلَيْكُمْ سَدِّ لَامٍ دَائِمٍ التَّفَحُّاتِ لَقَدْ اَمَنْتَ نَفْسِي بِكُمْ فِي حَيَاتِهَآ وَاَتَى لَارْجُو الْاَمْنَ (3) بَعْدَ مَمَاتِي 4

1- در چاپ سنگی : و .

2- اشعار از موسی است . رجوع کنید به : مناقب ابن شهر آشوب 3/436 ، الصراط المستقیم 2/214 .

3- در چاپ سنگی « الآن » خوانده می شود . آنچه درج کردیم مطابق با منابع مذکور است .

در شرح حال جدّ سوم حضرت عبدالعظیم علیه السلام علیّ شدید بن حسن بن زید

در [شرح] حال جدّ سوم حضرت عبدالعظیم علیه السلام علیّ شدید بن حسن بن زید اما جدّ سوم حضرت عبدالعظیم که منتهی به حضرت امام حسن علیه السلام می شود علی بن حسن امیر است و کنیه اش ابوالحسن . در کتاب «عمدة الطالب» (1) مذکور است : علی لقب او شدید است و مادرش ام ولد بود ، و در حبس منصور دوانیقی وفات کرد ، و عبارت اوست : و علیّاً یکنّی اباالحسن و أمّه أمّ ولد مات فی حبس المنصور ویلقّب بالشدید (2) . و ابو نصر بخاری نسّابی گفته است : در زمان پدرش حسن امیر رحلت فرمود . و علی شدید بسیار عظیم المنزله و جلیل المرتبه است ، و علماء نسّابین از احوال وی نیکو ستوده اند . و بدان علی شدید غیر از ابوالحسن علی عابد است برای آنکه کنیه و نامشان یکی است شبهه نرود . و علی عابد لقب ذوالثنات نیز دارد (3) ، و معلوم است در کثرت عبادت و تأسّی به حضرت شاه ولایت علیه السلام و حضرت علی بن الحسین علیه السلام اثر سجده در پیشانی و مواضع سجده اش پیدا بود . و این علی عابد پدر حسین شهید فخر است و فرزند حسن مثلث حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام .

1- عمدة الطالب : 70 .

2- در عمدة الطالب چاپی : بالسدید .

3- درباره علی عابد ذوالثنات رجوع کنید به : عمدة الطالب : 183 . البته ذوالثنات از القاب امام علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام نیز بوده است چنانچه در روایت علل الشرایع : 233 ح 1 و بحار 46/6 ح 12 ، معانی الاخبار : 65 ح 17 و مدینه المعاجز 4/243 بدان تصریح شده است .

در بیان مختصری از حال علی بن جعفر عریضی

و از فرزندان علی عابد است: حسن مکفوف، و از وی نسل باقی نماند اگر چه نسل و عقب حسن مثلث اند. و از امامزادگان که در ری وارد شدند از کتاب «منتقلة الطالبيّة» علی نام مذکور است، و البته جدّ بزرگوار حضرت عبدالعظیم نیست و آنچه تصریح در نسب کرده اند خلاف این را می فهماند. و ابوالحسن عمری و ابونصر بخاری نقل کرده اند: علیّ شدید پسری داشت موسوم به عبدالعظیم، و مادرش دختر اسماعیل بن ابراهیم بن طلحه است، و موسوم به یشمه (1)، و از این عبدالعظیم که عموی حضرت عبدالعظیم حسنی است عقبی نماند بلکه می توان گفت: اولادی نیاورد، و بیاید امامزادگانی که موسوم به این اسم باشند لیکن غیر مشهورند.

در بیان مختصری از حال علی بن جعفر عریضیو از ابناء ائمه هدی علیهم السلام غیر از معصومین امامزاده ای بعد از فرزندان جناب سیّد الشهداء علیه السلام بدون واسطه مانند علیّ عریضی فرزند حضرت صادق علیه السلام نیست، و کنیه او نیز ابوالحسن است، و گویا بر حسب اصطلاح و عادت معموله در زمانهای ائمه طاهرین علیهم السلام کنیه خاص از برای اسم مخصوص بوده است غالباً، چنانکه علیّ شدید و علیّ عابد و علیّ عریضی مکتبی به ابوالحسن اند، و شاهد بر مراد حضرت ابوالحسن علی بن ابی طالب علیه السلام حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام. و علی اکبر مقتول از فقره زیارت معلوم است ابوالحسن کنیه داشت. و از اولاد به واسطه زید بن حسن بن علی در کلین که از دهات ری است و عقب گذارده اند نیز ابوالحسن علی است. و گویند: هر که را نام ابراهیم است از اولاد ابوطالب نیز مکتبی به ابوالحسن است،

1- کذا، شاید «سلمة» صحیح باشد.

در شرح حال عبدالله قافه والد ماجد حضرت عبدالعظیم علیه السلام

وگویا این قاعده کلیت نداشته باشد از آنکه خلاف آن ظاهر است، و در کتب انساب مضبوط و مکتوب . خلاصه علی عریضی کوچکترین اولاد حضرت صادق علیه السلام است، وقتی که آن جناب رحلت فرمود، علی طفل خردسال بود و عالم، و نسل عریضیان از چهار پسر بماند، و به وی منتهی می شوند و بیاید مشروحاً تفصیل حال علی بن جعفر عریضی، ان شاء الله تعالی . و صاحب کتاب «منتقلة الطالبیه» در ذیل اولاد جناب سید الشهداء علیه السلام نقل کرده است: بِالْعَرِيضِ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامِ أُمُّهُ امُّ وَلَدِ عَقْبَةَ مِنْ أَرْبَعَةِ رِجَالٍ . وَعَرِيضٌ يَكِيٌّ مِنْ أَهْلِ مَدِينَةِ مَشْهُورَةٌ . وَفِيهَا مِيلٌ مِنْ مَدِينَةِ نَبِيِّهِ عَلِيٍّ مَشْرُفٌ بِهَا السَّلَامُ (1) .

در شرح حال عبدالله قافه والد ماجد حضرت عبدالعظیم علیه السلام پسر بزرگوار حضرت عبدالعظیم، عبدالله حسنی معروف به قافه است، و مادرش امّ ولد است و موسوم به هیفاء، در وقتی که حامله بود به علی شدید پدرش وفات کرد، و اثر حمل ظاهر نبود، و او را فروختند به شخصی . بعد از چندی معلوم شد حامله است، جدّش حسن بن زید امیر، استرداد نمود هیفاء را، پس عبدالله از وی متولد گردید . و ابو نصر گفته است: بعد از وفات علی شدید، جدش حسن او را در قافه حاکم نمود . و قافه اسم مکانی است، از این جهت معروف به قافه گردید .

در القاب هر يك از امامزادگان که اسامی ایشان در این کتاب ضبط است

القاب تعدادی از امامزادگان

در القاب هر يك از امامزادگان که اسامی ایشان در این کتاب ضبط استمخفی نماناد : برای تشابهی که در اسماء اولاد ائمه هدی علیهم السلام بوده است به القاب خاصه ، هر يك از علماء نسّابین ایشان را خوانده اند تا در مقام احتیاج به خواندن لقب مخصوص هر يك امتیاز داده شوند ، سیّما وضع هر يك از القاب امامزادگان به ملاحظات عدیده و جهات کثیره بوده است ، چنانکه عبدالله پسر حضرت علی بن الحسین علیهما السلام را برای حسن و جمال باهر خواندند ، و مادر عبدالله باهر با مادر حضرت باقر علیه السلام یکی است ، وکنیه اش أبو محمد است ، و متولّی صدقات بود ، و پسرش محمد ملقب به أرقط است برای آنکه زشت روی بود به عکس پدرش . و گویند بعضی : ارقط جسارت نمود به حضرت صادق علیه السلام که بیان آن مستهجن است از این جهت صورتش زشت و قبیح گردید . و عبدالله بن حسن مثنی ملقب به محض شد برای آنکه خالص از دو طرف نسب بود . و عبدالله ایض لقب یافت برای آنکه سفید اندام بود ، و از برای بعضی مانند عبدالله بن حسن مثنی و عبدالله بن جعفر الصادق علیه السلام لقبی با آنکه داشته اند در کتب انساب نیافتیم . یکی یکی از امامزادگان به واسطه را عبدالله صلصل خوانند ، و عبدالله بن حسین رسی را عالم نامند ، و عبدالله پسر محمد صاحب نفس زکیّه مشهور به اشتر است .

[القاب تعدادی از امامزادگان] و مشاهیر از امامزادگان را که در این کتاب عنوان نمودم و به مناسبات شرحی از احوالشان داده ام ، و بحول الله تعالی بعد از این مشروحاً خوانندگان را مطلع می سازم به این القاب که مذکور می شود خوانده شده اند : حسن مثنی ؛ حسن مثلث ، علی عابد ، حسین شهید فخر ، محمد صاحب نفس زکیّه ، ابراهیم قتیل باخمیری ، محمد دیباج ، موسی جون ،

در القاب چهارده تن معصومین علیهم السلام

حسن بن علی مُسرف، ابراهیم غَمَر، ابراهیم مُجاب، احمد مسور، حسن فارس، اسحاق کوی، اسماعیل جالب الحجارة، حسن امیر، علی شدید، زید حسنی، حسن امیر، ایضاً عبدالعظیم بن عبدالله حسنی، عمر اطرف، عمر اشرف، حسین اصغر، حسین ذوالدمعة، محمد دیباج (1)، زید ابلج، حسن افطس، محمد ارقط، علی عریضی، ابراهیم طباطبا، پسر اسماعیل دیباج، پسر ابراهیم غمر، یحیی صاحب الدیلم، ادیس صاحب المغرب، حسین رسی، محمد ادرع، جعفر مُحدّث، زید النار، محمد بطحائی، عبدالرحمن شجری، وزید اسود، احمد مخفی، و محمد مُکفّل، محمد ابن مؤتم الاشبال، حمزه اطروش، اسحاق مؤتمن، محمد اخیضر، ابوالقاسم حمزه واعظ، و عبدالله پسر عقیل بن ابی طالب علیه السلام، زید مُجدّر در قریه کیاساباد از قرای ری از فرزندان حسن بن علی علیه السلام است، قاضی صابرونکی نسابه، حسن سلیق، و حسن مکفوف. خلاصه یک جهت در بیان و نقل این القاب برای آن بود که حالات غالب از صاحبان این اسامی را در این کتاب اجمالاً او تفصیلاً یاد کرده ام.

در القاب چهارده تن معصومین علیهم السلام در خاتمه این روح و ریحان خوب است با القاب چهارده تن معصومین صلوات الله علیهم اجمعین که به طریق موجز در عرض دین حضرت عبدالعظیم بیان می نمایم ختم نمایم: محمد رسول الله صلی الله علیه و آله، علی امیرالمؤمنین علیه السلام، فاطمة زهرا علیها السلام، حسن بن علی الزکی علیه السلام، حسین بن علی الشّهِید علیه السلام، و علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام، محمد بن علی الباقر علیه السلام، جعفر بن محمد الصادق علیه السلام، موسی بن جعفر الکاظم علیه السلام، علی بن موسی الرضا علیه السلام، محمد بن علی الجواد علیه السلام، علی بن محمد الهادی علیه السلام، الحسن بن محمد العسکری علیه السلام، و حجة بن [ال] حسن بقیة الله فی الارض، صلوات الله علیهم اجمعین.

و در فضایل سادات خوب است ابیات ابوالبرکات را بنویسم : رَأَيْتُ أَبِي فِي النَّوْمِ بَعْدَ وَفَاتِهِ عَفَا خَالِقِي عَنْهُ وَعَنْ كُلِّ مُسَلِّمٍ فَقُلْتُ لَهُ مَاذَا لَقَيْتَ فَقَالَ لِيَنْجُوْتُ بِحُبِّ الطَّالِبِينَ فَأَعْلَمَ فَلَيْسَ سِوَى الْأَطْهَارِ آلَ مُحَمَّدٍ فَسَلِّمْ إِلَيْهِمْ فَرَطَ حُبِّكَ تَسْلِيمٌ فَقُلْتُ لَهُ وَاللَّهِ مَا فِيَّ شَعْرَةٌ تُخَلِّصُ مِنْ حُبِّ الْوَصِيِّ الْمُكْرَمِ بَلَى قَدْ تَوَالَى يَا أَبِي غَيْرُهُمْ أَحْيَوْا دَمَ جَهْلًا مِنْهُ غَيْرَ الْمُقَدَّمِ فَقَالَ أَبِي أَنْتَ الْحَلَالُ بِعَيْنِهِ وَغَيْرِكَ مِنْ غَيْرِي وَمِنْ غَيْرِ آدَمِ (1) خلاصه معنی آنکه ابوالبرکات برادر ناصبی داشت در خواب پدرش را دید سؤال نمود : بر تو چه گذشت ؟ گفت : برای دوستی آل اطهار و آل ابی طالب نجات یافتم ، و بر دوستی ایشان . پس گفتم : ای پدر ! من بر دوستی ایشان ثابت هستم ، اما برادر من مقدم داشته است بر ایشان از روی نادانی کسی را که جائر نیست . گفت : ای فرزند ! حقوق من بر تو حلال باد .

1- این ابیات را ابو البرکات درباره برادرش گفته است . رجوع کنید به : الصراط المستقیم 3/75 ، الذریعة 20/78 .

ص: 347

روح وريحان بنجم

اشاره

روح وريحان : الخامسة

.

در کنیه و لقب و اسم مبارك حضرت عبدالعظيم عليه السلام است

در معنی و مدح کنیه ، و مدح کنیه حضرت عبدالعظيم عليه السلام

در کنیه و لقب و اسم مبارك حضرت عبدالعظيم عليه السلام استبحول الله و عونه بر حسب مقدور و میسور از شرح احوال آباء کرام و اجداد فخام این بزرگوار و جمعی از بنی الحسن فراغت یافته اکنون به مقصود و منظور که نتیجه این مقدمات مفیده است وارد شدم ، بناء علی هذا در این عنوان که روح و ریحان پنجم از این کتاب است مزاحم دوستان و محبتین خانواده آل طه و یاسین می شوم .

[در معنی و مدح کنیه ، و مدح کنیه حضرت عبدالعظيم عليه السلام] بدان یکی از بزرگی و بزرگواری ابناء زمان خوبی و نیکی کنیه و لقب و اسم است و نیکی هر يك از آنها نعمتی موهوبه و فضیلتی محبوبه است ، و از شرع اطهر که تعیین کنی و القاب شده است برای تعظیم و تجلیلی است که مؤمن باید از برادر مؤمن خود نماید خصوص کنیه های محموده که از ائمه دین علیهم السلام نصوص کثیره بر تعیین آن وارد شده است ، و حضرت باقر علیه السلام فرمودند : « اِنَّا لَنُكْنِي اَوْلَادَنَا فِي صِغَرِهِمْ مَخَافَةَ النَّبِيِّ اَنْ يَلْحَقَ بِهِمْ » (1) یعنی : ما ائمه فرزندان خود را در خردسالی کنیه می دهیم برای ترس از لقبی که بعد از این خوانده می شوند . و مراد از « نبی » در این حدیث لقب است و مأخوذ از آیه « وَلَا تَتَّبِعُوا بِالْاَلْقَابِ » (2) . و صاحب « قاموس » (3) گفته است : نبی به معنی همز است و التنازُّ التداعی بالالقاب ،

1- کافی 6/20 ح 11 ، وسائل الشیعة 21/397 ح 27397 .

2- حجرات : 11 .

3- القاموس المحيط 2/193 بدین عبارت : النَّبِيُّ بِالْفَتْحِ : اللَّمَزُ ، وَمَصْدَرُ نَبْزِهِ يَنْبِزُهُ : لِقَبِهِ ، كَنْبِزُهُ ، وَبِالتَّحْرِيكِ : اللَّقْبُ . وَكَكْتَفٍ : اللَّيْمُ فِي حَسْبِهِ وَخَلْقِهِ . وَرَجُلٌ نُبْزَةٌ كَهَمْرَةٍ : يَلْقَبُ النَّاسَ كَثِيرًا . وَالتَّنَابُزُ : التَّعَايِيرُ وَالتَّوَادَعِيُّ بِالْاَلْقَابِ .

یعنی تنابز مردم را به لقبها خواندن است، و مراد از آن القاب مطعونه مقدوحه است که جائز نیست بندگان خدا را به آنها خواندن، و شاید موردی هم باشد که به لقب ممدوح بخوانند شخصی را، و آن شخص را خوش نیاید، و غالباً در این اوان کنیه به جای اسم استعمال می شود. و صاحب «مجمع البحرین» (1) فرمود: *الْكُنْيَةُ اسْمٌ يُطْلَقُ عَلَى الشَّخْصِ لِلتَّعْظِيمِ*، پس هر کس را به کنیه خوانند گویا بهتر باشد، و در نزد شرع و اهل شریعت پسندیده است. و در کتاب «کافی» مروی است که حضرت صادق علیه السلام شخصی را فرمودند: «مؤمن باید مؤمن را به احب اسماء بخواند» (2). و حضرت ابوالحسن علیه السلام فرمودند: «إِذَا كَانَ الرَّجُلُ حَاضِرًا فَكُنَّهْ وَإِذَا كَانَ غَائِبًا فَسَمَّهْ» (3)، یعنی: اگر مؤمن حاضر است او را به کنیه بخوان و اگر غائب است به اسم بخوان. از آنکه کنیه برای تعظیم بنا شده است و غالباً کنیه احب اسماء است در نزد او. و البته بین کنیه و اسم فرق است که فقهاء رضوان الله عليهم در کتاب قضاء و شهادت فرموده اند: قاضی نباید مدعی را به کنیه و مدعی علیه را به اسم بخواند، و این ملاحظه برای رفع امتیاز است و شرط در قضاوت قاضی. و بهترین کنیه ها ابوالقاسم است که از برای بهترین فرزندان آدم قرار داده شده چنانکه گفته اند: *وَصَفْوَةُ الصَّفْوَةِ مِنْ هَاشِمِ مُحَمَّدٍ النَّوْرِ أَبُو الْقَاسِمِ* 4

1- مجمع البحرین 1/363 ماده (کنی).

2- کافی 2/643 ح 3 از امام صادق علیه السلام به نقل از حضرت نبوی صلی الله علیه و آله، مجمع البحرین 4/37 ماده (نیز).

3- کافی 2/671 ح 2، وسائل الشیعة 12/15 باب 5 ح 15518.

بدترین کنیه ها

و این بزرگوار که اوّل ما خلق است اوّل کسی است که بدین کنیه خوانده شده ، اما اهل شرك از قریش و غیرهم او را به نام عابد شعری خواندند و ابن ابی کبشه اش نامیدند چنانکه ابوبکر بن ابی قحافه در اشعار خود جسارت نمود : **اِيْخْبِرُنَا ابْنَ كِبْشَةَ انْ نَحْيِي (1)** و كيفَ حَيَاةٍ اِشْلَاءٍ وَهَامٍ (2) پس بعد از آن بزرگوار به موهبت حضرت ختمی مآب محمد حنفيّه بدین کنیه شريفه مفتخر گردید با آنکه احدی به این اسم و کنیه خوانده نشده بود او را خاصّه سرافراز و مباهى فرمودند و به وی بخشیدند . و دیگر از امامزادگان معروف حضرت عبدالعظيم است که بدین کنیه موصوف می باشد ، و در احادیثی که شرح می شود می خوانی و می دانی که حضرت جواد و حضرت هادی علیهما السلام آن جناب را حضوراً به همین کنیه خواندند ، و وی را از دوستان خاصّ خودشان شمردند . و عجب است برای احترام این کنیه مبارکه که جناب رسول صلی الله علیه و آله داشت هیچ يك از ائمه برره مكّتی نشده اند (3) ، لیکن فرزندان ایشان بسیارند که بدین گونه مكّتی گردیده اند .

[بدترین کنیه ها] و چون یادی از بهترین کنیه ها شد بدان بدترین کنیه ها ابی مرّه و ابی الحکم و ابی لهب و ابی عیسی و ابی مالک است ، و هر يك از آنها مانند القاب غیر مشروعه منهیّ عنه است .

1- در هداية الكبرى چاپی : يقول لنا ابن كِبْشَةَ سوف نحى (نحی) .

2- الهداية الكبرى : 106 ، مدينة المعاجز 3/20 .

3- مگر حضرت حجت عجل الله فرجه الشريف که در روایات بسیار وارد است کنیه ایشان همان کنیه پیامبر صلی الله علیه و آله است .

کنیه دیگر حضرت عبدالعظیم علیه السلام

در این که چهار تن از امامزادگان موسوم به عبدالعظیم بودند

[کنیه دیگر حضرت عبدالعظیم علیه السلام] و از بیان حُلُو اللِّسَان اسماعیل وزیر شیعی صاحب بن عبّاد علیه الرحمه غیر از این کنیه مذکوره معلوم می شود جناب عبدالعظیم کنیه دیگر هم داشته اند و آن ابوالفتح است، لیکن مشهور همان ابوالقاسم است. پس خوب است از آن مزار حضرت عبدالعظیم در افتتاح سلام برای تعظیم و احترام آن بزرگوار را به کنیه «یا ابا القاسم» بخوانند، و فرقی در حیات و ممات این فرقه حقه نگذارند که اکرام و احترام این فرقه جلیله، احترام به شخص نبوی صلی الله علیه و آله است. اما اسم مبارك آن جناب که حکایت از سمو قدر و علو مقام وی می نماید عبدالعظیم است، و «الاسماء تُنزلُ مِنَ السَّمَاءِ» حَقِّ و صدق است، و البته تسمیه اسمائی که مشعر بر عبودیت است مانند عبدالله و عبدالرحمن و عبدالجبار و عبدالعظیم مشروع و ممدوح می باشد و پیشوایان دین از محبت خودشان این شعار را پسندیده دانسته اند. و عجب است در این زمان اهل هوا از این گونه اسماء زجرت دارند بلکه شنعت می نمایند، گویا این طایفه از شفاعت ائمه طاهرين عليهم السلام بهره نیابند، و قال الباقر عليه السلام: «أصدق الأسماء ما سُمِّيَ بِالْعُبُودِيَّةِ وَأَفْضَلُهَا أَسْمَاءُ الْأَنْبِيَاءِ» (1).

در این که چهار تن از امامزادگان موسوم به عبدالعظیم بودند و آنچه داعی عجاله در نظر دارد چهار نفر از امامزادگان بدین اسم موسوم گردیدند: اول: عبدالعظیم بن معیة بن الحسن بن علی بن الحسن بن اسماعیل بن الحسن بن الحسن بن علی بن علی علیه السلام است و صاحب کتاب «منتقلة الطالبيه» گفت: بنی معیة در ری بسیارند.

1- کافی 6/18 ح 1، معانی الاخبار: 146 ح 1، وسائل الشیعة 21/391 ح 27381.

در توضیح فقرات اولیه زیارت حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام

و معنی اسم مادر عبدالعظیم مذکور است و از انصار بود، و این بزرگوار حسنی است و ابوالقاسم علی بن معیة از اولاد عبدالعظیم است، و او را دو پسر است: یکی ابوطاهر الحسن، و یکی ابوعبدالله الحسین خطیب. و ابو طاهر در کوفه بود بنوالمحتسب و بنو المنازل اند، از وی و از نسل ابو عبدالله الحسین خطیب در کوفه و ری عقب بسیار بماند و حالاتشان مبسوط است و کتابی دیگر می خواهد. دوم: ابو العزّ عبدالعظیم بن حسن بن علی بن طاهر است که به چند فاصله نسب را به قاسم بن حسن بن زید بن حسن علیه السلام می رساند، و وی وارد به اصفهان شد، و اعقاب او در اصفهان و همدان بسیار است، و این بزرگوار نیز حسنی است. سوم: عبدالعظیم بن علی شدید بن حسن امیر بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام است که عمّ اکرم حضرت عبدالعظیم، و سابقاً اشاره نمودم که ابو نصر بخاری و ابو الحسن عمری گفته اند: علی شدید پسری موسوم به عبدالعظیم داشت و از دنیا رحلت کرد و او را عقبی نامند، بلکه عقب از حضرت عبدالعظیم بن عبدالله قافه بن علی شدید است، و این سه تن غیر مشهورند، اگر چه عبدالعظیم بن علی شدید به واسطه نزدیکتر است به حضرت امام حسن علیه السلام لیکن مناط همان است که در این بزرگوار ظاهر گردید، و هو عبدُ الْعَظِيمِ وَاعْظَمُ مِنْ كُلِّ عَظِيمٍ وَاکْرَمُ مِنْ كُلِّ كَرِيمٍ وَاحْلَمُ مِنْ كُلِّ حَلِيمٍ، مِنْ اِبْنَاءِ (1) الْاَئِمَّةِ الطَّاهِرَةِ وَالذَّرِيَّةِ الْبَرَّةِ الْبَاهِرَةِ، عَلَيْهِ وَعَلَى آبَائِهِ وَاجْدَادِهِ صَلَوَاتُ مُتَوَافِرَةٍ وَبَرَكَاتُ مُتَكَاثِرَةٍ.

[در توضیح فقرات اولیه زیارت حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام] پس از شرح و توضیح کنیه و اسم شریف این بزرگوار، خوانندگان این اوراق بدانند: چون داعی از اخبار حضرت عبدالعظیم و اخبار مرویه از ثقات علماء و رجال معتبرین در این وجیزه بسیار ذخیره کرده ام، و هر روایت و حدیثی متفرّع بر علم و دانش است،

اما فقره اولی : السلام عليك ايها المحدث العليم

در معنی «حدیث» و «محدث» و «علیم» است

و معرفت به حال رجال از زوات هم علمی است شریف ، و ایضاً لقب سیادت که از برای هر سیدی مُصطلح شده است بر بعضی معنی آن مخفی است مانند معنی شریف ، و امتیاز این لفظ را با سید نداده اند ، و در این کتاب بیان هر يك لازم بود ، لهذا برای توضیح معانی آنها و شناسائی مقامات عالیه حضرت عبدالعظیم علیه السلام سه فقره از اوصاف شریفه و القاب کریمه حضرت عبدالعظیم که زائرین در زیارت نامه ها که مأخوذ از اقوال ائمه هدی علیهم السلام است می خوانند در ذیل اسم و کنیه معظمه آن بزرگوار بیان می نماید تا زائرین در زمان زیارت کردن بدانند مزور ایشان کیست و جلالت و فخامت قدر او چیست ، و از مطالب ماضیه و مراتب آتیه هم بصیر و خبیر بوده باشند : فقره اولی : **الْسَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمُحَدَّثُ الْعَلِيمُ** . فقره ثانیه : **الْسَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا السَّيِّدُ الْكَرِيمُ** . فقره ثالثه : **الْسَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الشَّخْصُ الشَّرِيفُ** .

اما فقره اولی : السلام عليك ايها المحدث العليمدر معنی «حدیث» و «محدث» و «علیم» است پس مخفی نماند که : «محدث» به کسر دال اسم فاعل است ، و به فتح ، اسم مفعول ، و تحدیث مصدر آن است . وفي الحدیث : «التَّحْدِثُ بِنِعْمَةِ اللَّهِ شُكْرٌ ، وَتَرْكُهُ كُفْرٌ» (1) . و «حدیث» بر وزن فعیل به معنی تجدد است چنانکه در «مجمع البحرین» (2) فرمود : **سُمِّيَ الْحَدِيثُ حَدِيثًا لِتَجَدُّدِهِ وَحُدُوثِهِ شَيْئًا فَشَيْئًا** ، چون تازه به تازه می آید از این جهت او را حدیث خوانند .

-
- 1- بحار الانوار 68/28 باب 61 (الشكر) ، در مجمع البحرین 1/468 ماده (حدث) می فرماید : قيل : التحديث بنعمة الله شكرها وإشاعتها وإظهارها . . سپس حدیث فوق را نقل کرده است .
 - 2- مجمع البحرین 1/469 ماده (حدث) ، قبل از آن می فرماید : والحدیث يرادف الكلام .

در فرق بین «حدیث» و «خبر» و معانی هر یک

و حدیث به معنی کلام هم آمده است كما قال الله تعالى: «وَإِذْ أَسْرَرْنَا النَّبِيَّ إِلَىٰ بَعْضِ أَرْوَاحِهِ حَدِيثًا» (1). ملخص مراد آن است: در وقتی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله به پنهانی فرمود به بعضی از زنه‌های خودش کلامی را. و جمع حدیث احادیث است، و در قرآن حق تعالی فرموده است: «وَيُعَلِّمُكَ مِنَ التَّوِيلِ الْأَحَادِيثِ» (2) یعنی معانی آیات و اخبار و احادیث کریمه را خداوند به تو تعلیم فرمود، و آیه «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» (3) اشاعه و اظهار نعمت عامه است که شامل هر چیزی می شود حتی تعلیم قرآن و شرایع احکام و نشر مسائل حلال و حرام، و اشاعه این نعمت کبری و موهبت عظمی امری است بزرگ، و شعار انبیاء و مرسلین، و از لوازم تبلیغ و ابلاغ احکام نبیین. اما معنی اصطلاحی که شایع بین علماء و اصولیین است و مرحوم میرزا در «قوانین» (4) فرمود: الحدیث ما یحکی عن قول المعصوم أو فعله أو تقریره، یعنی: حدیث آن است حکایت از قول یا فعل یا تقریر معصوم نماید. و در این عصر و اعصار سابقه در نزد شیعه اثنا عشریه و فرقه حقه حدیث آن را گویند که منتهی به رسول صلی الله علیه و آله گردد از طریق عصمت و طهارت نه آن طریقی که اهل سنت و جماعت قائل شده اند، بعبارة اخرى: حدیث آن است که منصوص از معصوم بوده باشد و حکایت از کردار و گفتار و رفتار او کند.

در فرق بین «حدیث» و «خبر» و معانی هر یکو خبر را بعضی مرادف با حدیث دانسته اند، و برخی مقابل با انشاء مطلقاً یافته اند،

1- تحریم: 3.

2- یوسف: 6.

3- ضحی: 11.

4- قوانین الاصول: 409 المقصد الثالث فی السنة.

و مرحوم میرداماد در کتاب «رواشح سماویة» (1) فرمود: حدیث آن است که ماثور از حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده باشد، اما خبر از حضرت رسول و غیر اوست، پس خبر اعم است و حدیث اخص، و گفته اند که: خبر محتمل الصدق والکذب است اما حدیث اینطور نیست، پس می گوئیم: اطلاق اخبار در کتب شیعه کمتر است و احادیث زیاده تر، پس بر حدیث توان اعتماد کرد اما بر خبر چندان اعتمادی نیست. و در کتاب «اصول کافی» (2) مروی است: «ان حدیثنا صعبٌ مُستصعبٌ». و ایضاً: «مَنْ حَفِظَ اَرْبَعِينَ حَدِيثًا بَعَثَهُ اللهُ فُقِيهًا» (3). و ایضاً: «اعربوا احاديثنا فاننا قومٌ فصحاء» (4). و ایضاً: «حدیثی حدیثُ ابی، و حدیثُ ابی حدیثُ جدی، و حدیثُ جدی حدیثُ الحُسنین، و حدیثُ الحُسنین حدیثُ الحُسن حدیثُ امیرالمؤمنین، و حدیثُ امیرالمؤمنین حدیثُ رسولِ الله صلی الله علیه و آله، و حدیثُ رسولِ الله صلی الله علیه و آله قولُ الله عزَّ و جلَّ» (5). و ایضاً: «الراویةُ لِحدیثنا یَشُدُّ به قُلُوبَ شیعَتنا اَفْضَلُ مِنْ اَلْفِ عابِدٍ» (6). و ایضاً: «انَّ فی کُلِّ اُمَّةٍ مُحدِّثونَ مِنْ غَیرِ نُبُوَّةٍ» (7). و امثال این گونه فقرات بسیار است که دلالت می نماید مُحدِّث اولی است از مُخبر و حدیث اشرف است از خبر.

-
- 1- الرواشح السماویة : 37.
 - 2- کافی 1/401 به نقل از امام صادق علیه السلام، ادامه آن چنین است: «لا یحتمله الا صدور منيرة أو قلوب سليمة أو أخلاق حسنة . . .»، نیز خصال: 208 ح 27، ادامه آن چنین است: «لا- یحتمله الا ملك مقرب أو نبی مرسل أو عبد امتحن الله قلبه للايمان أو مدينة حصينة . . .».
 - 3- روایت به الفاظ مختلف نقل شده. رجوع کنید به: کافی 1/49 ح 7، عیون الاخبار 1/41 ح 99، خصال: 541 و 542، امالی شیخ صدوق: 382 ح 488.
 - 4- کافی 1/52 ح 13 راوی آن جمیل بن دراج از امام صادق علیه السلام می باشد، خاتمة المستدرک 2/84.
 - 5- کافی 1/53 ح 14 به چند طریق از امام صادق علیه السلام، وسائل الشیعة 27/83 ح 33271.
 - 6- بصائر الدرجات: 31 ح 3، وسائل الشیعة 27/78 ح 33246.
 - 7- مجمع البحرین 1/469 ماده (حدث)، اللعة البيضاء تبریزی: 200.

در فرق بین «محدث» و «محدث» و فروع دیگر

و از آیه مبارکه « وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ » (1) نیز این فقره واضح می شود. و در کتاب « اصول کافی » (2) مروی است: نبی کسی است ملك را در خواب می بیند، و رسول کسی است ملك را در خواب و بیداری می بیند، و محدث _ بفتح دال _ کسی است آواز ملك را بشنود، پس محدث او، ملك است که برای وی حدیث می گوید. و در حدیث است که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: « وکان سلمان مُحدِّثاً » (3) حسن بن منصور عرض کرد: من مُحدِّثه؟ یعنی: که او را خبر می داد؟ فرمود: « مَلَأَكَ كَرِيمٌ » (4). و از این عبارت معلوم می شود جناب سلمان از شقِّ ثالث از آیه مسطوره است. آن گاه راوی سؤال کرد: پس مصاحب سلمان که امام است به چه حالت است؟ فرمود: « اِقْبَلْ عَلَيَّ شَأْنِكَ » یعنی: پی کار خود گیر و برو (5).

[در فرق بین «محدث» و «محدث» و فروع دیگر] او در حدیث صحیح حماد مروی است که گفت: حضرت صادق علیه السلام فرمودند: « اِنَّ سَلْمَانَ (6) كَانَ مُحَدِّثًا عَنْ إِمَامِهِ لَا عَنْ رَبِّهِ لِأَنَّهُ لَا يُحَدِّثُ عَنِ اللَّهِ إِلَّا الْحُجَّةُ » (7). و آنچه داعی دانسته است محدث اشرف است از محدث به کسر دال از آنکه قسم اول در کلام مجید در تلو رسالت و نبوت است و آن جهت افاضه و القاء فیوضات حقه است از

1- حج: 52، در متن پس از آیه « ولا محدث » مندرج است که جزء آیه نمی باشد.

2- کافی 1/177 ح 4.

3- در چاپ سنگی: السلیمان.

4- بصائر الدرجات: 342 ح 4، علل الشرائع 1/183 _ 184 ح 2.

5- این ذیل در روایتی دیگر وارد شده. رجوع کنید به: رجال الکشی: 13، و به نقل از وی در بحار الانوار 22/350 ح 74.

6- در چاپ سنگی: السلیمان.

7- رجال الکشی: 10، بحار الانوار 22/349 ح 70، مرحوم مجلسی ذیل روایت بیانی دارد که قابل ملاحظه است.

یکی از القاب صدیقه طاهره ، محدّثه است

عالم غیب به توسط ملک مقرب کریم اگر چه بر خلق تحدیث ننماید ، و می توان گفت : شخص محدّث که حدیث گوید بر حسب عرف محدّث نباشد و می توان گفت : محدّث نیز محدّث است چون انبیاء عظام که محدّثین و محدّثین بودند یعنی تلقّی از مبدء می کردند و به خلق القاء می فرمودند . علی ایّ حال ، چنانکه هر حدیث بذاته که مروی از رسول صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام است شریف و جلیل است همین طریق حامل و راوی آن که محدّث است جلالت قدر و شرافت نفس دارد ، و هر آنکه به قانون رشاد و سداد حدیث گوید البته محدّث به فتح دال است و مؤید از حضرت ذوالجلال . و از حدیث سابق دانسته ای که در هر امتی محدّثین بوده اند یعنی از جانب انبیاء واسطه بوده اند در میان خلق و ابلاغ اوامر و نواهی انبیاء عظام را می کردند ، مانند نواب خاص . به عبارت دیگر مانند سلمان فارسی علیه الرحمه و نواب اربعه و بعضی از ملتزمین حضور ائمه طاهرین علیهم السلام سیما اصحاب صادق علیه السلام که یکی از اجلاء ایشان ابان بن تغلب است که به وی امر فرمودند : « اجلس فی مسجد النبی صلی الله علیه و آله و ائت الناس فانی أحب أن أری فی شیعتی مثلك » (1) یعنی : « بنشین در مسجد رسول صلی الله علیه و آله و بین مردمان فتوی بده » _ و مراد از فتوی تعلیم مسائل و نشر فضائل است _ بعد فرمودند : « من دوست دارم در زمره شیعیان مانند تو را بینم » .

[یکی از القاب صدیقه طاهره ، محدّثه است] و بدان یکی از القاب صدیقه طاهره علیها السلام محدّثه بفتح دال است از آنکه ملائکه خدمت آن مخدّره شرفیاب می شدند ، و از امور مستحدّثه حضوراً عرضه می داشتند ، و از واقعات سماویّه و حالات غیبیّه آن مخدّره را اطلاع می دادند .

و در حدیث مصحف صدیقه طاهره علیها السلام است: در ایام هفتاد و دو روز که آن مشکاة عصمت و طهارت بعد از پدر بزرگوار زیست و زندگی فرمود در دار دنیا هر صبح و شام جبرئیل امین خدمت سیده نساء عالمین مشرف می شد و از امور غیبیه برای تسلیه خاطر آن مخدّره خبر می داد، و چون حضرت امیر مؤمنان علیه السلام تشریف می آوردند از آنچه شنیده بود خبر می دادند، آن بزرگوار می فرمودند: از کجا این مطالب را می دانی؟ عرض می کرد: جبرئیل مرا خبر می دهد. پس فاطمه زهرا علیها السلام محدّثه است و صحیح است اگر محدّثه به کسر دال خوانده شود، از آنکه در اوّل جلد عاشر «بحار الانوار» (1) این روایت از مفضل بن عمر جعفی مروی است: هر وقت رسول خدا صلی الله علیه و آله بر خدیجه علیها السلام بنت خویلد وارد می شدند می دیدند آن محترمه با کسی حرف می زند. چون سؤال می فرمودند عرض می کرد: «هَذَا الْجَنِينُ الَّذِي فِي بَطْنِي يَكَلِّمُنِي وَيُحَدِّثُنِي وَيُؤْنِسُنِي»، یعنی: این طفلی که در رحم من است هر وقت تنها می مانم با من صحبت می دارد و حدیث می گوید (2). پس فاطمه علیها السلام محدّثه است یعنی حدیث گوینده است و خبر دهنده است. اما مقام اول چون استفاضه از مبدء است اگر چه به توسط ملك کریم است احلی می نماید، و مرتبه ثانیه که تحدیث است ثمره آن راجع به خلق است. بعبارة اخری: اوّل جهت یلی رَبّ است و دوّم جهت یلی خلق، اوّل تلقی است و دوّم تلقین. پس با خدا صحبت داشتن تا به خلق آموختن فرقی بسیار دارد. اما بدان رسول از نبی اشرف است برای جهت رسالت و پیغامبری وی و از این جهت در

1- بحار 16/80 باب 5 ح 20 و 43/2 باب 1 ح 1، امالی صدوق: 593 مجلس 87 ح 1.

2- روایتی بدین مضمون در عیون المعجزات: 51 نقل شده. مؤلف آن شیخ حسین بن عبدالوهاب از بزرگان سده پنجم می باشد.

در آداب و شرایط محدث است

آیه کریمه « وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ » (1) مقدم است رسول بر نبی ، و این فقره در صورتی است « نبی » از « نبأ » مشتق و مأخوذ نباشد و اگر نه فرق بین نبی و رسول واضح است . پس هر رسولی نبی است ولیکن هر نبی رسول نیست ، امّا به مفاد « وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ » (2) حضرت رسول که نبی بود محدث و محدث بوده است ، و شرط کلی در رسالت همان تحدیث است و ابلاغ احکام و القاء اوامر الهیّه و در تبلیغ و تحدیث اجرهای کثیره است . و در کتاب مستطاب « اصول کافی » از صفوان مروی است که خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم : عابدی از دوستان شما است و مردی است که حدیثی از شما روایت می کند ، آیا کدام افضل است عند الله ؟ فرمودند : « الرّأویة لِحدیثنا یشدُّ به قلوب شیعتنا افضلٌ مِنْ ألفِ عابدٍ » (3) ، یعنی : « روایت کننده حدیث ما افضل است در نزد خدا به واسطه این عمل از عبادت هزار عابد » . پس خداوند در ازاء و اجر پیغامبری و رسالت جناب رسول اکرم صلی الله علیه و آله چه عنایتها می فرماید !

در آداب و شرایط محدث است پس از این حدیث معلوم می شود تکمیل نفوس و ارشاد خلق ، افضل و اجلّ از اکمال نفس است ؛ از آنکه تعلیم حدیث موجب حصول و وصول به یقین و معرفت است امّا عبادت عابد تعدی به غیر نمی نماید ، پس عرض می کنم : هر کس را نتوان محدث خواند مگر آنکه شرائط خاصّه در او موجود باشد :

1- حج : 52 ، در متن پس از آیه « ولا محدث » وارد است .

2- ضحی : 11 .

3- در صفحات پیشین منابع حدیثی آن گذشت .

در احترام امام علیه السلام به حضرت عبدالعظیم علیه السلام

اول: علم است به فرائض الهیّه و سنن نبویّه صلی الله علیه و آله و آنچه تعلق به آنها از علوم دیگر دارد، والاّ محدّث حقیقی نیست آنکه عالم به فروض و سنن نبویّه صلی الله علیه و آله نیست از این جهت در این فقره زیارت قید به کلمه «علیم» شده است، یعنی: سلام بر تو ای بزرگواری که محدّث عالم و دانا هستی. دوّم: محدّث باید ورع باشد و هر آنچه بر زبانش آید نگوید و هر آنچه امام علیه السلام مفرموده است بیان ننماید و نسبت ندهد. و در جلد اوّل کتاب «بحار الانوار» (1) در ذیل آیه کریمه «الَّذِينَ يَسْتَمْعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» (2) امام علیه السلام فرمودند: «این آیه در حق کسانی است که حدیثی بشنوند و بدون زیاده و نقصان نقل نمایند». و این قوه قویّه را اکثر از ناس ندارند مگر آنکه مضمون روایت و خلاصه حدیث را بفهمند و بفهمانند، و این فقره توفیقی است و تأییدی است برای منصوبین ائمه طاهرین علیهم السلام، و برای ابناء زمان ما کاری است مشکل. سوّم: طبیعت وی مجبول بر نسیان نباشد چنانکه در میان مردمان جمعی بالطبع کثیر النسیان اند و هر چند می خواهند حفظ ایشان زیاد گردد ممکن نمی شود. و هر يك از شروط مسطوره رکن رکینی است از برای محدّث، و بیاید در اقسام حدیث از مشرب صافی و مذهب وافی علماء اصولیین و رجال تفصیل مفیدی که خوانندگان از آن منتفع شوند و بهره یابند.

[در احترام امام علیه السلام به حضرت عبدالعظیم علیه السلام] و عجالهً برای شرافت مقام محدّث و علم به آن در علو مرتبه و سمو درجه محدّث علیم

-
- 1- بحار الانوار 2/158 ح 1 به نقل از اختصاص. روایت چنین است: «هم المسلمون لآل محمد صلی الله علیه و آله، إذا سمعوا الحديث أدّوه كما سمعوه لا يزيدون ولا ينقصون».
- 2- زمر: 18.

حضرت عبدالعظیم علیه السلام از شخص ثقه متدین صادقی حکایتی شنیدم که خلاصه اش این است که: روزی حضرت عبدالعظیم به محضر ابا الحسن ثالث امام علی النقی علیه السلام وارد شدند. اصحاب آن جناب به وی راه ندادند تا در جوار امام علیه السلام بنشیند. ناچار در آخر آن مجلس بنشست. پس آن بزرگوار توجه فرمود به حضرت عبدالعظیم و از آن کس که بر حضرت عبدالعظیم مقدم نشسته بود مسأله ای سؤال نمود. آن شخص در جواب عاجز بماند و ندانست. بعد از آن همان مسأله را از حضرت عبدالعظیم سؤال فرمود. آن بزرگوار جواب صواب عرضه داشت. امام علیه السلام امر فرمود آن شخص برخیزد و حضرت عبدالعظیم را بر خود مقدم دارد، و به همین نهج سائرین از اصحاب را مؤخر نشانیدند تا آنکه در جوار آن سید بزرگوار بدون فاصله قرار گرفت. آن گاه حضرت امام علی النقی علیه السلام تمام مقادیم بدنش را به سوی آن جناب توجه داد و کمال مرحمت و ادب نمود و به اصحاب حضور فرمود: « این بزرگوار که عالم آل محمد (ص) است بدین گونه باید محترم باشد ». پس از ذکر این روایت بدان: هر محدثی را عالم نمی توان خواند چنانکه هر عالمی هم محدث نیست، و این منصب جلیل و علم نبیل را جماعت قلیلی از خواص اصحاب ائمه داشته اند مانند سلمان و یونس بن عبدالرحمن و ابان و زراره و نظایر ایشان، رضوان الله علیهم اجمعین. و از فرقه جلیله سادات بنی الحسن چند تن در این فن منتخب گشته اند، اعلم و ازهد و اورع و اتقی و احفظ حضرت عبدالعظیم است. پس حقیقتاً [ال]مُحَدَّثُ العظیم آن بزرگوار است که بدون واسطه از چند نفر ائمه معصومین، احادیث صحیحیه استماع نموده و بدون نقصان و زیاده به مردمان شهر ری رسانیده، و از این خدمت عظمی آثار بقعه کریمه اش سر به اوج اعلی کشیده و یوماً فیوماً بر ارادت اهل این ولا افزوده می شود و کرامات لا تحصی ظاهر می گردد. بلی، تابعین از اصحاب و معاصرین ائمه اطیاب علیهم السلام بسیار حدیث حفظ داشتند مانند

در خواص اصحاب که حافظین اخبار بوده اند و خلاصه ای از آنها ، و حفظ ابن عقده

جابر جعفی که هفتاد هزار حدیث حفظ داشت و مأمور به اظهار نبود ، و هفتاد هزار حدیث می دانست (1) که جز اظهار ، مأموریتی نداشته است ، و از تراکم اطلاعات و محفوظاتش خدمت امام علیه السلام معرض نمود : گاهی مرا حالت جنون دست می دهد . فرمودند : « در خارج شهر برو و حفیره ای بکن و سرت را بینداز در آن و بگو آنچه را که من خبر داده ام » (2) .

در خواص اصحاب که حافظین اخبار بوده اند و خلاصه ای از آنها ، و حفظ ابن عقده مرحوم شیخ حرّ عاملی در « فوائد طوسیّه » ذکر کرده است : ابان بن تغلب سی هزار حدیث روایت نمود ، و محمد بن مسلم از حضرت باقر علیه السلام سی هزار حدیث روایت کرد ، و یونس بن عبدالرحمن که از اساطین روات است هزار جلد کتاب در ردّ مذهب اهل سنت و جماعت نوشته است ، و تمام روات از اصحاب حضرت صادق علیه السلام چهار هزار نفر بودند ، و هر کدام حافظ احادیث کثیره و اخبار معتبره که اصول اربعمائه از اجوبه مسائل ایشان است . و کتاب « اسماء الرجال » که از مؤلفات احمد بن محمد بن سعید همدانی کوفی مکتبی به ابوالعباس و معروف به ابن عقده است در شرح حالات راویان اخبار و احادیث مسموعه از حضرت صادق علیه السلام است . و خلاصه از آن چهار صد جلد و احادیث مرویه این چهار کتاب است یعنی : کتاب « اصول کافی » که جامع آن ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی است ، و کتاب « من لا یحضره الفقیه » از مؤلفات مرحوم ثقة المحدثین محمد بن بابویه قمی نیزیل ری است ، و کتاب

-
- 1- رجوع کنید به : کتاب الاربعین ، محمد طاهر قمی شیرازی : 287 به نقل از صحیح مسلم 1/20 ، مستدرک السفینة 2/20 ، در سنن ترمذی 5/741 نیز از وکیع نقل کرده که : لولا جابر الجعفی لکان أهل الکوفة بغير حدیث .
- 2- الاختصاص : 67 ، مدینه المعاجز 5/44 ح 1459 .

« تهذیب » و کتاب « استبصار » از مرحوم شیخ الطائفة محمد بن حسن طوسی است . و بر این چهار کتاب علماء سابقین و لاحقین اعتماد کرده اند و توسّل به احادیث آنها جسته اند و عمل را بر آن قرار داده اند ، و اجازات بر نقل آنها داده اند ، بلکه الی یوم القیام فتوی و عمل مجتهدین اعلام بر این چهار کتاب است سیّما جماعت اخباریین که مذهبی جز اخذ و عمل به آنها ندارند . خلاصه ابن عقده سابق الذکر که مرحوم علامّه اعلی اللّٰه مقامه در کتاب « خلاصه » (1) او را زیدی جارودی دانسته است و فرموده است : بر این مذهب مرد وانما ذکرناه من جُملة أصحابنا لِکَثْرَةِ رِوَايَتِهِ عَنْهُمْ وَخَلَطِهِ بِهِمْ وَتَصْنِيفِهِ لَهُمْ حَافِظَهُ غَرِيبِي دَاشْت که نجاشی فرمود : سی صد هزار حدیث را حافظ بود ! و یافعی در تاریخ خود گفت : ابن عقده از ارکان حدیث است . و مرحوم رضی او را از ممدوحین شمرده است ، و امثال ابن عقده از حفظه اخبار و نقله آثار از اطلاعات و محفوظات حضرت عبدالعظیم علیه السلام باخبرند . و مرحوم صدوق طاب ثراه کتابی در اخبار حضرت عبدالعظیم علیه السلام نوشته است که بعد از این مذکور می شود . و داعی به یک صد حدیث از کتب اربعه و کتابهای دیگر با کمال سعی بعد از تصحیح اسناد آنها را در روح و ریحان علی حده نقل کرده ام و برای تسهیل و تفهیم خوانندگان به فارسی ترجمه نمودم تا بدانند این بزرگوار چگونه خدمت ائمه طاهرین علیهم السلام مقرب داشته است ، و هیچ یک از اصحاب بلکه اقارب ایشان بدین گونه مورد التفات واقع نشدند . و از حدیث ابا حمّاد رازی جلالت قدر حضرت عبدالعظیم را خواهی دانست که از جانب امام علیه السلام منصوب و مأمور بوده است به نشر احکام و مسائل حلال و حرام . پس بدان حدیث دانی و حدیث خوانی آسان است ، اما آنچه آداب محدّث است احاطه

1- . خلاصة الاقوال : 321 ش 13 : احمد بن محمد بن سعید بن عبدالرحمن بن زیاد . . المعروف بابن عقدة ، بحار الانوار 104/117 .

در محدثین کذابین از ابوالبختری و غیره

آن مشکل است .

در محدثین کذابین از ابوالبختری و غیره در خاتمه این فقرات ، برای اخذ نتیجه ، از حالات چند نفر از محدثین کذابین را بخوانی شاید تکلیف خود را بدانی : یکی از مشاهیر محدثین ابوالبختری _ به فتح باء _ وهب بن وهب قرشی مدنی است و مشهور به محدث و معاصر با هارون الرشید بود و در بغداد ساکن گردید ، و در بعضی از محلات بغداد قضاوت می کرد ، و مدتی هم در مدینه منوره قاضی شد با آنکه مادرش از ازوج حضرت صادق علیه السلام بود ، و خود ملتزم حضور مهر ظهور آن بزرگوار ، مع هذا خبث سریرت و قباحت عمل وی به حدی شده که نتوان در این اوراق تمام آن را شرح دارد ، و از زبان حضرت صادق علیه السلام اخباری ، جعل نمود که مرحوم نجاشی فرمود : لَهُ أَحَادِيثُ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ كُلُّهَا لَا يُوثَقُ بِهَا (1) . و در حق او ایضاً علماء رجال (2) فرموده اند : ابوالبختری کذاب و جعل و وضاع است ، بلکه فرموده اند : از تمام مردمان دروغگوی تر است . و از احادیث مجعوله اش آن است که سالی هارون الرشید به حج رفت . چون قبای سیاه پوشیده بود و منطقه بر کمر داشت حیا کرد بر منبر برآید . ابوالبختری برای خوش آمد او گفت که : حضرت صادق علیه السلام مفرمودند : جبرئیل بر پیغمبر نازل شد در حالتی که موزه بر پا و منطقه بر کمر و خنجری داشت . پس شاعری (3) حاضر بود و این اشعار در قدح و ذم وی گفت : ویلٌ و عولٌ لای بی البختری إذا توافی (4) الناس للمحشر (5) من قوله الزور و إعلانیه بالکذب فی الناس علی جعفر (6) واللّه ما جالسه ساعه للفقه فی بدو ولا محضر ولا راه الناس فی دهرهم بین القبر والمنبر قد قاتل الله ابن وهب لقد أعلن بالزور وبالمنکر يزعم أن المصطفى أحمد آتاه جبرئیل التقي البری علیه خف وقبا أسود مخنجر (7) فی الحقو بالخنجر و عاقبت در سال دویست از هجرت گذشته به اقران خویش ملحق گشت ، و او است (8) علاوه از احادیث و اخباری که جعل نموده و نسبت به حضرت صادق علیه السلام داد ، فتوی به خون یحیی بن عبدالله صاحب دیلم داد و سبب در قتل آن سید جلیل شد ، حشره الله تعالی مع موالیه . و بدان ابوالبختری مؤدب اولاد حجاج بن یوسف ثقفی ، و ابوالبختری که موسوم به سعید بن فیروز است و از اصحاب امیر مؤمنان علیه السلام جز او است .

1- رجال النجاشی : 430 ش 1155 .

2- مجمع الرجال 6/198 ، رجال الکشی : 309 ش 558 و 559 ، نقد الرجال 5/31 _ 32 ش 5647 .

3- وی معافی تیممی یا تیمی بوده ، درباره این اشعار رجوع کنید به : تاریخ مدینه دمشق 63/411 ، مستدرک الوسائل 1/11 ، الغدير 5/311 ، تاریخ بغداد 13/457 .

4- در چاپ سنگی : تواقی . متن موافق تاریخ دمشق آورده شد .

5- در مستدرک : إذا ثوی للناس فی المحشر .

6- در چاپ سنگی : الجعفر .

7- در چاپ سنگی : فخنجرأ .

8- کذا ، بمعنای : او کسی است که .

در شرح حال ابو هريره و احاديث او

در شرح حال ابو هريره و احاديث او یکی از کذب‌ابین ابو هريره است ، و در کتاب « صراط المستقيم » (1) مذکور است : عمر بن الخطاب او را به تازیانه حد زد و دوازده هزار درهم از او گرفت ، و گفت : « قد أَكثَرَتِ الرَّوَايَةَ

ولا أَحْسِبُكَ إِلَّا كَذَّابًا» (1) یعنی: روایت بسیار نقل کردی و بسیار دروغ گوینده ای و از دشمنان خدا و اسلام می باشی. و حضرت امیر علیه السلام فرمود: «اَكْذَبَ رَجُلٌ عَلَيَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هَذَا الْغُلَامُ» (2) یعنی: دروغگوترین مردم بر رسول خدا همین غلام است. و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند به ابو هریره: «انَّ فِيكَ لَشُعْبَةٌ مِنَ الْكُفْرِ» (3). و زمخشری در «ربیع الابرار» (4) گفته است: ابو هریره گفت: اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي ضِدْرَسًا (5) طَحُونًا وَمَعْدَةً هَضُومًا وَدُبْرًا تَنْثُورًا. و در کتاب مذکور است: عایشه همیشه ابوهریره را تکذیب می کرد و می گفت: تو کذابی (6). و ابو حنیفه می گفت: من از هر کس اخذ حدیث می کنم و می شنوم مگر انس و ابو هریره (7). و معاویه بن ابی سفیان چهار صد هزار درهم به او داد چهار هزار حدیث جعل کرد 8. و حضرت امیر علیه السلام را سب می کرد و می گفت: حضرت رسول (ص) فرمود: هر کس در مدینه فتنه بر پا کند لعنت خدا بر او باد و امیر مؤمنان احداث فتنه کرد 9.

-
- 1- الايضاح ابن شاذان: 60 و 495، الغارات: 660، المسترشد: 170 ح 38، مستدرک السفينة 10/529.
 - 2- الصراط المستقيم 3/248، در انتهای روایت: الغلام الدوسی، نیز کتاب الاربعین قمی: 303.
 - 3- الصراط المستقيم 3/248، کتاب الاربعین: 303.
 - 4- الصراط المستقيم 3/249 به نقل از ربیع الابرار.
 - 5- در چاپ سنگی: ظرساً.
 - 6- الصراط المستقيم 3/250.
 - 7- الصراط المستقيم 3/251.

در شرح حال مقاتل و زهری و سفیان ثوری از جعلین حدیث

و از احادیث مجعوله ابوهریه است: **فِرَّ مِنَ الْمَجْدُومِ فِرَارَكَ مِنَ الْأَسَدِ (1)**.

[در شرح حال مقاتل و زهری و سفیان ثوری از جعلین حدیث] او یکی از محدثین کذابین مُقاتل است. جزری می گوید: به اجماع محدثین مقاتل کذاب است (2). و ساجی می گوید: کذاب متروک است. و رازی می گوید: متروک الحدیث است. و نسائی می گوید: **الكَذَّابُونَ الْمَعْرُوفُونَ بِوَضْعِ الْحَدِيثِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَرْبَعَةٌ: ابْنُ أَبِي يَحْيَى بِالْمَدِينَةِ وَالْوَاقدِي بِبَغْدَادٍ وَمُقَاتِلُ بَخْرَاسَانَ وَابْنُ سَعِيدٍ بِالشَّامِ. وَ يَكُونُ زُهْرِي** است که احادیث برای بنی مروان جعل می کرد، و با عبدالملک بن مروان بود و امیر مؤمنان علیه السلام را لعن می نمود (3). و یکی سفیان ثوری است که از اصحاب شرطه هشام بن عبدالملک بود، و روایت از ابی مریم می کرد (4). به وی گفتند: ابو مریم شراب خوار است؟ گفت: **انه لا يكذبُ الحديث، یعنی: دروغ نمی گوید (5)**. خلاصه این دو بیت را بخوان که برای دروغگویان گفته شده است: **إِنْ كُنْتَ تَكْذِبُ فِي الَّذِي حَدَّثْتَنِي فَعَلَيْكَ وَزُرُّ أَبِي حَنِيْفَةَ أَوْ زُفَرَ الْمَائِلِينَ إِلَى الْقِيَاسِ تَعَمُّدًا لِلْعَادِلِينَ عَنِ الشَّرِيعَةِ وَالْأَثَرِ 6**

1- الصراط المستقيم 3/251، الاقتناع حجاوی 2/83.

2- الصراط المستقيم 1/165، و نیز بقیه اقوال منقوله از این مصدر مأخوذ است.

3- الصراط المستقيم 3/245.

4- الصراط المستقيم 3/253.

5- این دو بیت انشاء ابو عبدالله محمد بن زید واسطی برای احمد بن معدل است چنانچه در هامش صراط المستقيم 3/210 نقل شده است.

در مذمت کسانی که جعل حدیث کردند

یعنی: هر آنکه دروغ می گوید از زبان پیغمبر اکرم البته بر او وزر و گناه ابو حنیفه و آقای اوست و هر آنکس به قیاس عمل کرد از شریعت مطهره عدول کرده است.

در مذمت کسانی که جعل حدیث کردند پس پرهیزند جماعتی از بعضی اخبار متشابهه که خلط با اخبار اهل بیت شده، و در مقام تهذیب برآیند، و بعد از تصحیح و تمیز و رفع اشتباه بر مردم عوام بخوانند، و از زیاده و نقصان در احادیث نبویه صلی الله علیه و آله احتراز کنند و اگر نه مانند ابو حنیفه و ضاع حدیث اند. و غزالی گفته است: اجازَ أَبُو حَنِيفَةَ وَضَعَ الْحَدِيثَ عَلَى وَفْقِ مَذْهَبِهِ (1). یعنی: ابو حنیفه جعل حدیث را بر مذهب خود جایز دانسته است. و معروف است که ابو حنیفه می گفت: اگر رسول خدا (ص) مرا ادراک می کرد از اقوال من اخذ می نمود (2)!! و مؤید مراد است آنچه شافعی گفته است: من در کتب اصحاب ابو حنیفه نظر کردم، در يك صد و سی ورقه، تمام آن را بر خلاف کتاب و سنّت یافتیم 3! و ایضاً شافعی گفت: ما وُلِدَ فِي الْإِسْلَامِ اشْأَمُ مِنْ ابِي حَنِيفَةَ 4. و مالکی گفته است: فتنه ابو حنیفه ضررش بر امت از فتنه ابلیس بیشتر است 5. و دیگری گفت: فتنه ابو حنیفه از فتنه دجال برای اسلامیان اعظم است 6.

1- الصراط المستقیم 3/214.

2- الصراط المستقیم 3/214 به نقل از ابن مهدی. در این صفحات مثال و بدعتهای بسیار دیگری نیز مرحوم عاملی نقل فرموده که قابل مراجعه و ملاحظه است.

و تمام این احادیث موضوعه مجعوله مأخوذ از قول ابو حنیفه و سابقین از اهل رأی و قیاس و استحسان است که کتاب خدا را بر حسب آراء کاسده خودشان قیاس نمودند و تدلیس کردند و تغییر دادند . و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند : « تَقْتَرُقُ أُمَّتِي عَلَى بَضْعٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً أَعْظَمُهَا فِتْنَةٌ عَلَى أُمَّتِي قَوْمٌ يَقِيسُونَ الْأُمُورَ بِرَأْيِهِمْ يُحَرِّمُونَ الْحَلَالَ وَيُحَلِّلُونَ الْحَرَامَ » (1) . و عمر بن الخطاب گفت : دوری بجوئید از اصحاب رأی که ایشان دشمنان سُننِ سنّیه (2) نبویّه اند ؛ از آنکه عاجز بودند از حفظ احادیث ، پس برای خودشان خرافات و مزخرفات گفتند گمراه شدند و مردم را گمراه کردند (3) . پس اخذ دین را باید از امام زمان کرد نه از طریق قیاس و منهج استحسان ، از آنکه ائمه دین علیهم السلام که خلفاء معصومین و اخلاف مطهرین حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آلهاند احکام حلال و حرام را به توسط جبرئیل از پروردگار جلیل از مصبّ وحی و تنزیل که جدّ اصیل نبیل ایشان است اخذ نموده اند ، پس مشرع این فرقه حقّه مشروع است و جز این طریق ممنوع . و مؤید بر مراد این ابیات جیده است : إِذَا شِئْتَ أَنْ تَخْتَرِ لِنَفْسِكَ مَذْهَبًا وَتَعْلَمَ أَنَّ النَّاسَ فِي نَقْلِ الْخَبَرِ فَدَعَّ عَنْكَ قَوْلَ الشَّافِعِيِّ وَمَالِكِ وَأَحْمَدَ وَالْمَرْوِيِّ عَنْ كَعْبِ الْأَحْبَارِ وَوَالِ أَنْسَا قَوْلَهُمْ وَحَدِيثُهُمْ رَوَى جَدُّنَا عَنْ جَبْرَائِيلَ عَنِ الْبَارِي (4) و آن طریق حق و نهج صدق بر حسب قطع و یقین ، نه از راه حدس و تخمین ، از احادیث صحیحه مرویه حضرت عبدالعظیم علیه السلام است . پس داعی در این وجیزه غالب از احادیث منقوله از ائمه را که حضرت عبدالعظیم

1- الصراط المستقیم 3/208 به نقل از خطیب بغدادی در تاریخش و دیلمی در فردوس الاخبار .

2- در چاپ سنگی : سیئه .

3- الصراط المستقیم 3/208 .

4- الصراط المستقیم 3/207 ، کتاب الاربعین : 311 ، الجواهر السنیه : 225 .

روایت کرده است بیان مسائل حلال و حرام و اصول احکام و سنن سید انام صلی الله علیه و آله می داند، هر آن کس بخواند می داند تحدیث این احادیث شریفه و اخبار این اخبار صحیحه به جز از آن بزرگوار شایسته نمی نمود، همانا علم و معرفت حضرت عبدالعظیم علیه السلام باعث استفاضه این فیوضات از مبدء فیاض گردید که به احسن الاحوال افاضه بر دوستان خودشان فرمودند. علی ای حال، علم حدیث و اطلاع به آن شریف است، و هر کسی را نتوان محدث خواند، و هر حدیثی را نتوان تصدیق کرد مگر آنکه از منبع و معدن آن استماع شود. و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: «**قَدْ كَثُرَتْ عَلَيَّ الْكُذَّابَةُ فَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ**» (1). پس از این حدیث و خبر آیا اهل منبر خبری دارند و جزا و سزای کذب به حضرت خیر البشر را در روز محشر دانسته اند چیست و چگونه است؟! البته احتراز و اجتناب بعضی از این گناه بزرگ که طریق ارتزاق و اکتساب معیشت شان است باید بیشتر و زیاده تر باشد با آنکه اخذ احادیث صحیحه و فهم معانی آن در این اوان بسیار سهل و آسان است، و در زمانهای قدیم برای اهل طلب، اخذ هر حدیثی با کمال صعوبت و تعب بوده است، پس چرا برای متابعت هوا و ترضیه آراء ابناء دنیا، خدا و پیغمبرش را آزرده نمایند و آنچه نخواستند و نفرموده اند مانند دشمنان دین از روی جهل و نادانی بیان کنند؟! نمی دانم این طایفه را در کدام يك از طبقات جهنم با ابو حنیفه و اتباع وی هم نشین نمایند. خلاصه در شرح احادیث مرویه از حضرت عبدالعظیم علیه السلام بعضی از فروع متعلقه دیگر به احادیث و اخبار ان شاء الله تعالی مذکور می شود، و آنچه در این فقره زحمت دادم کفایت است.

1- کافی 1/62 ح 1، خصال: 255 ح 131، تحف العقول: 193.

فقره ثانیه : اَلْسَّلَامُ عَلَیْكَ اَیُّهَا السَّيِّدُ الْكَرِیْمُ

اشاره در معنی «سید» و «کریم» است

فقره ثانیه : اَلْسَّلَامُ عَلَیْكَ اَیُّهَا السَّيِّدُ الْكَرِیْمُ اشاره در معنی «سید» و «کریم» استبدان صاحب «مجمع البحرین» (1) فرمود : «سید» رئیس قوم است و مُطَاع در میان عشیره و قبیله اش اگر چه هاشمی و علوی نبوده باشد ، و سید فائق در خیر و مالک و فاضل و کریم و حلیم و مقدّم را گویند ، و اطلاق سید بر شریف در این اوقات بسیار می شود . و در رساله «سیر الأدب» سید را به اسماء عدیده خوانده است : «حُلاجل» سید شجاع است ، «همام» سید بعید الهمه است ، «قمقام» سید جواد است ، «غظریف» سید کریم است ، «صنید» سید شریف است ، «بُهلول» سید حسن البشر است ، «اورع» سیدی است که او را جسم و چهارت است . و جمع این مفرد «ساده» است کما فی الحدیث : «الأَوْصِيَاءُ سَادَةٌ» (2) ، و تقدیر آن بر وزن «فَعِيل» است ، و جمع بر «سَيَّائِد» بسته اند ، و علماء فرموده اند : السَّيِّدُ المَاجِدُ الشَّرِيفُ . و سید مشتق از «سَادَ يَسُوْدُ» می باشد ، و «سُوْدَد» _ به ضم _ به معنی مجد و شرف است ، و از برای لفظ سید مواردی است خاصّه و معانی مخصوصه است (3) که غالب آنها جائز است در حقّ حضرت عبدالعظیم گفته شود مگر يك معنی که آن فرض طاعت است ، و اختصاص به امام علیه السلام دارد . و آن بزرگوار است مفترض الطّاعة چنانکه در کتاب «معانی الاخبار» (4) مروی است که : حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند : «علی بن ابی طالب علیه السلام سید عرب است» . عایشه عرض کرد : مگر شما سید عرب نیستید ؟

1- مجمع البحرین 3/71 .

2- در مجمع البحرین 3/73 : وفي الحدیث : «العلماء سادة» .

3- رجوع کنید به : لسان العرب 3/231 ماده (سید) ، الفائق 2/167 ماده (سود) ، تاج العروس 2/384 ، التوحید صدوق : 207 ، النهاية 2/417 .

4- معانی الاخبار : 102 ح 2 و نیز ح 1 ، التوحید : 207 .

فرمود: « من سید اولاد آدم هستم ». عایشه عرض کرد: سید چه معنی دارد؟ فرمود: « مَنْ افْتَرَضَتْ طَاعَتَهُ كَمَا افْتَرَضَتْ طَاعَتِي »، یعنی: « چنانکه اطاعت من واجب است اطاعت او هم لازم است ». و در این فقره اشاره و تصریح است در تکلیف واجب لازم عایشه مخصوصاً و سائرین عموماً. و خواهی دانست طریق معرفت و شناسائی طاعت حضرت ختمی مآب و جناب ولایت مآب علیهما الصلوة والسلام از حضرت عبدالعظیم علیه السلام است، و حدیث ابا حماد رازی کمال دلالت بر صدق مراد می نماید، و عنقریب آن حدیث ذکر می شود. و در کتاب « نهاییة اللغة » (1) منقول است: مردی خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله مشرف شد و عرض کرد: أَنْتَ سَيِّدُ قَرِيْشٍ؟ فَقَالَ: « السَّيِّدُ اللّٰهُ الَّذِي يَحِقُّ لَهُ السِّيَادَةُ »، یعنی: تو سید قریشی؟ آن جناب فرمود: « سید خداوند متعال است که سیادت حق اوست و احدی جز حضرت احدیّت عزوجلّ لیاقت ندارد » (2). و در حدیث دیگر است: مردی به حضرت رسول صلی الله علیه و آله عرض کرد: انت سیدنا. فرمود: « مرا رسول و نبی به همان نحوی که خداوند خوانده است بخوانید، و مرا سید نخوانید » (3). و مرحوم شهید ثانی طاب ثراه فرمودند: بعضی از علماء منع کرده اند خداوند را به نام سید بخوانند، و این منع بر خلاف است بلکه در ادعیه کثیره وارد است که سید از اسماء حسنی است، و عبارت شهید علیه الرحمة است: وَإِنَّ هَذَا الْاِسْمَ لَا يُوْهَمُ نَقْصاً فَيَجُوزُ اِطْلَاقُهُ

1- .النهائية في غريب الحديث، ابن اثير 2/417 ماده (سود).

2- .از ظاهر عبارت نهاییه چنین بر می آید که فقط عبارت « السید الله » فرمایش حضرت است، و بقیه آن در توضیح معنای سید می باشد. عبارت ابن اثیر چنین است: فقال: السید الله. أي هو الذي تحق له السيادة كأنه كره أن يحمده في وجهه وأحب التواضع.

3- .النهائية 2/417.

عَلَى اللَّهِ إِجْمَاعاً⁽¹⁾. پس از دعوی اجماع در جواز اطلاق اسم شریف سید بر خداوند سبحان می گوئیم: اسماء الله توقیفی است، چون در اخبار و آثار و ادعیه به طرق صحیحه در کتب معتبره مذکور است، لهذا منکری او را نشاید. و حضرت رسول صلی الله علیه و آله که در حدیث سابق منع فرمودند شاید برای آن باشد که این اسم در فرقان مجید بر حضرت وی نام نهادند و آن جناب خوش داشت خوانده شود به نامهایی که خداوند سبحان او را خواند و نامید، و تا اطاعت و امتثال بندگان، فرمان قضا جریان را در تمام اوامر و احکام باشد. و وجه دیگر از جهت تواضع و تذلل و استکانت است که آن جناب به واسطه استغراق در عبودیت و بندگی با سیادت عامه ای که حق تعالی بر ما سوای خود دارد راضی نشد او را سید خوانند، یعنی عبد را سید خواندن با قید عبودیت و رقیت که هرگز از وی منفک نمی شود سزاوار نیست، و از ادب دور است. پس حقیقتاً خداوند سید است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله عبد، و همین فخر آن بزرگوار را بس است، چنانکه در فقره دعا خوانده می شود: « وَكَفَى لِي فَخْرًا⁽²⁾ أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا⁽³⁾ ». و هر وقت خداوند ودود خواسته است آن بزرگوار را اختصاص به خود دهد او را بنده اش خوانده است کما قال الله تعالی: « سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ

-
- 1- مرحوم شهید اول نیز در القواعد و الفوائد 2/176 _ 179 در این باره مفصل به بحث پرداخته و به قول مذکور مائل است. البته عبارات فوق که از شهید ثانی دانسته شده به عبارت مرحوم شهید اول در قواعد بسیار نزدیک است، لکن لفظ سید را از مواردی که « لا یوهم نقصاً » باشد ندانسته بلکه از مواردی دانسته که ما خلا عن الابهام الا انه لم یرد به السمع » .
- 2- در چاپ سنگی: فخر .
- 3- عبارت از حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام است و در خصال: 420 چنین نقل شده: « الهی کفی لی عزاً أن أكون لك عبداً، وکفی بی فخرًا أن تكون لی رباً، انت کما أحب فاجعلنی کما تحب » . نیز کنز الفوائد کراچی 1/181 .

در اختصاص لفظ «سید» به قبیله ای دون قبیله ای دیگر

إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى» (1) اگر چه معنی این عبودیت، ربوبیت و سیادت کلیه است لیکن بر حسب حقیقت نتوان عبد را مالک مستقل و متصرف بالاصالة دانست، ولا مؤثر فی الوجود إلا الله حق و صدق است، بلکه تسمیه حادث مخلوق مرزوق را به خالق و رازق و محیی و ممیت بر خلاف حکمت عقل و نقل است، هو: «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ» (2) اما فقره دعاء مأثور «وَبِيْمَنِهِ رِزْقُ الْوَرَى وَبِقَائِهِ بَقِيَتِ الدُّنْيَا» استبعاد نتوان کرد، همانا عقیده شیعه امامیه اثنا عشریه بر این است. خلاصه این بیت مولوی در خور عبودیت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله است: حسرت آزادگان شد بندگی را خود تو دادی (3) زندگی

در اختصاص لفظ «سید» به قبیله ای دون قبیله ای دیگر وجه دیگر آن است: در زمان قدیم، بزرگ هر قبیله ای را سید می خواندند و آن شخص که عرض کرد: انت سیدنا، مرادش ظاهراً آن بود که تو بزرگ قبیله ما هستی و جماعتی دیگر را هم در قبایل و احیاء عرب به این لقب می خواندند. آن بزرگوار منع فرمود برای آنکه بدانند آن جناب مانند آحاد و افراد از سادات و رؤوس قبیله های اعراب نیست، و نبوت و رسالت هر يك کلمه جامعه ای است که سیادت و ریاست و مُطَاعِيَّتِ را بر کافه عباد و تمام اولاد ابوالبشر می فهماند. پس لفظ سید موهم اختصاص است به قبیله ای دون قبیله ای دیگر، اما لفظ رسول عام است. و در حدیث عایشه دانستی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: «من سید اولاد

1- اسراء: 1 .

2- روم: 40 .

3- در چاپ سنگی: دادگی .

دیگر معانی و استعمالات سید و شیوع آن برای بنی فاطمه و مطالب مفیده دیگر

آدم می باشم « (1). و ناقلی نقل کرد: آنکه حضرت نبوی صلی الله علیه و آله را سید خواند خواست نفی کند نسبت هاشمی را از آن بزرگوار، و خواست بگوید: آن جناب شخصی است مطاع و بزرگ. پس در جواب وی فرمود: مرا بزرگواری است که حضرت باری بر تمام بندگانش داده است به واسطه نبوت و رسالت، چون صدق دعوی نبوت معلوم شد هر نسبتی معلوم و واضح می شود. و وجه دیگر از منع کردن، نهی از خواندن لقب است به حضور شریفشان برای هضم نفس و قدح مدح. بلی، لقب خداوند که رسول و نبی است اکمل و افضل القاب است. خلاصه سید بر خداوند جائز است خوانده شود، و بر حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله هم به نحوی که مصطلح در افواه و السنه است، و در نزد عقیده فرقه حقه مجوز، و همین طریق بر مرد بزرگ کما قال الله « وَالْفَيِّئَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ » (2).

[دیگر معانی و استعمالات سید و شیوع آن برای] [بنی فاطمه و مطالب مفیده دیگر] [و سابقاً ذکر شد يك معنی سید زوج است، و مراد از « سیدها » عزیز مصر است که شوهر زلیخا بود. و در حق حضرت یحیی بن زکریا علیه السلام فرمود: « مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا » (3) مراد شرافت ذاتی و فضل و سؤدد و کرم و حلم [و] [بردباری و بزرگواری و تقدّم از اقران است و کمال مدح است از برای حضرت یحیی علیه السلام که خداوند متّان او را آقا و سید

1- در صفحات پیشین گذشت .

2- یوسف : 25 .

3- آل عمران : 39 .

خواننده است. علی ای حال، این لقب را به کسی نتوان داد و به آن احدی را نتوان خواند مگر آنکس که جامع محامد و محاسن نفسانیّه روحانیّه است. گویند: از قیس بن عاصم سؤال کردند: بِمَ سَدَّتْ قَوْمَكَ؟ قال: بِبَدَلِ النَّدَى وَكَفِّ الْأَذَى وَنَصْرِ الْمَوْلَى (1). و در این زمان هر آنکه هاشمی است و منتسب به رسول اکرم صلی الله علیه و آله است سید خوانند از رضوی و موسوی و حسینی و حسنی و فاطمی و علوی، و ندیده ایم دوستان ائمه اطهار علیهم السلام ایشان را یا ابناء و احفاد هر يك از ائمه را برای نسبت به هاشم و قریش سید خواننده باشند، و این لفظ به این جهت مرسوم و معمول نبوده است، اما از جهت وصف و شرافت حسب در هر زمانی به هر لسانی مستعمل و مُصطلح بوده است از آنکه نهایت تکریم و تعظیم در این لقب است (2). و گویا این لقب برای بنی فاطمه بعد از زمان غیبت صغری به فاصله ای شایع شد سیما از زمان مرحومین مبرورین سید مرتضی نقیب الطالبیین و سید اجل موسوی سید رضی _ طاب ثراهما _ شیوع بهم رسانید که به واسطه جلالت قدر و فخامت مقام ایشان با ریاست کلیّه و سیادت عامه ای که داشتند سائرین اولاد فاطمه بالتبع برای امتیاز ایشان با عامّه و عوام ناس موسوم شدند، و از آن زمان بر این سلسله جلیله اسم سید بماند (3).

1- توحید شیخ صدوق: 206، عدة الداعی: 305، بحار الانوار 4/197.

2- به ریاض العلماء 7/133 و القاموس الاسلامی، احمد عطیة الله 3/585 رجوع شود.

3- در تأیید این مطلب می گوئیم: در پایان نسخه ای از امالی سید مرتضی نشانی بلاغی است از احمد بن علی بن قدامه که در آن چنین تعبیری آمده: « الشریف الاجل السید أبو طالب حمزة بن علی بن الحسین العلوی الحلبی ». تاریخ این قرائت بین سالهای 457 و 458 بوده است. در نسخه ای از تبیان شیخ طوسی نیز که کتابت آن به عصر مؤلف برمی گردد (سده پنجم) شبیه این عبارت بچشم می خورد. بنا بر این قول مرحوم علامه تهرانی که اصطلاح سید را از حدود سده هفتم مربوط به بنی هاشم دانسته است (الانوار الساطعة: 102، النابس: 90) صحیح بنظر نمی رسد. جهت اطلاعات بیشتر به رساله القاب السادة تألیف نگارنده این سطور رجوع شود (چاپ مجمع الذخائر الاسلامیة، سال 1419 ه. ق.).

بلی ، وصفاً جمعی معروف اند به اسم سید : یکی عبدالله بن رواحه است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود : « وَأَنْتَ - ثَبَّتَكَ اللَّهُ - يَا سَيِّدَ الشُّعْرَاءِ » . و یکی حسّان بن ثابت است . و یکی شاعر آل رسول صلی الله علیه و آله سید اسماعیل حمیری است که مادرش یا قومش این لقب را به او دادند چنانکه در اشعارش فرمود : وَلَقَدْ عَجِبْتُ لِقَائِلِي مَرَّةً عَلَامَةً فَهَمَّ مِنَ الْفُهَمَاءِ (1) سَمَّاكَ قَوْمُكَ سَيِّدًا صَدَقُوا بِهَا أَنْتَ الْمُؤَفَّقُ سَيِّدُ الشُّعْرَاءِ (2) و محیی الدین معروف در باب سی صد و شصت در معرفت وزراء مهدی علیه السلام مخوش گفته است : أَلَا إِنَّ خْتَمَ الْأَوْلِيَاءِ شَهِيدٌ وَعَيْنُ إِمَامِ الْعَالَمِينَ فَكَيْدُ هُوَ السَّيِّدُ الْمَهْدِيُّ مِنْ آلِ أَحْمَدٍ هُوَ الصَّارِمُ الْهِنْدِيُّ حِينَ يَبِيدُ (3) و این دو بیت گویا در حق این سید کریم و محدث علیم حضرت عبدالعظیم گفته شده است ، و بعضی از معانی سید در آن مندرج است : يَا بَقْعَةً مَاتَ بِهَا سَيِّدٌ مَا مِثْلُهُ فِي النَّاسِ مِنْ سَيِّدٍ مَاتَ الْهُدَى مِنْ بَعْدِهِ وَالنَّدَى الْعِلْمُ وَالْحِلْمُ مَعَ السُّؤْدِدِ (4)

1- در بحار و الغدير : الفقهاء .

2- بحار الانوار 47/327 ، الغدير 2/232 .

3- در چاپ سنگی : تبید . اشعار راملا هادی سبزواری در شرح الاسماء الحسنی 1/28 نقل کرده و سپس این بیت را اضافه دارد : هو الشمس يجلو كل غيم وظلمة هو الواابل الوسمى حين يجلو

4- این دو بیت با اختلافاتی و اضافه چند بیت دیگر در عیون الاخبار 1/280 از ابن مشیّع مدنی در رثاء امام رضا علیه السلام دانسته شده ، در مقاتل الطالبیین : 323 اشعاری مشابه را در رثاء یحیی بن عبدالله بن حسن به انشاء علی بن ابراهیم علوی ذکر کرده . ابن شهر آشوب در مناقب 3/469 اشعار را از مشیّع دانسته و در رثای امام رضا علیه السلام آورده است .

پس از شرح این مقدمات موجزه مفیده در معنی این سیادت کریمه ، هر زائری بداند زمان خطاب و تسلیم حضوری به حضرت عبدالعظیم علیه السلام همانا در فقره « السلام عليك ايها السيد الكريم » معنی سیادت و شرافت حسبی و شخصی ملحوظ و منظور است . یعنی : هر آنکه حضرت عبدالعظیم علیه السلام را در زیارت نامه « سید » می خواند نه از جهت نسبت به حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام است بلکه برای شرافت و بزرگواری است که در آن بزرگواری بوده است ، و کلمه « الکریم » که وصف بعد از وصف است خود دلالت بر مقصود می کند ، مانند « السلام عليك ايها المحدث العليم » که علیم نیز وصف مخصوص و صفت خاصه ای است برای آن جناب . پس سید شامل تمام معانی مسطوره است ، و حضرت عبدالعظیم علیه السلام هم سیادت نسبی دارد و هم حسبی . پس سید لفظی است عام ، و هر آنکس بر حسب عمل و کردار سیادت نداشته باشد شاید رشته سیادت نسبت به حضرت رسول صلی الله علیه و آله را قطع نماید ، و منقطع از فیوضات الهیه در دنیا و آخرت گردد ، و اگر رشته و ریسمانی گسیخته شد و آن را پیوند نمایند ناچار گره و عقدی در میان است . پس سادات زمان ما راضی نشوند رشته سیادتشان گسسته شود برای کردار زشت و رفتار شومی که از ایشان ظاهر می شود و هر انقطاعی موجب حرمان و بُعد از رحمت حضرت یزدان است . پس سیادت به لباس سبز و اسم و لقب نیست ، همانا کسوت معنوی که در وی سعادت اخرویّه است با نام نیک شرط است 1 .

گفتگوی شیعی و ناصبی

[گفتگوی شیعی و ناصبی] او برای معذرت از این جسارت آنچه در کتاب «صراط المستقیم» (1) است می نویسد: يك مرد شیعه به مرد ناصبی گفت: اگر در این زمان پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله مبعوث شود آیا بر کدام خانواده نزول اجلال می فرماید، و محط رحل آن سید معظم کجا است؟ آن ناصبی گفت: البته بر اهل و اولادش نازل می شود. آن مرد شیعه گفت: پس خوب است ما امت مرحومه هم کافه به آستان ایشان التجاء بیاوریم و پای طاعت و خدمت از آن اعتبار عالیات نکشیم. و شاعری از بنی عباس (2) گفت این ابیات را: وقالت قريش لنا مَفَخَرٌ رَفِيعٌ عَلَى النَّاسِ لَا يُنْكَرُ فَقَدْ صَدَقُوا فَلَهُمْ (3) فَضْلُهُمْ [وَيِنَّهُمْ رُتَبٌ تَقْصُرُ] (4) فَأَدْنَاهُمَا رَحِمًا بِالنَّبِيَّادَا فَخَرُوا فِيهِ (5) الْمَفَخَرُ بِنَا الْفَخْرِ فِيكُمْ عَلَى غَيْرِكُمْ فَأَمَّا عَلَيْنَا فَلَا تَفَخَرُوا فَفَضَّلُ النَّبِيِّ عَلَيْكُمْ لَنَا أَقْرَبُ بِهِ بَعْدَ أَنْ أَنْكَرُوا . . . الى آخره .

1- الصراط المستقیم 1/229 ، کتاب الاربعین ماحوزی : 355 .

2- محقق کتاب المجدی فی انساب الطالبین در صفحه 392 تصریح کرده که وی عباس بن حسن بن عبیدالله بوده است .

3- در چاپ سنگی : کلهم .

4- از مصدر اضافه شد .

5- در چاپ سنگی : فيه .

فقره ثالثه : اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الشَّخْصُ الشَّرِيفُ

در معنی «شخص» و «شریف» است

فقره ثالثه : اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الشَّخْصُ الشَّرِيفُ در معنی «شخص» و «شریف» استبدان کلمه «شخص» در نزد اهل لغت ، سواد انسان و غیر او است که از دور دیده می شود ، و مورد استعمال آن غالباً در ذات انسان است ، و شاهد بر مقصود شعری است که در وصف زید بن حسن ذکر شد : فان يك زيد غالتِ الأرضُ شخصَهُ (1) و مراد زائر در این فقره ، شرافت شخصیه و اصالت ذاتیه مزورش حضرت عبدالعظیم است . و کلمه « الشریف » بیان می کند و توصیف می نماید شخصیت و عظمت شأن و مقام آن بزرگوار را ، و لفظ « شخص » به معنی رفعت هم آمده است و در این مقام مناسب است . و « شریف » از شَرَفٌ محرکه (2) مشتق است و آن به معنی بلندی و رفعت است ، و جمع شریف ، شَرَفَاءٌ و أَشْرَافٌ است . و معنی دیگر آن « مجد » است . و فرق است بین شریف و حسیب شاید به مناسبتی در ذیل مطالب آتیه توضیح شود . و شریف را شریف نامند برای رفعت و علو معنوی او است که از علو مکانی تشبیه شده است .

-
- 1- مصرع اول از قصیده ای است که قدامه بن موسی جمحی در رثاء زید بن حسن علیه السلام سروده است . مصرع دوم آن چنین است : فقد بان معروف هناك وجود . رجوع شود به : ارشاد شیخ مفید 2/22 ، بحار الانوار 44/164 . قبلاً نیز این بیت گذشت .
 - 2- محرکه یعنی اینکه حرکات آن فتحه است ، بنابر این « شَرَفٌ » خوانده می شود . رجوع شود به : معجم مقاییس اللغة ابن فارس 3/263 .

در فرق بین «سید» و «شریف» و احادیث صحیحہ دیگر

در فرق بین «سید» و «شریف» و احادیث صحیحہ دیگر و سیوطی در «رساله زینبیه» (1) در تعریف شریف گفت: *إِعْلَمَ أَنَّ اسْمَ الشَّرِيفِ يُطَلَّقُ فِي الصِّدْرِ الْأَوَّلِ عَلَى كُلِّ مَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ سِوَاءَ كَانِ حَسَنِيًّا أَوْ حُسَيْنِيًّا أَوْ عَلَوِيًّا أَوْ ذَرِيَّةَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِيَّةِ أَوْ غَيْرِهِ مِنْ أَوْلَادِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ*. و حافظ ذهبی در تاریخ خود نوشته است: *اسم شریف بر تمام ذریه مبارکه سابقاً اطلاق می شد، چون فاطمین در مصر خلافت کردند منحصر نمودند این لقب را به اولاد امام حسن و امام حسین علیهما السلام، چنانکه در این اوقات لفظ سید لقب مخصوصی است از برای فرزندان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و در این زمان کافه انام شریف کسی را نامند که از جهت مادر هاشمی و قرشی باشد بلکه شریف را به لقب سیادت نخوانند. و شاطبی گفت: المراد بالقرشی: المنسوب إلى النضر بن کنانة، والسادة الأشراف أجل هذه الطائفة (2). علی ای حال، حسنی و حسینی هر دو سید و شریف اند، و به این دو لقب خوانده می شوند، اما لقب سید اشمل است و شامل شریف می شود، و شاید بر حسب اصطلاح عرف و شیوع و استعمال، شریف را سید نخوانند. و شرفاء مکه معظمه - زادهای الله تعظیماً - به واسطه سلطنت و ریاست و رفعتی که بر تمام قبائل و افتخاد و بطون عرب داشتند خزانه و سده بیت بودند، هر یک به نام شریف موصوف و معروف شدند (3). و از قرار مشهور نسبت ایشان به حضرت امام حسن علیه السلام می رسد، و شاید برای تمیز*

1- القبائل والبیوتات الهاشمية: 7_ 8 به نقل از رساله الزینبیه، القاب السادة: 21.

2- بحار الانوار 85/5.

3- رجوع کنید به: خاتمة المستدرک 2/183.

ایشان و سادات بنی الحُسن این لقب را اختیار کرده باشند، یعنی: هر کس از فرزندان سیدالشهداء حضرت امام حسین علیه السلام بود او را سید نامیدند، و هر کس از اولاد حضرت امام حسن علیه السلام بوده ملقب به شریف شد، اما کمال ظهور و بروز این لقب به واسطه خدمت بیت الله در شرفاء مکه ظاهر گردید. و در حدیث است: حضرت رسول صلی الله علیه و آله به خواهش صدیقه طاهره فاطمه زهرا علیهاالسلام در زمان رحلت فرمود: «سؤدد و هیبت خودم را به فرزندم امام حسن علیه السلام بخشیدم، شجاعت و سخاوت خود را واگذار نمودم به فرزندم [م] امام حسین علیه السلام» (1). و شاید مراد از سؤدد همان شرافتی است که در فرزندان امام حسن علیه السلام به ودیعت گذارده شد و به ارث رسید، و بدین لقب اختصاص یافتند. و به بیان دیگر، ائمه هدی علیهم السلام را در ذریه جناب امام حسین علیه السلام قرار دادند و بزرگی و بزرگواری و شرافت را در ذریه حضرت امام حسن علیه السلام مقرر داشتند. نظیر آن دعائی است که اسحاق علیه السلام در حق دو فرزند جلیل نبیل خود فرمود. پس از دعاء آن جناب، نبوت در صلب اولاد یعقوب، و سلطنت در صلب اولاد عیص قرار دادند، و تفصیل آن راجع به دواوین قصص و تواریخ است (2). بلی، عبدالله محض که فرزند حسن مثنی بود و شرحی به نحو اختصار از حال آن بزرگوار گذشت جمع بین سیادت و شرافت نمود از آنکه مادرش فاطمه بنت الحسین علیه السلام بود، و منسوبین به عبدالله محض شرافت دیگر دارند. خلاصه اگر هر يك از ائمه هدی علیهم السلام را به لقب سید بخوانند به ملاحظه ریاست و بزرگی بر قومی مخصوص یا برای این نسبت که هاشمی بودن است از شرع ممنوع و مقدوح است، اما به ملاحظات مشروعه دیگر جائز است، و از عبارات زیارات و احادیث صحیحه معلوم می شود، و همین طور است اگر ایشان را شریف بخوانند.

1- عوالم 16/43.

2- تاریخ طبری 1/224.

خطاب کردن عنوان بصری امام صادق علیه السلام را به شریف و نهی حضرت

خطاب کردن عنوان بصری امام صادق علیه السلام را به شریف و نهی حضرت در جلد اول کتاب «بحار الانوار» (1) مروی است در حدیث مبسوط که عنوان بصری شخصی بود سالخورده و از سنّ وی هشتاد و چهار سال گذشته بود، و در این مدّت به تحصیل علوم در محضر مخالفین دین حاضر می شد، به وسائل چند خدمت حضرت صادق علیه السلام شرفیاب گردید، و آن جناب را به لقب شریف خواند، حضرت صادق علیه السلام او را منع نمودند و امر فرمودند به این لقب آن جناب را نخواند، بلکه به کنیه خواندن اولی و احسن است. بناءً علی هذا، امر به نهی خود امری است بدیهی و روشن، و گویا در آن زمان بزرگ قوم را شریف می خواندند. پس نهی حضرت نبوی صلی الله علیه و آله آن کسی که عرض کرد: «أَنْتَ سَيِّدُنَا» (2)، نظیر همین نهی حضرت صادق علیه السلام است به عنوان بصری. خلاصه، زائر غالباً در حین زیارت ملاحظه نسبت شرافت را نمی کند و قصدی ظاهراً جز علوّ مقام و مکانت مزورش حضرت عبدالعظیم علیه السلام ندارد، و اگر مرتبه علم و عمل و جدّ و اجتهاد در طاعات و عبادات و امثال او امر شرعیّه و احکام دینیّه قطعیه و اتباع فرمایشات خدا و رسول و ائمه علیهم السلام را در حین زیارت خواندن و حاضر شدن از آن جناب به نظر بیاورد البته آنچه از این القاب می گوید و می خواند ثمره مفیده خواهد یافت، و در دل او وقر و وقع دیگری از مزورش حاصل می گردد.

1- بحار الانوار 1/224 ح 17 به نقل از شیخ بهائی از شهید اول از شیخ احمد فراهانی .

2- و حضرت در جواب آنها فرمود: «السید الله» که در صفحات پیشین گذشت. ابو داود حدیث را در سنن خود 2/438 ح 4806 چنین نقل کرده است: عن مطرف، قال: قال ابي: انطلقت في وفد بني عامر الى رسول الله صلى الله عليه [و آله] وسلم فقلنا: أنت سيدنا. فقال: «السيد الله تبارك و تعالی». قلنا: وأفضلنا فضلاً وأعظمنا طولاً. فقال: «قولوا بقولكم أو بعض قولكم ولا يستجرينكم الشيطان» .

عجالةً توضیح معانی این القاب کریمه و اوصاف شریفه برای آن بود معرفتی به حالت مزور خود پیدا کنی تا زمان تشرف، حضور حق منظورش با لسان عرفان تقوه و تکلم نمائی .

ص: 387

روح وريحان ششم

اشاره

روح وريحان : السادسة

.

در برادران و فرزندان و زوجه جلیله حضرت عبدالعظیم علیه السلام است

در برادران و فرزندان و زوجه جلیله حضرت عبدالعظیم علیه السلام استبدان در این روح و ریحان به قدر مقدور از اخوه و زوجه و اولاد حضرت عبدالعظیم علیه السلام مشرحی می نویسد . در کتاب « عمدة الطالب » منقول است : عمری نسابه برای عبدالله بن علی شدید پدر بزرگوار حضرت عبدالعظیم علیه السلام چهار فرزند ذکور ذکر کرده است .: اول : حضرت عبدالعظیم علیه السلام . دوم : قاسم . سوم : حسن . چهارم : احمد . و بعضی محمد و ابراهیم و علی اکبر و علی اصغر بیان کرده اند . و از فرزندان عبدالله بن علی شدید مذکور به قول عمری نسابه احمد عقب گذارد ، و اولادی از او بماند ، لیکن ابو الیقظان نسابه (1) برای وی عقبی قائل نیست . و صاحب کتاب مسطور را عقیده آن است : ابو محمد قاسم بن حسین نقیب کوفه پسر قاسم بن احمد بن عبدالله قافه است ، و سُبُعی که قبيله ای از سادات اند نسبت به او دارند ، و مادر قاسم هم امّ ولد بوده است ، و فرزند قاسم موسوم به یونس بود ، و بسیار در نزد اهل کوفه مقبول القول ، و از فرزندان اوست شریف فاضل ابو الفتح ناصر بن امیر که در حدود

1- وی ابو الیقظان سحیم بن حفص نسابه جعفری در گذشته به سال 190 هجری است . رجوع شود به : سر السلسلة العلویة : 10 ، هدیة العارفین 1/435 .

در احوال امامزاده قاسم که در کوه شمیران مدفون است

یمن بوده است، و اعقاب او بسیار است. و ابو نصر بخاری نسابه گفته است: در حجاز از اولاد احمد بن عبدالله حسنی، حسن بن علی بن قاسم بن احمد بن عبدالله [است]. و حال هر يك از برادرهای حضرت عبدالعظیم علیه السلام را نسابین در دواوین خودشان شرح داده اند، و اعقابشان را یاد نموده اند، رجوع به آنها موجب بصیرت و اطلاع است. اما زوجه محترمه و حللیله جلیله حضرت عبدالعظیم موسومه به خدیجه بود، دختر قاسم بن حسن امیر بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام است، و در کتابهای انساب قاسم بن حسن امیر مکتبی به ابو محمد است، و حسن امیر، اکبر و ازهد و اورع از وی فرزند نداشت. بعباره آخری: عیال حضرت عبدالعظیم دختر عموی آن جناب است، و این قاسم غیر از قاسم پسر احمد بن عبدالله قافه است، از آنکه کنیه و اسمشان یکی است شبهه نشود. و همیشه قاسم بن حسن مذکور با بنی عباس مراوده و معاشرت می نمود، و از مدفن وی خبری ندارم.

در احوال امامزاده قاسم که در کوه شمیران مدفون است و اختلاف در وی و مذهب صحیحو از قاسم بن حسن شش فرزند معین شده است: یکی از آنها خدیجه است که به حباله حضرت عبدالعظیم بود، و در ذیل شرح نام شریف ابا محمد قاسم بن حسن نقل ناقلی به خاطر آمد که گفت: شاید امامزاده قاسم که در مقدمه کوه شمیران در جهت شمالی طهران واقع است همان قاسم بن حسن بوده باشد، احتمال توان داد، اما تعیین در مدفن شریف آن بزرگوار در کتابهای علمای نسب نشده است و تصریحاً نیافته ام، لیکن قاسم ثانی یا رأس شریف قاسم بن حسن باشد برهان صحیح و بیان صریحی می خواهد، و بر این اقوال سخیفه ضعیفه مشهوره که مأخوذ از کتب فارسیه است و جامع و مؤلف آنها غیر معلوم

اعتمادی نشاید، و این دو قول مخدوش است. اما جواب از قول در اینکه سر قاسم بن حسن علیه السلام مدفون در این بقعه باشد ناچار باید گفت: آن سر را از شام آوردند و در این محل دفن کردند از آنکه تمام سرهای شهدا را از کوفه به شام بردند، و عدد رؤوس به نحو تحقیق هفتاد و هشت سر بود. و علامه مجلسی _ طاب ثراه _ در جلد عاشر «بحار الانوار» بدین گونه ضبط فرموده است که آن رؤوس مطهره را بین قبایل قسمت کردند از کنده و حمیر و هوازن و مذحج و تمیم و سائرین قبائل. مرحوم سید بن طاوس علیه الرحمه فرمود: یزید بن معاویه نوشت برای عبیدالله بن زیاد سرهای شهدا را جمعاً روانه شام نماید، و عبارت مرحوم سید است: فَأَعَادَ الْجَوَابَ إِلَيْهِ يَا مُرَّةَ فِيهِ بِحَمَلِ رَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَرُؤُوسٍ مَن قُتِلَ مَعَهُ وَحَمَلِ أَثْقَالِهِ وَنِسَائِهِ وَعِيَالِهِ، فَاسْتَدْعَى ابْنَ زِيَادٍ بِمَحْضَرِ ابْنِ ثَعْلَبِ الْعَائِدِيَّ فَسَلَّمَ إِلَيْهِ الرُّؤُوسَ وَالنِّسَاءَ فَسَارَ بِهِمْ.. الى آخر الخبر (1). و از این عبارات معلوم می شود تمام سرها را روانه شام نمودند. و مرحوم مجلسی فرمود: به خط بعضی از افاضل یافتیم: لما جىء بروؤس الشهداء والسبایا من آل محمد أنشد یزید لعنه الله: لَمَا بَدَتْ تِلْكَ الرُّؤُوسُ وَأَشْرَقَتِ الشُّمُوسُ عَلَى رُبَى جَبْرُونَ صَاحِ الْغُرَابِ فَقُلْتُ صَاحِ أَوْ لَا تَصِحْ حَوْلَكَ قَصْدِيَّتُ مِنَ النَّبِيِّ دُونِي (2) و از این فقرات که احتیاج به ترجمه ندارد نیز معلوم است برای اظهار خدمت به یزید، عبیدالله بن زیاد آن رؤوس شریفه را به شام نقل کرد، دیگر در رجوع و عود رؤوس مطهره به اجساد طیبه طاهره خبری صحیح نیافتیم مگر رأس مبارک جناب خامس آل عبا علیهم السلام که در تمام مقاتل معتبره علماء اعلام تصریح شده است ملحق به بدن شریف شد.

1- لهوف: 152، بحار 45/124، العوالم: 425، مدينة المعاجز 4/103 ح 1116.

2- بحار الانوار 45/199 ح 40 به نقل از خط شهید، العوالم: 417.

اما آورنده و ملحق کننده آن مختلف فیه است : مشهور آن است حضرت علی بن الحسین علیه السلام آورد ، و شاید جهت آمدن به کربلا و تعجیل کردن در ادراک زیارت آن سید مظلومان در روز اربعین برای ملحق کردن آن سر مطهر و دفن آن بوده است ، و گویا خبری باشد : رؤوس طاهره سایر شهدا را هم به سبایا دادند ، و اکنون نظر ندارم . خلاصه ، آوردن سر قاسم بن حسن علیه السلام را به ری نه در « بحارالانوار » است و نه در کتاب « لهوف » و نه در کتاب « ابی مخنف » و نه در « مشیر (1) الاحزان » ابن نما و نه در کتب متأخرین و نه متقدمین ، و عجب است . و در صورت صحّت این فقره ، چرا احدی از مؤثّقین علما [ذکر] نکرده اند و اگر خیر ضعیفی هم بود یا خبر مرسلی البته در کتب مسطوره اشاره می شد . پس این مزار ، مدفن رأس شریف قاسم بن حسن علیه السلام نیست . اما در جواب از قول ثانی که پسر قاسم بن حسن علیه السلام در این بقعه مدفون است واضح البطلان است از آنکه موضوع منتفی است ، یعنی : در وقوع دامادی قاسم بن حسن علیه السلام و عروسی کردن و زفاف نمودن در روز عاشورا محل کلام است ، و از عبارت مرحوم سید نعمت الله جزائری دانسته شد سابقاً قاسم بن حسن علیه السلام خواستگار شد فاطمه بنت الحسین علیه السلام را و فرمود : وَقْتَلَ قَبْلَ أَنْ يُنْبَى عَلَيْهَا ، یعنی : پیش از آنکه زفاف شود به درجه شهادت فائز گردید . و اجماعی علماء نسابه است غیر از زید و حسن مثنی هیچ يك از اولاد حضرت امام حسن علیه السلام عقبی نگذارند . پس چگونه می شود این وقعه را به نحوی که مشهور است قبول نمود ؟! و اگر حدیث معتبری از کتاب معتمدی می دیدیم البته اطاعت می نمودیم ، لیکن نفی نمی کنیم امامزاده بودن این مزور را ، پس به طریق قطع و یقین امامزاده است و زیارت کردن این مزار هم موجب اجر و ثواب است ، و سالهاست این بقعه شریفه برپا و مرتفع است

و جماعتی هم کرامات کثیره از این روضه عالیّه نقل نموده اند که ظاهر شده است . و مرحوم مجلسی فرمود : مذمت هر يك از امامزادگان که معلوم نشده می توان او را زیارت نمود . و داعی کراراً مشرف شده ام ، اما به قصد رأس شریف قاسم بن حسن علیه السلام یا قاسم ثانی نبوده است ، بلکه به قصد امامزاده بودن شرفیاب شده ام ، و این بزرگوار را بسیار با عظمت و جلالت شأن و مقام می دانم ، و ظاهراً موسوم به قاسم بن حسن است که به واسطه و فاصله چند نفر دیگر نسبت شریفش منتهی به امام علیه السلام می شود ، **اللّٰهُ يَعْلَمُ اِنِّي لَمْ اَقُلْ زُورًا** . و اما فرزندان حضرت عبدالعظیم علیه السلام یکی قاسم و دیگری موسوم به احمد است ، و علاوه از این دو بزرگوار فرزندی نیافتیم ، و منظور ندارم بر ایشان چه گذشت و کجا مدفون شدند . علی ای حال ، داعی از وقتی که در مقام تحصیل علم به انساب ابناء ائمه طاهرین و اولاد مکرمین ایشان برآمدم و تصحیح حالاتشان را از مَهَره این فن استدعا کردم برای ازدیاد معرفت خود و تعریف خوانندگان و شنوندگان بوده است ، و می دانم این گونه امور به استحسانات و قیاسات و قاعده ظاهره تمام نمی شود ، باید از کتاب صحیحی دلیل قاطعی آورد و الا سکوت اولی است . و تأمل در این مطالب هم باعث فساد مذهب و عقیده نمی شود ، و آنچه در این ورقه عرض شده است از علماء نسابه این بلد جزاء و سزائی جز تصدیق و تصویب نمی خواهد ، و هر آنکه از مأخذ صحیح علاوه از آنچه نوشته شده است این بنده را اطلاع دهد او را فیض عظیم است . و امیدوارم از شرح مناقب و مفاخر این فرقه هداة از عشرات و زلّات و احوال و افزاع قیامت مصون و محروس باشم ، و نعم ما قیل فی حقّهم : **شَدْرُفٌ تَتَابَعَ كَابِرًا عَنِ كَابِرِ كَالرَّمْحِ اُنْبُوبًا عَلٰی اُنْبُوبٍ وَتَلَالًا النُّجُومُ الزُّهْرُ عَنِ اَسْلَافِهِ (1) كَالغَيْثِ شُؤْبُوبٌ عَلٰی شُؤْبُوبٍ (2)**

1- وزن بیت اشکال دارد .

2- اشعار از بحتری است و سید مرتضی در امالی 3/29 سه بیت از آن نقل کرده که بیستی از آن را مؤلف نقل کرده ، نیز بیت اول در الکافی واللقاب 1/135 و کشف الغمة 3/231 مندرج می باشد ، ولی بیت دوم در این منابع یافت نشد . شؤبوب : يك بار بارش را گویند و جمع آن «شأیب» است . (مجمع البحرين 2/85) .

ص: 395

روح وريحان هفتم

اشاره

روح وريحان : السابعة

.

در شرفیاب شدن حضرت عبدالعظیم علیه السلام خدمت سه نفر از ائمه هدی علیهم السلام

در شرفیاب شدن حضرت عبدالعظیم علیه السلام خدمت سه نفر از ائمه هدی علیهم السلام مبدان حضرت عبدالعظیم ادراک خدمت و صحبت سه نفر از ائمه علیهم السلام نمود: اول: حضرت ابو جعفر ثانی امام محمد تقی علیه السلام. دوم: ابوالحسن الثالث امام علی النقی علیه السلام. سوم: ابا محمد امام حسن عسکری علیه السلام. و به طریق تحقیق خدمت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام شرفیاب نشد، و بعضی از روایات که آن جناب از حضرت رضا علیه السلام نقل کرده است به واسطه اصحاب است، و نصّی که از حضرت رضا علیه السلام در باب زیارت آن بزرگوار مأثور، و در السنه مشهور است اخبار از امر مستقبل است نه زمان حال، و اخباری که حضرت عبدالعظیم روایت و حکایت فرموده اند غالباً بدون واسطه از حضرت جواد و از حضرت هادی علیهما السلام استماع فرمودند، و حضوراً شنیده اند، و تاکنون ندیده ام حدیثی که آن جناب فرموده باشد: من از حضرت رضا علیه السلام شنیده ام. و از این جهت حضرت عبدالعظیم علیه السلام را در عداد اصحاب امامین هم‌امین سلام الله علیهما نوشته اند، و استدراک خدمت و حضور سه نفر از ائمه هدی علیهم السلام با کمال صدق و نهایت خلوص، خود فضلی است مخصوص، چنانکه صحابی که معاصر زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود و خدمت سید عالم صلی الله علیه و آله شرفیاب گردیده در نزد تابعین مقامی بلند و مکانتی ارجمند داشت. و از طبقات تابعین که معاصرین زمانهای ائمه هدی بوده اند کسی که به جان و مال

در حسن خدمتگزاری حضرت عبدالعظیم به ائمه طاهرين عليهم السلام و فضیلت صحبت وی

و اولاد و عیال تبعیت نمود و مورد اَطفاف و اِفضال ایشان در غیاب و حضور، سفر و حضر گردید حضرت عبدالعظیم است. و جهت اینکه ائمه طاهرين نهایت مرحمت و مکرمت به آن جناب می فرمودند برای آن بود خلفاء جور از بنی عباس کمال غلبه و استیلاء بر دوستان ایشان داشتند، و خلفاء بنی عباس از آنچه بنی الحسن در زمان بنی امیّه و بنی مروان و در اوائل خلافت بنی عباس کردند خائف بودند، لهذا راضی نمی شدند ائمه طاهرين عليهم السلام در مدینه طیبه مجاور و ساکن باشند، و می ترسید[ند] به واسطه ایشان فتنه و فساد برپا شود، پس ایشان را به انواع ظلم و تعدّی که عمده آن مباحثت از وطن مألوف و مجاورت از روضه نبویّه _ علی ساکنها الصّلمة والسّلام _ بوده به بغداد و سامره حرکت می دادند، و با خودشان نگاه می داشتند. و چون آن بزرگواران، وضع زمان و ابناء زمان را می دانستند و مأموریت بر تحمّل بلايا و اذایای مخالفین داشتند، و بر حسب حکمت و مصلحت ملاحظه عواقب امور را می نمودند، خوش داشتند فاطمیین و علویین که اعضاء و اجزاء قریبه ایشان بودند مانند ایشان ساکت باشند و تقیّه نمایند و صبر کنند، و به دوستان و بستگان خودشان نیز همین وصیّت و نصیحت را در حضور و غیاب می نمودند، و اغلب اوقات تأکیدات ائمه طاهرين عليهم السلام به سادات و بنی فاطمه بود، و توقّعاتشان در کتمان این امر و تحمّل بلا و حفظ دماء مسلمین از محییین از سادات بیشتر از سائرین بوده و مکرراً فرمودند: « هر آنکه از اولاد فاطمه در این شدائد عظیمی صبر نماید او را دو اجر است » .

در حسن خدمتگزاری حضرت عبدالعظیم به ائمه طاهرين عليهم السلام و فضیلت صحبت وی پس از سادات بنی الحسن کسی که ممتاز و منتخب گردید و به جان و دل قبول این خطب عظیم را نمود، و تقیّه را شعار خود ساخت، و اقرار به امامت ائمه اطهار کرد، و در آشکارا و پنهان به فرمایشات ایشان همراهی نمود، حضرت عبدالعظیم است.

بناءً على ذلك، آن بزرگوار به دو جهت محرم اسرار گردید: یکی برای قرابت و خویشی که داشت و از خیار بنی فاطمه بود، و یکی برای دوام و بقاء به دوستی و محبت ایشان. و بالقطع والیقین سائرین از بنی فاطمه و محبتین به این درجه و مقام و انس مخصوص نبودند. پس عرض می‌کنم: آنکه روز عاشورا خدمت جناب سید الشهداء علیه السلام آمد و جان خود را به امر آن بزرگوار بذل نمود، با حضرت عبدالعظیم که مهیبا بوده است برای گذشتن از جان چه فرق دارد؟ بلی آنجا امر است و اینجا نهی، مناط امتثال و اطاعت امر و نهی امام مفترض الطاعة است. بعبارة اخرى: دوست باید مطیع امر و نهی دوست خود باشد، پس همان طور که بر اطاعت امر امام علیه السلام ثواب و جزاء مهیباست از برای ترك نهی آن جناب نیز عوض و جزاء مترتب است، بلکه آنکه در دنیا می‌ماند و متحمل بلایا می‌شود و صبر می‌کند او را مثوبات کلیه اخرویه بیشتر است، و هر زمانی که ناملایمات از ابناء دنیا و هوا و خلفاء جور بالنسبه به امام زمان می‌بیند اجر شهیدی دارد. فرضاً اگر هر يك از ائمه طاهرین علیهم السلام خروج به سیف می‌کردند با عدد معین معلومی، اول کسی که جان می‌داد و اعانت امام علیه السلام را می‌کرد حضرت عبدالعظیم بود، پس اتباع اوامر و نواهی امام علیه السلام شرط کلی است، و کمال ایمان دوستان از آن است، و اطاعت ایشان اطاعت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت احدیت است. و در حدیث است: «مَنْ أَدَاعَ سِرَّنَا فَقَدْ قَتَلَنَا عَمْدًا لَا خَطَأَ» (1)، یعنی: هر کس اسرار ما را

1- مضمون حدیث است، نص آن را ثقة الاسلام کلینی در کافی 2/370 ح 4 چنین نقل کرده است: عن ابی عبداللہ علیه السلام «ما قتلنا من أذاع حدیثنا قتل خطاء ولكن قتلنا قتل عمد». در این باب روایات دیگری نیز نقل کرده است. نیز رجوع کنید به: شرح ملا صالح بر کافی 10/33، مستدرک الوسائل 12/293 ح 14119.

فاش کند در زمان تقیّه، ما را از روی عمد کشته است نه از روی خطا. و حضرت عبدالعظیم، کاتم اسرار و ناشر اخبار آل رسول صلی الله علیه و آله بود، و از این جهت مرضی و مطبوع و منظور نظر مهر انور ایشان گردید، و در مدینه مشرفه و در بغداد و در سرّمن رأی حضراً و سفرأً به خدمات خاصّه حضرت جواد و حضرت هادی علیهما السّلام اشتغال داشت، و لیلاً و نهاراً اکتساب مسائل دینیّه و احکام شرعیّه از ایشان می نمود و مستفیض می شد. و چون آن جناب را رکن رکین اصحاب اطیاب حضرت هادی علیه السّلام دانستند در مقام اذیت وی برآمدند، پس به امر امام علیه السّلام، ملازمت خدمت ایشان را بدل به هجرت کرده، از خوف سلطان جائز که معتزّ بالله بود، به سوی ری توجّه فرمود، و بر ایشان وارد آمد آنچه در اوراق آتیه می نگارد و زحمت می دهد. و بنگر ثمره اطاعت امام علیه السّلام این آثار حقّه ای است که از مزار کثیر الانوارش ظاهر و هویداست، و ثمرات آن یوماً فیوماً به اخیار و ابرار و مجاورین و زوّار می رسد، و روز و شبی نیست آن روضه معظمه از زائرین خالی باشد، و ماه و سالی نیست از حدود ایران شدّ رحال برای زیارت مرقد شریفش در اوقات متبرّکه نشود. خلاصه، هر يك از اصحاب تابعین و ابناء ائمه طاهرین علیهم السّلام خدمت ائمه اطهار بیشتر توفیق یافته شرفیاب شد بر حسب امتداد زمان، فیض و کسب کمالات او زیادتر شد، مانند علی بن جعفر عریضی که از شرفیابی حضور پدر بزرگوارش خدمت حضرت موسی بن جعفر و حضرت رضا و حضرت جواد علیهم السّلام مشرف گردید، و با کِبَر سن نعل حضرت جواد علیه السّلام را برمی داشت و می گذاشت. و حکایت فصد کردن او مشهور است. و حضرت عبدالعظیم علیه السّلام هم، مانند علی بن جعفر علیه السّلام به خدمتگزاری این سه بزرگوار موفّق و مفتخر گردید، و به رضاء و میل ایشان حرکت می فرمود، و هر يك از ائمه را در مدح حضرت عبدالعظیم بیان مشروحی است.

و مخفی نماناد از بعضی عبارات علماء اعلام معلوم می شود: حضرت عبدالعظیم علیه السلام دو نفر از ائمه دین را بیشتر درك نمود یعنی: خدمت ابا محمد امام حسن عسکری علیه السلام مشرف نشد. و از حدیث اباحمّاد رازی هم _ که در روح و ریحان هشتم بیان می شود _ ظاهر است که در زمان حضرت امام علی النقی علیه السلام در ری تشریف داشتند، لیکن منافاتی ندارد بگوئیم: در زمان امامت حضرت هادی علیه السلام در سامره موفق به صحبت شریف ایشان بود، و به زیارت حضور مهز ظهور حضرت عسکری علیه السلام مشرف شده باشد، و هر آنکه با اخلاص ادراك زمان و لقاء مهر آسای يك نفر از ائمه طاهرین علیه السلام نماید چنان است تمام ایشان را زیارت کرده باشد، و هر کس ایشان را زیارت کرد چنان است حضرت رسول صلی الله علیه و آله را زیارت کرده است. و در حدیث است که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: « هر آنکس مرا بعد از حیات من زیارت کند چنان است در حیات من مرا زیارت کرده » (1). پس معلوم است از این حدیث شریف، زیارت حضرت رسول صلی الله علیه و آله اجری بزرگ دارد، و زیارت ائمه اطهار علیهم السلام در حیات به مانند زیارت نبی اکرم است، سیما علاوه از زیارت و تشریف حضور، تعلیم احکام حلال و حرام بدان منضمّ باشد، و بیاید اخباری در این خصوص در ابواب آتیه ان شاء الله تعالی.

1- کامل الزیارات: 45 ح 12، الغدیر 5/119، البیان آیه الله خوئی: 470.

ص: 403

روح وريحان هشتم

اشاره

روح وريحان : الثامنة

.

در حدیث اباحمد رازی و فضل حضرت عبدالعظیم علیه السلام

در حدیث اباحمد رازی و فضل حضرت عبدالعظیم علیه السلام بدان این روح و ریحان در ترجمه و شرح اباحمد رازی است که دلالت بر جلالت قدر حضرت عبدالعظیم علیه السلام می نماید . مخفی نماناد از خطوط شریفه ، کافی الکفاة اسماعیل صاحب بن عبّاد شیعی وزیر فخر الدوله دیلمی اوراقی در فضایل حضرت عبدالعظیم علیه السلام در سال هزار و دویست و نود و چهار در نجف اشرف _ علی مشرفها آلاف التحية والتحف _ زیارت نمودم ، صورت آن را برداشته و در چند ورق نقل کردم ، و آن را از هدایای غرویّه و فیوضات نجفیّه دانستم ، از آن جمله این حدیث شریف است که بعینه در این مقام می نویسد و شرح می دهد ، و خواننده را شبهه در صحت این حدیث نرود ، و سوق آن حکایت و دلالت بر صدق می کند . رَوَى أَبُو تَرَابٍ الرَّوْيَانِيُّ ، قَالَ : سَمِعْتُ ابا حمادٍ الرَّازِي يَقُولُ : دَخَلْتُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ بِسْرٍ مَنْ رَأَى ، فَسَأَلْتُهُ عَنْ أَشْيَاءَ عَنِ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ ، فَأَجَابَنِي ، فَلَمَّا وَدَعْتُهُ قَالَ لِي : « يَا حَمَّادُ ! إِذَا أَشْكَلَ عَلَيْكَ شَيْءٌ مِنْ أَمْرِ دِينِكَ بِنَاحِيَتِكَ فَاسْأَلْ عَنْهُ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ وَأَقْرَأْهُ مِنِّي السَّلَامَ » (1) .

1- . مرحوم نوری صاحب مستدرک الوسائل در کتابش 17/321 ح 21470 می گوید : نسخه ای از نهایة الاحکام شیخ طوسی در نزد وی است که در سال 517 توسط ابو المحاسن بن ابراهیم بن حسین بن بابویه نوشته شده و در انتهای جلد اول آن رساله صاحب بن عباد بخط وی آمده است . سپس روایت فوق را نقل کرده است . نیز رجوع کنید به : خاتمة المستدرک 4/406 فائده پنجم ، معجم رجال الحدیث . 11/53

در عدم جواز اخذ معالم دینیّه از غیر شیعه اثنا عشریّه

یعنی: ابو تراب عبیدالله بن موسی روینانی گفت: ابا حماد رازی می گفت: در سامره بر حضرت امام علی التّقی علیه السلام وارد شدم و بعضی از مسائل حلال و حرام سؤال کردم و جواب شنیدم. چون خواستم وداع نمایم آن بزرگوار (1) فرمود: «ای ابا حماد! اگر بر تو چیزی مشکل شود از امر دین تو در آن حدود، سؤال کن از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی و سلام مرا به او برسان». اکنون بنگر بزرگی مقام و بزرگواری حضرت عبدالعظیم علیه السلام را که چگونه امام علیه السلام را می نماید آن شخص رازی را در فرا گرفتن احکام از وی. این فقره نصّی است فاصل و برهانی است قاطع در امتثال و اتّباع اقوال کریمه آن جناب. و در این حدیث سه مطلب معلوم است: اول: آنکه حضرت عبدالعظیم در بعضی از زمان امامت حضرت امام علی التّقی علیه السلام در ری تشریف داشتند. دوّم: حجّیت اخذ احکام و معالم از ایشان. سوّم: ابلاغ سلام به جهت آن سیّد کریم ذوالاکرام. و داعی ناگزیر است بعضی از مطالب مفیده ای که راجع به این حدیث است بنویسد عمده آن را:

در عدم جواز اخذ معالم دینیّه از غیر شیعه اثنا عشریّه بدان که اخذ معالم دینیّه را از هر کس نتوان نمود و رجوع به هر کسی نباید کرد چنانکه در کتاب «رجال و سیط» (2) مرحوم میرزا محمد منقول است: در زمانی که حضرت موسی

1- در چاپ سنگی: آن بزرگوار را.

2- اصل روایت در رجال کشی (اختیار معرفة الرجال) 1/3 ح 4 نقل شده، حر عاملی نیز در وسائل الشیعة 27/150 ح 33457 و علامه مجلسی در بحار 2/82 ح 2 آنرا نقل کرده اند.

در اینکه سادات از علماء حافظین دین اند تا روز قیامت

بن جعفر علیه السلام در بغداد محبوس بودند برای علی بن حبیب مرقوم فرمودند این فقرات شریفه را: « لا تأخذنَّ معالمَ دینکَ عن غیرِ شیعتنا فانکَ إن تعدَّیتهم أخذتَ دینکَ عن الخائنینَ الذینَ خانوا اللهَ - ورَسُولَهُ و خانوا اماناتهم ، انهم ائتمنوا علی کتابِ اللهِ جَلَّ وَعَلا فَحَرَّفُوهُ وَبَدَّلُوهُ فَعَلِیْهِمْ لَعْنَةُ اللهِ وَلَعْنَةُ رَسُوْلِهِ وَلَعْنَةُ اَبائِی الْکِرَامِ الْبَرَّةِ وَلَعْنَتِی وَلَعْنَةُ شِیْعَتِی اِلَى یَوْمِ الْقِیَامَةِ » . یعنی : « معالم دینت را از غیر شیعیان ما اخذ مکن که اگر از مخالفین اخذ نمائی هر آینه از خیانت کنندگان فرا گرفته ، و آنها کسانی هستند به خدا و رسول صلی الله علیه و آله و اهل بیت در امانات خیانت کردند و بر کتاب خدا امین شدند و تحریف و تبدیل نمودند کتاب الله را ، پس بر ایشان لعنت خدا و لعنت رسول صلی الله علیه و آله و ملائکه و لعنت پدران بزرگواران من است ، و لعنت من و لعنت شیعیان من بر ایشان است تا روز قیامت » . و این حدیث اگر چه بر حسب تبادر ، ردّ بر اهل سنّت و جماعت است و خائنین و مُحَرِّفین و مُبَدِّلین و ملعونین ایشانند لیکن هر آنکه از این امت جاهل باشد و بخواهد با صفت جهل ، معالم دین را به سائرین بیاموزد خود ضالّ است و مضلّ ، و نادان را ارشاد عباد به جهت نادانی نشاید و نزدیک ، و باعث عثرات و زلّات بندگان است . پس لعنت خدا و ما سوای او شامل حال چنین کسی هم می شود . پس باید رجوع نمود و التّجاء آورد به کسانی که امام علیه السلام در حقّ ایشان فرمود : « اَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا اِلَى رُوَاةِ حَدِيثِنَا فَاِنَّهُمْ حُجَجِي عَلَيْكُمْ وَاَنَا حُجَّةُ اللهِ » (1) . و یکی از موثّقین روایت و از ممدوحین ائمه هداة حضرت عبدالعظیم علیه السلام است .

در اینکه سادات از علماء حافظین دین اند تا روز قیامت در کتاب مستطاب « اصول کافی » مروی است که حضرت صادق علیه السلام فرمودند :

1- . اکمال الدین : 484 ، مسند الشیعة 17/19 ، الاصول الاصلیة : 53 ، الحق المبین : 9 ، کشف اللثام (چاپ سنگی) 2/324 ، الحدائق الناضرة 13/259 ، عوائد الایام : 156 .

در احوال ابان بن تغلب جریری

« علماء ورثة انبياء هستند و انبياء ارث نگذارند درهم و دیناری بلکه ارث گذارند احادیثی ، هر آن کس از احادیث ایشان اخذ کرد فیض عظیم و بهره بسیار برد . پس نگاه کنید علم را از که اخذ می نمائید « فَإِنَّ فِينَا أَهْلَ الْبَيْتِ فِي كُلِّ خَلْفٍ عُدُولًا يَنْفُونَ عَنْهُ تَحْرِيفَ الْغَالِينَ وَانْتِحَالَ الْمُبْطِلِينَ وَتَأْوِيلَ الْجَاهِلِينَ » (1) . یعنی : در میان ما اهل بیت بعد از این عادلانهایی چند بیایند که تحریف اهل غلو و ابطال و تصحیف اهل جهل و ابطال را بردارند . و از سوق خبر و ظاهر عبارت برمی آید مراد از « فینا اهل البیت » علماء از سادات و بنی فاطمه اند که مردمان نادان را باز دارند از اینکه احادیث و اخبار نبویّه صلی الله علیه و آلهرا تحریف و تصحیف نمایند ، و آیات کریمه را تأویل بما لا یرضی صاحبّه کنند ، و به طریق قطع و یقین غیر از ائمه معصومین علیهم السلام سید و رئیس از علماء بنی فاطمه و اهل البیت در این حدیث نمایان حضرت عبدالعظیم بود . و بنابراین حدیث شریف ، زمین همیشه سنگین است از وجود آل محمد علیهم السلام و علماء ایشان برای حفظ دین و حراست شرع و تکمیل نفوس بشریّه تا روز قیامت .

در احوال ابان بن تغلب جریری و اشخاصی را که ائمه طاهرین علیهم السلام امر به اخذ احکام از ایشان فرمودند : اول : حضرت عبدالعظیم است . دوم : ابان بن تغلب بن رباح مکتبی به ابو سعید بکری جریری _ به ضم _ است . و در کتاب « رجال و سیط » مرحوم میرزا محمد « تغلب » _ به تاء مثناة مفتوحه و غین معجمه و ساکنه و باء موخده و لام مکسوره _ است . و جوهری در « صحاح اللغة » « تغلب » بر وزن « تضرب » ضبط کرده است ، و تغلبی بر حسب نسبت است و آن قبیله ای است (2) .

1- بصائر الدرجات : 30 _ 31 ح 1 و 3 ، کافی 1/32 ح 2 .

2- صحاح اللغة 1/195 ، در لسان العرب 1/653 (غلب) می گوید : و تغلب : أبو قبيلة ، وهو تغلب بن وائل بن قاسط بن هنب بن أفصى بن دُعَمَى بن جديلة بن أسد بن ربيعة بن نزار بن معد بن عدنان . وقولهم : تغلب بنت وائل ، وإنما يذهبون بالتأنيث إلى القبيلة كما قالوا تميم بنت مرّ . والنسبة إليها : تغلبي بفتح اللام ، استيحاشاً لتوالي الكسرتين مع ياء النسب ، وربما قالوه بالكسر .

در احادیثی که دلالت بر وثوق و اعتماد امام علیه السلام به ابان بن تغلب دارد

و وی غیر از ابان [بن] عثمان احمر بجلی است ، و کنیه او ابو عبدالله است ، و اصل آن از کوفه است . و از اصحاب حضرت صادق علیه السلام ابان بن راشد لیشی است ، و ابان بن صدقه کوفی است ، و ابان بن عبد الرحمن بصری است ، و ابان بن عبده صیرفی است ، و ابان بن عبدالملک ثقفی است ، و ابان بن ارقم اسدی است ، و ابان بن ارقم سننسی کوفی است که مکّتی به ابوالارقم بود .

در احادیثی که دلالت بر وثوق و اعتماد امام علیه السلام به ابان بن تغلب دارد هیچ يك جلالت قدر ابان بن تغلب را نداشتند (1) ، و بسیار جلیل القدر و عظیم المنزله بود در نزد ائمه طاهرين [عليهم السلام] ، و خدمت ابا محمد علی بن الحسین و خدمت حضرت باقر و حضرت صادق عليهم السلام شرفیاب می شد و احادیث از ایشان روایت می کرد ، و هر زمانی که به مدینه می آمد اهل مدینه توجّه به سوی او می کردند و مسائل حلال و حرام از وی سؤال می نمودند از آنکه حضرت باقر علیه السلام فرمودند : « اجلس فی مَسْجِدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِوَافِتِ النَّاسَ فَإِنِّي أَحِبُّ أَنْ يُرَى فِي شِيعَتِي مِثْلُكَ » (2) . و علماء رجال (3) فرموده اند : کان فقیهاً ولُغویاً وقاریاً ، و کتاب « غریب در تفسیر قرآن »

-
- 1- درباره ابان بن تغلب رجوع کنید به : رجال ابن داود : 9 ش 4 ، و صفحه 389 ، رجال برقی : 16 ، اختیار معرفة الرجال : 330 ح 601 به بعد ، خلاصة الاقوال : 21 ش 1 ، رجال النجاشی : 10 ش 7 .
 - 2- رجال ابن داود : 10 ش 4 ، رجال علامه (خلاصة الاقوال) : 21 ش 1 ، رجال النجاشی : 10 ش 7 ، فهرست طوسی : 17 ش 51 .
 - 3- رجال النجاشی : 10 ش 7 ، فهرست طوسی : 17 ش 51 ، عنوان کتابش را « تفسیر غریب القرآن » ذکر کرده اند .

از ابان است . و در زمان حضرت صادق علیه السلام وفات کرد در سال یکصد و چهل بعد از هجرت (1) . چون خبر وفات ابان را به آن جناب دادند فرمودند : « لَقَدْ أَوْجَعَ قَلْبِي مَوْتُ أَبَانَ » یعنی : « دل مرا به درد آورد مردن ابان » (2) . و أيضاً در کتاب مسطور است که ابان بن عثمان گفت : حضرت صادق علیه السلام فرمودند : « ابان بن تغلب از من سی هزار حدیث روایت کرده است ، شما آن احادیث را از وی روایت کنید » (3) . و أيضاً مروی است : شخصی (4) خدمت حضرت صادق علیه السلام شرفیاب شد ، چون خواست آن جناب را وداع کند و مفارقت نماید عرض کرد : استدعا دارم به من توشه و زادی مرحمت نمائید . فرمودند : « اِنَّ أَبَانَ بْنَ تَغْلِبٍ فَإِنَّهُ قَدْ سَمِعَ مِنِّي حَدِيثًا كَثِيرًا فَمَا رَوَى عَنِّي لَكَ فَارَوْ عَنِّي » (5) ، یعنی : « برو به نزد ابان که وی حدیث بسیار از من شنیده است ، پس هر چه از من روایت کرد همان را روایت کن » . و از این حدیث معلوم است وثوق و اعتماد امام علیه السلام به وی ، و امری که در اخذ احادیث از او فرمودند نهایت اعتماد امام علیه السلام را می فهماند . و حدیث « اجلس فی مسجد (6) النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ . . » (7) همان نشر فضائل و احادیث مرویه از ایشان است .

-
- 1- رجال النجاشی : 13 ش 7 .
 - 2- رجال ابن داود : 11 ش 4 ، خلاصة الاقوال : 21 ش 1 ، رجال النجاشی : 10 ش 7 .
 - 3- رجال النجاشی : 11 ش 7 عن ابان بن عثمان عن ابي عبد الله عليه السلام « أن أبان بن تغلب روى عنى ثلاثين ألف حدیث فاروها عنه » .
 - 4- وی مسلم بن ابی حیه بوده است .
 - 5- رجال الکشی : 331 ح 604 .
 - 6- در چاپ سنگی : مجلس .
 - 7- در صفحه پیشین منابع آن را نقل کردیم .

در شرح حال یونس بن عبد الرحمن و فضایل وی

و أيضاً مروی است: حضرت صادق علیه السلام به ابان فرمود: « نَظَرُ أَهْلِ الْمَدِينَةِ فَإِنِّي أَحِبُّ أَنْ يَكُونَ مِثْلَكَ مِنْ رُؤَاتِي وَرِجَالِي » (1). و داعی عرض می نماید: با جلالت قدر و علو منزلت ابان بن تغلب حضرت صادق علیه السلامی فرمایند: « احادیثی که از من روایت می کند از او بشنوید و روایت کنید » ولیکن در حدیث ابا حمّاد رازی است که: « تمام معالم دین خود را از حضرت عبدالعظیم علیه السلام اخذ کن »، و این حدیث اعمّ و اشمل است. و حدیث « وَأَقْتِ النَّاسَ » همان نقل احادیث و اخبار ائمه اطهار است، نه فتوائی که بین العلماء اکنون مصطلح است.

در شرح حال یونس بن عبد الرحمن و فضایل وی و یونس بن عبد الرحمن ابو محمد است، و آن بزرگوار از وجوه اصحاب و خاصّه احباب و وکیل حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام بود. و در کتب رجال مسطور است: شخصی از حضرت رضا علیه السلام سؤال کرد: انّی لا أَلْقَاكَ فِي كُلِّ وَقْتٍ فَمِمَّنْ آخَذُ مَعَالِمَ دِينِي؟ قال: « آخَذُ مِنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ » (2) یعنی: من همه وقت نمی توانم خدمت شما مشرف شوم و اخذ مسائل دینی کنم (3)، فرمودند: « از یونس بن عبد الرحمن اخذ نما ». و ایضاً مرویست: « وكان الرضا عليه السلام يُشِيرُ اليه في العِلْمِ وَالْفُتْيَا » (4). و ایضاً مرویست: « علم ائمه منتهی به چهار نفر شد: اول سلمان فارسی، دوم جابر،

1- خلاصة الاقوال: 21 ش 1.

2- رجال الكشي: 483 ح 910، خلاصة الاقوال: 184 ش 1.

3- كذا، حالت جمله باید سؤالی باشد: پس از چه کسی اخذ معالم دینی کنم؟

4- رجال ابن داود: 380 ش 1708، خلاصة الاقوال: 184 ش 1، رجال النجاشي: 446 ش 1208.

و سوم سید ، و چهارم یونس بن عبدالرحمن « (1) . و گویا مراد از سید ، سید اسماعیل حمیری است ، و مراد از جابر ، جابر جعفی است . و أيضاً مروی است : « ما نشأ فی الاسلام رجلاً من سائر الناس كان أفقه من سلمان الفارسی ، ولا نشأ بعده رجلاً أفقه من یونس بن عبدالرحمن » (2) . و یونس بن عبدالرحمن هزار جلد کتاب در ردّ بر عامه نوشت ، و پنجاه و چهار مرتبه (3) به حج مشرف شد ، و با چهل نفر مؤاخات فرموده بود ، و هر روز به دیدن هر يك از ایشان می رفت ، و سلام می کرد و بر می گشت ، غذا میل می فرمود و نماز می گزارد و می نشست از برای تألیف و تصنیف کُتُب . و أيضاً مروی است : ابا حمزه ثمالی در زمان خود مانند لقمان حکیم بود و چهار نفر از ائمه را خدمت کرد : حضرت علی بن الحسین و حضرت محمد بن علی و حضرت جعفر بن محمد و قدری از زمان حضرت موسی بن جعفر علیهم السلام (4) . و « یونس بن عبدالرحمن مانند سلمان است در زمان خود » (5) . و أيضاً مروی است : « يك وقتی یونس از وقیعه عامه شکایت کرد خدمت حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام و عرض کرد : به من می گویند : تو زندقی ، فرمودند : اگر در دست تو دزی گرانها باشد و مردم گویند : سنگ ریزه است ضرری به تو نمی رساند ، و اگر سنگ ریزه در دست تو باشد و مردم گویند در دست نفعی برای تو ندارد » . بعد فرمودند : « ارفق بهم فإن كلامك يدق علیهم » (6) .

-
- 1- رجال الكشي : 485 ح 917 .
 - 2- رجال الكشي : 484 ح 914 .
 - 3- در اختیار معرفة الرجال : 2/782 ش 926 : پنجاه و يك مرتبه .
 - 4- شرح اصول کافی ، مازندرانی 6/76 _ 77 .
 - 5- مضمون روایتی است منقول از امام رضا علیه السلام در اختیار معرفة الرجال 2/782 ح 926 ، التحرير الطاوسی : 102 .
 - 6- اختیار معرفة الرجال (رجال الكشي) 2/782 _ 783 ح 928 ، بحار الانوار 2/66 ح 6 .

در احوال زکریا بن آدم که در وسط مقابر قم مدفون است

و أيضاً مروی است: يك روزی حضرت رضا علیه السلام فرمودند: « دیشب یونس را در خواب دیدم، نوری درخشنده در جبین او بود. تأویل و تعبیر به دین ثابت او نمودم ». و یونس بن عبدالرحمن صاحب کتاب « یوم و لیلہ » است (1)، و تفصیل آن در ذیل کتاب « یوم و لیلہ » حضرت عبدالعظیم علیه السلام مذکور می شود. و مخفی نماناد: آن کسی که از حضرت ابا الحسن علی بن موسی الرضا علیهما السلام سؤال کرد از جواز اخذ مسائل و احکام از یونس بن عبدالرحمن، عبدالعزیز بن مهتدی است. و در بعضی از کتب بدین طریق است: قال: قلت لأبي الحسن الرضا عليه السلام: اني لا اكدُ أصلُ إليك أسألك عن كلِّ ما احتاجُ إليه من معالِمِ ديني، أفيؤنسُ بنُ عبدالرحمن ثقةٌ أخذُ عنه ما احتاجُ إليه من معالِمِ ديني؟ فقال: « نعم » (2).

در احوال زکریا بن آدم که در وسط مقابر قم مدفون است چهارم: زکریا بن آدم بن عبدالله بن سعد اشعری قمی است، و آن جناب معاصر زمان حضرت رضا علیه السلام بود، و آن بزرگوار در حق وی فرمود: « انه المأمونُ في الدين والدنيا » (3). و محمد بن قولویه از علی بن مسیب همدانی روایت کرده است که گفت: عرض کردم خدمت حضرت رضا علیه السلام: شققتی بعیده و لست أصلُ في كلِّ وقتٍ، فَمِمَّنْ أَخَذَ مَعَالِمَ ديني؟ قال عليه السلام: « مِنْ زَكَرِيَّا بْنِ آدَمَ الْقُمِّيِّ الْمَأْمُونِ عَلَى الدِّينِ وَالْدُّنْيَا » (4). و فارسی و ترجمه این فقرات همان است که در روایات سابقه گذشت. و بعضی بدانند زکریا بن آدم رضی الله عنه همان است که در وسط مقبره بلده قم در جوار حضرت

-
- 1- این کتاب بر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام عرضه شد، حضرت فرمودند: « اعطاه الله تعالى بكل حرف نوراً يوم القيامة ». رجوع کنید به: رجال ابن داود: 381 ش 1708.
 - 2- رجال الکشی: 490 ح 935.
 - 3- الاختصاص: 87، رجال ابن داود: 158 ش 625، خلاصة الاقوال: 75 ش 4.
 - 4- رجال کشی: 594 ش 1112، بحار الانوار 2/251 ح 68، خلاصة الاقوال: 75 ش 4، رجال ابن داود: 158 ش 625.

معصومه علیها السلام مزاری دارد (1). و عجب دارم از غفلت غافلین که به مزار وی مخصوصاً فاتحه و سلامی نمی خوانند . و کشتی روایت کرد : زکریا بن آدم خدمت حضرت رضا علیه السلام عرض کرد : من می خواهم از شهر قم بیرون آیم از آنکه سفهاء در آن بسیار شدند . فرمود : « این کار را مکن خداوند از اهل بیت تو به جهت تو بلا را دفع می کند چنانکه از اهل بغداد به جهت حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام » (2). و زکریا بن آدم آنقدر مقرب در خدمت حضرت رضا علیه السلام بود که در سالی او را در طرف کجاوه خود نشانید و به حج و زیارت مکه مشرفه برد ، چنانکه زیاد بن عیسی ابو عبیده حدّاء کوفی که بسیار حسن المنزله در نزد آل محمد علیهم السلام بود هم کجاوه حضرت باقر علیه السلام مگردید تا مکه معظمه ، و وی در زمان حضرت صادق علیه السلام وفات کرد . و این رقیمه کریمه که در مدح زکریا بن آدم است بعینه می نویسد : وقال ابو طالب القمّی : دخلتُ علی ابي جعفر الثاني فی آخرِ عمرِهِ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ : « جَزَى اللّٰهُ صَدْفَوَانَ بْنَ یَحْیٰی وَزَکَرِیَّا بْنَ اَدَمَ وَسَدْعَدَ بْنَ سَعْدِ عَنِّی خَیْرًا ! فَقَدْ وَفَّوْا لِی ، وَكَانَ زَکَرِیَّا بْنَ اَدَمَ مِمَّنْ تَوَلَّاهُمْ » (3). وَخَرَجَ فِیهِ مِنْ اَبِی جَعْفَرٍ عَلَیهِ السَّلَامُ : « ذَكَرْتُ مَا جَرَى مِنْ قَضَاءِ اللّٰهِ فِی الرَّجُلِ الْمَتَوَفَّی رَحِمَهُ اللّٰهُ یَوْمَ وُلِدَ وَیَوْمَ یَمُوتُ وَیَوْمَ یُبْعَثُ حَیًّا فَقَدْ عَاشَ اَیَّامَ حَیَاتِهِ عَارِفًا بِالْحَقِّ قَائِلًا بِهٖ صَابِرًا مُّحْتَسِبًا بِاللِّحَقِّ قَائِمًا بِمَا یُحِبُّ اللّٰهُ وَرَسُوْلُهُ عَلَیْهِ ، وَمَضَى رَحِمَهُ اللّٰهُ غَیْرَ نَاكِثٍ وَلَا مُبَدِّلٍ ، فَجَزَى اللّٰهُ اَجْرَ نَبِیِّهِ وَاَعْطَاهُ جَزَاءَ سَعِیِّهِ » (4). خلاصه ، این چند تن که از اصحاب اطیاب ائمه طاهرین علیهم السلام بوده اند و خدمت ایشان شرفیاب شده اند از رجال موثّقین و ممدوحین اند ، پس از امتحان و اختبار ایشان را

-
- 1- در مزار معروف به « شیخان » .
 - 2- اختصاص : 87 ، بحار الانوار 49/278 باب 18 ح 32 .
 - 3- الغیبة شیخ طوسی : 348 ، بحار الانوار 49/274 باب 18 ح 23 .
 - 4- اختصاص : 87 ، رجال الکشی : 595 ، بحار 49/274 و 50/104 .

تأویل جلیل: در شرح احوال سفراء اربعه و وكلاء امام عصر عجل الله فرجه

منصوب فرمودند برای نشر احادیث و اخبار و تعلیم معالم دینیّه . و خوش دارم به جهت تزیین این اوراق در مقام شرح مختصری از حال سفراء و وكلاء اربعه رضوان الله علیهم که منصوبین از امام عصر عجل الله فرجه بودند برایم که برای اهل حدیث و خبر با فایده و ثمر است ، و از مطالعه آن ممدوح حسن الطریقه ، و مذموم سیّء المذهب امتیاز داده می شود .

تأویل جلیل: در شرح احوال سفراء اربعه و وكلاء امام عصر عجل الله فرجه در کتاب « رجال و سبط » (1) مسطور است : محمد بن صالح همدانی گفت : خدمت حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه عریضه نوشتم : اهل بیت من مرا اذیت می کنند و تقریع و توبیخ می نمایند برای این حدیث شریف که مروی از پدران شماست که فرموده اند : « خُدَامُنَا وَقَوَامُنَا شِرَارُ خَلْقِ اللَّهِ » ، یعنی : « خادمین ما بدترین خلق خدا هستند » . پس آن بزرگوار در جواب مرقوم فرمودند : « خداوند سبحان فرمود : « وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً » (2) پس قسم به خدا آن قری که با برکات است ما ائمه هستیم و شماها قری ظاهره می باشید » . پس روات اخبار و احادیث و اصحاب و خواص ، و سائط ظاهره بودند بین ائمه طاهرین علیهم السلام و خلق ، والبته حدیث « خُدَامُنَا » بر عموم خودش باقی نیست و مراد از « شرار خُدَام » کسانی هستند تغییر و تبدیل می دهند احادیث مرویه از ائمه طاهره را ، و مراد از « قَوَام » همان خُدَام اند که در امور دنیویّه ایشان و در امور راجعه به عیال ائمه

1- اصل روایت در غیبت شیخ طوسی : 345 فصل 6 مذکور است ، و مجلسی نیز در بحار 51/343 باب 16 ح 1 از وی نقل کرده

است ، نیز رجوع کنید به : اعلام الوری : 453 فصل 3 .

2- سبا : 18 .

وکیل اول : أبو عمرو عثمان بن سعید عمری اسدی است

هدی قیّم بودند . چنانکه حضرت صادق علیه السلام به داود بن علی حاکم مدینه در حق مُعلی بن خنیس فرمودند : « اِنَّهُ قَيِّمِي عَلِي مَالِي وَعَلِي عِيَالِي ، وَاللّٰهُ ! اِنَّهُ لِأَوْجَهُ عِنْدَ اللّٰهِ مِنْكَ » (1) لیکن معلی بن خنیس از ممدوحین است ، « مَضَى عَلِي مِنْهَاجِهِ وَلَقَدْ دَخَلَ الْجَنَّةَ » (2) . خلاصه ، در زمانهای ائمه طاهرین علیهم السلام خیار اصحاب احادیث ایشان را به مردمان به احسن وجه می رسانیدند تا زمان غیبت صغری شد ، امام عصر ارواحنا له الفدا چهار تن از کملین (3) و اخیار محبّین آل طه و یاسین را برانگیخت و به مرور زمان ایشان را تعیین به وکالت از جانب خود فرمود تا خلق منقطع از فیوضات حضرت حجة الله اعظم نباشند ، و به توسط آن بزرگواران مسألات ایشان مقبول و به اجابت رسد . و هریک از این چهار نفر در بلاد به امر امام علیه السلام نیز وکلاء و سفراء داشتند ، لیکن این چهار نفر در زمان خودشان ارکان متینه و حصون منیعه بودند :

[وکیل] اول: أبو عمرو عثمان بن سعید عمری اسدی استو بنا بر قول صحیح او را عمری خواندند برای آنکه مادرش دختر ابو جعفر عمری بود که به اسم پدر مادرش مشهور شد ، یا آنکه عمری عوض است از کنیه او که أبو عمرو باشد ، و وی را عسکری می نامند برای آنکه از عسکر سُرّ من رأی بود ، و عمل ابو عمرو روغن فروشی بود و معروف به سَمّان . و منصوب به وکالت اولاً از حضرت ابا الحسن علی بن محمّد علیهما السلام شد ، و بعد از رحلت

1- غیبت شیخ طوسی : 347 فصل 6 ، بحار الانوار 47/342 باب 11 ح 32 ، قضیه به نحوی مشابه در خرائج 2/610 نقل شده است .

2- رجوع کنید به : خلاصه الاقوال : 259 ش 1 .

3- در چاپ سنگی : کلمین .

آن بزرگوار حضرت ابا محمد علیه السلام او را نصب فرمود، و بعد از رحلت آن جناب، حضرت امام زمان علیه السلام کماکان در کلیه امور او را منصوب ساخت، و نصّ صحیح از امام علیه السلام برای ابو عمرو از کتاب مسطور بدین گونه مذکور می شود: احمد بن اسحاق بن سعد قمی گفت: خدمت امام علی النقی علیه السلام مشرف شدم و عرض کردم: ای آقای من! اکثر اوقات، من از خدمت شما دور و مهجورم و ممکن نمی شود خدمت شما مشرف شوم، بفرمائید قول کدام یک از اصحاب شما را قبول کنم و امتثال نمایم؟ فرمود: « هذا أبو عمرو الثَّقَّةُ الْأَمِينُ مَا قَالَهُ لَكُمْ فَعَنِّي يَقُولُهُ وَمَا آدَاهُ إِلَيْكُمْ فَعَنِّي يُؤَدِّيهِ ». یعنی: « این مرد که ابو عمرو است ثقّه و امین است از جانب من و آن چه می گوید از من می گوید و آن چه به شما می رساند از من است » (1). بعد از رحلت ابا الحسن علیه السلام احمد بن اسحاق خدمت امام حسن عسکری علیه السلام مشرفیاب شد و عرض کرد آن چه را که خدمت پدر بزرگوارش عرض نمود، آن جناب فرمودند: « هذا أبو عمرو الثَّقَّةُ الْأَمِينُ وَثِقَّةُ الْمَاضِي وَثِقَتِي فِي الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ فَمَا قَالَهُ لَكُمْ فَعَنِّي يَقُولُهُ، فَمَا آدَاهُ إِلَيْكُمْ فَعَنِّي يُؤَدِّيهِ » (2). و در کتاب مسطور مذکور است که: چهل نفر از خیار اصحاب حضرت امام علی النقی علیه السلام سؤال کردند از وجود حجة الله بعد از آن بزرگوار، عثمان بن سعید نیز حاضر بود. پس غلامی که صورت وی چون قرص قمر درخشنده می نمود ظاهر شد فرمود: « این غلام خلیفه من است و امام شماست بعد از من، اطاعت نمائید او را، و هر آن چه ابو عمرو می گوید قبول کنید که وی خلیفه و امام شما است « إلى آخر الخبر (3).

1- غیبت شیخ طوسی: 354 فصل 6، بحار الانوار 51/344 باب 16.

2- همان دو مصدر.

3- بحار الانوار 51/346 باب 16، الارشاد 2/106، غیبت شیخ طوسی: 357 فصل 6.

وکیل دوّم : ابو جعفر محمّد بن عثمان عمری است**وکیل سوّم : ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی است**

وکیل دوّم: ابو جعفر محمّد بن عثمان عمری استوکیل دوّم محمد بن عثمان بن سعید عمری مکتبی به ابو جعفر است ، و نصوص کثیره بر عدالت و وثاقت وی رسیده است ، و حضرت حجة الله در توفیقات کریمه اش او را بعد از فوت پدرش نصب فرمود . و حضرت عسکری علیه السلام فرمودند : « اَلْعَمْرِيْ وَابْنُهُ ثِقَتَانِ [فَمَا اَدْيَا اِلَيْكَ عَنِّيْ فَعَنِّيْ يُؤَدِّيَانِ ، وَمَا قَالَا لَكَ فَعَنِّيْ يَقُولَانِ ، فَاسْتَمَعَ لَهُمَا وَاَطَعَهُمَا فَاِنَّهُمَا الثَّقَتَانِ] اَلْمَأْمُوْنَانِ » (1) . و به توسط ابو جعفر توفیقات برای شیعه بیرون می آمد ، و از حسن حال وی آن است : هر روزی در قبری که برای خود کنده بود وارد می شد و جزئی از قرآن می خواند و بر ساجه ای (2) امر نموده بود نقاشی اسماء ائمه علیهم السلام را با بعضی از آیات قرآنیه نقش کرده که در قبر او فرش شود ، و روز وفات و موت خودش را خبر داد ، و همان روز رحلت فرمود در ماه جمادی الاولی در سال سیصد و پنج یا چهار (3) .

وکیل سوّم: ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی استوکیل سوم ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی است که ابو جعفر در زمان احتضار فرمود به حاضرین از اصحاب خود : « اَبُو الْقَاسِمِ الْحَسَنِ بْنِ رُوْحِ بْنِ اَبِي بَحْرٍ النَّوْبَخْتِي الْقَائِمِ مَقَامِي وَ السَّفِيْرُ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ صَاحِبِ الْاَمْرِ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَ الْوَكِيْلُ لَهُ وَالثَّقَةُ الْاَمِيْنُ ، فَارْجِعُوْا اِلَيْهِ فِيْ اُمُوْرِكُمْ وَ عَوَّلُوْا

-
- 1- کافی 1/329 ح باب فی تسمیة من رآه علیه السلام ح 1 ، اعلام الوری : 421 ، غیبت شیخ طوسی : 243 .
 - 2- در لسان العرب 2/302 ماده (سوج) می گوید : الساج : الطیلسان الضخم الغلیظ . وقیل : هو الطیلسان المقور ینسج كذلك . وقیل : هو طیلسان اخضر . . تا در صفحه 303 می گوید : والساج : خشب یجلب من الهند ، واحدته ساجة . وقبل از آن نیز می گوید : . . ساجة ، وهو ضرب من الملاحف منسوجة . نیز رجوع کنید به : مجمع البحرین 2/311 .
 - 3- غیبت شیخ طوسی : 364 ، فلاح السائل : 74 ، بحار الانوار 79/50 باب 12 ح 40 .

وکیل چهارم : ابوالحسن علی بن محمد سمری است

در توقیع رفیع امام عصر علیه السلام بر غیبت تامّه

إِلَيْهِ فِي مَهَامِّكُمْ وَبِذَلِكَ أَمَرْتُ وَقَدْ بَلَّغْتُ « (1) . و عمل ابوالقاسم بر تقیّه بود ، مخالف و مؤالف وی را اعقل ناس می دانستند ، و خلیفه معاصر زمان او را تعظیم می کرد ، و آن جناب صاحب حکایات جیده و کرامات غریبه است ، و در سال سیصد و بیست و شش وفات کرد .

وکیل چهارم: ابوالحسن علی بن محمد سمری استوکیل چهارم ابوالحسن علی بن محمد سمری است ، و در بغداد رحلت فرمود ، و قبل از وفات خود توقیعی از امام عصر علیه السلام بر آورد که صورت آن را من باب الزینه می نویسد :

در توقیع رفیع امام عصر علیه السلام بر غیبت تامّه « بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ » « يَا عَلِيُّ بْنَ مُحَمَّدِ السَّمَرِيِّ! أَعْظَمَ اللَّهُ إِجْرَ إِخْوَانِكَ فِيكَ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ مَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ سِتَّةِ أَيَّامٍ فَاجْمَعْ أَمْرَكَ وَلَا تُوصِلْ إِلَى أَحَدٍ فَيَقُومُ مَقَامَكَ بَعْدَ وَفَاتِكَ ، فَقَدْ وَقَعَتِ الْغَيْبَةُ التَّامَّةُ فَلَا ظُهُورَ إِلَّا بَعْدَ إِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ ، وَذَلِكَ بَعْدَ طُولِ الْأَمَلِ وَقَسَاوَةِ الْقُلُوبِ وَامْتِلَاءِ الْأَرْضِ جَوْرًا ، وَمَا شَاءَ اللَّهُ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ » (2) . پس از وفات ابو الحسن ابتداء غیبت کبری است تاکنون ، و آن از سال سیصد و سی بعد از هجرت بود ، أَقَرَّ اللَّهُ عُيُونَنَا بِلِقَاءِ طَلْعَتِهِ الرَّشِيدَةِ وَغُرَّتِهِ الْحَمِيدَةِ بِحَقِّ الْمُحَمَّدِيَّةِ (3) الْمَحْمُودَةِ

1- . خلاصة الاقوال : 273 فائده پنجم ، غیبت طوسی : 370 ، بحار 51/355 .

2- . این توقیع شریف در منابع فراوانی نقل شده از جمله : کمال الدین : 516 ، الغیبة : 395 ، احتجاج 2/297 ، الثاقب فی المناقب : 603 ، الخرائج والجرائح 3/1129 ، بحار الانوار 51/360 ح 7 ، منتخب الانوار المصنیة : 130 ، اثبات الهداة 7/342 ، الصراط المستقیم 2/236 ، مدینه المعاجز 8/9 .

3- . در چاپ سنگی : محمدیه .

وَالْعُلُوبِيَّةَ الْعَالِيَةَ وَالْفَاطِمِيَّةَ الْبَيْضَاءِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى . و در این زمان که غیبت کبری است باید روی دل ماها رعایا به سوی فقهاء عظام و علماء اعلام باشد ، و ایشان را واسطه در نجات از عثرات خودمان قرار دهیم ، چنانکه احمد بن حاتم ماهویه و برادرش خدمت حضرت ابا الحسن ثالث عریضه نوشتند : ما معالم دین خودمان را از کدام شخص اخذ نمائیم ؟ در جواب فرمودند : « آن کس که در محبت ما ثابت و قدمش در امر ما بیشتر گذارده شده شما را کفایت می نماید » . پس توان گفت : در هر زمانی این گونه اشخاص که کثیر القدم و ثابت المحبه اند یافت می شود ، و حضرت ابو جعفر علیه السلام در ذیل آیه کریمه فرمودند : « (1) فَلَیَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ » یعنی : نگاه کند انسان علم را از که اخذ می نماید « (2) . و حضرت صادق علیه السلام فرمودند : « (3) إِعْرِفُوا مَنَازِلَ شِيعَتِنَا بِقَدْرِ مَا يَحْسَبُونَ مِنْ رَوَايَاتِهِمْ عَنَّا فَإِنَّا لَا نَعُدُّ الْفَقِيهَ مِنْهُمْ فَفِيهَا حَتَّى يَكُونَ مُحَدَّثًا » . فَقِيلَ لَهُ : أَوْ يَكُونُ الْمُؤْمِنُ مُحَدَّثًا ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ « يَكُونُ فَهِيمًا وَالْفَهِيمُ الْمُحَدَّثُ » (3) . و أيضاً فرمودند : « (4) إِعْرِفُوا مَنَازِلَ النَّاسِ مِنَّا عَلَى قَدْرِ رَوَايَاتِهِمْ عَنَّا » (4) ، یعنی : « بشناسید منزلت و مکانت شیعیان ما را به قدر روایات حسنه ای که از ما روایت می کنند ، و ما فقیه را فقیه نمی شماریم مگر آنکه محدث بوده باشد » . پس قائلی گفت : آیا مؤمن محدث است ؟ فرمود : « مؤمن فهیم است و هر فهیمی محدث است » (5) .

1- عبس : 24 .

2- المحاسن 1/220 ح 11 ، اختیار معرفة الرجال : 4 ح 6 ، الاختصاص : 4 ، بحار الانوار 2/96 باب 14 ح 38 به نقل از محاسن .

3- رجال کشی : 3 ، بحار 2/82 باب 14 ح 1 ، وسائل الشیعة 27/149 باب 11 ح 33453 .

4- کافی 1/50 باب النوادر ح 13 ، وسائل الشیعة 27/79 باب 8 ح 33252 .

5- این قسمت از ترجمه مربوط به روایت سابق است که در اینجا ذکر شده است .

در حدیث حواری ائمه طاهرین و برخاستن ایشان و شیعه در روز قیامت

و مرحوم ابو عمرو و کشی در اول کتاب خود باین در معرفت منازل رجال و معتمدین از ایشان بیان فرمود و اخباری یاد کرد . و عجالهً این مقدمات برای این بود که بدانی حضرت عبدالعظیم علیه السلام معتمد و موثق در نزد امام علیه السلام بوده است ، بلکه عرض می نمایم : فردای قیامت هم یکی از حواریین امامین است و از شیعیان خاص .

در حدیث حواری ائمه طاهرین و برخاستن ایشان و شیعه در روز قیامت حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام فرمود : « در روز قیامت منادی ندا می کند : حواری محمد بن عبدالله رسول الله صلی الله علیه و آله آن کسانی که نقض عهد نکردند و به طریق وی رفتند کجا هستند ؟ پس برخیزند سلمان و مقداد و ابوذر . آن گاه منادی ندا کند : کجا هستند حواری علی بن ابی طالب علیه السلام وصی رسول الله صلی الله علیه و آله ؟ پس عمرو بن حمق و محمد بن ابی بکر و میثم بن یحیی تمّار مولی بنی اسد و اویس قرنی برخیزند . آن گاه منادی ندا کند : کجا هستند حواری حسن بن علی فرزند فاطمه دختر محمد بن عبدالله ؟ پس سفیان بن ابی لیلی همدانی و حذیفه بن اسد غفاری برخیزند . آن گاه منادی ندا کند : کجا هستند حواری حسین بن علی علیه السلام ؟ پس هر کس با آن جناب شهید شد و تخلف نورزید برخیزد . آن گاه منادی ندا کند : کجا هستند حواری علی بن الحسین علیه السلام ؟ پس برخیزند جبیر بن مطعم و یحیی بن ام الطویل و ابو خالد کابلی و سعید بن مسیب . آن گاه منادی ندا کند : کجا هستند حواری محمد بن علی و جعفر بن محمد علیهما السلام ؟ پس برخیزند عبدالله شریک عامری و زرارة بن اعین و برید بن معاویه عجلوی و محمد بن مسلم و ابو بصیر لیث بن بختری مرادی و عبدالله بن ابی یغفور و عامر بن عبدالله بن جذاعه

و حجر بن زائده و حمران بن اعین . آن گاه ندا کند منادی سائرین از شیعه با سائرین از ائمه علیهم السلام برخیزند « (1) . و البته آن که در روز قیامت در درجه اول از سابقین و تابعین و مقربین بنشینند حضرت عبدالعظیم علیه السلام است ، و کیست در زمره علماء امامیه و فرقه حقه شیعه به مقام و مرتبه آن بزرگوار برسد ؟ ! اروحنا له الفدا !

1- رجال کشی : 9_10 ح 20 ، اختصاص : 61 ، روضة الواعظین 2/282 ، بحار 34/275 باب 34 .

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر/ 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

